ثمرات العلوم

به قلم آیت الله سید محمد علی مبارکه ای (ره)

بزرگداشت
کنگره
آیت الله مبارکه ای
هجری شمسی
۱۳۲۵-۱۳۷۷

قم فاغتنم الفرصة بين العدمين نجف اشرف درکنار وادی السلام ۲ مهر ۱۳۵۲ ق

۱۶ اسفند ۱۳۱۲ شمسی که درحال خوش فالخ لذ هرگونه خیالی لو دیم گفتم

خوشم ندارسید که هان دم غنیمت است ... تا کی سخن ازاین واز آن دم غنیمت است

اندرسرای وهم مائف مخور که هیچ ... بهری نشد دوباره جوان دم غنیمت است

اندرخیال خام جلوه کند ملک و مملکت ... کو تخت و تاج آل کیان دم غنیمت است

دیدی چگونه گشت کلاه کاوس و جم کی ... درزیر خاک تیره نهان دم غنیمت است

زلف ایاز باسر محمود و شور عشق ... پوسیده شد زطول زمان دم غنیمت است

باکل بگفت بلبل آشفته این سخن ... خواهد وزید باد خزان دم غنیمت است

افسوس آنچه گذشته زعقل نیست ... آینده را امان که توان دم غنیمت است

اندرکنار یار وگرفتن دوزلف او ... بهتر زقصر و حور جنان دم غنیمت است

ازوعده های نسیه واعظ بپوش چشم ... غلمان نقد وروی بتان دم غنیمت است

بادوستان بوادی ودیدن صفا ... کاخ بلند شاه جهان دم غنیمت است

فالم مبارک آمده این دم که درنجف ... گویم بصبح شام رخان دم غنیمت است

عظام اربعه گوش در تشریح اروپائیها کشف شد که چهار پاره استخوان در دراه پرده صماخ درفضای باطن ناتی از بطون ثلاثه گوش قرار داده شده که ارکان اربعه اساس سماع بسته بران چهار عظم است عظم مطرقی عظم سندانی عظم رکابی عظم عدسی ودرکتب تشریح یونانی لذا این عظام اسمی برده نشده ودرکتب ابن سینا با انکه تشریح را الحقیقا نوشته به تقلید گی از اطبای سابق براین فکر نکرده بواسطه انکه اسباب کشف آنها از قبیل اقسام دوربین های امروزی را نداشته اند ودرکشف این تشریح کشف بسیاری از اسرار فرموده این حضرت امیرالمومنین علیه السلام است که سالها قبل نظر بوده که فرموده اعجبوا لهذا الانسان ینظر بشحم ویتکلم بلحم ویسمع بعظم

و تسبیح اخرای ابن سمون واعظ که صاحب سبز عبا نقل نموده که ما ابن سمون را
دیدیم که در حین وعظ میگفت سبحان من انطق بالحق و لصت بالشیخ واسع العظم
و از خوردم ما بین دکون حم
اقتباس از همین فرمایش است و سرقت کلمات بزرگان مخصوص مابین عصریت
بلکه در اغلب از اعصار لطمه یکی از حکایاتی که برای نویسنده رخ داده لطمه
و در کتاب کشف المهلکات نوشته و مطبوع عامه منتشر است شخصی را دیدم
در شیراز که آن حکایت را باسم خود نقل میکرد و اعجب از انکه دقت من آن
حکایت را نقل نموده همان شخص مبرهن خواهد داشت لطمه که فلانی
از من اقتباس کرده

دین فروشی و لاتشتروا بآیاتی ثمنا قلیلا

دین فروشی کردن هست خسران مبین
سود مند انکس که دنیا صرف کرد و دین خرید

حجة الاسلام معاصر آقای حاج ملا اکبر نهاوندی که سالها در مشهد مقدس رضوی میوطن
و مکرر بصحبت انجناب فائز شدم در جنة العالیه فرمود که بزرگی گوسید در حق کسانیکه
قرآن را وسیله دنیوی قرار داده اند و شبکه صید دام آدرون عوام ساخته
اند چنین فرموده که دینار و درهم بتار و طنبور بدست آورد
بهتر است از آن کس که درهم و دینار بوسیله قرآن و دین و زهد فروشی
بدست آورد چه انکه اگر گرسنه در طاقچه بلند خانه نان به بیند دست
او بنان نرسد تار و طنبور زیر قدم گذاردن که دست بنان برسد
از انکه قرآن زیر پا گذارد که دست او بنان برسد

من الوقایع الشقاوتیه

در ایامیکه با مصاحبت حضرت صاحب الزمانی
بسر میبردم اخلاق حمیده سلطان نجف العراقین اصفهانی در کربلای معلی مشرف
بقویم دوده ناسی که از اعیان ان بلده بشمار میرفت و در سابق ایام داماد
او و کلید دار حرم سلطانی عبد الله مفتخر لطمه جوان کصیده کرده بس سالها
خود را کم با نواع مکاره اخلاقی مزین لطمه بواسطه سخن گیری آن جوان سر
کرتش بمنهریه ما بیانه خود از بدو دل لطمه بدر عصیان زده و با گلوله
که جوانرا مقتول و بیدبرا راه کم کرد ژرخی ام کوه سرنوشت دین طور مهرت سیده ام
که پس لطمه خود من نیز زدم خود را انتهی خان الله مرتکبه سده ام

مناسب با انکه دیده شد از نبض همیکاکل عجیبه مسعود سعی در کنف اشرف انشاء المنعم

مفتی نمود منع من از مجلس شراب — گفتم بترس زانکه دلی را کنی کباب
انصاف جنوده که کدا بین بود بتر — یک لقمه زوقف و یا جرعه زناب
ما خون رز خوریم و دل آباد میکنیم — تو خون خلق میخوری دل کی شی خراب
زاهد ظاهری جبهه باطن مبین — از طعن عاشقان نبرد کس ره صواب
انکس که دام خدعه تحت الحنک کند — غافل از انکه نقشه خود را زند بر آب
مارا متاع دین بنمود بهر مشتری — با ممتحب بگو که بخوید حساب ما حساب
دیدار شیخ و واعظ و مسجد فسانه است — دوزخ یکی شراره عشق است در عقاب
روز نخست گفته مرا پیر می فروش — شرب مدام و منظر گل چهره شباب
اندر طریق دیر و حرم وصل یار نیست — در مای عشق و کشتی شوق است و اضطراب
دوشم بگفت هاتف غیبی صفا بیا — گر وصل یار میطلبی بر فکن حجاب

صحبت لاری شیرازی

اسم شریفش محمد باقر و از نقایص طاهر در لعبت کلام در عصر خود شهیر و در نثر و نظم
بی نظیر چنانکه در رسمی التواریخ فرموده اصلش از بیرم لار فارس است در بدایه
حال بشراز آمده و اکتساب فضایل لطمه و عود بوطن مالوف نموده و از
برای اهل لار مطاع و امام جمعه گردیده در اواخر عمر نابینا گشته و در سنه
هزار و دویست و سی و یک هجری برحمت الهی پیوسته دیوان اشعاری
دارد از جمله اشعاری که بعضی نسبت بغرة العین امرئة قزوینیه از
بهائی داده و این هم از همان دردی ها و نسبتهای خام بی مزه است
و بعض از ابیات این غزل در اشعار طاهره اصفهانیه دیده شده اما بودن
این اشعار از صحبت لاری بطور قطع و چنانکه در دیوان اوست مهو اثر است
و آن اشعار این است

ملعات وجهک اشرقت — و شعاع طلعتک اعتلی
زنی که بلبی — بجواب طبل است او — زولا چه کوس بلا زدم
همه خیمه زد بدر دلم — سپه غم و حشم بلا چو شنید نالهٔ مرگ من پی سالار شد و برگ شد

مشی الی مهروا وبکی علی مجلجلا چو جوش آنکه آتش حیرتی زدیم بقلقله طور دل
فصلکته ودلکته مثل کرکامتن لولا بیا خوان دعوت عشق هو همه تب زتخیل کرو بیان
رسد این صدای میمنی که کرده غم زده القلا منم دلهره آن مه خونبرو که چه زد صدای بلا براو
بناف قهقهه شد فرد که انا الشهید بکربلا تو که فلسفی ما هی حیرتی چه زنی زبحر وجود دم
بهتین چه صحبت و دمبدم بشنو خروش نهنگ لا واین رویه را بسیاری خواسته تقلید نایند

ل بلاحت ا بخه صحبت کنته نرسیده

جامع و امکنه زیارتی و متبرکه مسلمین و شیعه مذهب و اهالی و سکنه آن مقامات

عقلای دنیا بایک نظر عمیقی باین مقامات و مجامع مسلمین نظر از روی فکر
خته و با انکه در این مجامع از روی امور فلسفی و سیاسی تاسیس شده که
بیتوان گفت سیاست دنیا و مذاهب منحصر در همین سیاست است چه
انکه مردمان مختلف از اطراف عالم در آن نقطه بمحرک قلبی که مذهب است
اجتماع نموده و عظمت حضرا در دنیا نشان میدهند و هر مردی از انها
که گمان نمی کند بغیر از شهر یا ده خود جای دیگری در عالم لازم مذهب خود
داشته باشد چون باین مقامات میرسد اشخاص رنگارنگ ممالک و دیارا
دیده و زیادی و عظمت مذهب حضرا حس نموده که تا کجای دنیا نفوذ دارد
و کذلک سلطان تمام فلسفی و سیاسی که این مجامع در بر دارد و یک مکنه
بزرگ در این اواخر در این گونه مساکن و مجامع رخ داده که کجای انکه هر کس
از خارج وارد انمقام مقدس میگردد از هم جوار های بیت الله الحرام و بقیع البقیع
و ساکنین سایر مشاهد شریفه نجف کاظمین کربلا مشهد سامره کسب اخلاق حمیده
نماید و تهذیب اخلاق فاسده خودرا در این انجمن های مذهبی بنماید بعکس
چند روزی طول نمی کشد که بعضی آلوده شدن باخلاق مردمان آن مقام
و آن انرک اخلاق مذهبی هم که از مملکت و شهر و محل خود در قلب خود
بهمراه در آن مقام مقدس آورده از دست داده و بی عقیده شده و بالاقل

با اخلاق بسیار فاسد از انجا معاودت مخواهد نمود و بالطبع در سایر بین
راه این مذهب سرایت خواهد نمود و می بینیم روز بروز عقیده مسلمین راجع
باین مجامع سست تر و این بنا ها در نظرشان کوچک تر میگردد در این سال
که اعلیحضرت پهلوی شاهنشاه ایران سال هزار و سیصد و شانزده هجری قمری
دهزار و یکصد و دوازده شمسی اجازه زیارت عتبات عالیات برعیت ایران
بعد از چند سال داده گمان نمی رفت که در ظرف مدت جواز عبور کمتر از یک
کرور بزوار شرف بکربلا جنبش نماید با انکه محبت حسین بن علی در عروق ایرانیها
هزار سال است رخنه کرده و با این زودی ها نمی توان از دل انها بیرون برد
مع ذلک انطور که باید جنبش در انها دیده نشد اشخاصی هم که در عراق بان عتبات
عالیات مشرف شده نوعا دیده شد که از آن مکان شیعه و هریک بزبان
و رنگ و اظهار کیش منحصر آیا چه شده ایا اردنهای ها با کلاه لگنی آمدند و انهارا
بی عقیده کردند آیا مبلغین مسیحی عقیده انهارا خراب کردند چنین بلکه اخلاق
اهالی و سکنه انمقامات انهارا از عوالم دین و اسلام چه رسیده این مجامع
دینی جز تدلیس و دروغ حقه بازی و دزدی و دروغ نفاق بی عفتی از هر نوع تر تب
زنا لواط قتل نهب در تمام طبقات که اگر کسی بخواهد اطلاع کامل حاصل نماید
باید محکما خود را اخلاق عموم اهالی آن مقامات مدتی سیر نماید تا انکه حال
عالم واعظ تاجر کاسب و سایر طبقات برا و معلوم گردد مخصوص اشخاص
خدمه و زیارت نامه خوانها که مردمان غریب با انها بیش تر از سایرین
طرف معاشرت واقع میشوند نمی توانم بگویم که بسیاری خوش منظر و زنان
بارنیو عفیفه دختر از دست بی عفتی و بی عصمتی انها بتوانند سالم از انجا
بیرون بروند و اگر بعضی در این مخلوط نباشند فساد اخلاق دیگر
از انها شاهد نیست که حیرت آور است در این اوان که بنویسنده
شش ماه است در سیر اخلاقی مجاورین و سکنه خاصه خدمه تعمق می نماید
انچه را که تصور نمی کرد قلم از نوشتن

واگر عاجز باشد نویسنده را از نوشتن و خواننده را از خواندن
شرم آید چه آنکه بمثل مشهور بقول عوام آب دهن سر بالا انداختن از
در دنیای کنونی بدست اجانب خواهد افتاد و سر مصدر لطمه و ضرر اسلام طعن
خواهند زد اگرچه انها بهیچ وجه از سیر اخلاق این بلاد غافل نیستند
و منشأ انها بلباس مخفی قضایا را برای مراکزی که باید بنویسند خواهند نوشت
در اینجا اگر یکی پدر را میکشد یکی پسر را بجرم هلاک یکی از راه ناموس
فروشی نان میخورد و دیگری لازراه حیله و خدعه و سرقت نمی تواند معاش نماید اصلاح
این فساد اخلاق از هر جهته از دست بشر خارج است جز آنکه هر راهی بنظر
میرسد اول آنکه بکلی راه ایران را از اینجا مسدود کردد و انهائی که ساکن
و مجاور هستند بقوه قهریه لوطن مخصوص معاودت نمایند و دیگر آنکه این قطعه
خاک در تصرف شهنشاهی ایران درآید تا آنکه بقوه قهریه مثل اصلاحاتی که
در مشهد مقدس رضوی بدست قدرت آن پادشاه عظیم الشأن بظهور پیوست
در اینجا اگر دعای صاحب هر شیعه در عراق نیز بظهور آید این رب العالمین
والاعراق مجیب و منبع اخلاق زکیه خواهد بود

النسائی صاحب السنن

هو ابو عبد الرحمن احمد بن علی کان امام عصره فی الحدیث وله کتاب السنن
سکن بمصر وانتشر بها تصانیفه ثم خرج الی دمشق وهنالک کثیر من
انصار سیاسة معاویة فسئلوه عما روی من فضل معاویة فقال
اما یرضی ان یخرج رأسا برأس حتی یفضل وکان یتشیع لعلی فغضب محبو
معاویة من هذا القول فداسوه بارجلهم فی المسجد ثم حمل الی
مکة ومات بها من اثر هذا الدوس سنة ۳۰۳ بمکة فنناء علی هذا
یمکن ان یقال انه قتل من جهة محبته علی امیر المؤمنین علیه السلام
ونقل هذا فی کتاب کنز العلوم واللغة ولقد قرأناه ببغداد
علی بعض المشایخ من اهل الاجماع فکادوا ان یجعلنی مثله
فصار کیدهم تضلیلا

انجیل و قرآن و قسم خوردن

مسیو بطرس لاذر که در زاهدان اسلام اختیار نمود و شرح آن در روزنامه
بهار منتشر و کلشن طهران منتشر گردید مجلس متوصل تشکیل داد و از نویسنده را
که سبیل او بودم دعوت نمود و در آن مجلس جمعی از بزرگان آن بلده که هر
کدام از شهری بودند و در انجا ساکن برای ولیمه دخول در اسلام حاضر ساخته
و تجدید فرائض بقانون اسلام نمود بعد از صرف نهار سئوالی کرد از نویسنده
راجع بقسم که در انجیل مسیح میگوید قسم نخورید و اگر قسم یاد کردید قسم شما
بنی و بلا باشد ولی در قرآن مکرر قسم یاد شده انهم بچیزهائیکه در صورت
ظاهر وقعی ندارد مثل والتین والزیتون والنازعات والنجم
والذاریات و امثال انها و این نکته مرا عقده شده متمنی انکه این
شبهه از من رفع نمائید که ذات حضرت حق این گونه قسم ها برای چه یاد
فرموده و اغلب از گفتگوهای این کلمات را مورد استهزا قرار داده اند
و میل دارم بطوری توضیح دهید که هرگاه من با انها طرف بحث واقع
شدم بتوانم جواب دهم چه آنکه میدانم فسیله طایفه من بیش از
این حرفها خواهند گفت نویسنده را در امثال این گونه نظرات که
هر قوم میگیرد دو اولا آنکه هر قومی و ملتی را عاداتی است (در همان دوره) اگر کسی خواست
انها را بمقصدی تبلیغ نماید چاره جز آن نیست که کاملا ان عادات
در محاوره با انها مراعات نماید والا راهی برای تبلیغ مقصد بسوی
انها نخواهد یافت همانطور که می بینیم مسیحی ها برای تبلیغات مخصوص کتاب
بزبان های مختلفه نوشته و در ترجمه های انجیل بهر زبان مراعات
عادات جاریه در آن زبان را مخصوص و بغیر این راهی ندارد مثلا
مثلهائی در زبان ترکی هست که اگر متکلم با ترک انها را در زبان
در وقت صحبت خطابه جاری سازد کلام او در قلب مخاطب بزودی

برو دی تاثیر میکند و اگر آن مثل ما را بزبان فارسی یا عربی بشخص عجم یا عرب
در حین مخاطبه بگویند علاوه بر انکه تاثیری ندارد او را منزجر ساخته
و بحرف متکلم هم گوش نخواهد داد و کذلک در سایر زبانهای دنیا هر
گوینده که مقصدی را میخواهد بفهماند و یا در دماغ انها از
راه عوالم الفاظ و نطق میخواهد انقلاب فکری ایجاد نماید چاره ندارد
جز انکه عادات جاریه در الفاظ و کلمات انها را بر حسب فهم طرف
در کلمات خود مجری سازد پس بنا براین مقدمه عقلیه که در دنیا
کنونی محسوس است ایا قرآن که میخواهد قوم وحشی سند عرب را که
در دنیا از حیث جمود و وحشیت تاریخ نظیر او را نداشته
رو بعالم انسانیت و مدنیت سیر دهد میتوانه مراعات رسوم
و عادات جاریه در زبان انها را ابتداء ننماید البته ممکن نیست
ولو انکه مقصد اصلی تغییر کلیه اخلاق و عادات ایشان است ولی در
بدایت چاره جز مراعات رسوم کلامی انها بهیچ وجه نخواهد و کلمه
وما ارسلنا الرسول الا بلسان قومه مسئله ایست عقلیه (چونکه با
کودک سر و کار است قاعدتا پس زبان کودکی باید گفت) و در این صورت
می بینیم که عربها قسم را خیلی اهمیت میدادند حتی انکه اگر کسی قسم یاد
میکرد و لو انکه در دروغ گویی قسم او را تصدیق میکردند و صحه او را
در پیش خصم ملزم میساختند و نیز اتساوی در پیش ایشان
بشمس و قمر و کواکب و نجوم نهایت عظمت داشته تا بمکه و بعض
بتهائیکه در نظرشان از مقدسات بزرگ بشمار میرفته کسیکه
بانها قسم یاد میکرد و خاصه را با ترک میکردند در این صورت
این گونه قسم ها یاد شده بر مذاق ایشان که ترک خاصه

نموده در راه حقیقت آشنا گردند و اینها از جمله امور مستحسنه است
که هر کس را بهر گونی که ممکن است وجدان حکم میکند او را بهمان گونه باید
رو بحقیقت کشاند این یک جواب توضیحی بود دیگر انکه در قرآن
بزبان علمی قسم در قرآن دو قسم است یکی قسم بذات و صفات خالق
مثل فوربک لنسئلنهم و القرآن المجید و هم چنین حروف تهجی در اوائل
سور که هر حرفی اشاره بصفتی از صفات ربوبی است و قسم بران یاد فرموده
و قسم دوم که وجه دوم است قسم است بمخلوقات و آن بر چهار قسم است
یکی اشاره بقدرت خود در ان قسم بمثل والذاریات و النازعات و المرسلات
و امثال اینها که در اینها تنبیه کردن مخلوقات است از بندگان و آگاهی
ایشان بقدرت حق در اینگونه از مخلوقات که قسم بانها واقع شده
دوم قسم بروز حشر و رستاخیز که در او آگاهی بندگان است بعظمت
و هیبت خالق مثل لا اقسم بیوم القیمه سیم یاد آوری از اظهار نعمت خود
میفرماید تا انکه بندگان متوجه آن نعمت شده و شکر او را بجای آورند
مثل والتین و الزیتون که از اعاظم نعمت های خداوند است بر بندگان
و فائده و عظمت تین و زیت را از کتب علم الاشیاء باید خواست
که امروزه جهه منافعی از انها مخصوص زیت مکشوف و جهه فوائدی به بشر
رسانیده رائج بروغن زیت است به بین جهه منافع جسمی روحی مادی به بشر
بندگان نزاع توجه دارد بعنوان قسم بعنوانی که از مخلوق ارزان بشر نهایت وجه
عقلی و امور مستحسنه است چهارم قسم ببعض مکلفون انها است برای آگاهی بندگان
که شرافت انرا یاد بخشیده و متوجه انرا مکان گردیده و منافع بسیاری بدست
آورند مثل و لا اقسم بهذا البلد و طور سینین و هذا البلد الامین
اگر این قسم منافع این گونه شرف را این امکنه در نظر گرفته و بالجمله
پیدا نمیکرد و این همه منافع اجتماعی به بشر از انها نمیرسید لزیک که جهه فوائد
اجتماعی و دینی و سیاسی که بشر میرسد این همه توجه مسلمین کلا از قسم بهذا البلد و قسم بجوار

ومن مزاب فهرست فصلا گفتم فکر آدم عاقل و کنفس منور الفکر با وجدان مخبط
میفهمد که در این چند سطر چه قدر مصالح و منافع در هر جهة منظور داشته
شده و هرگاه عناد را کنار گذارد و بدیده حسن نگرد در این جمله که بیان سد تصدیق
مخواهد نمود هر اکم الله انا طریق الرشاد

وای حسین کشته شد

مدت زمانی از بسیاری از خواص و عوام که بزیارت عتبات و کربلای معلا مشرف
شده بودند می شنیدم که در نخلستانهای کربلا و اطراف شط هر جائی هستند که بر سر
راه زوار می آیند و بصدای فصیح میگویند وای حسین کشته شد و از اینجا نیکه
قضایای حقیقیه در اطراف اوافانه یاد کنند شد نویسنده این هم یکی
از افانه های شنود تا آنکه در روز بیست و هشتم نهر ذی قعده هزار و سیصد
و پنجاه و دو هجری که مطابق بود با روز دوم اسفند هزار و سیصد و دوازده هجری
شمسی روز تولد اعلیحضرت اهلوی رضا شاه در کربلای معلا در طرف عصر از مقابل
قونسولگری دولت ایران که دران روز هم بمناسبت تولد شاه ایران جشن گرفته
بودند با حنزل از اصدقا امنور الفکر محفوف حضرت حجة الاسلام لای حاج لا
محمد شیخ العراقین اصفهانی و جناب اجل اکرم لای میرزا محمد علی خان وکیلی از
رجال بزرگ کرمان و عضو محترم مالیه عبور لمحض بواره بزیارت اهل قبور
بواوی این که قبرستان مهم کربلا و در طرف جنوب انشهر واقع بمناسبت قرب
جمعه بودن بیرون رفتیم برگشتن بیاد بلا حظه اشتباق هوا در راه
ما صفا خیابان متصل بصحن حضرت ابی الفضل که در جانب بیرون بصحراء
باغات و نخلستان است قدم زنان می آمدیم چنانکه امدیم صدا حس کردم که شخص
فریاد میزند آخ وای حسین کشته شد گمان کردم زوار های است که تازه بشط
رسیده وارد شده اند ناگاه آن صدا نزدیک شد لای میرزا محمد علی خان وکیلی فرمودند
این صدای مرغ است و نیک گذشته قریب نیم ساعت هم از این صدا را می شنیدم
و امروز نمیخواستم بشما بگویم و لی خوف داشتم که مرا هم جزء افانه خواهد و موهوم
بپندارید تا آنحال که شخصی نشنوید هم اظهار داشتم آن مرغ
آواز کبوتر است و لذ کبوتر بزرگ تر و لذ کبوتر است و سعد و لذ انها در

روی شاخهای خرما و نی ها در نزدیک طیران نمیکنند و در وقت بلاغت فصاحت
نالهٔ دلخراش او مطابق این کلام میشنید که وای حسین کشته شد طوطی دکاکه شکر
که مکرر در هند دیده بودم نطق تکلیم او در کمال خوبی داده بعضی باین واضحی
لذ انها حرف شنیده نمی شد فکر ما را بسیار مشوش نمود که مرغها و هیچ قسمه
طبیعی برای انها نتوانستیم ترتیب دهیم که بر فرض این صوت تطبیق باین کلمه
می نمود اختصاص انها بجوار کربلا بدیهیست بهر جهة گمان نمی کنم هیچ چیزی مؤثر تر
لذ صدای این مرغها در قلوب توده خصوصاً عوام راسخ بمجسم کردن مظلومیت
و حقانیت و شهادت حسین بن علی علیه السلام باشد و الله العالم و بر فرض باز هم
گفته شود تطبیق صفیر این مرغ ما با این کلام از اتفاقات دهریه است باز هم
موجب حیرت و دارای تأثیرات خاصه است در افکار و انهمچه را این اتفاق
لذ برای دیگری نباید بگفته قسیس من اظهر الاشیاء بگفته دکورته

کبوتر و بام کعبه

در تفسیر نیشابوری از جمله خصائص کعبه آورده که کبوتر از بالای خانه کعبه
پرواز نمیکند این جمله در فکر نگارنده بعد ها در سنه هزار و سیصد و چهل و شش هجری
که بزیارت بیت الحرام مشرف شدم به بعضی از رفقا که همراه بودند اظهار داشتم که
در تفسیر نیشابوری چنین نوشته و در این چند روز که هستم کاملا از این جهة
مواظبت نمائیم که صدق و کذب گفتار معلوم گردد مدتی نگذشت و روز در حرم
اقامت داشتم طیران او را در هوای فوق کعبه گاهی لذ اوقات دیده شده و
نشستن او را بر بام کعبه بالنکه عدد کبوتر در حرم بی شمار و بر بام ها و مناره ها
جلوس بیاید بر علم دیده نشده حتی روزیکه نردبان گذاشته شده برای فرود
آوردن پوشش کعبه و پوشاندن پوشش قیمتی مصری من از روز بالا رفته که
سطح بام را تمام کند لذ فضله کبوتر شاید این جمله مهمیده شود بهیچ وجه
اثار جلوس او بر سطح کعبه هم دیده نشده و دیگر این جمله در جائی دیده شده
جز در حواشی گنبد حضرت امیر در نجف اشرف بالنکه ساختمان آن

گنبد طلای است که سطح مخمن برای نشستن طبل از سایر گنبدهای دیگر بهتر دارد
ولی مع ذلک یک اربعینی در صدد کشف این سر برآمدم و جمعی از اشخاص متجدد که
با من رفاقت داشتند از اهالی طهران و کرمان و خراسان و اصفهان انها را نیز
در کشف این جمله تذکر دادم بالاتفاق دیده نشد که کبوتران بر آن بنشینند در آنکه
در اطراف آن بموازین طبیعی حوزه سیم فلسفه از برای آن ترتیب دهیم ممکن نشد
و دیگر در مشهد بر سطح گنبد الله وردی خان که در بالاخانهای قبر حضرت رضا در طرف
شمال شرقی و در صحن قدیم بین گنبد طلا و سقف دارالصافیه واقع شده در آنجا
نیز با آنکه آن گنبد سطح مخمن و از آجر کهنه و جای استقرار طیور از گنبد طلا بهتر
دارد مع ذلک بر گنبد طلا همیشه محوف از کبوتر است و علت آن هنوز مشکل
مستور مانده آنچه در تخلص برای ما دیده نشد مانند آنکه در تمام اطراف آن همیشه مشک
ابر خیمه زده اند انهم فلسفه از برای او کشف نشد

علف و گنبد طلای حضرت رضا ع

بر گنبد طلای حضرت رضا نوعی از علف روئیده میشود که اعلی از شیشه بهتر
بران علف عفانه زیادی دارند من جمله خوردن آن از برای زنان عقیم برای
اولاد آوردن و از آنجائیکه نفس عقیده حق در ایجاد و ازاله امراض مدخلیت
کلیه دارد در این خصوص اطبای بسیاری نتیجه گرفته و از این اسباب نامی برای
جمعی فراهم شده و در سال چند صد خروار علف های بیابانهای اطراف زمین
بوار دین از زوار فروخته میشود ولی در اصل روئیده شدن آن گیاه در
بین آن خشت های طلا که سه چهار پنجه زیاد تر نیست و وزن او در هر سالی
در تابستان که هیجده میشود بقدر یک چارک که صد و شصت مثقال باشد
زیادتر نیست نهایت امر عجیب است روزی با جمعی از فضلای درس خوانده
پاریس در علم نبات شناسی رفته و ریز او را در داخله گنبد کاوش کرده بهیچ وجه
مقتضی روئیدن نبات در او موجود نیست جه انکه داخله گنبد سقف گنبد
کاشی اوست که انهم بر گنبد اول که سقف حرم است واقع شده و نبات

خشت های طلا که بتوسط مس و اهن و اهک قرار داده شده بنابراین
جدران آن نازک و در فصل تابستان اقتاب که بر آن خشت های فلزی
میتابد چنان جذب حرارت مینماید که زیر آن بر میله های آهن تاب دست
گذاردن نیست و بهیچ وجه مواد آبی اکسیژن و هیدروژن و جذب کردن
ریشه ان گیاه او را تصور نمیکند و بنم هوا هم بطبع منقود است لذا روئیدن
آن علف در بین مس و آهک که زیر او خالی است و ریشه های علف در داخله
فرو افتاده موجب حیرت است و موازین و قواعد علوم تربیت نباتات را
در او بهیچ وجه راهی نیست و ان عده از محصلین کرده ها هر کدام خراش فلسفه
بر او قرار داده دیگری نقض کرده تا انکه منفقا تصدیق بر عجز از کشف سر او نموده
یکی از انها میگفت شاید از اسراری باشد که شیخ بهائی در این محل ترتیب داده دیگری
گفت شاید صاحب قبر بالاتر از شیخ بهائی است و الله العالم باسرار وجه کس ندانند جز انکه بدوست زنده باشد

معامله عبید در اسلام

در حوالی سنوات ۱۳۰۰ حوالی خراسان در کربلا گنبد
شاید بعضی اشخاص که اطلاع کامل از اصول دیانات و تواریخ و دیانت ندارند معامله
و مسئله برده فروشی یعنی غلام و کنیز در نظر انها از اخلاق و عادات خارج از
انصاف بشریت محسوب گردد و از همین جهة بعضی اشخاص می اطلاع بر قانون
اسلام از جهة حلیت بیع غلام و کنیز نقص و ایرادات وارد کرده که این امر از اصول
انصاف خارج است لکن اینکه دلت الخلیل این مسئله را چندین سال است ممنوع
ساخته و در انظار مرعوب واقع شده و البته کار خوبی است ولی اشخاص که بر اسلام راجع
باین قانون ایراد کرده مقصد را نفهمیده و صرف تقلید و صورت ظاهر را دیده
اولا انکه این حکم در تورات موجود است و از اسلام نیست چنانچه در اعلب از
موارد همین تورات حاضر کمیت ابیع و شرو بیان قوانین حقانی عبید را بیان
نخصوص تا بنا انکه اسلام برای اجرا چنان اهتمام داده که یک کتاب در اطراف او
در مسائل راجع باین موضوع فقهای اسلام نوشته کتاب عتق مکاتبه جهاد
و امثال این امور را از مکاسب مکروه و کجا نیز او برای فوائدی است که بر
صنف عبید از هر آب بر سد باین معنی که شصت اخیرین و استرقاق انها

بلکه بلکه مانع تراسیطی که در قوانین و مسائل فقهی معین است هریک از اقوام وحشی در
ظرف مدت کمی در نزد ما حق در معارف مذهبی وغیره و صنعت تربیت شده
و کمالات مابقوه انسانیه او ترقیات فضیلیه برسد چه البته هرکس تاریخ حال جنس ما
ملاحظه نماید اینیز قوم بجهتی حق هیچ قابل ترقی نیستند درصورتی که قابلیت این سنخ را
دارند لذا در قانون اسلام این امر را تجویز فرموده که انها را بالشروط مقرره اسیر ملک
نموده و با کمال عدل و انصاف با آنان سلوک نمایند و پس از ان انها را آزاد
نمایند یا داون سرمایه برای کسب مرتبه و این مطلب در سیره اخلاق بنوی
و ائمه اثنی عشر خانه در کتب تواریخ و اخبار است چنان نوشته شده از سلوک
عادلانه و تفضلات آنان بر آن عبید که حیرت آور است حضرت زین العابدین
در حدود سال از عبید و اماء خریداری میفرمایند و انها را تربیت فرموده در اخر
ماه صیام عاملی را آزاد نموده و با سرمایه مکفی از خانه او بیرون میفرستاد حاجی و حتی
در خانه انحضرت می آمدند عالم تربیت شده دارای اخلاق هنر متمدن با سرمایه بیرون
میفرستند اسلام این گونه بسیج اماء و عبید را تجویز نموده لذا هر عبادی را که در اسلام
میخواهد ثواب اورا افزون فرماید تشبیه به بنده آزاد کردن مینماید این
قانون اسلام درباره انها نه چون انگلیس ها که با اینکه بسیج و تراک انها را در دنیا
منع می سازند برای انکه خود را عادل و طرف دار ضعفا نمایند یک نظری به
جزائر بین امریکای جنوبی و امریکای شمالی باید نمود که هندی نابود شده
چه قدر از بی چارگان افریقائی با انگلیس با از هند و مارو فامیل داد و اولاد
جدا کرده و انها را در ان جزایر با بنده سختی و عذاب و ادار بکارهای سخت
مکلف ساختند نمونه برای استفاده خود مخصوص در جزیره جامایکا و بهاما
و فرجین و بارلوردا مارکر لیتوفر انتیگوا مونتسرات روالینیکا
مارتینیک مارگوئیسیا مارفنسان بارباد وس گاناد اتوباگو ترینیداد
که در تاریخ دنیا مخصوص قطف الزهور فی تاریخ الدهور یوحنا افندی مسیحی نوشته
صفحه ۶۹۶ منطبعه بیروت ملیونها از بی چارها بعنوان مملوکیت در نهایت
فشار بنا بکسی صدای انها را در دنیا و ناکنون مطلومیت آنها نشنیده
و یا میشنود اما کسی گفته و یا میگوید انها هم بشرند مانند کسی بجهتی برابره که در
دنیای کنونی چرا انها را آزاد نمیکنند ایا این حرکت قبح ندارد چون همه قوه مفکره
فرق او با مملوک عنده است اما اسلامی که میگوید با اماء و نوکر و غلام باید
بر سر یک میز و در یک کاسه غذا بخورند و در زحمات باید بین اماء و غلام بالسویه
باشد حال طعن واقع شده ایا گویندگان این کلمات اعمال و گفتار خود را
از طعن بری و از هر عیب پاک ساخته اند نه بحمد الله تعالی بحسب ارشاد

محمد حسن شمس العلماء المدرسی للاصفهانی المبارکی

من الحوادث السماویة التی وقعت بالعراق العرب فی عراق سنة ۱۳۵۲

۱۹ شهر ذی الحجة ۱۹ شهر فروردین ماه شهور انوس سنة ۱۳۱۳ شمسیه هجریه
در روز مذکور باجمعی از همراهان که از جمله اشان ۵ نفر صبیه اعلام الشیخ الراقین اصفهانی
و آقای حاج میرزا محمد تقی و آقای محمد کاظم اخوان آل آقازاده شهیر بلده اصفهان در ساعت دوم
بغروب مانده از نجف اشرف حرکت نموده سه فرسخی خان شور همرا ظلمی نشد بلکه
اتوبیل در سیر خود محتاج بچراغ شد که این خود یکی از غرایب بود که در ساعت
مذکور هوا در بیابان بدین گونه ظلمی نبود که حرکت مرکب بدون چراغ ممکن نباشد
بلکه با چراغ هم نبود بعضی از همراهان حتی نوکر او حتی رخ دلد در تسبیح
سیر کوشید باران شروع بکمیه آن باران سابقه تاریخی نداشته بهر کیف بود
خان شور که منزل بین کربلا و نجف است در قهوه خانه پیاده شده در همین
زمین و هوا آب وظلمت قهوه خانه با اینکه چراغهای خود را روشن نمودیم
ذلک سودی نداشت نگذاشت و نیم توقف نمود هوا روشن با اینکه هوا زی
غرب بود دیگر احتیاج بچراغ نبود پس از ان حرکت نمود کثرت آب باران
از روشن شدن اتوبیل بود تا همراهانی که شوفر داشت هر نیم ساعت مرکب روشن
و حرکت نمود در سه فرسخی کربلا همراهان ظلمت شب عالم گیر شده اتوبیل همه در
آب فرو رفته و حتی دیگر رخ داد لذا از انجا نجات مافیه نزدیک کربلا تلگراف
باردین گرفت دلی ما ها وارد کربلا شده بمنزل رسیدیم روزانه دیگر
عجائب و غرایب تلگراف مذکور لذا اطراف شایع گردید انچه از شرطه
نظمیه شنیدیم که دانهای تلگراف را در نظمیه آورده بود نه در ان روز

با آنکه هرازده ساعت بعد از نزول او بجه هر دانه یک وقه ۶۹ مثقال و جنازه
های متعدده از مقتولین تگرگ ولادو لمحضه یکروز بعد سید حسان نقیب لذ
ملاکین و اشراف کربلا در ضمن ملاقات که دوم با فیافه محزون علت
پرسیدم نقل نمود تگرگ محصولات باغات اورا بکلی خراب چهار نفر
از زارعین و باغبان های اورا با زنهایی لاکر سنده و جمعاً مقتول و هلاک نمود
شایعات بطوری ظهور رسید که موجب وحشت بود انچه راکه سید مذکور راجع بدانه
های بزرگ تگرگ وزن لمحضه نامبرده وزن تگرگی که در نظمیه وزن لمحضه بود
وجود داشته شهر دیوانیه عراق را نصف او بکلی خراب و شهر طویریج در کناره
شط بازارها و کمپنیه چراغ برق او را خراب لمحضه در روز ۲۶ شهر مزبور با لاتی
معظم الهم در تماشای مانده عراق که از جاهای تاریخی عراق است رفته بودم
در برگشتن مصادف باچهار نفر شرطه (پلیس نظمیه) در اطاق ریلوی حط آهن
شدیم پلیس نقل نمود که تگرگ در نظمیه آورده بقدر هندوانه بزرگ
و بر روی یک دانه تگرگ که هیچ خوانده نقش برجسته بود که هزا
حمز غضب الله الجبار دانه اینم و نظیر این حادثه العبد الاثر در تاریخ
خود نقل نمود که در بصره حین تگرگ در قرن چهارم الهجری آنهم در بصره او در
آن سال خراب لمحضه

دائرة المعارف انکلیسی راجع بانجیل یا رنا با

پس از انکه انجیل یارنا با شایع گردید رتیرنه تاریخی و سیاسی زیادی بین دول
و کنیسه ها تولید کرد و اغلب اورا انکار کردند و نسبت دادند که این
انجیل ساختگی و از مسجعات مسلمانهاست در صورتی در دائرة المعارف
انکلیس جلد چهارم صفحه یک صد و هشتاد و هفتم در ماده (اپوکریفل لتریچر)
تصریح شده مانجیل یارنا با و صدور فرمان ها ب

APOCRYPHAL LITERATURE

جلا سیوس اول در نهی از مطالعه انجیل یارنا با
۴۹۲
و تاریخ جلوس جلا سیوس اول بر کنت ها بیت سنه چهارصد و نود و دو
مسیحی بعد یعنی یکصد و سی سال قبل از تاریخ هجرت یا یکصد و هیجده سال

قبل از بعثت حضرت ختمی مرتبت و بهتر دلیلی بر انکه همان انجیل است نهی باب
از خواندن آن و ولادکی می توان ثابت کرد که این آن انجیلی نیست

عمر و معمرین

در این عالم هنوز در طب قدیم و جدید بطور حقیقت علت
مبتنیه و ماده حیات کشف نشده و اطباء را در این خصوص هریک را
کلماتی است که از روی براهین عقلیه و نقلیه و تجربیات نقل نمود لکن
حقیقت مخفی است حتی اطباء راجع بطول عمر و حیات
بسیاری مسهل داشته و بالاخره نتیجه خنثی و بعکس نقصان عمر نتیجه حاصل
و در این خصوص حکایات عجیبه و غریبه در کتب سیر بسیار است بعضی در طرز
زندگانی مرخلیت داشته اند در طول عمر و این هم هنوز قاعده کلیه پیدا
نشده بعضی تصور ان کرده که در اکل نباتات و ترک حیوانیات موجب
طول حیات است این هم قاعده کلیه هنوز پیدا نکرده چه معمرین زیادی
که اغلب ماکول انها حیوانی دوپا بوده شده و بالعکس بعضی تولد و هموم و غموم
و ادراکات و احساسات را موجب قصر عمر و بالعکس باعث از دیاد دانسته
البته در این هم هنوز کلیت ظاهر نشده چه الخ تاریخ نشان میدهد بسیاری
در این عالم باز یاد از احساسات دلگیر شده و غموم و تولد و مصائب
و شدائد عمر طولانی را درک نموده و انچه را که عمر طبیعی فرض کرده اند صد و
سالی و پنجاه سال در بسیاری از معمرین دنیا که در تاریخ هستند و در زمان خود
دیده ام آنهم صرف وهم و فرض است و در این گونه امور ابدی ترجیه خود را کرده
و راحت نفسه و همه را از طرف خدا و خلق او بیدانه و فلسفه و کتب در ادوار
از سر هم ها شمرده و بطبیعی در این گونه از امور در نهایت زحمت است
و در این اوراق هم چند نفری از معمرین که در تواریخ از انها اسم برده شده
و بعضی از انان که خود دیده ام برای صرف اطلاع می نویسم اول از انها
کنیزیکه که از عمر شاه سلطان حسین باقی مانده بود در سنه هزار و سیصد و شش
هجری قمری که سال اول بود که برای تحصیل علوم قدیمه از نقمه بایکه لنجان
وارد شهر اصفهان و در مدرسه صدر سکونت اختیار نمودم و در ان وقت
چهارده سال از سن من میگذشت درب مدرسه سید کتاب فروشی بود
ناشی حاج سید هاشم بود و در ضمن گاهی از اوقات صحاف کتاب میکرد

روزی جمعی از طلاب و بعضی از کسبه برادران او جمعی بعنه نقل کرد
که در روز گذشته چیزی عجیب و غریبی دیدیم و آن این بود که در روز گذشته
رفتم در منزل شخص از برای خریدن قدری کتاب وقتی وارد شدم در گوشه عمارت
طرف آفتاب رو دیدم کنیزک سیاهی که در میان سبد نشسته و در گوشه
عمارت گذاشته شده کیسه ها و ابزارهایش همه سنید و چند دانه موی سنید در
زنخ او بود از شدت هری سر بسر او افکنده و وقتی صدای ما شنید قدری
سر را بلند کرد با صدای بسیار ضعیفی گفت کیستی گفتم برای خرید کتاب آمده ام
و صاحب منزل هم که فروشنده کتاب بود در اطاق کالاری بود بانتظار
ورود من و نوکر او هم همراه من بود برای راه نمائی وقتی این حرف را از من
شنید گفت از بیرون آمده گفتم بلی گفت بود به بینم دیگر کسی همیشه حتی
که انتقام خون این سید مظلوم را بگیرد گفتم گدام سید گفت شاه سلطان حسین
من گمان کردم شب دارد و هذیان میگوید یا اینکه مغشوش شده من چیدم
و نوکری که همراه من بود گفتم این کنیزک سیاه چه میگوید گفت فعلگی بروید
در طالاری اقا منتظر هستند شرح این گفتگو خیلی غریب است مجمل اینکه این
کنیزک از بقایای کنیزهای حرم شاه سلطان حسین است من خیلی بیشتر
تعجب کردم و گوش بحرف نوکر نداده آمدم بهلوی کنیزک و شروع کردم
از او احوال پرسی کردن بعضی قضایا از زمان شاه سلطان حسین بیان
کرد بعد من رفتم و کتابها خریدم صاحب منزل هم اظهار داشت که این
کنیزک سابقه برکت خانه داره است و چهارده سال است که گذشته و بدارث
رسیده و در زمان فوت شاه سلطان حسین هشت ساله بوده این امر در پیش
ما غریب آمد و در همان ساعت حاج سید هاشم را برداشته برای
دیدن آن کنیزک رفتیم بعد از ورود در آن منزل همان حال که گفته شد
کنیزک را دیدم مطالب چندی از او پرسیدم جواب درست نمی شنیدم
ولی این کلمه را کاملا از او شنیدم که فراموش نمی شود و آن وقت که

در مقابل شاه سلطان حسین ایها السید مظلوم شاه زادگان را سر می بریدند
و با ناموسهای انها همچه دری میکردند این کلمه را گفت و شروع بگریه کرد
بعد از اینکه بیرون آمدیم قریب بیست روز بعد از این قضیه شاه
حاب کردیم و بیست و چهار سال او بود و از قراری که اهل آن منزل می گفتند
مدتهای مدید بود که او را با سبد حمل و نقل با طراف خانه می نمودند

دویم از انها

در سنه هزار و سیصد و سی و پنج هجری قمری که گرانی در ایران و قحطی سرتاسر ایران را
فرا گرفته بود و مثل برگ خزان نفوس بشر از گرسنگی بر زمین ریخته میشد و مخصوص
در اصفهان این بلا در نهایت شدت رسید و اصل این گرانی بدسته انگلیس
واقع شده که قبلا ممکن بود از هر گونه غلات و حبوبات خریده و در خانها بیندازند
و غرض از تولید این قحطی از طرف انها برای سخت شدن عبور و مرور سپاه روس
از طرف بعض دول از مملکت ایران بطرف هندوستان بود و این قضیه
یکی از نتایج جنگ بین الملل بود که اگرچه ایران اعلان بی طرفی را بواسطه ضعف
دولتی خود داده و تلفات جنگ نداشت ولی از این راه سیاست خارجه ها
تلفات ایران از گرسنگی بمراتب از تلفات جنگ سایر ملل سخت بود بالجمله در این
کار لازم برای همه کس سخت بود کندم خروار سیصد و پنجاه تومان الی چهار صد تومان
که چهار هزار ریال کنونی باشد باسم و جود داشت و با این رسا هم یافت نمی شد در این
سنوات ما گاهان شیخی بود در مدرسه صدر اصفهان از اهالی قشه اصفهان اسمش ملا محمد بود
این شیخ از انجائیکه خداوند در هر دوره اهل علم دین را برحسب تجربه و تواریخ
از این گونه بلاها حفظ کرده قبلا چند خروار آرد اورده بود بشهر که بفروشد
بعدا از خیال منصرف شده بود و در اطاق مدرسه اردبارا نگاه داشته بود
وقتی که گرانی شد روزی قدری از این اردبارا خمیر کرده و بطرز مخصوص
بچند جمعی از طلاب مدرسه در خبازی که از منطقه بازار خارج بود برده طبخ

میکرد و بخفیه از ترس تهاجم گدایان بامی فطنت عده از طلاب آن مدرسه غفه داخل اطاق میگاه از شیشه های کاغذ لوخ را برداشته اول از برای هر یگدانه نان که بیش متقال وزن او بود یک ریال گرفته بعد از کوایخ کاغذ لوخ آن نان را بصاحبش میرسانید روزی در این گیر و دار غوغا هیر دی که نابینا بود بواسطه کثرت سن بر در اطاق شیخ برای گدائی آمد آن شیخ اعتنا باآن پیر مرد نکرد هر مرد خطاب شیخ کرد که مرا می شناسی گفت می شناسم گفت من کربلائی حسین هستم و حق را بتو میگویم از دهات قمشه دلگیرم مسموعی کرد بعد از سوء شیخ باآن اسکناس و بخلا که داشت چند قصه نان به او داد و خیلی از قیافه آن پیر مرد تعجب میکرد بعد روی بمن کرد گفت این پیر مرد چنانچه آباد و اجداد من گفته در ولایت ما مشهور است زمان کریم خان زند را درک نموده از این حرف سکوت آور من متوجه پیر مرد شده بعضی قضایای تاریخی از او پرسیدم با اینکه سواد نداشت و تاریخ نخوانده بود کاملا تشریح کرده با جمله چند نوبتی بدورش جمع شدند و چه روزی باآن گفتگی از او هر یک از او قصه و از اینجا در هر یک از او هر یک از او قصه و از حالات و روش زندگانی او استفسار میکردند که مایه این طول عمر او چه بوده و چون خودش بعد بالاخره بعد از ۱۰۰ سال بولایت حق مراجعت کرده از دنیا رفت و بالتحقیق تاریخ ولادت نداشت و لی از قضایای تاریخی که نقل میکرد و دران وقت صد و دهسال از سن او گذشته بود

سیمکر مشهدی حسین در چهارسوق شیخ اصفهان

در زمان فوت فتحعلیشاه قاجار در عمارت بهشت دشت اصفهان در همان شب زفاف او بود و در سال هزار و یکصد و پنجاه قمری هجری فوت شده و در این او اخر گدائی میکرد و سه سال قبل از فوت حق کلید فراش کرده بود و بخوبی از عهده برمی آمد عمر او علی التحقیق صد و چهل بود فقط از جهة قوه باصره قدری ضعف پیدا کرده بود و لی سایر قوی او بمنتهای درجه سالم بود حتی از زیر گاه او هر سیدم گفت مدت عمر هر قدر از خوردن ماست غفلت نکردم و از خوردن گوشت

از طفولیت طبعا متنفر بودم و در هر سال استعمال خوردن شراب سیاه را عادت خود نمیدانم و در هیچ وقت از خود و نزدیک در مسافرت سوار نشدم همیشه پیاده رفتن را دوست میداشتم

خادم

حاج محمد کریم سمکر اصفهانی در سال هزار و یکصد و شش هجری در سن صد و بیست و هفت سالگی از اصفهان پیاده بقصد زیارت حضرت ابی عبد الله الحسین حرکت نمود وارد کربلا شده بعد پیاده نجف اشرف مشرف گردید و مراجعت از نجف اشرف در کربلا در سن صد و بیست و نه سالگی وفات یافت این بطوری که اغلب مردم او را دیده بودند قوی غریب و عجیبی داشت انگشتهای دست حق را برابر می چسبانید و فریاد یا حضرت عباس میزد چندین نفر از جوانها در ورش کار پهلوان بدلت او می آوردند انگشتهای او را نمی توانستند باز کنند این شخص خنثی بود ریش و سبیل نداشت در سن صد و بیست و پنج سالگی در عدلیه اصفهان برای طلاق از دست شیخ حسن نامی عرض حال داده بود و خود بشخصه برای محاکمه حاضر میشد اخلاق خوبی داشت غذای او همیشه آب گوشت بی حبی بود سفل گوشت هیچ وقت نمی خورد در سن صد و بیست و نه سالگی در عدلیه اصفهان برای طلاق از دست شیخ حسن نامی عرض حال داده بود و خود بشخصه برای محاکمه حاضر میشد اخلاق خوبی داشت غذای او همیشه آب گوشت بی حبی بود سفل گوشت هیچ وقت نمی خورد در سن صد و بیست و نه سالگی در عدلیه اصفهان برای طلاق از دست شیخ حسن نامی عرض حال داده بود و خود بشخصه برای محاکمه حاضر میشد اخلاق خوبی داشت غذای او همیشه آب گوشت بی حبی بود سفل گوشت هیچ وقت نمی خورد در سن صد و بیست و نه سالگی در عدلیه اصفهان برای طلاق از دست شیخ حسن نامی عرض حال داده بود و خود بشخصه برای محاکمه حاضر میشد اخلاق خوبی داشت غذای او همیشه آب گوشت بی حبی بود سفل گوشت هیچ وقت نمی خورد

عجایب حالات او دیگر آنکه مدت عمر را تجاوز داده لجه و هر وقت
مریض میشد فقط با مسک میگذرانید و از جنس میوه هیچ جز ناریخ
مرتبه زیادتر نمی خورد

پنجم

حاج میرزا حسین ابرقوئی از علمای لجه و از
شاگردان مرحوم سید بحرالعلوم لجه مدتی زیاد جمع آوری کرده لجه و در اغلب
سال خود را مخفی میداشت با شیخ صاحب جواهر و شیخ مرتضی مکالماتی داشته
و راجع به بعضی مسائلی که در آن وقت با بعضی اشخاص داشت احکامی
از شیخ صاحب جواهر داشت در حدود سنه هزار و سیصد هجری و شیخ وفات
یافت علی التحقیق عمر او از صدوبی نجاه و نج لجه از اخلاق او این لجه که
هفته یک روز حمام میرفت از صبح تا غروب آفتاب و همیشه زمستان
و تابستان در آفتاب می نشست جز آنکه در تابستان طوری در سایه
می نشست که یا زنگ دست و پای او در آفتاب و بین فاصله بهلوی
آفتاب لجه چهار ساعت خوراک میگرد و از جنس خربزه در
خوردن هم احتراز میکرد خصوص خربزه اصفهانی که نوعا بطوری زهر میزد
میکرد که تا سه دیگ رسیدن خربزه سال بعد خربزه برای خوردن داشت
و هر شبانه یک دانه خربزه میخورد که کمتر از جوانهای سالم میتوانست
بخورد جواب او از اول شب لجه از نماز عشا تا طلوع صبح لجه
و در روز هیچ نمی خوابید ولی در خوردن گوشت هم احتراط میکرد
و این قاعده هم که گوشت نخوردن عمر را زیاد می کند از احوال او که ملاحظه
میشود کلیه ندارد

ششم

شخص رعیتی حاج حسین نام از آبادیهای اصفهان این شخص الحال در قید حیات
صد و بیست و شش سال از سن او میگذرد و قدکوتاهی دارد و فعلا گنگ و دو
مسخره تر رسمی است که در اغلب از مجالس مسخره گی میکند و برای کمدی
سرداران

گردن از هردم انواع حرکات مضحکه اظهار میدارد قوی او در کمال استحکام
اغلب اوقات در صحرا مشغول زمین کندن و بشغل زراعت سرگرم زمستان
حرفه او نکدی و آنچه میتواند استعمال دود علیان میکند هشتاد سال از
علیان میکشد پس این قاعده که دخانیات موجب ضعف قوی و کوتاهی
عمر است کلیه ندارد و علاوه قوی بدن قوی دماغ او از حافظه و تشخیص الیف
در نهایت کمال است حکایات غریبه و وقایع عجیبه که در زمان مختلف از هر کس
و هر کجا دیده و شنیده همه را محفوظ دارد

هفتم

شیخ رضای لجه در قاهره مصر که اهالی جمیع از هر مصر برزنشته منتفعا اظهار
داشتند صد و پنجاه و شش سال از عمر او گذشته در هر مجلس او را ملاقات
کردم حالات او عادی لجه و صفتی که موجب غرابت باشد و خصیصه
در اکل و شرب و امورات دیگر که مهم باشد در او نبود شرح حال او را
مخصوصی بعضی از نویسندگان قاهره نوشته لجه و گفتند که در جزائر بحر راز
حال او فقط از جهة طول عمر نوشته شده

هشتم

زن لجه و اسلامبول که قبلا از جهة طول عمر او اسمش در اقواه جاری لجه
با خلاف نقل میکردند ولی از صد و چهل کمتر نقل نکردند شاه و این زن
جایکه در یک جا سه ماه صحبت داشتم کاملا باقی صنعتی جندان در قوای او
رخ نداده لجه ولی در ضمن صحبت که از او استنطاق کردم مدت العمر سحر خیز
لجه و با آنکه اغلب شبها تابستان از جهة این عادت تا چهار خواب کمتر
منحصر مع ذلک در روزها مدت العمر خواب نمیکرده الحال که ۱۳۵۳ عمرش
ظاهرا در قید حیات است

نهم

هر سرو بلوچی در اطراف خوانش بود از سالی که دولت ایران بهلوی بر خوانین
تسلط تام یافت در ابتدای لجه ۱۳۴۶ قمری بجهتی قضایای نادری را که از طفولیت
خبر میداد الهش شاه دولت فخرخان مخصوص بر اسطه شهرتی که داشت او را نیز جهة در

میان مردم انجی برای مدتی او بیانه داشتم زبان اورا درست نمی‌فهمیدم ولی از بعضی کلماتش مفهوم میشد و خانه نقل میکرد غیر از نان جو و خرما و کشک و ماست و روغن و کره ماکول دیگر نخورده در همان ایام وفات کرد و در این مدت عمر کفش و کلاه برپا و سر نداشته استخوان بندی قوی داشت بالنکه گوشت های بدنش آب شده بود ولی پوست بدنش کاملا رخیم بود هیچ ذلک بقدر مردم تنومندی قیافه او نمایش داشت

دهم

حاج عبدالغفار از تجار معروف اصفهان انچه بقرائن معتبر دیگر میگویند دویار او سن او در صدو صد و دی متفق است ولی خودش مخفی میدارد شاعر و قوی اوبر قرار ولی ضعف ناصره برا و غلبه یافته از غرایب حالات او انکه گرسنگی باو ضرران هیکر یا جوان نمانده هشتاد ساله شاید بسر برده باشد و این از عادات صدسالها اوست بالنکه جثه کوچک دارد و در این عمر از هر قوی همکل جوانی مرتبه و بزرگسکار تر است پس عدم ضعف هم قاعده کلیه برای طول عمر نیست و الی الام در این عمر طغیان سیر دارد و زیاد از جوانها بیست فوج سال علاوه انکه کوچک و لاغری بدن او از اول عمر بجه دامنی نبوده که در اخر از جثه کوتاه سن رخ داده باشد پس مزاج هم در خلقت او در طول عمر معلوم نیست چه کیفیت بوده باشد

یازدهم

الله یار در قلعه عسکر ۲۱ فرسخی کرمان در سال ۱۳۰۵ قمری از بلوچستان مراجعت کرده بعزم برای کرمان کنار راه متوجه آب انبار اتو سبیل ایستاده بیاده سلام بر مردیرا دیدم قدری با او گذشتم و در دکرده بعد و نشسته باری ترتیب داده بعد بهلوی آب انبار کنار راه نشسته بعد نان خشک دانک با آب تر میکرد و میخورد قیافه و شره او را دیدم از طول عمر نشانی میداد با رفقا تر نیک او امدم صبر با انها گفتم قیافه این پیر مرد از صد هم بیشتر نشان میدهد رفقا انکار کردند که این کار دشوار در دکردن و این پشته بار با خود بر پشت کردن با این حد سنی توافق ندارد گفتم او را استنطاق میکنم او را سئوال کردیم گفتم پدر جان چند سال است گفت نمیدانم گفتم بابا جند سال است گفت بلی خدا وقت جواب داد خدا نگهدار گفتم بابا چند سال است گفت هرده گفت صد سال است گفت صد سال جوان بعدم و در همین صحرا مشغول گوسفند چرانی بعدم

که گویا دیروز است یک وقت دیدم پدرم از قلعه آمد گفت الله یار گوسفندها را زود بیاور در قلعه میگویند فتحعلیشاه در اصفهان مرده است و من در آن وقت زن و بچه داشتم شش دختر و چهار پسر در این بین چند نفر از زارعین قلعه امدند برای رفع گرسنگی در کنار سایه آب انبار انها مدتی شدند که الله یار سال صفحه را دروغ میگوید من گمان کردم و رندا دگفتی گفتند در اینکه سال صفحه را کم میگوید ولی بعد از تحقیقات صد و چهل او مسلم بعد از حالات او و روش زندگانی او استفسار کردم گفت هر صد ذرا بر سانه میخورم ولی در زمستان هر شب خروار شش من آرد گندم میزن داری گفت عیال داشتم شش ماه است مرده و حبشی در جستجوی یک عیال جوانی هستم که من چون هیرسند ام او درست از عهده مراقبت من برایه ولی فکر میکنم آخر پیری صرف نظر کنم بروم کربلا بهبرات سایه انکار بهیرم گفتم وجه مخارج تهیه کرده برای سفر داری گفت ای اقا لازم نیست گفتم حرف عقل و حس گرده گفت ممکن است پیاده بروم از طرف گردستان بطوری که کسی نفهمد غرض از این جمله این بعد که قوای او باز سعی باین گونه امور داشت دیگر از کلماتش این بعد که میگفت اب توت خشک خیلی قوت دارد و من همیشه زمستان و بهار شب توت خشک اب میریزم و صبح ناشتا آب اورا میخورم (این هم معلوم نیست که شش و توت خشک این نور حافظ قوی باشد

دوازدهم

ابوجعفر از اهل حبشه دا فریقا که اورا در عرفات ملاقات کردم در سال ۱۳۲۶ هجری قمری یک سال در میان از حبشه بلکه از راه بحر بزیارت می آمد در سن صد و چهل و پنج بعد در نزد اشراف مکه با لنکه بسیاه حبشی و قری میکذرانند بسیار از این جهة محترم بعد از کشتی در ینبوع که پیاده میشد راه مکه و مدینه پیاده می بعد و برای درک ثواب سوار نمیشد قرآن را تمام حفظ داشت هر مطلبی از او سئوال میشد در جواب آیه قرآن بلتناسب جواب میداد قرآن را بصوت مصری در آن سن قشنگ میخواند بنیاه مرتبه زیارت حج آمده بعد و در فقه مالکی بعضی نقیضه مسلم بعد

خوراکی نان خشک از جو بعد با بسک بیکو بید سوبق کرده میخورد گاهی با شکر
در آب ریخته شربتی گرم از شکر اب مینوشید

سیزدهم

هربرد چینی بعد در سال ۳۴ از قمری اورا در بیدر سالگی چنین دیدم که برای
تماشا اورده بعد از چ کبری از انگلیسها و امریکائی ها و همه جا که اورا بجا بعد
ببرد اوج بعد نرد میگفتند این پیر هرلیث و نهصد سالگی است عنک بر چشم
دارد کبودی سفید خورا که مانند گاگل بعد نابیده صورت سرشش ماری که
حلقه زده بهم پیچیده بعد قبای بلند چینی از پارچه مانند قلمکارهای هندی در
بر دارد عصای بلند بست میگرفت حرکت میکرد ریش بلندی داشت بلوست
بدنش همه بر هم چین زده بعد وگویا حرم کرگدن بر بدن او کشیده انه
انگلیس ها میخواستند بقیمت گزافی اورا بلندن به برند فایین او حاضر شدند نه
ساعت ساعت یک جعبه خوری از تریاک حل کرده که لااقل از پنج مثقال
کمتر نبود باو میخورانیدند نرد میگفتند این عادت هرلیث سالها اوست مثل
سایر چینی ها در این عادت شریک داشت

چهاردهم

پیر مرد تر سیز ده ساله گر چه سن او چندان مایه عبرت بنظر صد و بیست ولی از
اخلاق او چیزی کشف شد که فی الجمله مبین سبب طول عمر را تا حدی حل میکند
این پیر مرد پسر داشت در سن هشتاد سالگی مرده بعد از قرار یکه نقل کردند
وقتی که با قبیله و عشیره خود از دفن پسر او برگشته و همه انتظار بی
قراری و اظهار تأثر از او تر صد بعد ند در بین راه بعضی از جوانها
کنار راه مشغول قوچ جنگ بعد پیر مرد جمعیت را دا میگذارد و مرکب
او لا را فراموش نمایید و مشغول تماشای قوچ جنگ میشود و همی حساب
بقوچ بزرگ کرده میگوید ای جانی بزن بزن این قسمت قدری سینه ها
که علت سبب در طول عمر عدم ادراک ناملایمات و متأثر نشدن از بدایه
و عدم انتقال از مصائب در طول عمر خلیت نامه دارد و این قسمت

شاخاب با عاقل بعد ن و دیوانه بعد ن ندارد و چه انکه دیوانه گان هم در
حدود خودشان ادراک تألمات دارند و این جمله از هر چیزی که حدث
رده شده در هر خلیت طول عمر از ماکول و مشروب و طرز زندگانی بیش
از هر چیز اهمیت و هر خلیت دارد

ولی عده اطبا معاصر فرنگ و جمعی از اطبای قدیم هند و ایران داج

بطول عمر علة مبقیه حیوة را هر خلیت داده اند بعض از قدما عقیده بر این است که
علت حیوه حرارة عزیزیه مزاج است و این حرارة هر قدر حواس بنیز طول عمر زیاد تر خواهد
خواهد بعد و در کتب طب راجع بمضعفات حرارة غریزیه و تقویت او افعال و اعمال
و اشیا تیر انتقل مفصلا انهم هنوز کلیة عبد الکریم ابن سینا که در این خصوص اجتهادات
زیادی بکار برده خودش از طول عمر شصت سال گردوم نمانده و هم چنین سایر از انها که
رسالها در این خصوص ترقیم کرده اند و اطبای معاصر فرنگ را عقیده بر این است که علت
حیوة سلولهای حیوتی است که میلیونها در قطره خون زندگانی دارند و حیوة ان و حیوة
آن سلولها خواهد بعد و از برای ابقاء حیوة آن سلولها هر یک اجتهاداتی از خود
و تجربیاتی اظهار کرده ولی مطلب باز در نظر انها با این اکتشافات حیرت انگیز مبهم مانده
ولی مجملا معلوم میگردد که در عالم اگر کسی علم به بقاء و حفظ علة مادی حیوة را پیدا کرد
که یا بقول قدما و شرق از اطبا علم بحفظ حرارت غریزیه یا به و یا بقول اطبای جدید فرنگ
علم بحفظ حیوة سلولهای بدن یا به میتواند حیوة خود را بطور غیر عادی ادامه دهد
بلکه هیری هم در وجه او رخ ندهد و این حرف را شیعه ها در باره حجة ابن الحسن
قائلند هستند و از روی اخبار و عقیدات ثابت مینمایند که او بعد از هزار کسری زنده
و هیز کشته و بالاخره بکمالت جوانی باقی و او چون این علم را دارد پس علم بهمه
اشیا را دارد و چنین کسی باید مصلح تمام دنیا و اجب الوجود باشد بهر جهة این مطلب یکی از مشکلات
طبیعیات است و جز بعقیده اینکه این امور درکات تصرف قدرت و مصلح خارج از عالم
حس و تصور است و باراده حکیم علی الاطلاق هیری است که زمام مصلح زمان عالم
بدست قدرت اوست چه انکه باز می بینیم عده مهمی را در تاریخ که حالات

انها حیرت انگیز است و بی فائده علم بدان نخواهد آمد حتی بدانچه ما نوشتیم که مناط در این مسئله عدم ادراک است چنانچه در تواریخ عرب مسطور است که ذوالاصبع عدوانی سیصد سال در این جهان بخوبی کامیاب شد و نسب او را علمای انساب چنین گفته اند ذوالاصبع بن حرث بن الحارث بن عمرو بن قیس بن غیلان ربیعة بن وهب بن ثعلبة بن ظرب بن عمرو بن عیاذ بن لیکر بن عدوان و ذوالاصبع لقب اوست و اسم او حرثان است چون مار الگد او را گزید و خشک شد بدو الاصبع ملقب شد مردی شجاع بود قبیله بسیاری بزرگ داشت چنانچه وقتی در بیابان بر سر آن قبیله حمله برد و جمع کثیری از ایشان را بکشت و بسیاری را اسیر کرد و قبیله بنی سعد بن زید مناة بن تمیم بن مر بن اُدّ بن طابخة بن الیاس بن مضر و این اشعار در وقت مردن که دال بر اباء و هوش و وقار اوست و قوی او بود انشاء کرد و در این اشعار عمر خود را بالاخره هر چه زیاده مکرر بود که شرح باز ماندگان خود بنماید

ولقد سئمت من الحیوة وطولها ... وعمرت من عدد السنین مئینا
مأة أتت من بعدها مأتان لی

ها ای پسران من شما نیز بر دین ما باشید و از بی دینی که مایه خذلان است و از خدا که حافظ شماست بترسید و با یکدیگر نفاق نکنید که عزت خود را بذلت خواهید رسانید و مرگ در عزت بهتر از حیاه در ذلت است و آگاه باشید که در این جهان هر چه تقدیر رفته وقوع خواهد پیوست و عاقبت هر جمعیتی پراکنده خواهد شد و روزگار را دوام نباشد گاهی برفق و مدارا زند و گاهی بر سختی و بلا گذارد و دهر روزی کم بر آدمی بتابد بر دیگری نتابد روزی از بهر رحمت است و روزی از بهر زحمت و مردم نیز بر دو گونه اند یکی با تو نرد مودت بازد و آن دیگری خصومت آغاز کند قطع رحم مکنید که ذلت رحم شما ذلت شما و باعث فوت قلوب از شما خواهد بود و در سیاست عرم مگذارید تا به بلیات دچار نشوید و آنچه که سخن شما و قری ندارد و کلمات شما بی تاثیر نباشد لب به نصیحت باز مکنید که سبب فضیحت خواهد شد پس آنگاه این اشعار بخواند و از دنیا برفت

اکلت شبابی فافنیته ... وانضیت بعد دهور دهورا ثلثة اهلین
صاحبتهم فبادوا واصبحت شیخا کبیرا ابیت اداعی بجوم السماء
اقلب امری بطونا ظهورا

ودیگر از معمرین (مستوغر است) که سیصد و سی سال

از جهوه در زندگانی خود کامیابی حاصل کرد و در نسب بظهور خاتم الانبیاء و از این عالم برفت و اسم او عمرو است و نسب او چنین است عمرو بن ربیعة بن کعب بن سعد بن زید بن مناة بن تمیم بن مر بن اُدّ بن طابخة بن الیاس بن مضر و این اشعار در وقت مردن که دال بر اباء و هوش و وقار اوست و قوی او بود انشاء کرد و در این اشعار عمر خود را بالاخره هر چه زیاده مکرر بود که شرح باز ماندگان خود بنماید

ولقد سئمت من الحیوة وطولها ... وعمرت من عدد السنین مئینا
مأة أتت من بعدها مأتان لی

ودیگر از معمرین عرب حارث بن کعب عمر بن وعلة بن حالد بن مالک بن اُدد المذحجی است و مذحج نام مادر مالک است چون توله مادر مالک در بستة واقع شده بود که نام او مذحج بود و قبیله کهر از اولاد او بوجود آمدا بنابراین مذحجی گفتند فالجمله حارث شصت و شصت سال زندگانی کرد و در وقت رحلت خود قوم و طایفه خود را جمع آوری نمود وصیت های نیکی و نصیحت های چندی که در کتب تواریخ مرقوم است بیان نمود که ترجمه آن این است گفت فرزندان خود را که هرگز از در حیلت و نفاق مایکس در نیامدم و دست مردم در مایه نخستم و باد خشم عرم و زن پسر و برادر از در حیانت نگاه نگردم و هیچ زن بدکاره را بخود راه ندادم و اسرار خویش را گرچه با دوستان نیز فاش نکرده در میان ننهادم و بر دین شعیب برفتم

وازدوده من عدد الشهور سنينا هل ما بقي الا كما قد فانا يوم
يكر وليلة يجدونا ودیگر از معمرین که حالات او بسیار عجیب و غریب است
و در شجاعت و قوت و خونخواری و جنگجوئی بی نظیر و عدیل در عصر خود بوده جایگاه
از وصیت او با اولاد خویش در وقت وفات قوی دماغی و حالات عجیب او معلوم
میگردد و از طی کلماتش چنان ترشح میکند که مردی عصبانی و کاملا با بشر ضد و معاند بوده
و او را اسم دوید بن زید است نسبش چنین بیان شده دوید بن زید بن لیث بن سود
بن اسلم بن الحاف بن قضاعة بن مالک بن مرة بن مالک بن حمیر و دوید
در این عالم چهار صد و پنجاه سال زندگانی کرد و چون هنگام وفات او
رسید فرزندان خود را با قبیله خویش جمع نمود و این کلمات حیرت انگیز را به انها
وصیت کرد گفت اوصیکم بالناس شرا لا تحموا عبرة ولا تقبلوهم عثرة
قصروا الاعنة وطولوا الاسنة اطعنوا شزرا واضربوا هبرا واذا اردتم الحاجة
فقبل المناجزة والمزايجز والمحالة بالجد لا بالكد البخل ولا التبذل والمنية
ولا الدنية لا تأسوا على فائت وان عز فقده ولا تحسنوا الى طاعن وان
الف قربه ولا تطمعوا فتطبعوا ولا تهنوا فتخزعوا ولا يكن لكم المثل السوء
ان الموصين بهوا سمهوان اذا مت فاردحوا خط مضجعي ولا تطمئنو
على بوجب الارض وما ذالك بهود الى روحا خلاصه مضمون این کلمات که
دال بر شجاعت و تهور و غیرت این مرد چهار صد و پنجاه ساله است این است که
میگوید ای فرزندان من سفارش میکنم شما را که در حق جز به بدی رفتار نکنید و رحم را از
چشم مپوشانید گان مکنید و عنان اسب خود را کوتاه سازید که مبادا خود را به
دست دیگران بیفتد و نیزه های خود را بلند سازید و از چپ و راست بر مردم
بزنید و چون در حق دشمن کینه ای اندیشید فرصت از دست مدهید که مبادا
قدرت بدل بعجز شود و جای حیلت باقی نماند و بر شما باد که همه کارها را به نیروی
بخت بدانید و جلادت ورزید و مرگ را از ذلت بهتر دانید و هرگز بر چیزی
که از دست رفت دریغ مخورید اگرچه عزیز باشد و بر هیچ رخنه ای که از
میان

میان شما رفت افسوس مخورید اگرچه با او الفت تمام داشته باشید چه انکه فائده در این
دریغ و افسوس نخواهد بود و طمع کار مباشید که طمع را خواری و ذلت همراه است و خود را
مصداق این مثل بدانید که در میان عرب است واقع نسازید که گفته سفارش شدگان
فرزندان سهو و غفلت است انگاه گفت چون من بمردم قبر مرا کنده حفر کنید
و از وسعت و فراخی آن بخل مورزید که نزد من پسندیده نیست و این کلمات چون ادا
کرد از دنیا برفت و زمان اینز معمر زمان ذوالاصبع همدان فرق بنمود

ودیگر از معمرین که حدیث و بیست سال بخوبی و نیکوی خود کام یاب گردید
زهیر بن جناب بن هبل بن عبد الله الحوان بن عمران بن الحاف بن قضاعة بن مالک بن عمرو بن مرة بن زید بن مالک بن حمیر است که نسب او با دوید بن زید
یکی میشود و زهیر از سادات و مشایخ کبار عرب محسوب میگردید و در نزد سلطان
یمن و روم و حبشه و ساسان ایران مکانتی بزرگ داشت در شجاعت بطوری
بود که اغلب از شجاعان نام خود را زهیر میگذاردند در وقتی که او بیست سال داشت
سن او رفته بود این اشعار از خود بیان کرده لقد عمرت حتى لا أبالي أخطي
في صباح ام مساء وحتى من اتت مئتان عام عليه ان يمل من الثواء
و حالات اینز مردی بنام دوید بن زید بود همیشه قوم خود را در فرزندان خویش را به رأفت
و مهربانی با خلق نصیحت میکرد و چون هنگام وفاتش در رسید باین کلمات اولاد
خود را وصیت کرد گفت همانا عمر بسیار کردم و زمان بسی بر من بطول انجامید
و در روزگار خود تجربت فراوان یافتم سزاوار است که هم اکنون شما جوانان
سخن مرا گوش دهید و بدان چه شما را وصیت مینمایم گوش دار نمائید اینک شما را آگاه
سازم که در وقت مصائب زاری و بی قراری مکنید و در روز نوائب کارها را
بیگانه بگیر حوالت نمائید که زاری و هراسان موجب شماتت و خوشحالی دشمنان
خواهد بود و از کید دشمن در حذر باشید و هیچ کس را استهزاء و سخریه مکنید که
در عاقبت بگیفر اعمال خود گرفتار خواهید شد و بدانید که انسان در

در دنیا نشان تیرهای بلا و دواهی باشد و خواهد آمد روزیکه این تیرها بنشان در آید پس از ادای کلمات این وصیت حیوة خط را تسلیم کرد

و دیگر از معمرین ربیع بن ضبع الفزاری است که صد و هشتاد سال عمر کرد در زمان اسلام را درک نمود و کیش اسلام قبول کرد و مدتی بعد از ظهور اسلام مرتب بگیرون دیگر بحیوة خط بزیست و در زمان سلطنت عبدالملک مروان او را بشام آوردند یکی از فرزندان او که خط یکی از معمرین بود و اسم او وهب بن عبدالله بن ربیع بود و سبط ربیع بود همراه او بود چون بر درحوالت سرای عبدالملک رسیدند وهب جد خود را در بیرون سرای بگذاشت و خود داخل سرای با جمعی از مشایخ گردید و ابرو های وهب چنان فرو ریخته بود که چشمانش را پوشیده بود و از برای دیدن ابرو و هارا بر پیشانش بالا میزد و عصا به بر جبهه بسته بود و ریش سفید او تا بسر زانو هیرسید بود و پشت خمیده خود را بعصائی که بران تکیه داده نگاه میداشت که بروی در نیفتد عبدالملک چون او را ملاقات کرد گفت ای شیخ فرتوتی که تو را طاقت ایستادن نیست گفت ابا دارد باشد که من بنشینم و جد من در بیرون سرای ایستاده باشد عبدالملک گفت ایا از فرزندان ربیع معمر مشهور باش گفت بلی پس بفرمود تا ربیع را حاضر ساختند چون وارد شد بر عبدالملک سلام کرد عبدالملک گفت ای ربیع بر تو چند سال گذشته است گفت دویست سال در فترة عیسی علیه السلام زیسته ام و یکصد و بیست سال زمان جاهلیت را دیده ام و اینک شصت سال است در اسلام روزگار خود را بسر میبرم عبدالملک گفت از چهار تن که عبدالله نام داشتند از حالات انها سخن میپرسم و عرض عبدالملک امتحان قوی دماغی و ادراکات ربیع بود اول بگو بدانم عبدالله عباس چگونه آدمی بود ربیع گفت فهم و علم و عطا جدم وصغری ضخم پس از عبدالله بن جعفر سئوال کرد گفت دیجانة طیبة دیجمالتین مستهما قلیل علی المسلمین ضرها انگاه گفت که عبدالله بن زبیر چگونه بود گفت جبل وعر یخدر عنه الصخر پس گفت از عبدالله بن عمر گفت حلم و علم و طول و کظم و بعد من الظلم بالجمله از اشعار ربیع پس از گذشتن دویست سال از عمر خود گفته این شعراست اذا عاش الفتی مئتین عاما فقد ذهب اللذاذة والفتاء و دیگر از معمرین که دویست سال در این جهان زیسته حنظلة بن الشرقی از طایفه بنی کنانة منتسب و مکنی بابا ابو الطعمان است و در روزگار هری خود این شعر گفته حنتنی حانیات الدهر حتی کانی حائل اودنوب بصید قریب الخطو یحسب من رآنی ولست مقیدا فی بقید

و دیگر از معمرین که یکصد و پنجاه سال عمر کرد عبید بن شریه جرهمی است و در زمان خلافت معویة بن ابی سفیان بعد از دخول در اسلام در قید حیوة بود روزی در انجمن معویه در اواخر عمر در آمد و بر او سلام کرد معویة با او گفت های ای عبید قدری از تاریخ و تجربیات روزگار گذشته خود را بیان کن گفت ای معویة اما الدهر فرد ثنیت لیلا یشبه لیلا و نهارا یشبه نهارا و مولودا یولد و حیا یموت ولم ادرك اهل زمان الا وهم یدمون زمانهم روزگار جز کر و جیزی نیست هر شبی چون شب دیگر است و هر روزی چون روز گذشته است و مردم ناچار گروهی در هر روز باین عالم مسافرت نمایند و گروهی از این جهان رخت بر بندند و ندیدم اهل هر زمانی جز انکه از زمان خود مذمت و بدگوئی همی کرد و ایام جهان بر مراد دل کسی موافقت نکرد و بعد از مدتی چند از این مجلس روزگار حیاه حیوة را وداع گفت و دیگر از معمرین ابو رئیدة الهذلی حرمة الطائی است و یکصد و پنجاه سال عمر نمود و بشریعت عیسی علیه السلام زیسته تا از جهان گذشت و دیگر سود بن حداء المعدی که دویست سال عمر کرد و دیگر از معمرین مشهور که از جمله حکماء عصر خود بشمار میرود سبوبان بن کاهن است و در این عالم یکصد سال زندگانی یافته و چون زمان وفاتش فرا رسید فرزندان و طایفه خود را جمع نمود و بدین دستان حکیمانه انها را وصیت نمود و در اعمال انچه وصیت نمود مبالغه بایشان لبیار کرد

كنت اى قرزندان معز تواصلوا ولا تقاطعوا وتعاونوا ولا تدابروا واوصلوا
الارحام واحفظوا الذمام وسودوا الحليم واجلوا الكريم ووقروا الشيبة
واذلوا اللئيم وتجنبوا الهزل فى مواطن الجد ولا تكدروا الانعام بالمن
واعفوا اذا قدرتم وهادنوا اذا عجزتم واحسنوا اذا كوبدتم واسمعوا
من مشايخكم واستهنوا دواعى الصلاح عند آخر العداوة فان بلوغ
الغاية فى النكاية جرح بطئ الاندمال واياكم والطعن فى الانساب
لا تقضحوا عن مساويكم ولا تدعوا عقائلكم غير مساويكم الرفق
مندبة فى العواقب مسكنة للعوائب الصبر انقن عياذ والقناعة
خير من المال والناس اتباع الطبع وقرين الهلع ومطايا الجزع بالم
هيوسته باشيد وبكديگر را اعانت كنيد وقطع صله خويش من خف را روا ندارند وعهد
خودرا مشكنيد ومردم حليم وكريم را بزرگوار داريد وهيران را حشمت نهيد ومردان
بخيل را كوچك شماريد ودركارها بهزل ونوخى وارد نشويد واحسان خويش را بكار
وخى منت از ين مبريد دروقت قدرت از عفو وبخشش دريغ مداريد
وچون دشمنى در اعمال خف در نزد شما عذر آورد بپذيريد وچون كارهاى
شما صعب ودشوار گردد از بذل مال خودارى نكنيد ونصيحت هيران تجربه
امروخته را خار شماريد ودر دشمنى مبالغه نيز مائيد ودر نژاد ونسب مردم زنان
مخريد واستهزاء ونگ نئيد ودختران خف را جز بكفو وهمسرهاى نجيب نزنيد
سپاريد وبرشما واجب است كه با هركس دركارها بارفق ومدارا سلوك نمائيد
ودر هر امر صبر وتحمل را از دست مدهيد واگاه باشيد كه قناعت از هر مالى
بهتر خواهد بود وبدانيد كه مردم هر طبقه كه باشند تابع طبع خويش وهواى نفس
خف خواهند بود وشريك حرص وطمع باشند پس ازين نصيحت باگفتن مانها
نصيحة ذلت عن عنه فصيحة اذا كان وعاها وكيعا ومعدلها منيعا

اين سخنان خف هارى شه از زبان فصيح در صورتيكه انهارا نگاه دارد ودر سدن

عاقل حاضر دهر اين حكمت بگفت واز اين حيوة عارية پس از گذرانيدن صد سال عاقبت
در اغوش مرگ در بستر خاك هم خراب گرديد ودیگر از معمرين كه حد بيست
وچهار ده سال عمر كرد ودر آخر از حيرة خف ملول شد اوس بن ربيعة بن
كعب بن اميه الاسلمى است وچون هنگام وفات خف را مشاهده كرد واطرافى ديد كه خزنان
او چندان از مردن او دلتنگ نيستند اين اشعار بگفت لقد عمرت حتى مل اهلى
نوائى عندهم وسئمت عمرى وحق لمن اتى مائتان عاما عليه واربع من
بعد عشر يمل من النواى صبح يوم يؤب به وليل بعد ليسرى فابلى
جدتى وتوكت شلوا وماج بما اجن ضمير صدرى چندان دراين عالم
بزيستم كه مردم از من ملول شدند واز اين جهت من خف نيز ملول گشتم وسزاوار است
كسى را كه صد وچهارده سال از زندگانى او گذشت از منزل خف دل تنگ گردد اينانا
جوانى رفت وموهاى من مكشوف گرديد وخار وذليل شدم چه انكه ديگرى نتوانم در سينه
خف رازى را نگاه دارم ودیگر از معمرين غريب الاحوال كه در آخر پيرى
حالت جوانى او باز گشت كرد واسباب عبرت گرديد واز اين جهة شعراى زمان او
قصه حال او را در اشعار خف درج نمودند نضر بن حارث بن علقمة بن كلدة بن عبد مناف بن عبد الدار بن قصى
است صد ونود سال عمر كرد ودر آخر پيرى حالت جوانى او باز گشت موى سفيدش سياه
ودندانش بى دندانى پراز مرواريد دندان كرديد وحالت نهوض در خف حس كرد ودر وصف
اين غريبه حال عباس بن مرداس السلمى اين شعر گفته لنضر بن دهمان الهبيلى

مائة وتسعين حولا ثم ضاء اضائنا وعاد سواد الرأس بعد بياضه
وراجعه شرخ الشباب الذى فانا وراجع عقلا بعد ما مات عقله ولكنه
من بعد اكله مانا ما حصل معز انكه نضر بن دهمان صد ونود سال عمر كرد انگاه جوانى
او باز گشت لحف مويش سياه شد وعقلش باز آمد وطمع ذلك باز مرگ او را رها نمى نمود
ودیگر از معمرين كه پس از صد سال عمر عاقبت گشته شد وبمرگ عادى نمرد
عبيد بن الابرص است از اشعار او است كه در آخر عمر گفته فنيت وافنانى
الزمان واصبحت لدى بنو العشرون هن الفوائد خلاصه معز انكه

گوید در کار مرا فانی کرد با انکه بس مردم را پشت در پشت مصاحبت کردم و جمله در گذشتند
و در زمان سلطنت نعمان ماء المنذر در روز بؤس که از ایام تاریخی زمان اوست
بر نعمان وارد شد و در آخر روز کشته شد

و دیگر از معمرین که زمان عمر بن الخطاب را درک کرد و از شرح قصه او و تأثیرات
اخلاق حرب و زشت زن در امور زندگانی مرد کاملا معلوم میگردد سیر قدر بن عبد الله
الجعفی است که در این عالم صد و شصت سال زندگانی یافت در روزگار عمر بن الخطاب
در انجمن خلافت او حاضر شده و از اخلاص طرف مشورت او واقع بعد در اول مرتبه که
عمر را ملاقات کرد گفت لقد رأیتهن الوادی الذی انتم فیه وما به قطرة ولا
هضبة ولا شجرة وقد ادرکت اخریات قوم یشهدون شهادتکم هذه
یعنی لا اله الا الله ودم این شهر شهارا که در او سکنی دارید خراب بعد و مردمیرا قبل از
شما دیدم که همین کلمه شهادت که شما میگوئید که اشهد ان لا اله الا الله است انها نیز
میگفتند و سیرت را بسری بعد که آثار هیری در او از هر بیش تر نمایان بعد عمر گفت
ای سیرت چه چیز پدید کرده که فرزند تو قیافه اش از تو هیر تر مینماید در جواب گفت
که من در سن هفتاد سالگی بعد که مادر او را بسرای خط او دم تو دو جنها غضبة
سیرة ان دصنت دثلیت ما تقر به عینی وان سخطت اثنتی حتی ارضی
وان ابنی هذا مزوج بامرة بذاة فاحشة که با مزبر فق و مدارا سلوک میکرد
و همیشه مرا شاد خواطر میکرد و لی پسر مرا زن او بعد که همیشه او را بخط و تنگ خلقی
از اخلاق زشت خط و امیدانست دفع توهم البته معلوم است از این قبیل معمرین در دنیا
بس شمار بعد اند و بواسطه جهل تاریخ از حال انها باقی نمانده والبته در تمام ممالک دنیا
وجود داشته و دارند ولی جهة انکه از معمرین عرب اسمی باقی مانده و در بسیار از کتب
تواریخ شرح حال این زنها مانده بواسطه چند امر است اول انکه استیلای عرب تاریخ
خط را در عالم منتشر کرد و بالطبع سایر تواریخ ملل کوچک شده از روی اصل عرب

صرف انکه تقریبا قوم عرب در این گونه امور وضبط انها از اول دوره قبل از اسلام دقت داشته اند
سایر ملل این امر را دقت نمیکنند و نه چنانکه خط این بنده عده معمرین در ایران که بعضی
از انها بشرح رفت با دقت تمام سیر کرده و کسی در ضبط حال تاریخ انها بنحصه نبعی فائده
عمل هم نداشته چه انکه نوعا در این معمرین با چیز عمل ندارد و یا بجز به امور خصه ماشند
بلکه اغلب در اخر عمر در خرافات هستند ولی در عرب بعکس همانند سوم انکه معمرین جزیرة
العرب بواسطه منطقه سکونت و اب هوا هر قدر بیشتر خرافات عقل انها را فرا
میگیرد و چنانکه در این زمان هم دیده میشود بران انها نوعا هوش و ذکای طبیعی او
با تجربیاتی که در عمر خصه و بیان دقیق ملاحظه فطری آمیخته شده لذا این جهة در تاریخ
بهتر مورد استفاده هستند چهارم انکه در سایر ملل شجره نامه محفوظ نیست و بسجل احوال
هم بنحصه که کاملا تشخیص معمرین داده بشود ولی در عرب از قبل از اسلام شجره نامه ها
نسب محفوظ مانده چنانکه در آتی ذکر خواهیم کرد در تمام دنیا نیست ملتی که عموم نسب خود را
ده طبقه بدانند ولی در عرب بعکس هر عرب بده تا بیست طبقه و زیادتر نسب خود را
محفوظ داشته و در واقع بسجل احوال و حفظ انساب و ضبط تاریخی حیوة در عرب
بسهولت کل مورخین قدیم وجه به محفوظ بعد و در این قسمت بهتر معمرین هر جائی میتوانند
بشود تاریخ انکه اصلا از حیث آب و هوا عرب تا بواسطه خشکی سفر از سایر نقاط
ریادتر است ششم اداب و اخلاق عرب در طول عمر زیاده از اخلاق سایر ملل
در طول عمر مرغوبیت دارد زندگانی طبیعی بی فکری برای معیشت اختصار کامل لازم
هوای لطیف خالی در حرکت بعضی راحتی که عادت انها است در موضع تابش
نور بعضی اتکاء بقضا و قدر و در امور غصه و تاسف نخوردن اغذیه لبنی و نباتی
بیشتر استعمال کردن قوت وانی اعصاب و امور دیگر که مخصوص عرب شان است
تمام حافظه مخصوص عرب است و باین جهة معمرین انها نوعا خط کتاب تاریخی هستند
که مورد استفاده اهل خط واقع بشوند این امور است که معمرین عرب از همه
بیشتر و حالات شان محفوظ و چنانکه کسی مراجعه در تواریخ انها کند می بیند که
زیاده از هزار و چهار صد نفر معمرین از چهار صد سال الی صد و پنجاه سال

با اصل و نسب و زمان تاریخ ایشان و لقایب و مراتب احوال و کلمات کتب مقدسه ایشان مضبوط است و ما در اینجا فقط برای تذکر این چند نفر را ذکر کردیم والا این جزو کتاب تاریخ مفصل لازم دارد. چنانچه خط انها کتبی مخصوص رایج بمعبد یا مردم ساخته و مورد استفاده های بسیار قرار دادند

از جمله سوانح سفر طهران در سنه ۱۳۱۳ شمسی هجری
در ماه شعبان ۱۳۵۳ قمری

در عشر اخیر ماه مذکور بنا بر خواهش بعضی از کسبه و تجار شبها در مسجد جامع طهران در ظرف هر ساعت به بیانات تبلیغی مشغول گشتم بیشتر از احکام غیر معقوله توریه سخن در میان آمد بعضی از شاگردان مدرسه امریکائی از شنیدن آن احکام بطوری در شگفت آمده که حمل بر جعل و عصبیت مذهبی نمودند و بی جاده تقصیر هم ندانست چه انکه از بس آن احکام سخیف و دور از تصور عقل است هیچ عاقل تصور نمیکند که در یک کتاب الهی سنام کتاب اسمانی این گونه احکام خارج از عقل و تصور و بحد داشته باشد و یک قوم بزرگ که ربع جمعیت کره زمین را تشکیل میدهند مثل مسیحی مذهب عقیده بچنین حرفها در عصر داشته باشد لذا وقتی از منبر فرود آمده بیاک از کسبه طهران که شغل ساعت سازی داشت و آدمی دانشمندی بود انهم در صدد امتحان برامده بود که شاید من این حرفها را نسبت بتوریه از باب شیرینی کردن مجلس بیان کرده ام لهذا اظهار داشت که شاگرد مدرسه امریکائی بود بطوریکه از جمله انها واضح بود که در صدد امتحان هستند مدرک آن نسبتها را از توریه خواستند و عده داده که در شب آینده کتابها را با داده شد لذا در روز نوشته و در شب مکتوبا بانها تسلیم شده و امید چنان دارم که از برای بیداری ان جوان و امثال او نفع بزرگی بخشیده شد و خوب این مردمان جز همرهه نفاق و غرض را که از تبلیغ و تشکیل مدرسه و مریضخانه جز منتج کردن مسلمین و ترکیها قصد دیگری ندارد در دل خود راه ندهند و همدیگر را از خود بیگانه نکنند چه هر قدم شده در اینجا نیز برقدم داشتم شاید روزگاری از برای حق جوئی راه بگشاید و سبب روشنائی از شبهات واقع گردد و هرگاه بیاک از مبلغین مسیحی و هارشد

لذا من مکتوبات استفاده نخفته و او را ملزم سازد و لذا بصورت کتب مذهبی نوشته میشد که اگر مانند مبلغ مسیحی به هر سیم احکام انجیل جعلیت ناچار خواهد گفت انجیل های چهارگانه احکام ندارد و اگر بگوید دارد دروغ است چه انکه ترجمه ها انا چیل بوده هر ملتی از هر زبان بهمت میبینند که هیچ احکام و قوانینی در انها نیست پس ناچار مبلغ مسیحی مجبور است که بگوید احکام انجیل همان احکامی است که قبل از مسیح بوده و مسیح همه انها را امضاء کرده بشهادت خط انجیل متی که در باب پنجم از آیه (۱۷) تا آیه (۲۰) در عدم نسخ کردن احکامات انبیاء سلف و امضاء انها چنین میفرماید (۱۷) گمان مبرید که آمده ام توریه یا صحف انبیاء را باطل سازم نه از بهر ابطال نیست بلکه بجهة تکمیل آمده ام (۱۸) که هر اینه بشما میگویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه از توریه هرگز زایل نگردد تا همه واقع نشود (۱۹) پس هر که یکی از این احکام کوچک را بشکند و بمردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود اما هر که بعمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد (۲۰) که بشما میگویم تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود بملکوت آسمان هرگز داخل نشوید انتهی پس در این صورت باید مسیحی ها بتمام این احکام که در این توریه است و خط بخط ترجمه آن در اقطار عالم جدیت دارند عمل نمایند پس جهة چیست که این احکامات ابدا در میان حرف مسیحی ها ابدا وجود ندارد و این احکام این است اگرچه بعضی انها مطابق با حکم عقل دارد و بعضی یکلی بطلان مبینی شباهت دارد و مطلب ما هر چیز است یکانگی هر این احکام در میان مسیحی ها جاری نیست و سبب تغییر این احکام چه شده و دیگر انکه قطع نظر از انکه این احکام جعلیت بر ان بشر چه فائده و فلسفه او چیست و بالاخره دروغ گفتن مسیحی ها ثابت میکند در اظهار عقیده بکتب عهد عتیق و جدید بغیر توریه و انجیل و همه محض اغراض دسته بازی و عصبیت و خراب کردن اخلاق شرقی ها و مسلمین و دیگران است برای جلب نفع دنیائی خود لذا این طور طی کرده میگویم این احکام که در توریه بشهادت انجیل باید تا عالم باقی است جاری مابین شما از چه نظر عفو سرزده است همه حکم اول حکم خشنه کردن است چنانچه در باب ۱۷ از سفر تکوین

بر طبق ترجمه فارسیه که در ۱۸۹۵ میسی در لندن طبع شده در آیه چندی بیان شده ایه (۱۰)
این است عهدی که نگاه خواهید داشت در میان من و شما و ذریه تو بعد از تو هر ذکوری
از شما مختون شود (۱۱) و گوشت غلفه خود را مختون سازید تا نشان آن عهدی باشد
که در میان من و شما است (۱۲) هر پسر هشت روزه از شما مختون شود هر ذکوری در نسلهای
شما خواه خانه زاد خواه زر خرید از اولاد هر اجنبی که از ذریه تو نباشد (۱۳) هر
خانه زاد تو و هر زر خرید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد
(۱۴) و اما هر ذکور نامختون که گوشت غلفه او ختنه نشود انفس از قوم خود منقطع
شود (یعنی بقتل یا مقتول) پس باین حکم حکم شده که مسیحی ها ختنه نکنند
در صورتی که در انجیل لوقا تصریح دارد که مسیح ختنه شد در ایه (۲۱) از باب ۲ لوقا
و چون روز هشتم وقت ختنه طفل رسید اورا عیسی نام نهادند و آیه ۳ از باب سیم
رساله پولس بغلاطیان روز هشتم مختون شد (یعنی عیسی) پس این حکم از کجا نسخ شده
حکم دوم بخاست گوشت شتر و خرگوش حکم دوم بخاست خرگوش
حکم چهارم بخاست خوک حکم پنجم بخاست خرحکم ششم بخاست
حیوانات دریا غیر از ماهی فلس دار و این احکام از این ایات توریه
واضح است باب یازدهم از سفر لاویان آیه اول تا آیه هشتم چنین بیان نموده
(۱) و خداوند موسی و هرون را خطاب کرده بایشان گفت (۲) بنی اسرائیل را خطاب
کرده بگوئید اینها حیواناتی هستند که میتوانید بخورید از همه بهائمی که در روی زمین اند
(۳) هر شگافته سم که شکاف تمام دارد و نشخوار کنند از بهائم آنرا بخورید (۴) اما از
نشخوار کننده گان و شگافته گان سم اینها را نخورید یعنی شتر زیرا نشخوار میکند لیکن
شگافته سم نیست از برای شما نجس است (۵) و وشک زیرا نشخوار میکند اما شگافته سم
نیست این از برای شما نجس است (۶) و خرگوش زیرا نشخوار میکند لیکن شگافته
سم نیست این از برای شما نجس است (۷) و خوک زیرا شگافته سم است و شگاف
تمام دارد ولیکن نشخوار نمیکند این برای شما نجس است (۸) از گوشت اینها نخورید
و لاشه اینها را لمس مکنید این ها برای شما نجسند و از این ایات معلوم میشود
خر بطریق اولی نجس است باب دوازدهم از سفر لاویان آیه اول تا آیه هشتم
و در توریه (۹) از همه آنچه در آب است اینها را بخورید هر چه پر و فلس دارد در آب خواه در دریا
خواه در نهرها اینها را بخورید (۱۰) و هر چه پر و فلس ندارد در دریا و در نهرها از همه
لاشخراب آب و همه جانورهائیکه در آب میباشند اینها نزد شما مکروه باشند و در
توریه مثنی در باب ۱۴ آیه دهم این طور بیان کرده (۱۰) و هر چه پر و فلس ندارد
مخورید اینها برای شما نجس باشد پس در این صورت از کجا خوردن این حیوانات
بر مسیحیها حلال شده و خوردن خوک و خرگوش و خرچنگ و دوزباغه حکم کدام کتاب است
حکم هفتم نجس شدن انسی که این حیوانات را لمس کند باب یازدهم سفر
لاویان آیه ۲۴ بعد از انکه بعضی از احکام طیور را بیان کرده بنگرید (۲۳) و سایر حشرات
بالدار که چهار پا دارند برای شما مکروه اند (۲۴) از اینها نجس میشوید هر که لاشی اینها را لمس کند
تا شام نجس باشد (۲۵) و هر که چیزی از لاشی اینها را بردارد رخت خود را بشوید و تا شام
نجس باشد (۲۶) و هر بهیمه که شگافته سم باشد لیکن شگاف تمام ندارد و نشخوار نکند
اینها برای شما نجسند و هر که اینها را لمس کند نجس است (۲۷) و هر چه بر کف پا رود از همه
جانورهائیکه بر چهار پا میروند اینها برای شما نجس اند و هر که لاشی اینها را لمس کند تا
شام نجس باشد و هر که لاشی اینها را بردارد رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد
حکم کهنه ها نجس نجس دنبال هم انداخته و تا شام نجس باشد در این باب بسیار است
فقط ما خواستیم نمونه دست بدهیم پس در این صورت ما دانم مسیحی ها چه حکم
که بیان نجاست از همه روی هزار مصلحت و فلسفه مخصه مسخره کرده و با این احکام
که در توریه از برای ایشان است و خالی از حکمت و مصلحت بلکه موجب حیرت است
خود را از هر جهة پاک دانسته و اگر غرض لفظ نجس است در قرآن مسلمانها یک لفظ
نجس گفته شده و در کتب انها زیاده از هائصد لفظ نجس حکم هشتم و نهم دانستن
زن و حکم طمث و نفاس باب ۱۲ از سفر لاویان آیه ۱ تا آخر چندی چند رقم کشته
و خداوند موسی را خطاب کرده گفت (۲) بنی اسرائیل را خطاب کرده بگو چون زنی آبستن شده
پسر نرینه بزاید الخ (۳) و در روز هشتم گوشت غلفه او مختون شود
(۴) و سی و سه روز در خون تطهیر خود بماند و هیچ چیز مقدس را لمس نکند و بمکان مقدس
داخل نشود تا ایام تطهیرش تمام شود (۵)

(۵) واگر دختر بزاید در هفته برحسب مدت طمث خود نجس باشد و نصف دیگر روز در
خون تطهیر خفته باشد حکم دهم قربانی برای پاک شدن از گناه بعد از مدت معین
از زمان زائیدن چنانکه در آیه بعد از همین ایات میگوید (۶) و چون ایام تطهیرش
برای پسر یا دختر تمام شد بره یکساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتری یا فاخته
برای قربانی گناه بدر خیمه اجتماع نزد کاهن بیاورد (۷) و او انرا بحضور خداوند
خواهد گذرانید و برایش کفاره خواهد کرد و از چشمه خود طاهر خواهد شد این است
قانون انکه بزاید خواه پسر خواه دختر (۸) و اگر دست او بقیمت
بره نرسد انگاه دو فاخته و یا دو جوجه کبوتر یکی برای قربانی سوختنی
و دیگری برای قربانی گناه و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد و طاهر خواهد شد انتهی
دهم مادر مسیح برای حصول تطهیرش بشهادت انجیل همین حکم عمل کرد
باب دویم انجیل لوقا آیه بیست و چهارم و چون ایام تطهیرشان بحسب شریعت
موسی رسید اورا باورشلیم بردند تا بخداوند بگذرانند (۲۳) چنانکه در شریعت
خداوند مکتوب است که هر ذکوریکه رحم را گشاید مقدس خداوند خوانده شود (۲۴)
و تا قربانی گذرانند چنانکه در شریعت خداوند مقرر است یعنی جفت فاخته یا دو جوجه کبوتر
انتهی پس در این صورت احکام نفاس و زائیدن را جرا مسیحی ها عمل نمیکنند در صورتیکه
خصوص عمل نفاس و در انجیل لوقا تصریح براین مطلب نمود حکم یازدهم احکام
شخص مبروص است که بیاید مسئول مراجعه به باب سیزدهم از سفر لاویان شود
که ابرص را نجس قرار داده و باید در نزد کاهن برود تا تطهیر او را معین نماید و احکام
ابرص حقیقه عبرت آور است حکم دوازدهم تطهیر مبروص است که انهم
حقیقه عبرت آور است در اینکه مبروص باید چند روز روزه بگیرد سر و ریش خود
بتراشد لباسهای او را بسوزانند و چند مرتبه در همان روز باید روزه بگیرد و چند
مرتبه قربانی از بره و کبوتر بنماید و چند مرتبه غسل نماید و مردم از او اجتناب کنند
و هر کس او را لمس کند نجس است و انکه در گنجه او در بگاهن دهد و خون انها را با
چوب مخصوص و قرمز مخلوط کنند و سایر احکامات دیگر و در این باب مراجعه
به باب چهاردهم از سفر لاویان شود و هر از این احکام را در خصوص
مبروص

نقل نکردم برای اینکه وسیله و سبب باشد که بعضی مراجعه برای تطبیق نمایند و این احکام در میان
مسیحی ها وجهه ندارد حکم سیزدهم راجع بخانه مبروص است که در باب چهاردهم لاویان
از سفر لاویان مرقوم شده که خانه او را آتش بزنند و هر گنجینه ریخ شود و در ظرف
سفالین خون او را گرفته و با اشیاء مخصوص در خانه بپاشند و دیگر احکام که راجع بهمین
مطلب است حکم چهاردهم در خصوص اشخاصی که دمل یا برا سیر و یا چرک از گوش و انها بیرون
رود برطبق انچه در باب پانزدهم از سفر لاویان از آیه اول تا آیه پانزدهم بیان کشته
حکم چنین کس این است که علاوه بر موضع جریان خون و چرک رخت خواب و لباس او نجس است
و هرگاه دست برچیزی گذارد آنچیز نجس خواهد بود و هر طرف که دست او بگذارد
اگر ظرف سفالین است باید شکسته شود و اگر ظرف چوبی است باید به آب شسته شود
و بر هر فرش که بنشیند آن فرش نجس باشد و بعد از اینکه جریان از بدنش پاک شده باید
تا هفت روز هر روز غسل کند و بدن و رخت خواب و لباسهای خود را بشوید و بعد از
آن ایام در روز هشتم دو فاخته و یا دو جوجه کبوتر نزد کاهن برده قربانی گناه نماید
و کاهن به پاک شدن او بنماید ایا این احکام یعنی چه نفسی او جب حکم پانزدهم در همان
آیات از باب مذکور مرقوم است راجع بکسیکه لباس و یا بستر و فرش و بدن او جریانی
مس نماید که آن شخص باید غسل کند و بعد از غسل تا شام نجس باشد بعد از غسل نجاست هم معنی دارد
حکم شانزدهم و حکم هفدهم راجع بکسی که جنب شد از زن و مرد بدن او نجس و باید غسل کند
و بعد از غسل بدن او تا شام نجس باشد و دیگر انکه باید مبروص لذا اشیاء متقدس نخورد و هر کس جنب
شد یا احتلام در بین شب و خواب در آن روز باید از میان جماعت دور باشد و پس از رود و غسل کرده
بعد از غسل بدنش نجس باشد مراجعه شود بر طبق این جمله همان باب پانزدهم از سفر لاویان
و باب بیست و چهارم و سوم از توریه شنی خواهد این احکام هم بجهت
وجه معلوم و موجب حیرت است حکم هجدهم در خصوص حکم زن در وقت حیض و کسانی که
که این حکم کذا تمام احکام دیگر عجیب تر است مراجعه شود همین باب پانزدهم از سفر لاویان از آیه
نوزدهم تا آیه سی و سوم و بدقت به بینند اما علی باین احکام در عالم چگونه اسباب عسر و حرج خواهد
بعضی انکه زن در ایام حیض نجس بستر و رخت خواب فرش اساس البیت او و هر کس دست
برا و گذارد و یا بر چیزیکه حائض دست گذارد کس انرا لمس نماید تا شام نجس و باید غسل کرده
شود و بعد تا یکروز نجس باشد و زن بعد از حیض تا سه روز دیگر نجس باشد و تا

قربانی لاقاحه و کبوتر ترسط کاهن نماید از گناه پاک نخواهد شد مثل این گناه چیست زن
بیچاره که در این امر اختیار ندارد و ممکن است زنان استی صنه سالها طول کشد تا که در
آیه ۲۰ از باب ۲۹ انجیل متی و آیه ۲۵ از باب ۵ انجیل مرقس دارد که زنی استی صنه او دوازده
سال طول کشید عیسی او را شفا داد حکم نوزدهم واجب القتل شدن زن حائض که با برادر جوآ
و عورت هم دیگر را دیده اند همانطور که در آیه ۱۸ از باب ۲۰ از سفر لاویان بیان شده حکم بیستم
مراجعه شود به باب ۱۸ از سفر لاویان از آیه ۷ تا آیه ۲۰ به بینند کیفیت قربانی چه قدر مضحک است
حکم ۲۱ در باب ۱۷ از سفر لاویان از آیه سوم راجع بذابح و قربانی های بنی اسرائیل و نگاه کنید کاهن
خیلی خوش مزه است که باید بیه های گوسفند را برای خدا ذبح کنند و خدا از عطر بیه این
گوسفندان خوشش می آید حکم ۲۲ سفر لاویان از ۱۹ از باب ۱۹ حکم کرده که عزاده یک
لباس با لباس دیگری بپوشند باید یک پارچه باشد حکم ۲۳ کیفیت درخت کشتی و اینکه تا چهار سال
از میوه درخت نخورند مراجعه به باب ۱۹ از سفر لاویان آیه ۲۳ حکم ۲۴ راجع بزرعه و انگورستان
مراجعه شود به باب ۲۵ از سفر تثنیه آیه ۳ حکم ۲۵ این حکم راجع بخرید و فروش ملک
و املاک و خانه راجع بین اسرائیل است مراجعه شود برای توضیح در باب و سفر سفور از لاویان
و غرایب اورا بدقت بسنجد حکم ۲۶ حکم صیقت و این حکم از احکام عظیم است و نوزده
ملت یهود و نصاری است در باب ۱۵ از سفر اعداد آیه ۳۷ شروع میشود مطالعه کنید تا
به بینند ایا وجه خارجی دارد غریب تر و عجیب تر از همه حکم ۲۷ کیفیت آب تنزیه برای
در باب نوزدهم از سفر اعداد بیان کرده که گاو مخصوص را باید پیش کاهن ببرند و ان گاو را
کاهن بطرز مخصوص بکشد و خون اورا با انگشت مخصوص و طرز مخصوص بر گناه کاران بپاشد
و بعد از آن گاو را بسوزانند و خاکستر اورا جمع کرده در مواضع مخصوص مخلوط به آب کنند
و در اوقات مخصوصه کاهن و یا نایب او از آن آب بر گناه کاران بپاشد تا از گناه پاک
شوند این است آب تنزیه بر بنی اسرائیل که فریضه ابدی خواهد بود و دیگر از این احکام
بسیار است که در ابواب سفر لاویان و اعداد بیان شده که موجب حیرت و بعضی موجب
تعجب خواهد بود و شما دانید انجیل که حکم میکند باید تمام باین احکام عمل کنند چنانچه بیان
شد پس تمام مسیحیها بر حکم انجیل همه مرتد و کافر و بکلام مسیح عمل نکنند و در دین در دو گروه
هلیکشند و معلوم نیست این جزئی احکام کلیه که در بیان انبیاست از کجا و از کی است
پس همه اینها ضعیف و دام است برای صید اخلاق شریفها و مسلمانهاست

دلار

وارسلنا علیهم ریحا صرصرا قوم عاد چگونه از باد هلاک شدند

در روز پنجشنبه ۳ خرداد ۱۳۳۱ در مجلس وعظ بسیار خوب ماند باد سخت بیابان
وزید درختهای کهن خراب و سیصد ساله را از جا کند و بر نقطه دیگری
پرتاب کرد و این خوف دلیل بر آن نیست که در این مدت ها چنین حادثه
واقع نشده بسیم های تلفن و تلگراف را پاره نکرده و اغلب عمارات عالیه تازه
ساخت را منهدم کرد عده تلف شده و بعضی نابود و بطوریکه تشخیص داده شده
چون عبور باد از بالای عمارات بود اگر به پائین رسیده بود کلیه طهران را
منهدم میساخت و این از کمین حادثه بزرگ طوفان هوائی بود که در ایران
دیده شده و سابقه نداشته و قصه قوم عاد و هلاک انها که در قرآن ترتیب
برای عبرت از انها اسم برده شده نمانده او دیده شده

در سفر قوله تعالی ومن ثمرات النخیل والاعناب تتخذون منه سکرا

ظاهر معنی آنکه و از میوه های خرما و انگور از برای شما است که میگیرید از انها مست کننده
که مراد مسکر مایه مفسرین و دیگری از علما اختلاف در معنی آن نکرده اند که این آیه
در بیان وصف نعمت های الهیه است از برای بشر و مسکر با انکه انقدر تاکید در
حرمت او وارد شده هیچ گونه وصف او در این آیه شده جوابهای گفته شده
ولی بهتر این است که در نظر راقم حقیر است و بسیار جواب اهل خراب بود و آن
این است که این آیه در سوره نحل است و سوره نحل مکه نازل شده
و ایات حرمت خمر و مسکر در مدینه نازل شده و علت انکه همه جا از اول حرام
نشده بود آن است که در باطن حرام بود و لکن استعداد برای اظهار حکم در ظاهر در
مدینه پیدا شد و احکام به ظهور و اظهار او تدریجی است معنی دیگر انکه مسکر
بفتح سین و کاف لغت حبشه است و بسین سرکه میخواهد بود و این لغت مثل
سایر لغات عالم که بسیار الفاظ غیر در اول داخل میشود و داخل شده که مثلا در
جزء همان لغت و زبان محسوب میشود که اگر این معنی را بلغت شخص
آن زبان بگویند لطافتی در کلام نخواهد داشت

عظمت کلمهٔ نون و قاف درمیان دسائر کلمات و حروف هجائیه

ن والقلم وما یسطرون ق والقرآن المجید عظمت کلمه نون درمیان سایر حروفات ازین جهة است که در بروز معانی و حقایق ازاین کلمه چون بروز و ظهور چیزی نیست در عالم وجود تکوینی و منشأ بروز این ظهور معنی نون است باین معنی که وصف از مرتبه مکتوبی و ملفوظی برتبه وجود خارجی مثل نون در کلمه نطق که منشأ اثر و مقدار است و نون در کلمه تثنیه و جمع و تنکیر و هر صیغه و هر کلمه منشأ غیر که حیثیت تثنیه و منشأ ظهور سعادت و سیادت ملی هر قومی است و هر صیغه مشتمل مع الغیر که دال بر اجتماع و عظمت و وحدت ملت است و این وحدت مایه سعادت و تکامل ملت است در لسان عرب مصدر بلفظ نون است و ما فعل متکلم مصدر باین کلمه نباشد معنی جمعی لذا و ظاهر نخواهد شد لذین جهة این کلمه در میان عرب در بین کلمات مقام شامخ در نظر ایشان دارد و همان طور یکه هر شئ خارجی در نزد ایشان عظمت دارد باو قسم یاد میکردند ایضا این کلمه چون باین جهة در نظر انها عظمت دارد باو قسم یاد میکردند لذا خداوند در ابتدای آیهٔ سورهٔ والقلم را که عظمت او مستفاد از این کلمه است کلمه را مورد قسم واقع فرموده و عظمت قلم هم لازم بشرح نیست و همچنین است مقام کلمه قاف در نظر ایشان که وجه لفظی و کتبی او چون بظهور پیوسته شر و منشأ شرور و خیرات چون کلمه نفاق قرآن فرقان قریب قلب قربان شقاق فرقه تفرقه اقران قسمت قاده قرب فراق و امثال هر خصیصه در سایر حروفات موجود نباشد لذین جهة این کلمه عظمت در میان عرب داشته که باو قسم یاد میکردند لذا خداوند جلت عظمته بذات انها و مراعات رویه جاری بین ایشان که این طریقه حکیم است در هدایت چون همراهی بزرگان در عبادات و مذاق اطفال برای هدایت و آموزش باین کلمه اول قسم یاد فرموده پس قول عبد المسیح کشیش کندی که بنظر استهزاء باین کلام مقدس نظر کرده مردود و منتهی اوجهل است که سرمایه شر محض است و بس لذا السلطان باین بیان اگر (وهمچنین در مریض خانه مرسلین انگلیس برای جمعی که شبانه روزند) اضافه و مایه حجلت و شرم است

مغرورین چه کسانند که از درک حقائق محرومند

مغرورین که از درک حقائق محرومند چند طایفه اند اول اغنیاء که بال خود مغرور مخصوص اگر یکرتبه در جمع مال ترقی کرده باشد و هم صاحبان اختراع و صنایع که بآن صنعت در میان مردم شهرت کنند انها بخود مغرورند گمان میکنند که افکار ایشان در کلیه افعال و امور مثل نگرانها است در صنعت خود لذین جهة بخود مغرورند و دیگران را کوچک میشمرند سوم علمای قشری که فقط در علوم نقلیه فقه و اصول عمر خود را صرف کرده ولذا مطالعه حقایق و اخلاقیات خود را بکلی از ساخته فقط بمباحث الفاظ پرداخته ایشان نیز بخود مغرورند و فقط دانش و علم را بمعلومات لفظی خود منحصر میدانند چهارم طلاب و محصلین که لذا ابتدائیات فارغ شده شروع بمتوسطات از علم نموده و هنوز بمرحله کمال خود را نرسانیده ایشان نیز بخود مغرورند و خود را بوعلی و فارابی و شیخ طوسی یا کپلر و گلیله و داروین و ادیسون تصور نموده متوجه درک حقایق نیستند پنجم متجددین مستغربند که تجدد را کمال و تقدم را موهوم پندارند ایشان نیز تصور بخود دارند اباء واصرار و یا سالکین مسلک قدماء هم در موهومند و بخود مغرورند که در راه حقند ششم تارک دنیاهای ایران و طوائف شیعه هستند که بصرف چند حکایت و قصه و حدیث و روضه بخود چنان مغرورند که در عالم معانی غیر از بهشت و نار چیزی نیستند همتم عبادت کنندگان و متزهدین باشند که بعبادت قشر خود مغرورند همتم احیاء دارندگان بجمعیت و عموم در شب های جمعه و غیران که چون صباح نماز خود بر میگردند تصور میکنند موسی هستند از طور برگشته و یا محمدند از معراج برگشته نهم قاریان قرآن که هم خود را فقط صرف ادای کلمات لذا مخارج لفظ در عالم چنان مغرورند که هیچ مجتهد و فقیهی را نماز او را صحیح نمیدانند دهم صوفیان تارک دنیا در سیر و سلوک واردشده که چند بخود مغرورند که تصور میکنند بایزیدند است (وحقیقة بایزید است) و همه را قشر صرف می پندارد یازدهم نظامیان که بدرجه اول نظام رتبت میگیرند چندان بخود مغرورند که در راه رفتن مثل وزیر جنگ و سلطان قدم برزمین میگذارند که گمان دارند انها هم انها پیشند غیر این دوازده طایفه او مغرور بر طوائف دیگر هستند و یا بر دیگر نیستند از همه انها در صدد یابند

در تفسیر معوذتین

سوره قل اعوذ برب الناس و سوره قل اعوذ برب الفلق را معوذتین نامیده اند و در کتب

در قرآن مخصوصی از برای خواندن این دو سوره در وقت خواب و در بیداری و در هر صباح و مساء و در وقت قرائت آن در نماز وارد شده و کافی است در فضیلت آنها آنچه در صحیح بخاری و غیره از ابن مسعود مروی است که گفته شنیدم از رسول خدا صلعم که میفرمود که گاهی بر من گذشته که بیمار بودم پس آمدند نزد من جبرئیل و میکائیل یکی بر سر من نشست و دیگری بر پای من پس گفت یکی از ایشان بدیگری چه علت است از برای مرض این مرد گفت مرض او از سحر است گفت کیست که سحر کرده است گفت لبید بن اعصم یهودی گفت بچه چیز سحر کرده است گفت بمشط و شعر و جف نخل نر گفت کجاست آن گفت در چاه ذروان پس آمد رسول خدا صلعم با جماعتی از اصحاب خود و گفت ای عایشه گویا آب چاه حنا است یا آب برگ خرما گفتم یا رسول الله صلعم مانند آب حنا است و نخل آن مانند سر شیاطین است گفت یا رسول الله صلعم شفا داده است خدا مرا پس امر کرد بسوزانیدن چاه را و دفن کردن آن را و در روایت دیگر است که رسول خدا صلعم فرمود که آیا شفا داد مرا خدا پس فرمود که شفا داد مرا و میترسم از شر مردم بر ایشان پس امر کرد بدفن کردن چاه و در روایت دیگر است که رسول خدا صلعم فرمود که شفا داد مرا خدا و کراهت دارم که برانگیزاند بر مردم شر را

همبر بزرگ اسلام که فرمود صوموا تصحوا ابراهی عالم بر همین و مدلل داشته
و دیگر از بریهائی که میگفادن بر روزه گرفتن صاحبان ابها را معالجه میکنند این
جمله است ضیق النفس زکام نزله سرفه ضعف اشتها سعده ضعف کلیه
عرق النساء نقرس ضعف قلب خفقان قلب امراض چشم
اغلب امراض گوش سردرد سرگیجه دوار لاغری بدن
اغلب از سرفه های مزمن کمی حافظه فراموشی علاوه براین که امروز
بوجود مکفادن و گاندی و هیروان این هر فوائد روزه معلوم گردید
و مزیای بسیار خوری همویدا و سرفه یای حضرت رسول که میزمایه هرکس روزه
بگیرد مبتلا بهر دردی بشود که دوا ندارد، هرکس سیر تاریخ روزه گیران عالم را بنماید
خصوص ملت اولیه اسلام محتاج باین گونه حرفها دیگر نخواهد بود
بلکه این گونه کشفیات و حرفها در طرف افراط و تفریط است و حد معدل و طریق
وسطی بیان و دستور شرع است

من نگارنده این سطور الغاط از خواننده
آوردن این موضوع بنظر رسید که
اثبات ابداخته و بیوا
اودوستان قسمت
که چیزها داخل او
را و تهاجم بکند
و گرم چیزها بخورد
چیزهای تخم
تعلیم نمایند

تریاک و تریاکی در قرآن

در آیه شریفه و طلعها کرؤس الشیاطین
که وصف از شجره زقوم را کرده است در
صدد اکردر معنی شیطان فکر کنیم
دانست که در باره تریاک در این
عالم صدق میکند و علت تریاکی را
میتوان گفت که شجره زقوم است
چه انکه مراد از شیطان هر چیزی
که انسان را از جاده حقیقت و عدالت
منحرف سازد چه انکه نفس داخل هیکل
شخص آدم باشد و یا هوا و هوس نفسانیه
و یا رفیق بد چنانچه در قرآن میفرماید
در وصف منافقین و اذا خلوا
مع شیاطینهم قالوا انا معکم
وقتی که با رفقای مخصوص شخصی خلوت
مینمایند میگویند ما با شما یکدل و هم عقیده
هستیم و ما مسلمان نیستیم و استهزاء میکنند
مسلمان را پس در این صورت شیطان
لفظی است که بر انسان بد نفس و هر
چیز یکه بحیات جسمی و روحی انسان
مضر باشد اطلاق میشود پس در این
صورت طلع شجره زقوم را تشبیه
بسرهای شیطانی فرموده ~~در این عالم~~ و سرهای شیاطین را هم طبیعتا نه بدانه
و چه گونه چیز بدنیه را هر او تشبیه فرموده

چه انکه هیچ بنده تقریب بذهن نخواهد
میتوانیم بگوئیم که رؤس شیاطین را هم
در این عالم دیدن ممکن است و آن سرهای
بعضی آخوندهای بد جنس است که جز جسران
خلق و نفع خصوصی چیزی نخواستند و در این
صورت تریاک شجره زقوم این عالم خواهد بود
و طلع او را تشبیه بسرهای شیاطین فرموده
که غرض کلهای اوست که شکل عمامه است
و این عالم ظل عالم حقیقت است هر چه
در عالم حقیقت است در عالم نمونه او
مرجود است پس شجره زقوم این عالم را
نمونه در این عالم تریاکی است و شیاطین
این عالم که طلع او بر رؤس انها تشبیه شده
عمامه سرهای بد جنس است و این نتیجه
با آن نیست که خوبان و بزرگان اغلب
در این سلسله بوده اند چه انکه بعضی حکما را
عقیده بر این است شیطان و ملک
و جن از یک جنس هستند ~~که~~ منتها اکثر
انبیاء و اشقیاء و بنی آدم از یک نوع هستند
ملک بمنزله انبیاء و سعداء هستند شیاطین
اشقیاء از این نوع میباشند و جن بعضی
بنی آدم که نه انبیاء و نه اشقیاء هستند

پس خوبان بمنزله ملائکه و بدان بمنزله شیاطین خواهند بود و سرهای خوبان چون سرهای ملائکه است که در صحیح العمائم بتجان الملائکه و در حدیث دیگر در صحیح الطابقیه عمائم ابلیس عمامه های ترک ترک عمامه شیطان و صدوق فتوی داده که نماز در این عمامه جایز نیست پس متصف عاصی گردید اما حالات تریاکی در قرآن در این آیه شریفه است که میفرماید کلما ارادوا ان یخرجوا منها من غم اعیدوا فیها و ذوقوا عذاب الحریق هر وقت که اراده کردند جهنمیان را اینکه خارج شوند از دوزخ و بیرون روند از اتون ها باز گشت کردند در همان دوزخ و همان هم و غم و این حالت کشندگان تریاک پس از آن که ضرر او را فهمیده و حالت روحی و جسمانی خود را محو کرده بود و لذایذ طبیعی و فرح ذاتی خود را از دست داده و در دریای اندوه غرق شده هر وقت خیال میکنند که از این غم خود را نجات دهند چون موقع خماری در رسید هر مرتبه در او واقع خواهند شد و چون کیفیت حاصل کرده بشمار فرح دفعه باز اراده میکنند که از این عذاب خود را بیرون آورند گرفتار شیطان که رفیق به و مصاحب رئیس دل فریب است واقع شده بوسوسه او را اصافه ترکیشه پس می بینند که اتون ها بر اندوه خود افزوده تا بجائیکه خالدین فیها را درک کرده و قوای روحی و حسی دماغی تمام شده دیگر درک الم نکنند و مغلوبه روحی واقع گشته تمام عمر را صرف همین کار مینماید پس درباره او صدق آیه یوم نقول لجهنم هل امتلأت فتقول هل من مزید پس چون در دفعه باز آیند از روی آه و درد و حسرت بزانو زده و انگشت عبرت بدندان گرفته میگویند یا لیتنا نرد و لا نکذب بآیات ربنا و نکون من المؤمنین ای کاش در ابتداء روزی که شروع باین گناه کردیم کاش نصیحت تربیت کننده خود را شنیده بصیحه که میگفت خود را بهلاکت افیون گرفتار نکنید و بدست خویش نفس را در زندان قید این هوی و آتشکده اسیر نکنید ای کاش از این حال بر میگشتیم و دیگر اینها را تکذیب نمی کردیم که شما از کیف و خوشحال شدن و حیوة دنیا مصاحبه داشتید

ای کاش نشانه های بدبختی را که بدان داده بودند تکذیب نکرده بصیحه بل بدا لهم ما کانوا یخفون من قبل پس در این صورت ظاهر شد برای آنان از عذاب جسمانی و الیم روحانی و آنچه برای آنان بواسطه جهل و کبر پنهان بود مکشوف گردید در این حین بضرر نشاط و تقویت و فرح پنداشتند و ضعف و هم و غم و حزن و فقر و کسالت بر آنان بواسطه عالم جوانی و غرور مخفی بود الحال که هیزم آماده کار افتاده عذابهای مخفیه این حین ظاهر گشت ولو ردوا لعادوا لما نهوا عنه و انهم لکاذبون و الحال اگر باز گشت کنند بحالت اول باز بر این عادت اصرار کنند و هر مرتبه قرار خود همند کرد آنچه را که از او نهی شده بودند که چون کیف استعمال و یا صبحه خماری آید و یا خواهند تخفیف نشاط نمایند باز نهی بر دردگار را فراموش خواهند کرد و اگر بگویند از این حین دست بر خواهیم داشت آنان در دروغ گویانند (همانجا بخربه شده) کشیدن تریاک چه صورت دارد ابتداء و عادة فرق دارد علمای اخباری بکلی استعمال حرد را مطلقا حرام میدانند و چند حدیثی در این باب غیر از قواعدی که در دست دارند بیان مینمایند از انهاست حدیث وارد از حضرت رسول صلعم در معنی آن المبذرین کانوا اخوان الشیاطین که فرمود نه انها قوی هستند که در آخر الزمان ترتب دود مینمایند و معنی این حدیث عقلی است و احادیث دیگر که بعض از او را در بعض ادراق این کتاب نوشته و بالقطع نظر از انها بادله حرمة خمر قطعا حرام است ورد و انکار تریاکی این حرف را که تریاک مسکر نیست مناط اعتبار نیست چه آنکه مرتکب هر عمل قبیحی کمتر میشعف قبح آن را تصدیق نماید پس ابتداء شروع بر این عمل حرام است ولی اگر عاده باشد برای حفظ نفس ترک آن حرام ولی واجب حتی الامکان در صدد ترک برآید و در صورت معالجه طبیب صادق متدین حکم بتداوی ب بر حرمت است این قول قطعا است ولی عقیده شخصی نگارنده بر خلاف آن است الکن که تریاکی است یا تهیه بکشیدن تریاک دارد بهتر آن است که انقدر بکشد تا بمیرد که عالم از وجود پاک و بی لوث بکلیت عملی و اخلاقی او راحت و دیگران هم از مرض مسری او در امان باشند و بر طبیب حرام است این معالجه کردن ولو در صورت منحصر بودن چه

چه انکه مردن یکمرتبه بهتر است از مرگ تدریجی و جان کندن در ساعتی گوارتر است از جان کندن در سالهائی و مردهٔ آزاد بهتر است از زنده محبوس و کدام حبس است ازین عمر بالاتر و کدام قیدی از زنجیر و چوب دکنده که ازین قید سنگین تر

معاشرت با تریاکی از سموم مهلکه تدریجی است و مصداق **فاجتنبوا الرجس من الاوثان** خواهد بود چه انکه بت پرست در روزی یکمرتبه متوجه بت میشود و از هر چیزی غافل است و تریاکی شدن در بیست چهار ساعت متوجه بت و افیون و بتخانه منقلب است و **انما یصدق الشیاطین یوحون الی اولیائهم** این طبقه با الفاظ دلفریب و حکایات دل چسب هر کس را بفوری بر این دام و در این مذبح داد و خواهند ساخت (و بهیزن و اذا نفخ فی الصور) همچون رفیقش نفخه چندی در صور دمید و اگر برای تریاکی نفخه چندی در صور دمید بر خلق گردد تخصی یاد نخواهند داد و این دل سخت برای ان بانه که استعمال تریاک رطوبات فاضله اطراف قلب را که برای لینت عروق و شریانها که در تلیه زدن مغز را به بدن برسانند خشک تدریج خشک نموده تولید تصلب شرائین بنماید و مصداق **قست قلوبهم کالحجارة او هی اشد قسوة** واقع خواهد شد

اخلاق تریاکی و این تاثیرات ایفه در دماغ تریاکی بتدریج ظهور مییابد سلولهای مغز و دماغ او را خشک کرده از روشنی دماغ از هر روشنی محروم و **اخلق ظلمات بعضها فوق بعض** اخلاق ظلمانی از او تراوش خواهد کرد

نشستن در مجلس تریاکی گرچه در صورت بعض از ان مجالس با صفا و خوش منظره بخصوص منقل با برلاز آتش پر زده و اصفهانی لکن همان حرارتی است که در قرآن خبر داده شده و از نزدیک او انذار فرموده **هذه جهنم التی کنتم بها تکذبون** پس دانه اتش با صفا با منقل که تا عالم اخرت باقی و دانه‌های منقل هیزم جهنم و هر تریاکی که از کلیه عبادات و درک حقایق محروم مانده او لا فریب صورت و تعلق بان منظره او را بان جهنم ابدی وارد ساخت **عمر تریاکی** بعض از اهل سنت چنین گویند که در طیور کلاغ عمرش از صد تجاوز نماید و این طول

طول عمر که نصیب این مرغ شده بواسطه عاری بودنش از سحر بیداری و از نعمت طبیعی نهوای انواعت استفاده نمیاید و سنگ با اندک معده او و مزاجش از جهنه حرارت عزیزیه استخوانرا آب میکند و این بنیه مقتضی عمر طولانی بالاتی بقدر کلاغ است مع ذلک عمر او بیست پنج سال تجاوز نمیکند و این از جهته آن است که همیشه هوای کثیف ادل بت را درک کرده از ازان جهان طرف که بایه اکسیژن لطیف آن هوای طبیعی را استنشاق نماید بگوشه تخواب رفته و بکثافت دهو استنشاق هوای خارج از درون جسد در حال خواب مشغول بهیزن برهان ایفه تریاکی را عمر کوتاه است چنانچه در قرآن عمر و ما یعمر من معمر ولا ینقص من عمره الا فی کتاب ان ذلک علی الله یسیر و عمر میکند هر عمر کننده و سالخورده و کوتاه نمیکند از عمر هیچ مگر انکه در کتاب علی او خواهد بود و در علم خدا گذشته است بدرستیکه این امر بر خدا اسان خواهد بود

تریاکی بورق خود مغرور است و همیشه از حکایات و قضایائی که تریاک ناکهان از برای او رسیده از برای دیگران نقل مینماید و او را دلیل بر حسن عمر خود گرفته غافل از انکه خدا استدراج فرموده **وکائن من دابة لا تحمل رزقها الله یرزقها وایاکم وهو السمیع العلیم** و چه اندازه از حیوانات و چهارپایانکه حامل رزق خود نیستند و از برای روزی زحمت نمیکشند خداوند رزق انها را از غیب میرساند چنانچه روزی شما هم خدا میرساند و او شنونده دانا پس اگر رسیدن روزی ناکهانی مایه فخر بانه حیوانات از بنی آدم فخر است چه انکه روزی انها ناکهانی است و از پی او حرص قیام ندارند **بی حسی تریاکی** اگر هر حادثه در منزل رخ دهد و عیال و کلفت او دستش بتصوی بکاری مشغول بانه که نتوانند به فریاد او برسند مثلا انکه اگر عیال او در مطبخ و دستش در خمیر بانه و گوشت گربه برمایه ناچار سر را صدا بزنند حال حرکت در او نخواهد بود چنانکه در وصف این حال در قرآن است **ان تدعوهم لا یسمعوا دعائکم و لو سمعوا ما استجابوا لکم** اگر بخوانید انها را و ندا کنید انها را کوش نشنوانده و اگر بشنوند استجابت نخواهند کرد چه انکه حس گشته و ادراک و تصورات و خیالات باطله تا

عادات وحشیانه هنوز در دنیا بحدی است که

تصور نمیشود و بیرون کردن این عادات از دماغ مردم وحشی معلوم نیست
در هندوستان هم کسی واقع خواهد شد و تاکنون هم کسی نتوانسته بانام جبریت
برفع آنها موفق گردد اغلب از این عادات را انگلیسها رفته خصوصاً
آنها در افریقا و هندوستان و دیره از جمله بعض از قبایل افریقا و استرالیا
اموال مرده را با خودش دفن مینمایند و در گورهای قدیم ایران این رسم بعضه
هنوز هم در میان عوام آنها این رسم در بعض نقاط ایران وهند است که اشیاء
قیمتی مرده را با او دفن مینمایند و در میان قبائل گرجی هم این رسم هست
که حیوانات مخصوصه را از قبیل اسلحه و اسب که اختصاص بسواری او داشته با او دفن
میکنند و بعض از اقوام وحشی در ترکستان معتقدند اسباب راحت میت را
با او دفن مینمایند که در آنجا مشغول زراعت باشد و بعض دیگر از قبایل وحشی
در امریکا هستند که اشیائی را که در مرض موت میت در خانه با انها مانوس
بوده با او دفن مینمایند که در قبر هم با انها مانوس باشد و بعض قبائل
دیگر در افریقا پس از مرگ شوهر زن او اساسیه خانه را شکسته و بعد
زنان شوهر مرده در وقت معین در مکانی جمع شده یکدیگر را میکشند
و پس از کشته های مقتولات را در قبرهای شوهرهای انها دفن مینمایند و در
همین جنگها رسم است که مرد هرگاه مرد زن او باید زینت های
خود را در برکرده در جائی که بدن شوهر را میسوزانند او هم باید همراه او در
آتش رفته با شوهر خود بسوزد و بعض از مطلعین بر علت این گونه از
وحشیگری نوشته صحیح نقطه این اعمال را برای رفع خصومت در میان زنها
بجای آورده که اگر اتفاقاً مرده و اسباب های راجع با او پس از مرگ او
باعث خصومت بین ورثه نگردد و بعض از هندوها را جع بسوختن
زن صحبت داشتم چنین برمیخورد ناموس میبود که زن بعد از او شاید در آغوش
دیگری بخوابد و از شوهر مرده دفن او بواسطه کثرت نفوت زن اطمینان

مثلهم کمثل الذی استوقد نارا فلما اضائت ما حوله ذهب الله بنورهم وترکهم فی ظلمات
لایبصرون مثل این کرده مثل انهمان کسی است که آتش برای روشنی خود افروخت چون آن
آتش افروخته شد و اطراف خود را روشن کرد خدا آن روشنائی را ببرد و آنرا
در تاریکی گذارد که راه بجائی نبرند و گذارد عین وصف حال ایشان است که در ابتداء
آتش برای نشاط و جلوه رنگ رخساره و ورزش دل بیفروزند چون هیزم چندی گردند
نتیجه ببخش گردند صفای محفل بکثافت و نورانیت رخساره بتیرگی و دلشان
دل بظلمت بر جای مهدل گردد و خدای انها را در سر کرد ظلمت عمی فروگذارد و که
راه بجائی نبرند قوی تر یابی و شهوت ایشان ابتداء این امر نهوت
و قوی را افزوده میکند پس چون در عروق و اعصاب رخنه و نفع پیدا کرد
نتیجه ببخش و بدن را عوض کرده بدنی دیگر در ضعف تولید نماید چنانچه خداوند
فرماید کلما نضجت جلودهم بدلناهم جلوداً غیرها (بقیه در ۳۰ ورق)

لیذوقوا العذاب همه پرست و بدن دگرون انها را

جوادش زعوفی مطابق نسخ طب قدیم نافع است از برای

تقویت معده و گرده و مکرر و دفع بلغم و شکستن ریاح غلیظه و دفع سردی مزاج
و سنگ مثانه و هضم غذا و رفع تخمه و زیاد شدن جوهر منی و تقویت باه
و کبد و دماغ و زیادتی حفظ و خوشبوئی دهان و از بقراط نقل شده که هر که
هر که از این معجون تا سه روز بخورد در آن سال احتیاج بطبیب پیدا نکند جز
اینکه مرگ او رسیده باشد و گوید که از خواص دیگر این معجون آن است که رنگ صورت را
صاف نماید و سرفه بلغمی را نفع دهد و از برای نفوس وقوا و بهق و بواسیر
و سنگ کلیه و ریاح ناسوری نهایت نفع مند بوده و هر کس از این معجون
بیست و یک روز در تمام این مرضها که گفته شد بر او ظاهر نشود و الفرض
بقراط گوید که صاحب این معجون اگر بیست زن داشته باشد همه را از
خود راضی خواهد نمود و از برای سلسل بول بسیار نفع دارد و بعد از ده روز
که ساخته شد باید استعمال شود و اجزاء معجون از قرار ذیل است

تخم گزر ۵ ل	تخم کرفس ۵ ل	تخم شبت ۵ ل	نان خواه ۵ ل	رازیانه ۵ ل	مغز تخم خربوزه ۵ ل		
مغز تخم خیار شنبر با لنگ ۵ ل	ریشه کرفس ۵ ل	عاقرقرحا ۲ ل	قرفه ۲ ل	زعفران ۲ ل			
مصطکی رومی ۲ ل	عود خام ۲ ل	بسباسه ۳ ل	قرنفل ۳ ل	ریشه نلنگل ۳ ل	کبابه ۳ ل		

عنبر اشهب ۱ ل

اجزا را جدا جدا کوفته و بیخته و نرم ساخته و باسته و وزن کلیه آن با عسل موم گرفته بسرشند و بعد از ده روز
میتوان استعمال نمود و بهتر آن است که بعد از چهل روز استعمال نمایند

نسخه برای دفع سرعة انزال تجربه شده

افیون مصری	جوز بوا	قرنفل	شنگ	زعفران
فلفل مدور	زنجبیل	قرفه	از هر یک یکمثقال	اجزا را

کوفته بیخته نمایند و با دو وزن کلیه اجزاء دوا عسل صاف کرده جمیع را مخلوط ساخته
در وقت عصر شش دانه از آن جوزها را میل نمایند و ساعت شش از شب گذشته
مشغول عمل گردیده مادام که ترشی نخورد انزال واقع نگردد

جواب از سئوال آقای غلامعلی چکلا مدیر کل ادارات و رئیس در کراچی هند و ستان

مرا به تفسیر قرآن که به انگلیسی ترجمه شده در صباح از برای بعض تدریس میکرد هفته روزی بر حسب
احترام مهمانی محول به او نیسنده مخلص بزبان فارسی من تفسیر را بیان میکردم سوره
جمعه را تفسیر کرد. در یک روزی در طرف عصر که با درشکه شخصی خواب بتوچ
سر رفتیم در باغ راس تا جمعی از هرستان خط تلاقی مخلص سپس این آیه را قرائت
کرده تفسیر خواست وَكَذَٰلِكَ يُومَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ بر حسب سقه در حین
گفته شد البته این جمله معلوم است که آیات قرآنی بر حسب فهم ناظرین
ممکن است بوجوه مختلفه ترجمه شود و هر کس بقدر فهم خود چیزی استنباط کند
که همین معنی جوامع الکلم بودن این است و اخبار وارده در تفسیر آیات شریفه
از طرف اهل بیت عصمت و طهارت بر حسب فهم اهل سئوال مختلف وارد شده
ولی الخبر را که قطع نظر از آنچه گفته شده و گفته اند این است که آیه شریفه را جهت
است یکی دنیوی اخروی و دیگری دنیوی اما اول مراد از نعیم ولایت
امیر المؤمنین است و نعمت دنیا و کتاب مبین که همه از او در پیشگاه
ربوبی سئوال خواهند شد اما جهة دنیوی انکه بشر و عباد همه در هر روزی
از عمر خود مسئول نعیم خواهند شد چه انکه نعیم بصورت ظاهر ماکولات
و مشروبات عالیه است که بشر با انواع و اقسام از برای تصرفات مختلفه
قرار داده و همین انعام نعیم دنیوی از ماکول و مشروب است که چون
انسان را هر روزی بمسئولیتی خاص وارد میسازد و مجبورا به تهیه لازمه
مسئولیت تا ممات جسمی و روحی است و می بینیم که از همین نعیم دنیاوی

چه تألماتی در عوالم جسمانی تولید مینماید که لازمهٔ آلام روحی و کدام مسئولیت است در عالم
دنیا از برای آدمی که جسم او از جهت نعیم اکل و شرب در معرض حطرات امراض باشد
من بعضی اشخاص را که اهتمام بنعیم اکل و شرب دارند و هر روزی در پی مرتب ساختن
مأکولات عدیده و اغذیه حیوانیه لذیذه هستند چه امراض را گرفتار شده و میبینند
امراض که از این مواد و غذاهای حیوانی و دهنیات و حلویات بر جسم او میشود
عارض شده و بعضی از آنها امور مسئولیت در آورده چنانکه فیلسوف شهیر مرتاض
جسی (میکعودن) امریکائی تصریح کرده از این قرار است صنیق النفس امراض
کلیه شرکه شعبیه زکام قطع شدت اشتها سرفه سرماخوردگی مرض
قند خفقان قلب روماتیسم عرق النسا که نوعاً از خوردن گوشت
وجری تولید میگردد عسر الهضم لاغری بدن سردرد دوی وطنبی
واضطرابات کوش اغلب امراض حشم ضعف قلب اتساع معده و امراض کبد
بر این امراض مترتب است و نوع اشخاص که دارا با اهتمام بمأکل و مشارب لذیذه
در هر شب و روز عمر خود دارند کدام یک از انها را دیده شده که از یک از این امراض
جسم انها خالی باشد و در میان که صحرانشین و ماکولات عادیه ساده عادت
ورزیده اند کدام یک از انها مورد این امراض واقع شده از این همین نعیم است
که انواع امراض را در این عالم بر جسم انسان ریخته و کدام مسئولیت است اعظم
از این امراض که جسم را هدف خود ساخته و هر روز رو بمحکمه دکتری میرود
مخصوصاً تشخیص مزاجی صحت عقل و روحی را منقوص مخصوص انها در روزگار مسئولیت تا بالاتر
لذا برای انسان لذیذ احالات خواهد بود که از جهة نعیم بر جسم وارد می آید امروزه
در بین شما انها هستند مرتاضین جسمی و روحی هستند که اغلب بروز یک مسئله
بادام و یا یک دانه پرتقال و یا یک استکان شیر و یا یک دانه میوه جنگلی
سالها است زندگانی میکنند ابا هیچ وقت جسم انها مورد مسئولیت این گونه
امراض واقع شده و اشخاص که با مخصوص در بین نوابها و شاهزادگان هستند

شب در روز اهتمام با کل و شرب نعیم دارند کدام یک از انها را سراغ دارید که از مسئولیت
یک از این امراض دارده از جهة نعیم فارغ باشند و همین مسئولیت را لازمه
مسئولیت اخروی است چه انکه از ادراک حقایق این تنعمات آدمی را باز خواه
دانست این است اشتباهی اغلب از بشر لمحه که طغیان میکنند قوه در زیاد
خوردن و یا انکه در غذاهای لذیذ است و حال انکه امر بعکس خواهد بود
در همین عصر خودتان شما ها هستند ملاحظه کنید حالات گاندی را با
غذای او در وقتی که روزه نیست جز قدری عدس پخته یا گاهی از اوقات کمی
شیر بز بیشتر است و با این حال اغلب اوقات ماه بماه روزه میگیرد
مع ذلک به بینند کارهای جرئت بخش و فکر عجیب و غریب او را با این بدن لاغر
مسئول نعیم است از انطرف نظر کنید سلطین و فاتحین گذشته و حالیه هندرا
که شب در روز بفکر نعیم اکل و شرب و تنعم مشغول و ملل را بصد هزار اسیر
دست ستم و ظلم بیگانگان کردند نه فکر صائب و نه قوی غالب ایا این ها
عند الله مسئول این نعیم نخواهند بود و ایا مسئولیت اعظم از این خواهد بود
پس هر مسئولیتی بشر در این عالم پیدا میکند همه از جهة نعیم است و این عالم
لمونه انتقام خواهد و حق نیست در نعیم که انسان خصم را برای ان کند و هم خونش را
در دریای آن غرق کند و خود را مسئول او سازد در اینکه فقط ماکول و مشروب
باشد بلکه مال و متاع و جمع او و ذخائر و قرن از صد گذشته انهم همین نتیجه را خواهد
داشت چنانکه از سیر در تواریخ و سبب زوال سلطنتها و دنیا کاملا این نکته
معلوم است هر ملتی در منتهای هر نعمتی که کوشش کرده و هر وقتی غرقه هر نعمتی گردیده
همان باعث زوال گردیده و مایه مسئولیت را بر ان ملت و دولت فراهم نموده
وقتی که مدائن بدست سعد بن ابی وقاص فتح شده و جواهرات کسری و خدم
و حشم و اموال شهنشاهی ایران بدست اعراب بیابانی رفت تاج مکلل از
جواهر و لباسی که بجواهرات آراسته بود در حضرت خلیفه ثانی عمر حاضر شدند
چون چشم بر ان ها افتاد شروع بگریه کرد گفتند خلیفه را که امروز روز سرور

و ابتهاج است نه روز گریه و حزن کنت نظام آمد از فرمایش رسول خدای که ازین قصه به
پیش گوئی کن فرمود که فرمود ان هذا مال ماکرز عند قوم الا کنی ذلوا او تقاطعوا
ایشان متاع و نعیم و مال دنیا در پیش قومی جمع نشد مگر انکه بخذلان و ذلت افتاد و رشته
جمعیت و دوستی آنها از هم قطعه قطعه گردد و این را که در تواریخ سلف تا کنون دیده
بهمین منوال بحکم انانیکه هم که امروز در این نعیم جهنمی باید تا که روزگار آینده
و مآل ایشان را دیده که بر کدام این پایه استقرار خواهد گرفت و چه مسئولیت با که بر
انها از این نعیم متوجه خواهد شد انقلاب فرانسه در بدو مشروطیت انقلاب
روسیه در این زمان و امثال این گونه وقایع تاریخیه عالم را باید سیر کرد
پس این نعیم است که از برای فرد و نوع مسئولیتها تولید کرده و میکند

حدیث شریف نبوی که فلسفه ترقی و انحطاط ملت اسلام را بهترین وجهی در بر دارد
و شیعه روایت شده قال صلی الله علیه و اله لا ذلتم منصورین علی اعدائکم
مادمتم متمسکین بسنتی فان خالفتم سلط الله علیکم اعدائکم لن یرفع
خوفهم من قلوبکم حتی تعودوا الی سنتی سپس باید همیشه بر دوستان خدا نصرت
خواهد یافت و بر اعداء خدایش مسلط خواهد شد تا زمانیکه بقانون سنت من عمل
نمائید پس هرگاه از قوانین من تخلف جستید و ترک سنت نمودید مسلط میسازد
خدا بر شما دشمنان شما را و خوف دشمن از دل شما بیرون نخواهد رفت مگر وقتی
که باز گشت بسنت من نمائید در این صورت گوستاو لوبون ظفر بر اعداء و دشمن خود خواهید
یافت در شرح همین سخن است که گوستاو لوبون دانشمند فرانسوی در قرن
نوزدهم در تاریخ خود که در تمدن عرب و اسلام مرقوم داشته راجع بترقی و
انحطاط اسلام و ملت مسلمان چنین می نگارد که مادامیکه ملت عرب و مسلمین
باخلاق مرضیه و صفات پسندیده و احکام و قوانین مقدس اسلام که
بپیغمبر اسلام بانها تعلیم داده عمل مینمودند امرا طوری عالمرا دارا بودند و حالیه
اگرچه در اغلب نقاط دنیا آن صفات و افعال از مسلمین دیده میشود و همین
جهة مذهب ایشان روز بروز رونق تازه دارد و لی سلاطین و کارکنان و زمامداران
بهروی اسلاف را از دست داده لذا امرا طوری خود را فدای خود خواهی

تغییر و تبدیل داده اند صورت غم و رنگ قرمزی صورت ایشان برنگ زرد
و سیاهی مبدل ساخته و بهر حال بسوزند در آتش عمل خود تا انکه بچشند عذابی را که
سوزاننده است هستی ایشان را و این ایه عین تغییر و تبدیلاتی است که از عذاب
تریاک در صدد تهیه مختلفه در بدن ایشان بظهور میرسد در هر دوری بدن انها دوتی
ایشان بکلی عوض شده بطوریکه غیر از هر گذشته است

حواس و ادراک و قوی ظاهره تریاکی در وصف یک نیکه از حق هر
واز مشاهدات الهیه مهجور و بکارهای شهوانی خسران انگیز خود مشغول انند
که بعین حال همین طایفه است در قرآن مجید فرماید صم بکم عمی فهم لا یعقلون
که انها گوش حقیقت نشنوده حق بین و زبان گویای حق ندارند پس ایشان
عاقل دوا نشمند نخواهند بود اگر این طایفه را گوش حق شنوا نبود از
اول یا هر وقت نصیحت ناصحان مشفق را می پذیرفتند یا انکه لااقل اگر نشنیدند
استهزا نمی کردند و در ادای حق این حال را هر کس از انها مشاهده کرده که هیچ نگویند
ما را به کار بکار غیر همینه لب از ادای حق بسته و از مشاهده قبیح اعمال خود نابینا
هستند و مصداق لا یعقلون واقع شده انصاف دهید ایا کار عاقل است
که در مجلس بنشیند و مثل سوزنچی با دو فورا انظر بدیان کند و همین صورت
افروخته لب با لبش یکی و بیاز بزرگ و چشم با لاصقه خارجه کرده کوشها را
رک گرفته و داغ تبعیت شده مثل دم صدای می دهد و دست دیگر مثل هیزم خشمان
هیزم مثلی خنجر بدست گرفته با لحن قیافه فورت فورت و گاهی جرجرت شانه ها را
بالا و کوتاه کرده و یکرتبه مثل جرد و کش حمام و کناری خط ریش ایرسیاهی از
خود بیرون انداخته و فضا را تاریک نموده بتوان گفت انها ظلل من الغمام و سرو صورت
و لباس خود را مانند دیوانگان پشت کرده صابون بری خوابیده و با مثل
ترن با تبهای کلفتی حمام و فضا و محیط را بهر از خاکستر نموده پس از ان چاقو را به
تازه از سوراب بیدار شده یک نفس عمیق و تند و طولانی در اعصاب
دست و با کمر عاری ساخته پس نفس را بشاره انداخته و صدا های زنبوری
تولید نماید برای انکه قوه مقنوعی بجای قوای طبیعی از دست رفته تولید کند
ایا چنین کس را میتوان عاقل عمد و بینا و شنوا معرفی کرد و در اینجا است که
صم بکم عمی فهم لا یرجعون انها هیچ از صفات ادمیت بهره ندارند و هرچند
ایشانرا نصیحت کنند دیگر رجوع نخواهند نمود و از این عمل باز گشت ندارند

میل ترباکی برفیق وهم کس را دوست دارد با او مصاحبت باشد
بمیزان ان المبذرین کانوا اخوان الشیاطین میدانیم همجنس خود ترباکی
خوش میباشد که عین مصداق این آیه است اما بنویسیم از این علی افزون ترهست که
مصارف لایقه این علت است که طبیعت در اعمال زندگانی ان نزا از این علی در اول بر
کس را مستغنی کرده و بردن این اعتیاد زندگانی خود را میتواند بشریتی دارای ایجاد
دهد ایا دقت خود را کرفتار کرد خاری در مال از این بالاتر و بدبختی بیشتر از افزون
تر از این تصور میرود امیرالمؤمنین فرمایند وکم دقت وردت واستر قت
فضول العیش اعناق الرجال چه قدر کوبید و باریک کرد و بقید اسارت دارد
ساخت کردنهای قوی مردان شجاع و بزرگ را ریاضتی کا در امر زندگانی و افزون
صرف کردن از لوازمات لیاقت انسان ایا فضول عیش از این کار بیش تر تصور میشود
بالجمله بمیزان ایه مذکوره اول میل و رغبت این طایفه بهم جنس خود بمثابه بیش چون
در امر شهوت قصور نشده تامل بنسوان و معاشرت ایشان ندارند و نسوانهم لواسطه
این جهت محبت را لذا انها بر دیده شده زنهای کاون شهوت که در قید رقیت نوع
از انها هستند و معلوم است دیگری هم حواب است لذا ترباکی لذت از این دارد که
امروی با او مصاحب باشد و در وقت استعمال ترباک وافور برلب او کذارد
واو هم یک طرف لمیده نظری بصورت او نماید و استعمال از را بکیف هر دو ترباک کنند
چنانچه در قرآن فرموده انا لوتن الذکران من العالمین و تذرون ما خلق لکم ربکم من
ازواجکم بل انتم قوم عادون ایا بسوی ذکور متوجه هستند از خلق عالم دفع و کذارند
انچه خلق شده لازمان شما از ازواج شما و دیگر بهیم و چه مجهول حال زنهای خصوصی نزدیک
پس شما شدکس نمیکه از صدور بشری و ضعفای انسان نجات در کردید و خود را الذ
طریقه مستقیم ادمیت بیرون بردید
او کا دختر ترباکی چکونه خواهد شد اکر چه اشخاص ترباکی اغلب کم نسل یا بیکا
بلا عقب هستند ولی اولادهای ایشان اغلب بهر اقتدا انمخصه چه انکه اکر هدر ادراک
دارد نوعا در وقت کیف و حال مستقل او را مداخلت نمیکند اولاد ان
طفل بمادرت او ترباک باصطلاح چرندی شده کم کم نشوه پدر را آموخته
درست از هر کاری و صنعتی برداشته بشیوه پدر ره سپار میکردد و از

تمام

تمام لذا نیز طبیعی حوایج محروم و بالاخره افلاک ره سپار عدم کردیده و دین کونه از
اولادهای ایشان قابل تربیت نخواهند بود چه انکه همیشه افعال و اعمال پدر را در
نظر دارد و اغلب از انها بهمین رویه هستند چنانچه خداوند فرماید واذا قیل لهم
اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما وجدنا علیه اباءنا اولو کان
الشیطان یدعوهم الی عذاب السعیر وچون کفته شود از برای انها که پیروی
کنید انچه را که خداوند برسول خود از برای شما از راه لطف برای رهنمائی بسوی خیر
وحقیقت نازل فرموده کویند که ما پیروی خواهیم کرد انچه را که پدران خود را بران یافتیم
ایا میدانند که شیطان انها را بسوی عذاب سخت کونجانند از اوست میکنند و شیطان
در این مقام همان پدران ایشانند که اولاد خود را بر این عمل وادار کردند و از قبایح
اعمال زشت خدا انها را آکاه نکردند و میتوان که شیطان فریب شهوانی و هوای
حیوانی ایشان بانند که انها را مانع از درک حق خواهند شد این طبقه اولادهای باشند
که در دامن تربیت انها و در مهد محبت ایشان قرار کرفته اند اما طایفه از انها
که حالت عصبانی بواسطه ترباک در انها ایجاد شده طفلان ایشان چون قدری
خود را در حرکت دیده جرئت نزدیک آمدن بسوی پدر ندارند چه انکه مکرر حالت
عصبانی او را بخوف حس کرده و از انجاکه لازمه اطفال است که از اشخاص عصبانی
در ترس و فرار هستند نزدیک پدر نخواهند امد خصوص در وقت استعمال بعنف او
چه انکه دیده یک دست به انبر کذارد و پدر با سیخ وافور بر شت دست او رود
در این صورت طفل سر خود بار آمده و چون دست مربی همراه او نیست هر چه خواسته
کرده و هر جا میل او شده رفته و هر چه بزبانش جاری شده کفته و بهمین عادات
بزرک شده و وقت تربیت او هم کذشته بدون ضعف و دانش بار آمده ارث
هم برای او نمانده و اکر مانده بالتبع تمام کرده لذا مجبور است که با ورزو و با از
راه های غیر مشروع استرزاق نماید و هر کس صفحه تمیستان و قاینات را سیر
کرده این عرایض را کاملا تصدیق خواهد نمود و در جای دیکر فرمایند اولاد کان ابهم لا یعقلون
اول ظالم ترباکی است ترباکی مصداق ظالم است بدو جهت یکی از جهت انکه
ظلم او بر غیر و لوعیال او باشد وارد و خواهد شد چه انکه بالتبع ادای کلیه حقوق
او را از عهده نخواهد برامد و این امر بسیار واضح و اکر انکار کنند جرم

جهل و عناد هیچ نخواهد بعد و دیگر از جهة ظلم بنفس از تعطیل لوازمات و اعمال وجود
خلق و این امری است محقق پس این عمل [illegible] کبیره چنانچه در قرآن فرماید
ان الله لا یظلم الناس مثقال ذره ولکن الناس کانوا انفسهم یظلمون
بدرستیکه خداوند ظلم بر مردم نکند بقدر سیکنی ذره ولکن مردم نفس خود را بدبخت و پریشان
ستم و ظلم کنند و کدام ظلم بنفس است از این عمل افزون تر
بالاخره منتجه ان عمل خود چگونه خواهد برد بزایش وان لیس للانسان
الا ما سعی که در این آیه اغلب اشتباه کرده گمان میکنند معنی این است که هر کس سعی
کند و بخواهد بهر درجه برسد میتواند و حال انکه این طور نیست هر کس را بهر کاری ساخته
ممکن نیست هزار نفر یک رذال در یک مملکت سعی کنند برای سلطنت و همه با درجه
نظام عالم سلطان لازم دارد و تا حدود کمتر هم جزو لوازمات نظام عالم بشری است
پس معنی آیه چنین است که هر کس در هر درجه که هست بایه حسن عمل و اخلاق
داشته باشد و هر طوری سعی کند از خوب و بد جزای خود را همان طور خواهد
یافت چنانچه در آیه بعد این معنی را بیان میفرماید وان سعیه سوف یری
برای اینکه هر کس سعی در عمل خود بیند خواهد دید و خوب و بد عمل خود را خواهد
دریافت در این صورت معلوم است که سعی در این عمل نتیجه روا هست تمام معنی از
خلق ما یازاد و سعی خواهد بعد کوچک ترین اعراض که عارض جسم میشود از این عمل
تعقیب نزدیکی سودالیه که عاقبت استسقا خواهد شد مرض کلیه سل سینه امراض عصبی
امراض معدی و امراض که ترتیب برادوست از سعی عمل خود خواهد درک کرد و جزای
سعی عمل خویش را خواهد دید

باد کشت تریاکی بعمل خود بعد از نزل ان الذین کفروا بعد ایمانهم
ثم ازدادوا کفرا لن تقبل توبتهم وهم الضالون بدرستیکه انچنان که یکنفر کافر
شده بعد از ایمان بخدا و آیات خدا و راه حقیقت پس از ان دوباره باز گشت
بکفر کند ابدا توبه انها را خدا قبول نخواهد کرد و این شده گمراه شده گان که
دیگر براه حقیقت باز گشت نخواهند کرد در مثل قیاس که بخل ره بردار
نیست چه جهة دارد که دیگر خدا از این توبه را دیگر قبول نخواهد کرد و نتیجه

آن این که انسان در تکرار عمل رفته رفته ان عمل ملکه ذاتیه او خواهد شد چون شیرینی
در جزء شکر و تلخی در تریاک که دیگر بواسطه ذاتی بودن تغییر پذیر نخواهد بعد و عود
بعد تریاک پس از ترک معلوم است بدون جهة این عمل ملکه او و در ذات نفس آن
شخص رسوخ یافته و عقاب حق تابع وجه صفتی است که در وجود است و معلوم است
همچنین کس با ضلالت رفیق و با کراهی تا آخر قرین خواهد بعد چنانچه اشخاص را میبینیم امراض
بر انها عارض شده و از اعمال بایه در خطر باشند و بواسطه ضرر او و از زیاد مرض
بایستی آن اعمال را ترک نمایند چون هر ترک کرده مرض هم متارکه محض چون آن
اعمال را عود کند رهنمه مرض عود خواهد نمود و چون چند مرتبه تکرار شده دیگر در
آخر ار چون مرض آمد قابل علاج نیست و در این تقصیر از دکتر و نقصان از طبیب
نخواهد بعد بلکه از قابلیت معالجه خود رابدست خویش ساقط ساخت و این است
جزء گمراهی و ضلالت و برهمین قیاس است تکرار عمل آفیون میدانند

تریاکی اصلاح هر فسادی را در مزاج جسمانی اشخاص و مزاج جامعه بتریاک
بر هر عاقل معلوم است که فساد هر ملک و مملکت و فساد هر ملت بلکه فساد حال هر شخص
بفساد اخلاق ان ملت و ان شخص است مثلا خوردن مشروب از اخلاق فاسده است
و کذالک زنا و سایر اعمال غیر مشروعه اگر اخلاق شخص فاسد نشده و ترکیب ترتیب
مشروب و زنا نشکند هیچ وقت مزاجش فاسد نشده و گرفتار امراض قلبی
و سلیس و عوارضات ان نخواهد شد هم چنین فساد اخلاق ملی مثل جهل که ناشی
از بی حسی و غفلت است و تنبلی که سرمایه فقر است و اشتغال باعمال رذیله و افعال
رکیکه که مایه حرمان ترک صنعت و ذلت و فنا شخصیت ملی است و هر کس
در اغلب نقاط بری ایران مسافرت نماید این گونه فسادهای اخلاق شخصی را
کاملا حس میفرماید و دقت میخواهد زراعت ملک سیستان را صدچندان و ثروتی دراد
ایجاد نماید مجموعی تخم رعیت از یزد و اصفهان و اراکی برای ایجاد زراعت وارد
سازد با اینکه این ملک که مالک ملک بیجاب همدان است در زراعت خبری یا بهره ندارد
و سکنه خود زراعت بکلی لازمین گرفته و ان مردم بکلی هم از علم زراعت بی بهره و فاقد
ضعف جسمی و روحی انها را از علی مانع شده اسباب چه شده تسلط بی
شیوع تریاک و شیره است و هم چنین فساد اخلاق در رنهای ان

ونسل انها رو بقطع شدن است، بواسطه ضعف قوای مردانه و یا بواسطه محروم ماندن
زنها از مردان خود و ارتکاب عمل فحشاء و روح خود را عقیم نمودن که لازمه این
کار است و تمام المزوم که رستم از آن اب و خاک لعنه بهن بالاغر چهره سیاه کنار یک
دیوارها تا بستان در سایه رستمان در افتاب به پهلو تم افتاده قادر بر هیچ حرکت
نیستند که هرکس منظره آن اپاها را مشاهده کند از طرفی وحشت از طرفی رقت
وتاسف در قلب او رخ داده وبلا تفاق روال و فنای این ملت بواسطه فساد اخلاق
روحی و مزاجی و تخم وصنفی در اثر تریاک واقع مع ذالک تریاک را از برای هر درد
دوا دانسته و هرکس غریب هر انها وارد شود هر مرض در او رخ دهد فورا برای او
وافور حاضر شده و دوای قطعی او را بوا فور تجویز کرده، و اغلب اهالی کان خانه
در این صنعت هم دیه میشود از همین راه فریب یک ساعت تسکین در دوغ درد را
خورده و در این تا اخر عمری بهلاکت واقع شده و تعجب است که با این وصف
این همه فساد را که از این عمل در روی زمین رخ داده مشاهده نکرده و حاضر
نشده علی فهم لا یعقلون ابدا بر قباحت و فساد این عمل توجه نکرده و بکس
او را ما یه صلاح و مصلح هر فساد دانسته ابدا انها نیستند جز ان اشخاص که
خداوند میفرماید واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون
الا انهم هم المفسدون وهرگاه گفته شود از برای اشان که باین اعمال زشت
در میان خلایق در زمین فساد نکنید گویند در صدد نیستیم که ما اصلاح کنندگانیم همانطور
می بینیم این حال را از این جماعت بلکه چون سرا پا بدرد منتقل گردیم شد هر یک دلیل
و برهان و در ضمن حقایقی برای یکدیگر حضوری برای غیر تریاکی بیان مینمایند که اگر تریاکی
فلان کس تریاک کشیده لعنه نمی مرد ما اگر تریاکی لعنه این طور نمیشد ما اگر تریاکی
یکدیگر حال مراجی اصلاح میشود لذا خدا از راه لطف الکاه میفرماید که فریب این
ها را نخورید الا انهم هم المفسدون الکاه باشید که انها فساد کنندگان
خواهند بود ایا کس میتواند حصائه اشخاص که اخلاق انها بواسطه تریاک
گوشه قهوه خانه بهای قصه حسین کرد و میرزا قمر آجر ریز
فاسد شده بدبخت بیاورد ولکن لا تشعرون با این همه فساد عاقبت

گواهند فهمید چه انکه از شعور بی بهره خواهند بود بخاوت و کسب تریاک اولئک
الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم و ما کانوا مهتدین
کجا مازاد قوانین مملکی خارج است و بر حسب دستورات قانون اسمانی به بینیم
این ابر غفلت چه میزانیه در وصف حال افتادگان از عوالم حقیقت چنین
میزانیه که این گروه انچنان گمراه و جهالت و نادانی را بار آمده
وراه حق و سلامتی روحانی خود را بعیش ریشخندی را داده و گمراهی را خریده اند ایا
این ایه صدق درباره اشخاص که بیع و شرای تریاک را شغل حقیر قرار داده
دارد و مانند ار بهون تامل درباره ایشان صادق آید انکس که بفروشد و این راه
مناخ شخص خود را در نظر گرفته جز انها اشخاص است که ضرر دیگران را در نفع خود و نفع
خود را در هلاکت دیگران طلبیده اگر چه انهای بی علم جاهل تریاک فروخته نشده
و انها نتوانند فراهم کنند ان حارث ها و هلاکت و فلاکتهای مترتب بر ان
همه را نخواهند درک کرد و ان منافاته روحی مراجی را گرفتار نخواهند شده
پس سبب این همه فساد و هلاکت و نکبت انکس شده که برای نفع خود قدم حاضر شده
بهلکه واقع شدن نفس و بلکه عائله را و حتی کس ایا در بهاست یاد ضلالت
البته در ضلالت خواهد بود و اما انکس که میخرد و یا برای نفع فروش خویش انها را میدهد
طبقه اول درجه است و اما انکس که برای استعمال میخرد و اما حتی کسانیکه
چهره ساده طبیعی را بچهره کرفته سیاه شده و فیافه ساده را بقیافه صورت نیز
و بهبختی تبدیل نموده و صحت را داده عذاب کشت و درد و الم جسر را در عوض
کرفته غنی را کشیده و ثروت را بفقیم کرده فقر و بی چارکی را تحمیل کرده کیف
طبیعی سرشار داده و ضعف و لاغری و کثیف در وعی خانه خراب کن را اختیار
نموده مناخ و حجوی را تعطیل کرده و بصفا این امر را کردن کرفته اما حتی
کس در زمره اهل بهاست و یا در جمع کمراهان لیها راست الله هر منصف
تصدیق میکند که ضلالتی بالاتر از این در عالم وجود ندارد و اما حتی کس از این
خرید و فروش و از این بی نفع می برد یا حسران حد اوست میزانیه فما ربحت
تجارتهم و ما کانوا مهتدین سودی تجارت این گروه نه بخشیده و نخواهد
بخشید و نیستند ایشان رستگار شونده کان و هرچه از عاقبت بخیری از روی هر حال

خوردن تریاک اگر از برای تداوی باشد حکم او سایر تداویهاست و اما از برای تکیف وکیف بردن بمراتب از کشیدن بدتر است چه انکه اولا معده را خراب کرده و بخراب شدن معده امراض فوق العاده غیر محصوره در وجود انسان تولید خواهد شد چه انکه المعده بیت کل داء وغذای تمام اعضاء ظاهره و باطنه بتوسط این عضو شریف باید تهیه شود ولذا در قوانین شرعیه و دستورات صحیه کلیه قوانین حفظ صحة اولا راجع بحفظ معده است امراض عصبی تولیدش از خرابی معده خواهد شد و چون معده خراب شود ضعف قلب حتمان قلب خراب گیرد کم کم خون مالیخولیا مزاج انواع اسهالها ضعف قوی دماغی حتمه وامراض که فرع این امراض است عارض خواهد شد وحبس تریاک اولین کار او خارج کردن حالت معدی است از حال طبیعی پس تصرفات تریاک در کبد در یه که حالة طبیعی کبد و این کارخانه قند سازی را بکلی خراب نماید و بطوریکه خون باید در عضو کبدی تصفیه شود دیگر نخواهد شد و هم چنین اعمال دیگری را خراب کرده بطوریکه ممکن است تولید سل نماید دیگر انکه حالة امعاء بتوسط بیوستی که در مزاج تولید نماید بکلی خراب نماید ممکن است انواع امراض سوء تولید نماید و باعث بر قولنج و رم رودة تولید شود و بالجمله بهر حال استعمال تریاک خود حکم او بر هر عاقل معلوم است و در حقیقت اگر خبائث خواهد بود باین معنی که در قرآن و شرع اسلام هر شئ که طعم او از حالة دائمه بیرون ولذا برای بدن غذائی حاصل نشود یا اگر حاصل شود باعث ضرر جسیم در همان مرتبه خوردن یا بتدریج حاصل شود کردد این کرنه اشیاء را شرع حرام کرد مثلا خوردن سگ های کشش را از خبائث شمرده و هم چنین قرو بردن اضلاع سرکه کبلی رکیشه میشود و هر چیز غیر ماکول را بهر وضعه واز برای او هر کفاره قرار داده هر کاه در ماصیام به او عمدا افطار نماید و شکی نیست که خوردن این شئی بواسطه ضرر که براو مترتب است بدون شبهه خوردن الکل خبائث است چنانچه در قرآن میفرماید یا ایها الذین امنو کلوا مما فی الارض حلالا طیبا ولا تتبعوا خطوات الشیطان انه لکم عدو مبین

ای کسیکه ایمان آورده اید بخورید از انچه در روی زمین از برای شما حلال شده در حالتیکه حلال و پاکیزه باشد و متابعت نکنید خطوات شیطان را که او دشمن آشکار است از برای شما و مسلم است که تریاک حلال و طیب نخواهد بود و اکل او از خطوات شیطان است و بطور دیگر برهان قاطع است که خوردن تریاک مثل کشیدن او گرچه در ابتداء مثل سایر سموم حالت صحی تمامی تولید نکند ولی در عاقبت انکس که از کشیدن و خوردن او بصدمات نیافتاده چه کس بود و در حقیقت خوردن او بر کردن سگ است از آتش در وادی الذین ضیا وهم الذین یاکلون فی بطونهم نارا وسیصلون سعیرا لاغر شدن از تریاک باید این امر حسرات که نمی توانند انکار نمایند و چون بدن لاغر شد بالطبع موازین او سبک شود و چون موازین جسم سبک کردید بالطبع موازین روحی تقلیل یافته موجب حسران نفس کردد چنانچه حق فرماید ومن خفت موازینه فاولئک الذین خسروا انفسهم و کسیکه سبک شد موازین او پس او از جمله کسانیست که خسران کردند نفس خود را

تشریح باتریاک و کاکاه کشیدن این عمل مهلکترین ضرب دهنده انسان است از سایر اعمال و امریکه سبب تریاکی شدن است و اولا توجهی نداشته پس جدی خواهد بود و قالوا لن تمسنا النار الا ایاما معدودة در قرآن فرماید که کویند ما هرکز با آتش جهنم سروکاری نخواهیم داشت و بالاخره تا ابد سروکار انها با آتش خواهد بود اصحاب النار کشندکان تریاک اند معلوم است که سروکار ایشان با آتش و بالجمله آتش را وعدکاه قرار میدهند و در وقت معین بمیعادکاه که هر منتقل آتش است حاضر شده و تارک مجبورا باید بر این میعادکاه حاضر شود چنانچه فرماید موعدهم النار وعدکاه ایشان کرده بر سر آتش است و در جای دیکر راجع این نار فرماید بلی من کسب سیئة واحاطت به خطیئته فاولئک اصحاب النار هم فیها خالدون ای کسیکه دیده بینائی باز نکرد و بدست خود کسب کناه کرد و در دائره خطا قدم نهاد و فرو کرفت و خطا او را احاطه کرد پس این چنین اشخاص اصحاب آتش اند که تا ابد در او خواهند بود کدام کسب سیئه از این عمل بالاتر و کدام خطائی است بمثل این کار که انسان را بطوری احاطه میکند و هم می پیچد

که دیگر لذا دیگر راه فرار ندارد پس انها اصحاب آتش اند که در وقت عذاب گرد هم
اجتماع کنند و در این آتش تا ابد خواهند بود در دنیا واضح است که اصحاب نار همین
طائفه اند در عقبی هم معلوم است که بواسطه این عمل که موجب خسران ردگی را فراهم
کرد در آتش ابدی اعمال خفه خواهند بود بلکه میتوان گفت که خلقت وجودی
وفعلی انها به آتش است و خلقتنی من نار و النار دیاده او مولا است
ولی قبحش گفتیم و زشتی این عمل را بیان کردیم حسنش نیز خواهیم
گفت که بوسر منقل گرم بما نفرین نکنند عظمت وافور لذا عصای
موسی که اژدها شده مهم تر است چه انکه عصای موسی بزرگ بوده فاذا هی ثعبان
مبین دهن باز کرده عده معدودی را بلعیده و باز چوب شده بمثل اول و ساعت
بیش بلع نکرد ولی وافور الان صدسال است با انکه بدست موسی و پیغمبر معصوم
ایجاد نشده بلکه بدست فاسقی و جعبه یافته با آن قد کوچک و دهان گوراخ
تنگ خشمگین بیش ندارد قریب صدسال است نفوس و اموال و ملک و مملکت
را بتصرف بالاتصال مشغول بلعیدن است عصای موسی در وقت بلع چوب بخشک
واقعا اژدها بلعید ولی عجب این است که این سی هیر با انکه چوب است حالت
بلعیدن با این هراس و عظمت را دارد پس عصای موسی فاذا هی ثعبان
مبین و وافور مصداق فاذا هی ثعبان عظیم است لذا عصای موسی خانه
ایمان اباد شده از این سی هاک خانه ایمان خراب شده عصای موسی کوچک وی گناه را
نه بعید این عمر انصاف رحم بر صغیر کبیر ندارد عصای موسی مایه اهمین و اخلاق
و تروت شده این جانور وحیدی مناسب کورها فسق و فجوردی ناموس
و بلیونها نفوس را اخلاق و فقر و مدربدری شده پس عصای موسی مصداق فاذا هی
حیة تسعی میباشد و این قطعه چوب خشک مصداق فاذا هی حیة تغشی
خواهر بلعه شیخ وافود را بنظر حقارت نباید نظر کرد تیر تیر شعبه
حرمله یک طفل شیرخوار پادشاه را شهید کرد این منقول کوچک تاریک کورها اطفال را
بورطه هلاکت و هزاران نونهالان را لذا ها در اورد و بزیر خاک پنهان کرد
نیزه سنان یک سر را چورکرد انید و لذا درد کرد انید ایمان محکم و قرآن احیاء

و این نیز، چهار انگشت کوردها سر دستها را زیر و زبر کرد و اساس دین و قرآن را
برهم زد پس اسپهزا و بلکه چنگ این سیخ بنا بید کرد که این جسم کوچک اعلی برزخ عالم گیراتش
اتش لمزور فقط یک خلیل دراو بیش نیفتاد ولی انهم گلستان شد آتش وافوری
کوردها نمرود خلیل درخفه گرفته و مانجو ساخته آن آتش روزی چند و در یکجا
بیش نجف این آتش قرن است شعله میزند و در همه جا زبانه میکشد و دستها
ناکستر فنا مبدل میکرداند پس چگونه میتوان منقل بنظر کوچک و حقارت
نگاه کرد آن آتش ما یاد کوفی بود و سلاما گردید این آتش ما یاد کوفی
خصاً و سها ما خواهد بود و کذلک آنجز اورا بکفارت منکر که او مخفف آن برائت
که یعنی در هر آن هر چه از ریخ تروت و رسیان اخلاق بشخص هوسته به آتش
میبرد و همه را از انسان منقطع میسازد آتش که از دهنه توپ های سیر منقل بیرون
آمده در جنگ بین الملل دوم از برای بیگانان لاخرد بجه و پس مدت قلیل خانه ها
آتش که در همه این عنقا و شهباز شکار راستی انسان است همواره ادامه دارد و خرق
خرق برای بیگانه و نزدیکان نگذارد و آتش آن کوبها با صدای رعد آسا خرابی
کرده و هی آتش به پس صدای کشور سوزان نمونه خفه قرار داده
قرباکی ثابت کنند معجزه شق القمر است گوینده حق او ز قیاس نزد
و تمام خرق مسلمین حاضر شوند و پیغمبر اکرم هر کدام را مورد خطاب در اورد و چون
نوبت بصعب قرباکی میرسد انحضرت با نها خطاب خواهد فرمود که ای گروه
بد بخت گمراه باعث بد بختی خفه و هم سب بیچارگی دیگران شده به این چه عملی
بوده که شما در دنیا پیشه کرفتید مگر ایه قرآن نخوانده بودید که خدا آفریده بود
و ما خلقنا السماء والارض و ما بینهما لاعبین که ما اسمان و زمین و انچه در انها
میباشد لذوی بازی و هوا و هوس و برای بازی کری خلقی در زمین خلق نکردیم
و اگر از امت من هستید نخوانده بودید الذین هم عن اللغو معرضون
پس این چه کار لغوی بود در دنیا پیشه خفه گرفتید و خویشتن را از تمام لوازم
زندگانی جهانی و دنیوی محروم ساختید این کرده چون این طایفه بشنوند
گویند یا رسول الله ما را پیش از این حجت نبوده که ما بر تو حق بزرگ داریم پیغمبر خواهد

شما را حق بر من خواهد بود و حق من بر شما آنست که رنج در حق بر حق روا ندارید تا بر شما
کنایی بکنی آوردم و شما حق مرا که عین بقران لو ضایع نکنید و نکنید یا رسول اجازه فرما
تا آنکه عرضه داریم که ما را چه گونه حق برتر خواهد بود پیغمبر ساکت شده از آن علم داشت
که یا است کنه کار دارد و مدتی سکوت نمود ناگاه یکی از گروه ترسا کیان قدم
در پیش نهاده گوید یا رسول چه ما در دنیا در مقابل آنانکه معجزه شق القمر را
انکار نکرده و با هزار دلیل و برهان نبوت ترا از علی نشینده نه ما این معجزه را
به عین خویش برا نها ثابت نکردیم چه انکه انها میکنند ممکن نیست خرق عادت
باین نحو که ماه از آسمان فرود آید و در گریبان پیغمبر فرود رود و از
آستین ها بیرون آید ما عمی نخواهیم ثابت نمودیم که این معجزه بس سهل و آسان
خواهد بود چه انکه ما را عملی است از آن عجیب تر اگر یاران پیغمبر تنگ تر
بودند یا این سوراخ حجره واقع در که از چشم سوزن تنگ تر است به بینند که ما گروه
انبوهی در بنای عظیم شش دنگی و خانه و عمارات و طالارهای بزرگ
جا با طاقهای زیر و فوقانی و تمام اساسیه و لوازم تعیش و زندگانی را با غیبت
و عصیب و قوای مزاجی در این سوراخ بدین کوچکی فرو بردیم بطوریکه همه را
مفقود کرده چیزهری از او بر جا نماند حال ایا ماه که یک چیز بیش نیست
و در گریبان پیغمبر چه که بس بزرگ از چشمه سوراخ واقع در فراخ تر بوده
فرو رفتن او جای تعجب است یا هزاران چیز ها نکه از منقول و غیره ما در این
سوراخ کوچک فرو برده ایم در این وقت یکی فریاد بنماید که ای مردم حذر از
هر حقیقت هنوز بعد از هزار سالها که بر نهاد شما بر سیده شده بوده و ضد آنرا
بدست قدرت حضرت ایجاد نفهمیده باز نشده و کنه ترا ک در سر شما ها
مانده و از جهه آن جانبه در دنیا دقت کنید بر طبق هر چیز هزار دلیل
اساس قرآنی را معجزه بنمایند یکی از انگروه در پاسخ آن ملک جنی گوید که خواهیم
بخشید کیف ترا ک اگر بی باند دل بچه تا هشت ساعت بیش تر باقی نمی ماند
و اگر باز نه دارد چه اصلا کیف ندارد است و این سخنان از روی جهل

خماری بظهور میرسد و دیگر شما را بحق پیغمبر بیش ازین ما را معطل نکنید که خماری ما را
بر حق نخفه و مل دانیم چه میگوئیم تا گاه در پای رحمت الهی بجوش آمده خطاب میرسد
ای بندگان حال با شما چه معامله کنم عرض میکنند خدایا ما را زود تر بجهنم در آور
چه انکه شنیده ایم در انجا آتش بسیار خوب و حساب کرده موجود است در این
هنگام انها را بجهنم برده چنان آتش دیدند که در دنیا نه از دو عال کراچی
و نه از دو عال جکس و نه از دو عال خماری بجواب نمی دیدند و چنان
کیفی برا نها ثابت و ظاهر گردید که هزاران سالها از خفه شدن و دیگر خماری را
بخواهند فهمید و تریاک و طلعها کروس الشیاطین را کاملا از سر خواهند نوشید

ترک تریاک بسیاری از فنون بعد از انکه بقیاسه این سم مهلک برداخته اند
در خلال این غول وحشت ناک بستر خراب کن گرفتار شده در صدد نجات جان خود
و احیانا نفس خویش و متابع خفه برامده و لذت کیف طبیعی بدن و خوشی حریت جسم را
در حریت و ازادی از قید و هوا و هوس خصوص این قید و زنجیر و زندان فانی کننده مال و جان
استعمال تریاک که از هر قید و زندان بدتر است ترجیح داده و بصدمات او بر ده چه
انکه هر کس از زندان رود و چار حبس واقع گردد و دران حبس دلو حیاتی با بقاء جان او
دران تنگنا بقید عمل گرفتار نخواهد بود و هر گاه از ان زندان نجات یافت دیگر
آن حبس و زنجیر و زندان بقعت سراو در هر کجا راه نیافته که در قفای برود و او را
و از اغوای رخت خفه رها نه بخشد و با این حبس زندان و قیدی است که در سفر و حضر
و کوه و دشت و صحرا و بر بحر در تعاقب صاحب خفه بهر کجا میرود و دقیقه ای
گذارد که از قید او را حت باشد بدین وسیله نمونه منور الفکر ما دانسته که ملل انها را این
عمل نکشته در صدد نجات همتی خفه برامده و برای ایمن از شر این دشمن خونخوار
و خال مشئوم شده بهر طرف و هر گیاه ناظر و منتبه شده و بس از تفحص
طریق نجات بالاخره پیدا نکرده بیکبار از حیوة و ایمن از ان سر نا امید شده بگنج
انزوا جسته و زنده خفه را بگور برده و در این عالم خوشی را در صف مردگان
در اورده و عمده یکی راه نجات را پیدا کرده و کوی سعادت را از نجات این
اژدهای آتش فشان دیگیه و هر یکه حیوة و جوانی و عمر را از سر گرفته اند

نگه دار فرصت

خبر داری ای اسیر حرص و هوا
که جان لوم عیست نامش نفس
نگه دار فرصت که عالم دمیست
دمی پیش دانا به از عالمیست

نوشین کردن کمال خجندی درباره
بساطی شاعر و مردن بساطی درمیان

روزی در مجلسی که شعرا گرد هم جمع
بودند و شیخ کمال خجندی درمیان
ایشان نشسته بود از انجا که طبع غلب
شعرا بهزل گوئی و هجو یکدیگر است بساطی
شاعر رو بری کمال خجندی کرده گفت

از کجائی از کجائی ای لوند

شیخ کمال در جواب او گفت

از خجندم از خجندم از خجند و در عین حال
شیخ کمال چون هر مرد بود و بساطی در
عنفوان جوانی از این گونه ادب خواطر ش
آزرده شد و این سوء ادب را از بساطی
عمد بر حالت مستی کرد و روی بدیگران
نموده گفت گمان میکنم که این جوان را
مستی غالب است که لاجار بهستی خارج از
ادب بساطی چون این حرف از خجندی شنید
بدیهة این شعر را گفته و انشاد کرد

سیه چشمیست مردم کش خراب غمزه اوم
(ازان در عین هوشیاری سخن مستانه میگویم)

دلبر این نمونه هجو شیخ خجندی کرده و باین هیئت
سخن و کلام هجو را بسوی او متوجه ساخت

ای ملحد خجندی دلیش بزرگ داری
کز غایت بزرگی ده ریش میتوان گفت

در این هنگام شیخ کمال از شنیدن این هجو دل
شکسته شده آب دیده بر رخسار افشرد و درباره
او نفرین کرد در همان مجلس را حالت سکته
تمام رخ و بدرک ناگهانی مرد و این قضیه را
از تاثیر نفرین خجندی یقین داشتند

بدتر بن بدبختی و بالاتر بن غمها جامی
پیش کسری خردمند حکیمان مبرهن
سخن از سخت ترین موج در این لجه غم
آن یکی گفت که بیماری اندوه درد
وان دگر گفت که ناداری و پیری است بهم
سومین گفت که سوء العمل قبل اجل سوء عمل

عاقبت رفت بترجیح سوم حکم حکم
بلندی همت

بار کاین آسمان و زمین سر کشیده ازان
مشکل نبود بیاوری جسم و جان کشید
همت قوی کن ای مدد رهروان عشق
کان بار را بقوت همت توان کشید

عربیه در هیئت العلماء معنی
بقدر الکد تکتسب العلماء سهر اللیالی
ترددم العزم تنام لیلا
ومن طلب العلا سهر اللیالی
یغوص البحر من طلب اللآلی

بنظر میرسد که محض خیر خواهی که وجدان بشری حاکم است که سعادتی بهتر از اجانس و صنایع
بالاتر از ارائه طریق سعادت نخواهد بعد و بنز محصه من احیاها فکانما احی الناس جمیعا
که بر هان اثبات عقلی طریقه نجات از این وم المهالک و ابو الشرور را بصاحبان حس
و ادراک به بهترین طریق و سهل ترین راه نشان دهیم اگرچه بسیاری فریاد خود را در این
خیر خواهی تا آسمان رسانیده شل اغلب از دواخانه ها که انواع و اقسام جب های
رنگارنگ برای نجات از این عمی ترتیب داده و باز گرچه بعضی فائده میدهد اما این
هم یک نوع از طرق دفع و جلب منفعت است که طبیعت را این حق انتخاب محفوظ دارد لذا
در اغلب نتیجه بخش واقع نگردیده و بهترین نسخه و جب که در مصرف رفع این
دشمن بلکه هر دشمن خانه، کلیه خواهد نسخه این نسخه است که با ترا لیطی علیه باید
عمل شود دواخانه تقسیم رفته بکلم دگر عمل این نسخه را بنیت حیوة خود داری
بمحصه جب همت محمد دانه کمبول عزم محمد عدد شرب تصمیم محمد علیه نظر
تلخ گنجکنای حوصله محمد قطره شربت شیرینی صحت محمد قطره امبول کینین
رنجر بکید وره انتینه هوش محمد گرم مالت مدار ایشیه بجون تحمل صبر زره
صبر بیدباری محمد گرم تا مدت محمد روز در هر صباح بگذارنه جب همت را بین محصه و در
وقت عادت تریاک الیفه بگذارنه امبول عزم قبل از وقت طعام تناول محصه و بعد از
هر غذا از تنظور گنجکنای حوصله یک قطره در آب سرد گوارای عافیت انه نوش
و یک جب قند شیرین ثروت مندی عشرت نمایند و در هر عصر از شربت شیرین حصول
صحت الصوصیل نمایند و هر هفته یک امبول رنجر را به انجکسیون ریاضت نوش
تزریق محصه و برای باز شدن دماغ هر وقت که بابه یگ گرم انتینه هوش را
استشاق نمایند و هر گاه سینه و نفس ارب درخش از این اعمال قدری بتنگ
آمد از مالت مدار ایگ فاشق تامی رکیته میل کنند و در وقت خواب در هر
شب از مجون صبر یک گرم تناول فرمایند و در این مدت از غذاهای فحرک
عصبانی شدن و خودداری و ماکولات مخدره تنفیل داده و به جانب تند معالجات
با استخانه فهم و مشورت مکیم حاذق تشیلی باترپاکی بکلا اجتناب نماید
البته برای نجات از این مرض بهترین معالجه خواهد بود و در صورت انجام

در ذکر تألیف و تصنیف کتاب

مولی ابی الحسن عالم اصفهانی تفسیری از
برای قرآن در زمان صفویه نوشت نسخه از تفسیر در نزد صاحب جواهر بنجف محفوظ
که از احفاد مولی حسن بوده موجود بعضی نسخه دیگر را حاجی لوری از اولاده مرحوم
صاحب جواهر گرفته بطهران فرستاده که بضمیمه تفسیر برهان سید هاشم بحرینی
طبع شود وقتی که وارد طهران میشود نسخه مقدمه که مسمی بزاهت الانوار است
تفسیر داده اسم را مشکوة الانوار گذاشته و باسم شیخ عبد اللطیف مجهول الهویه
کازرانی طبع شد مولی حسن صاحب این تفسیر در سنه ۱۱۲۹ وفات یافته از
بزرگان اهل فضل و دانش محسوب بحدیکه صاحب جواهر در کتاب خمس در جائیکه
نقل کلمات اورا میفرماید تعبیر بعلامه میفرماید و الحق سزاوار این منصب بوده
قبر مولی حسن در تخت فولاد اصفهان مفقود شد و این قضیه
از این قرار است در زمان فوت مولی حسن و چندی بعد از آن چون فتنه بزرگ
افغان در اصفهان رخ داد این جهة برای علی که در قرب آن حادثه از دنیا
رفتند بقعه ساخته نشد چنانکه در زمان صفویه رسم بقعه و بعد هم از قضیه
افغانها باز رسم شده و این جهة قبور بسیار از بزرگان علی و فحول العصر مثل فاضل
هندی و مولی حسن بقعه برا و سقف فقط بسنگ قبری که بالقاب شایسته شأن آن
عالم بعد علامت قبر گذارده میشد روزی نویسنده در گذشت تکیه بابا رکنی الدین
میرفتم در طرف غرب در فاصله چندین قدمی مرمر سیلاب کمی گذشت آن بقعه واقع
دیدم سنگ قبر به پشت افتاده که از شکل او معلوم بعد بایه سنگ لوح یکی از بزرگان
بوده چون بنده هم در این حدود بسیار کنج کاو بعد آن سنگ را بلند کرده
دیدم این عبارت برا و نوشته شده که ملخص آن این بعد قد ارتحل من دار الفنا
الی دار البقاء افقه المحدثین و اکمل الربانیین جامع المعقول و المنقول
عماد الدین و رکن الاسلام و المسلمین غواص بحر المعانی العدل الشریف العلامة
مولی حسن بن محمد طاهر صاحب التصانیف الکثرة و مصنف تفسیر الکبیر المسمی
بمرآت الانوار و بعد تاریخ وفات چنانچه در فوق نوشتیم نوشته بعد مدتی
در تفحص برآمدم که تاریخ حال در اینجا نام مدتی طول کشید تا آنکه در طرق اجازات

سید بحر العلوم بابرجی مکتی راجع بحال المرحوم در مستدرک مرقوم داشته من بعد از سفر مصر
و عزب تصمیم گرفتم که اگر اصفهان وارد شدم قبر را پیدا کنم بنای روزی در محل مزبور
رفته هرچه تفحص کرده سنگ قبر را نیافتم بعد از استفسار معلوم شد بلدیه اصفهان برای
تعمیر پل خواجو سنگ قبرهای قدیمی را برده که پل را تعمیر کنند و بخرج حرث جز سنگ
تازه تراشی محسوب دارند پس از یأس از این آرزو در صدد برآمده که نسخه تفسیر
المرحوم بدست آید انهم معلوم شد که در طهران باسم عبد اللطیف کازرانی طبع شده
از این جهة لازم دانستم که این چند کلمه بیادگاری تاریخ آن مرحوم در این اوراق تذکره باشد

شرح اسماء الحسنی علاء الدین کاشانه

این کتاب را هم مرحوم لاهیجی اصفهانی
باسم خود طبع نموده بعد از اینکه برای ترویج این کتاب بعد بعداً نسخه اصل پیدا شد
هر مرتبه امر فرموده ورق اول را که بجای اسم گذاشته نگرفته بنویسند بقول العبد الداعی
محمد تقی بن محمد باقر کنند و هشت صفحه اول نوشته باسم خود بعد سوم آیة الله شیخ محمد تقی
این کتاب بطبع رسید

تفسیر صفی علیشاه

این تفسیر نسخه اصلی او الحال در طهران موجود و قریب پنجاه
سال قبل از تاریخ تألیف که خود مرحوم صفی علیشاه لازمای او نوشته بقلم یکنفر از
فقرای گم نام از مریدان مرحوم حاج محمد جعفر کبوترآهنگ نوشته شده و مرحوم
صفی این تفسیر را باسم خود طبع نموده و لی چون ایشان قوه تصرف داشته در بعض جاها
اندک تصرفی نموده و لذا بین در میان رجال نامی شرع و طریقت بسیار است که
مستور بعض به لا آشکارا بودن است تمام کتاب بحر الغوائد و بیان الفاظ و اعلب
حواشی بر کتاب مرحوم شیخ مرتضی قرآن هم اگر بیک خاص بخط و شهرت اولیه او و خط
نامزده بعد ثانیه تا سال چندین مرتبه اشخاص او را باسم خود طبع کرده انتشار میدادند
در میان شعرا و اهل بزم هم این رویه کاملتر از اصناف دیگر است

لطیفه یکنفر در حضور ناصر الدین شاه غزلی از سعدی باسم خود خوانده بعد
ناصر الدین شاه گفته بعد این این غزل سعدی است تو در دیده گفته بعد
به قربان سعدی از من دزدیده شاه گفته بعد سعدی قبل از تو بعد و تو در آن وقت
بچه ی گفته بعد اگر من بعد هم که نمی گذاردم بدزدد

نصیحت (مبادی)

ملن خواطر افسرده از نهال
که دنیا سراب است و خواب خیال
بیرز و غم از بهر روزی که کم
دهد روزی الکس که داده شکم

وله ایضا نصیحت و در انذار از آزردن بیچارگان

مصیبت بود فقر و بیچاره گی
نشستن بکنجی و غمخواره گی
کسی را که بر چارگی آید پیش
دهد جان و در کف درم ناید ش

چنین گفت پیری بفرزند خویش
بدی گر نخواهی که آید بپیش
مرنجان زخود شخص بی چاره را
مزن نیش بر دل جگر پاره را

نداند کسی اندر این روزگار
که فردا چو پیش آورد روزگار
بگفته ابراکه پیری نوشت
بگنجید هر انکس که رنجم گشت

صاحب تحقیقات متینه لغوامض الدقائق وتدقیقات رزینه فی اکتناه الحقائق اعلم العلماء واعظم الفضلاء شمس الاولی والمتاخرین

الشیخ جعفر القاضی قوام الدین عبدالله الکمرئی

الفقیه المحقق الجلیل بعداز مجلس بیع الاسلام و قاضی اصفهان گردید در هیبت نهضت علم براه فضل و علی ممالک اسلام واع شد و حسن نهری از برای کمتر کسی رخ داده در سال ۱۱۱۵ از اصفهان بعزم زیارت بیت به حرکت نمود و در این سال محمود افاتاجر اصفهانی باده هزار تومان از اهل اصفهان بهمراه حرکت نمودند که هشت هزار از انها فقط برای زیارت کربلای معلی لازم بودند و محمود خرج فولادی که اولین صریح از برای مرقد منور حضرت ابی عبدالله ع بود در اصفهان ساخته و تهیه شد با پنج هزار تومان پول بهمراهی قاضی قوام الدین از برای مصرف ابنیه حرم محمل نمود پس از ورود بکربلا ضریح مطهر را قاضی قوام الدین بدست خود نصب نمود و مریض شده در حال مرض حرکت از برای نجف اشرف نمود در راه نجف از دنیا رفت و مرحوم محمد فاضل سراب که از علماء بزرگ و اعلم عصر خود بشمار میرفت و در اول تخت فولاد اصفهان مشهورات متصدی غسل و کفن و دفن او گردید و بهلوی قبر مرحوم علامه در نجف دفن نمودند و بعد بزیارت حج نائل گردید و از اشیاء صاحب روضات الجنات است که در احوال معظم الیه مینویسد وفات او را که چون مراجعت من سفر ایج و قاضی قوام الدین بسفر حج نائل نشد و ظاهراً تاریخ خوانون لفظ میر محمد اسمعیل معاصر او را صاحب روضات بدست آورده و در این خصوص مطالعه نموده و از این اشتباه در کتاب روضات در چندین موضع است که اغلب انها را در حل این صفحات بنده یادداشت کرده ام

کشته شدن علامه محدث در مسجد الحرام در مکه معظمه بامجمی از شیعه

مذهب در سنه ۱۳۸۵ هجری واقع شد العلامه العالم الفاضل النبیه الادیب السید محمد مؤمن بن دوست محمد الحسینی الاسترابادی صهر المحدث الاسترابادی علیهما تحیة الشهید بالحرم الشریف و شرح این قضیه فضیحه جنین است که در سنه فوق دست تحریک اجنبی ها از برای تولید اختلاف بین مسلمین در مکه در موسم حج در کار افتاده مخفیانه در شب در حجر اسمعیل بنای وعده ریختند و بر برده حرم مالیدند صبح گاه امروز این مطلب فاش و در السنه جاری گردید عده جمع شده از اهل سنن و این عمل را نسبت بشیعه ها دادند و خیلی هیجان در مجلس سیدموس که در آن وقت تشریف مکه بود مجلس ساختند قاضی مکه محمد میرزا که اصلا ترک و از طرف عثمانیها معین شده بود حکم بقتل شیعه عجم و مسدودین بتشیع کرد حاکم لشکر ترک وارد حرم و مسجد شده بمعرفی عده هر کس مسدود بتشیع بود در حجر اسمعیل کشتند از جمله محدث علامه فاضل که از اکابر و مفاخر علم شیعه و ایران بود در حال نماز براو حمله اورده سرازبدنش گرفتند پس از آن عده از شیعه مخفی شده و نمانده نشریف مکه شدند تشریف انها را نشانه از مکه بیرون فرستاد بسلامت جان در بردند از جمله انها شیخ عرعامل بنده صاحب و سائل بود که جان در برد یقینا این فتنه دنبه سر صلیبی ها بوده پس از این قضیه روابط دولت ایران با ترک بسیار تاریک گردیده و موجب کشمکش ها و سخن بین دولتین فراهم آمده و مسلم اگر کسی تاریخ لاروی در تواریخ از سنه بعد از جنگ های صلیبی داشته باشد یقین میداند که این تحریکات بین مسلمین از برای تولید اختلاف از طرف اروپائیها بحضور انگلیسها بوده و تاکنون ادامه دارد چنانچه انگلیس در جنگ های صلیبی شرکت داشتند

آیا ممکن است مرحوم مجلسی اعتقاد بخرابات نداشته باشد با نقل کردن مرحوم مجلسی این حکایت را از خرابات

در بحار نقل سفرنامه بدین الفاظ که اخبرنی جماعة عن السید السند العاضد العالم الکامل میرزا محمد الاسترابادی نور الله مرقده انی کنت ذات لیلة اطوف حول بیت الله الحرام اذ انی شاب حسن الوجه فاضل فی الطواف فلما قرب منی اعطانی طاقة ورد احمر فی غیر اوانه فاخذ منه وشممته وقلت له من این یا سیدی قال من الخرابات ثم غاب عنی فلما اردت مفارقة الحرم رأیت السید العالم میرزا محمد الاسترابادی که فرمود شبی در حول کعبه در حرم مشغول طواف بودم که دیدم جوان خوش منظر آمد و او هم مشغول طواف گردید یگرفت دست من نزدیک شد و دسته گل سرخی که غیر فصل بود بمن داد من گرفتم و بوسیدم

لازدی بتعجب پرسیدم که این محل از کجاست همانا الحال مرحوم کلی بنده جواب داد که این محل از محل
خرابات است واز نظرم پنهان شد انتهی وسید جلیل فوق الذکر استاد شیخ محمد فرزند شیخ محمد
حسن شهید نائب است واین حکایت را درضمن کرامات شیخ محمد هم نوشته انه وحاجی لوری در
مستدرک فرحه یکی است لذا برای اتحاد افاده نمود وهر دو این بزرگوار از حیث ورع
وتقوی ودرجه اعجوبه دهر بوده چه جد شیخ محمد که تصنیفات بزرگ دارد وشرح استبصار بخط
خطا نرحوم از کتابخانه مرحوم مجلس درنزد سنده موجود است که دراین اواخر از کتابخانه برسش
فرزند اخوی از امام جمعه اصفهان برباد رفت وجد استاد شیخ محمد سید محمد استرابادی فوق الذکر
که این حکایت را مرحوم مجلس ازاو نقل کرده بطرق جمعه درایران جاه مسلط است اول انکه
عظمت خانقاه را لدلایل کراست میتوان فهمید دوم انکه جد این جماعت که از بزرگان فقهاء
وحدیث محسوب میشوند وشخص مرحوم مجلس معلوم میشود با خانقاه سروکاری داشته انته وبا
آن خرابات که جای فکر وذکر ومراقبه ونوشه ونشئه دوم است وشیخ محمد سبط شهید درسال وفات
شیخ بهائی درسال ۱۰۳۰ درمکه وفات فرموده که پیش بین این قضیه را ملا مظفر منجم شاه عباس
اول درحدود ۱۰۰۰ مشتری دربرج عقرب وقران آن دو کوکب درایران برج وضعف مشتری
درمازندران درکابوس شاه عباس نقل نموده

السید محمد صاحب المدارک والشیخ حسن صاحب المعالم این هر بزرگوار
معاصر ودرزمان زندگانی شیخ در نجف اشرف درحدود سنه ۹۰۶ چنان درعالم یگانگی بایکدیگر
سلوک کرده که حتی علاوه، در تصنیف وتالیف های خود که بمشورت یکدیگر بوده در ادوار
درسوم زندگانی درکتب نظر یکدیگر قرار داده بطوریکه شیخ محمد حسن پدر شیخ بهائی درسال
هزار ویازده هجری شیخ حسن درنجف اشرف مدفون گردیده وسید محمد قبل از صاحب معالم از دنیا
رفت صاحب معالم این آیه را بر قبر صاحب مدارک نوشت رجال صدقوا ما عاهدوا الله
علیه فمنهم من قضی نحبه ومنهم من ینتظر وما بدلوا تبدیلا واز خواص
زهد این هر نفر این بوده که زیارت حضرت امام رضا علیه السلام نرفته صاحب انوار سید جزائری
نوشته ترک نموده برای اینکه مبادا در عجم درخیال بزیارتش شاه عباس واقع شود
وتکالیف انها زیاد شود وازعهده نتوانند برآیند

گفتگوی دو نفر حر و زداب سر حد هند که هر دو رفیق من

راجع بمسئله رجعت

بودند یکی شیعه و دیگری سنی بود دو نفر از اهالی مزدوزداب
بر مسئله رجعت که یکی از اصول سنت وجماعت بعد دیگری از شیعه اما به راجع
مسئله رجعت بحث در میان اورده بعد از رفیق سنی بایک دلائل که در نظر حضرات محققین
مرجع هستند انکار این موضوع نموده بعد این مسئله را از خرافات تناسخیها
که در اسلام بابی حدیث واخبار وارد کرده اند عقیده مند بعد رفیق شیعه امامی
با جوش وخروش تمام در صدد اثبات برآمده مکالمات هر دو بهیچ جا منتهی نشده
هر دو اتفاق کرده بعد در حکمیت سنده مجلس تشکیل داده سنده حاضر شدم
چون مبنی دلائل هر دو حاضرانه بعد پس از مواعظی که از برای آنان بیان نمود
که امروز روزگاری نیست که در اسلام بابین هر دو فرقه تولید اختلاف وظهور نفاق
ایجاد کرده چه انکه دیگران که دشمن ما ها هستند تمام سعی از این اختلافات خانه
نتیجه گرفته در آتیه بیشتر نتیجه خواهند گرفت این حدیث را مستند از برای این حرف
که بحث در رجعت انهم با مذهب سنت وجماعت که اکثریت اسلام را تشکیل
میدهند لازم نیست واین موضوع ولو حق هم باشد برای تالیف انها در جزء
عقاید مخفیانه باید پنهان داشت واشکار نساخت که شیخ صدوق در کتاب خصال
بسند متصل معتبر از حماد بن عثمان از بکیر بن اعین الفضیل از حضرت ابی جعفر الباقر
روایت نموده که انحضرت چنین فرمود لا تقولوا الجبت والطاغوت ولا تقولوا
الرجعة فان قالوا لکم فانکم قد کنتم تقولون ذلک فقولوا اما الیوم
فلا نقول فان رسول الله صلی الله علیه واله قد کان یتالف الناس بالمائة
الف درهم لیکفوا عنه فلا نتألفهم بالکلام دیگران هر نفر را بامر جبت
وطاغوت امر بنزید واز رجعت هم گفتگو نکنید اگر بشما گفتند شما اشخاص بعید
که همیشه ازین مقوله حرفها میکنید بگوئید ما ازین مقوله گفتگو میکردیم
ولکن پیغمبر برای اینکه تالیف قلوب نماید وبعض را از شخص باز دارد
بسا میشد صد هزار درهم میداد پس چرا ما بصرف حرف تالیف قلوب نکنیم وبعض
حرفها را ترک نکنیم که میان ما واتها تولید مؤالفت قلوب شود اگرچه از اصل هم
اخبار سنی باطل مشمئز شدند ولی بعد تصدیق کردند که روز صرف این بحث ما
در هر مذهب از مذاهب اسلام در عقاید مشترکه باید متفقا بگوشند

حکایت دستار پیغمبر و داتش انداختن مولوی مجلد سوم

ازان فرزند مالک آمد است — که بمهمانی او شخصی شد است

او حکایت کرد که بعد طعام — دیدان دستار خوانرا زود فام

چون که آلوده گفت ای خادمه — اندر افکن در تنورش یکدمه

در تنور پر آتش در فکند — ازنان دستار خوانرا هوشمند

جمله مهمانان دران حیران شدند — انتظار دود کندوری بعد نه

بعد ساعت برآورد از تنور — پاک و اسپید و از شرر او سالم حر

قوم گفتندای صحابی عزیز — چون تنور نیز و منتفی گشت نیز

گفت زانکم مصطفی دست دهان — پس مالید اندرین دستار خوان

از ترسنده از نار و عذاب — باجنان دست و لبرکن اقتراب

چون چنین آبی ز تربت بلو — جان عاشق را چه باشد گر گشاد

قاضی محی بن صاعد

اقول کما یقول حمار سوء

وقد سامو حملا لا یطیق

صه ساصبر والامور لها انشاع

کما ان الامور لها مصیق

فاما ان اموت او المکاری

واما اینتهی هذا الطریق

رشیده وطوط ترجمه کرده دلی مزه است

ترجمه رشیده وطواط

من همان گویم که آن لاشه خرک

گفت میکند بسختی جان

چه کنم بار کشم راه برم

که مرا نیست جز این درمان

عارف دهلوی هندی

از عشق و وفاست حاصل ما

داغی که نشست بر دل ما

دیر است که با برون نهادیم

دور است ز هنور منزل ما

در حسرت قتل آب گردید

خونی که نریخت قاتل ما

فریاد که مالکان لقمه سیر

آسان نکنند مشکل ما

مردیم مگر چو شور بختی است

روئید گگر نه از گل ما

از بزم وصال یاد گار است

آراسته باد محفل ما

عارف زخیال یار بگذر

دیدی که چه کرد با دل ما

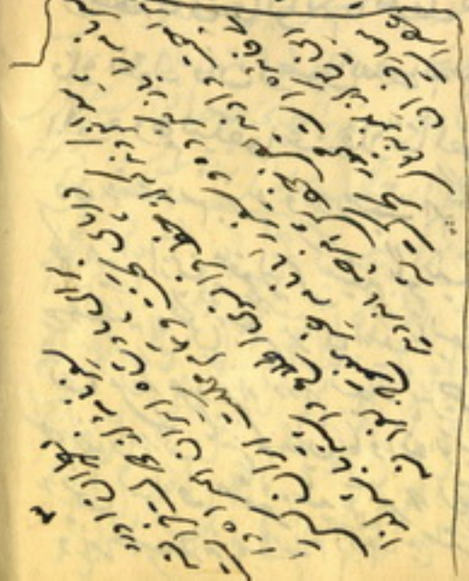

این فائده است از مرحوم خواجه نصیر طوسی علیه الرحمه و تجربه شده و میباشد

اینه است که فاتحه و اخلاص بخواند و بعد از آن نیت کند و بگوید بروح

یکی از این حروف فیکه در ضمن تعلیم شده بگذارد و از آن حروف که انگشت گذارد

تا بگوید یازده یازده بشمرد و حروف یازدهم شروع بشمردن کند و یازده

را مکرر بشمارد و همچنین تا آخر رسد از آخر بگیرد تا بحرفیکه نشان گذارده همین

تمام شود حروف را متصل تا زده مطلب حاصل میشود

بسم الله الرحمن الرحیم

ف ا ا ز د ش ب ب آ ب ا ح ی و ی

و ک ج خ م ی ت ن د ر و ز و د ق

د ی ب ب ب ع د ی ش ض ه ا ی د

د ح ش ک خ د ب ط ن س س و ن ب

و د س و ف ت ت ب ک ی ب ب ی ل

ع ا ا ا ر ا ا ز ا ج س ی ی س د ب

س س د ب ت د د ت ی ی ت ی

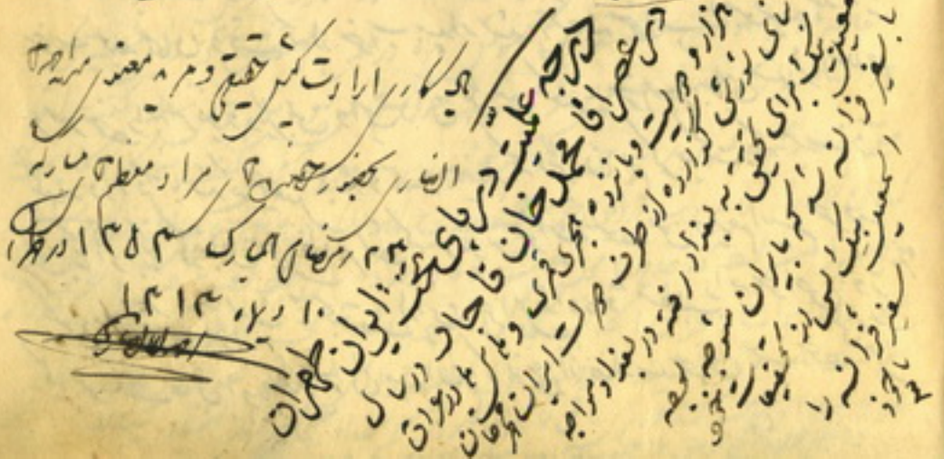

نوبدن حاج آقا مجلس اصفهانی سر خود را در شب یازدهم محرم در حرم حضرت سید الشهداء

حاج آقا مجلس اصفهانی فرزند مرحوم حاج سید ابو جعفر برادر سید اسمعیل صدر اصفهانی که سید اسمعیل مرجع تقلید فرقه امامیه بعد اصفهان از سادات جبل عامل میباشند حاج آقا مجلس اخوی زاده مرحوم سید اسمعیل صدر در کربلا چند سالی است مجاور شده سیدی است از علم و کمال بکمال و از سخاوت و صداقت حظ مملو و کاملا دارای آثار سید الشهداء البته لطافتی در حالات و تاریخ زندگانی او بظهور رسیده در اظهار اخلاص بحضرت سید الشهداء سبک خاصی دارد و بر سبیل حظ اعم لاینکه اعمال او مطابق دستور شرع باشد یا برخلاف بعبارتی در سال هزار و سیصد و پنجاه و سه قمری هجری که نویسنده در کربلا بعد صبح عاشورا در منزل مشار الیه برای مراسم عزاداری سید الشهداء در رفتم مشار الیه مرا بهلوی حظ نشانده با لحن حالت مخصوص که سرور بین حظ را از لجن و خاکستر آلوده کرده بعد با گریبان چاک زده بر روی خاک نشسته گفت پس از فحص متوجه من شده گفت شب گذشته خواب دیدم حضرت رسول و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین را در جائیکه اهم جمع بعضی و مرحوم حاج میرزا حسن شیرازی هم حاضر بعد من از حضرت رسول صلعم پرسیدم اگر کسی سر حظ را از برای فرزند شما حضرت سید الشهداء ببرد شرعا چه صورت دارد آنحضرت فرمود جواب این مسئله را از فرزندم حاج میرزا حسن شیرازی بپرس پس از آن روی خود را بمرحوم میرزا کرده لذا دستور کردم فرمود در حکم شهید است و من از خواب بیدار شده از آن وقت تا بحال تصمیم گرفته حظ را بکشم و سر حظ را بدهم من چون سابقه بحال صداقت او داشتم گفتم اولا آنکه خواب حجیت ندارد ثانیا آنکه شما اگر غرض ندارید خواب بعد همان وقت که از خواب بیدار شدید قضیه خواب را بنویسید بگذارید و سر حظ را به برید و دیگر بمن و این و آن نگوشید گفت خواستم برای شعائر اسلام بگذارم در وقتی باشد که جمعیتی باشد و همه ببینند که دیگران هم گریه کنند که مصداق من بکا او ابکا گردد از این عمل ظاهر حظ که مرتبه بر ثواب حظ من دیدم این حرفها بکبوتر نزدیک تر است تا بحقیقت از این جواب داده دلی مطلب را به خواص او رسانده که مواظب حال او باشند چون میدانستم که نوعی از حالات جنون حب حظ کشتن

و بالاخره این حب اگر بکمید در دماغ کسی شده مواظبت از او بسیط تا در صدد معالجه برآیند حال این حالت از عشق است یا از تنگی حوصله و نرسیدن بمرام حظ در این عالم یا فشار روزگار یا ذلت بعد از عزت یا خیال خطرناک و حظ را تاریخی محقون و یا از جهات دیگر و در مشار الیه اگر همه این اسباب جمع نباشد یقینا هر سه اسباب از امور مذکوره در او موجود است و حظ را خواهد کشت از این جهة خیلی تاکید در محافظت حظ نمودم و چاقو قلمتراشی هم از جیب او بیرون آورده من از اطاق مجلس با جمعی بیرون رفته در طرف عصر باز حاج آقا مجلس وارد و صحبتی شد و خیال داشت خیال حظ را انجام دهد باز از او مواظبت شد تا موقع حرم مشرف شدن در اینجا او را بحال حظ واگذارده طمان نمی کردم که دیگر در حرم این خیال از او عملی بحظ مطمئن ام بعضی حربه همراه ندارد بطور دیگر هم در حرم اگر خواست انجام خیال حظ را بدهد حمیت زیاد است و مانع خواهد شد او را بحال خود گذارده منصرف شده مشار الیه وارد حرم شد بالای سر رفته چاقوی که معلوم نشد که از کجا بدست آورده بدست گرفته و بکمال سجده بر دو افتاد و با چاقو قدری از رگهای گردن و حلقوم حظ را برد و یا انکه بین کار مانع اتمام عمل گردیده و یا انکه برای باقی گذاردن جان حظ که عکس العمل حظ را در جامعه مشاهده کند و یا قسمت دیگری که دست غیبی بفعول خصوصی داده دست او را گرفته مانع از نهایت عمل بحظ در این حال خون از گلوی حظ مرتب جریان پیدا کرده بعضی بحیال آب ریخته شده متحیر شده بودند که در جنب او بسجود رفته خون را حس کرده مردم بدور این جمع شدند در صورتی که بیهوش شده و بار خون در جریان بوده به سرعت وسایلی فراهم شده فورا او را بمریضخانه برده در صدد معالجه او برآمده بواسطه تزریقی بهوش آمده در ضمن استنطاق که رئیس نظمیه میکرد جواب میداد که امت جدم بر سر بحظ منهم خواستم بر سر بالینم رئیس نظمیه گفت اگر جد شما را دیگری سر ببرید نه حظ او سر حظ را ببرید حاج آقا مجلس گفت شما که انجا بحظ گفتید که این کار را انجام دهید از این جهة حظ هم این کار را کردم بالجمله عرض از نگارش این واقعه این بود که حاج آقا مجلس مدت ده دوازده سال بحظ بضیق النفس و حرقة البول بحظ در ایران و عراق انچه معالجه کرده بحظ فائده نه بخشیده و بطوریکه هر چند قدم که براه میرفت باید مدتی بنشیند و در وقت بول اعلف مرباید شیند بحظ بعد از این قضیه بکلی مرض او جوب شده و اثری باقی نمانده در صورتی که سن او متجاوز از هفتاد نیباشد و انگلیس رفع مرض های چند ساله او را بعد از من دانکه معجزه در استند

رباعیات مبادکی

بهر جائی که بینم نو جوانی
بریشانم کند مدت زمانی
مرا ایام عشرت یاد آید
همی گویم بسوز نا توانی

خداوندا ندارم چاره جز تو
چو سازم من ازین خلق دورو
بمن هر کس نخه آشنائی
بموی گردنم افکنده گوئی

گذارم گرفته سوی گلستان
بگل گویم که جانم را تو بستان
چو بلبل عاشقم در وصل رویت
ندارم تاب هجرت گیگ زمستان

اگر مونس ولی بر خاکم آید
دران وحشتکده یاکم آید
بقبرم زاهدی گر پا گذارد
کفن اندر گلو صد چاکم آید

من آنم غم که بر شاخی نشسته
قضا بالم قدر پایم ببسته
بگو صیاد را کای بی مروت
بترس از تیر آه دل شکسته

مرا طعنه زند عابد بمسجد
چه دانائی تو ای زاهد بمسجد
فروش طاعت و زهد ریائی
بخر اهد دگر شاهد بمسجد

امام جمعه اندر مسجد شاه — گدائی در شبستان کرده جائی
زنا مومن چنان صف بسته گردید — که ره بر مه نبرد ره راسته شد
الا حسینی که نامش گفتنی نیست — لب لعلش عقیق سفتنی نیست
بدو گفتم که لب آبی بخواهم — بگفتا چشم عاشق خفتنی نیست

مرا یاری بمذهب دل علمی است — سیه در چشم مردم نور چشمی است
میان ما و او سیم عشق است — خبر داری عاشق این چنین است

یکی شاهی بشاهی بنده گردید — ز انفاس گرم شهی دل زنده گردید
چو در ملک حقیقت گشت سلطان — از آن شاهی که بد بر مرده گردید

حقیقت در میان مدرسه نیست — یقین در هیچ جز وسوسه نیست
بیانی دین در الفاظ قرآن — عدی جز حرف تک در حرف تک نیست

دل اندر سینه ام هم چون تنور است — ز داغش در دلم لاله ظهور است
بهر انا بتنگ حوصله چون چشم مور است — بخاکم نالهٔ بلبل مستور است
خوش حال بیابان گرد تنها — بکلاه نمالهٔ بلبل دارد
که از علم و تمدن هر دو را است — بناله ملک خفته بیدار

دلم از دست گل چون غنچه تنگ است — بچاک پیرهن سر زیر سنگ است
میان ما و او دایم بجنگ است — دلی چون چشم بلبل خون خفته
چو مه روان بجوار مینشیند — دلی چون حلقهٔ زنجیر خونین
بدامان هر انگس کاهن تنگ است — ز تاج و تخت و نام و ننگ آزاد

شب مهتاب ماهی بر شه ام زاد — دلی چون از فراش یارم آمد
ازین غم در جبله خون شد او فریاد — ازین غم در جبله خون شد او فریاد

ترجمه حریز بن عبد الله الازدی السجستانی حریز بالجاء والراء المهملتین والیاء المثناة من تحت والزاء المعجمة بالکلاعی وزان امیر بکنیه شیخ طوسی اورا از اصحاب حضرت صادق ع شمرده و دارای چند اصل از کتب احادیث بیاناته کتاب صلوة وکتاب زکوة وکتاب صیام وکتاب الحج وکتاب المواریث وشیخ نجاشی درباره او در رجال خود قریب از اینکه حریز بن عبد الله الازدی از اهل کوفه بوده بواسطه کثرت مسافرت او از برای تجارت بسجستان (سیستان) اورا السجستانی موصوف نموده و تجارت او روغن وزیتون بوده و شیخ مفید در ارشاد اختصاص قریب که حریز بن عبد الله در سجستان گشته شده و سبب اورا باین نحو بیان فرموده که پدر او همیشه که در معنی متوجه تجارت میگردیده عده از اصحاب او که شیعه بوده خبر گیری از او آورده اند که خوارج در این شهر بسیارند و سب و لعن حضرت امیر مینمایند ولی حریز اجازه میخواسته که با خوارج قتال نماید و حریز اجازه نمیداد تا آنکه از طرف خوارج دست درازی شده و تروع کردند بکشتن شیعه ها در این وقت اصحاب حریز بدور او جمع شده و شمشیرها کشیده در این هنگام حریز در مسجد بود چون خوارج اجتماع شیعه در اصحاب حریز را بدور او در مسجد مطلع شدند عده زیادی از انها بدر مسجد جمع شده و حریز و تمام اصحاب او را کشتند در شرح حال این مرد در کتب رجال بین علماء رجال بکتابهای او مختلف بسیار است کمتر کسی در اطراف او بقدر این شخص در کتب رجال اطراف او از بزرگان کتب و گفتگو در میان آمده بزرگان این عصر مثل شیخ کلینی و ابن بابویه و شیخ طوسی و مفید و مجلسی و دیگران انها اتفاق بر وثاقت او نموده مرحوم مامقانی معاصره در کتاب رجال خود نهایت استقراء در خصوص شرح حال او و کلمات بزرگان درباره او فرموده بهر جهة کتب او معمول بها بین بزرگان حتی مثل ابن بابویه نجفی مرحوم مجلسی در ۱۳ بحار خبری راجع بکمال او نقل نموده که حریز مذکر رجعت دا جاراو بعضه وعقیده داشته که اخبار رجعت را تناسخی وحلولی ها برای تخریب دین ومقاصد خصوصی نموده اند ولی ممکن است در اینجا اشتباه شده باشد چه انکه مجلس از شیخ طوسی نقل کرده که سید مرتضی از صحیح مسلم در کتاب خلاف نقل نموده وعین عبارت این است ثم ذکر مسلم فی صحیحه باسناده الی محمد بن عمر الرازی قال سمعت حریزا یقول اقیت جابر بن یزید الجعفی فلم اکتب عنه لانه کان یومن بالرجعة ممکن است که کلام لم اکتب عنه الخ کلام محمد بن عمر رازی باشد نه کلام حریز بلا نخفی وشیخ مجلس در اخر کلام خود راجع به او میفرماید ان هذا الشیخ من اجلاء الاصحاب وعلیه جمیع الاصحاب خبره صحیحا وعملوا به

القضاوة عند اهل الحق

روی عن عبد الله بن المبارك انه قال كان يتجر ويقول لولا خمسة ما اتجرت السفيانان وفضيل وابن السماك وابن عليه ليصلهم فقيل له قد ولي ابن عليه القضاء فلم يأته ولم يصله بشيء فاتاه ابن عليه فلم يرفع رأسه اليه ثم كتب اليه ابن المبارك

يا جاعل العلم له بازيا ... يصطاد اموال المساكين

احتلت للدنيا ولذاتها ... بحيلة تذهب بالدين

فصرت مجنونا بها بعدما ... كنت دواء للمجانين

ابن دوايانك في سردها ... لتترك ابواب السلاطين

ان قلت اكرهت فذا باطل ... زل حمار العلم في الطين

فلما وقف اسمعيل بن عليه على هذه الابيات ذهب الى الرشيد ولم يزل به الحاح استعفاه من القضاء فاعفاه

ونعم ما قيل

ابو حنيفه قضا نكرد و ببرد ... تو ببيری اگر قضا نكنی

وقيل

اعدل تكن من صروف الدهر ممتنعا ... فالصرف ممتنع للعدل في عمری

كتابة كوچك پر معنی از مقدس اردبيلی بشاه عباس كبير كه بلاد ايران شاه عباس كه سفر جنوب شاه واقع شده وحكم قتل او صادر گرديد فرار جسته در نجف اشرف حضرت مقدس اردبيل رسيد بر جرم خود اعلام داشته مقدس درخواست عفو او را از شاه باين مختصر نامه منضمن سعی توسط همان شخص بشاه درخواست نمود وفوق العاده آن كتابت در روح شاه عباس مؤثر واقع گرديد واز جرم آن شخص گذشته علاوه او را مورد الطاف مخصوصه شاهانه قرار داد صورت آن كتاب اين است

جواب شاه عباس

باقی ملك عادت عباس بلاند

اگرچه اين مرد اول ظالم بود اكنون مظلوم مينمايد چنانچه از تقصير او بگذری شايد حق سبحانه از پاره تقصيرات تو بگذرد كتبه بنده شاه ولايت احمد الاردبيلی

بعرض ميرساند عباس كه خدا نگه فرمود بعضی بجان منت داشته بتقديم رسانيد اميد كه اين محب را از دعای خير فراموش نكنند كتبه كلب آستان علی عباس

اگر كسی مطلع از علم قيافه كلمات بالا را بخوبی ميفهمد مراتب اخلاقی وزهد اين بزرگ مرد را چه پايه بوده واين چند كلمات مقناطيسی در قلب مينمايد وهمچنين از جواب شاه عباس سياست هم فرياد ميزند وبوی اخلاص هم از او بمشام ميرسد

كارخانه كاغذسازی كتاب روضات الجنات

از جمله كتبی كه جزو كوچك كردن عالم وتنگ عرصه ظاهر موقوفی نداشته كتاب روضات الجنات عالم العامل العلام الاديب الفاضل الاريب ميرزا محمد باقر اصفهانی است در اين كتاب اهتمام زيادی فرموده در تكفير وتضليل رعايا كه نه فقط مايه ايذای شيعه بلكه تمام اسلام بلكه مايه خنده ممالك اسرای خواهد بود رواج بعضی مطالب اشتباهات اين كتاب بنظر اعتراض وكشف اشتباه از آن كتاب در بعضی از اين اوراق تذكر داده يادداشت مختصر الحال در اينجا اسم بعضی از اشخاص را كه در اين كتاب كاملا قلم جارت اميز وحماقت تكفير ايران ها روا داشته كه مقصود از اين كار جز او وضای كسی مطلع نيست واين عده كه در ذيلا اسم برده ميشود اگر از حوزه اسلام خارج شوند آيا چه كسانی باقی خواهند ماند كه در مقابل ملل عالم موجب عظمت واهميت اسلام باشد چه هر ملت اهميت او بوجود بزرگان دانشمندان وحكمای آن ملت است اگر انها را صرف نظر از اهميت ملت بيك بيت حيوان در عالم تصور خواهد شد ابو علی سينا بايزيد بسطامی شيخ بلخی فارابی ابراهيم ادهم محمد غزالی احمد غزالی معروف كرخی جنيد بغدادی سلطان ابو سعيد ابو الخير شيخ ابو الحسن خرقانی محمد اكرپارازی ناصر خسرو علوی مولوی اومی شيخ عطار نيشابوری فردوسی ملا عبد الرحمن جامی شيخ شبستری سعدی شيرازی حافظ شيرازی مولا قطب الدين شيرازی مولا قطب الدين رازی مولا صدرا شيرازی محمد محسن فيض كاشی محقق كركی ميرداماد اعرابی ابو ريحان بيرونی ابو الفرج اصفهانی نظام گنجه مولا امين استرابادی علی بن مهل اصفهانی شاه نعمة الله ولی ابن رشد اندلس ابن خلدون (ابو نعيم اصفهانی) حكيم عمر خيام خواجه نظام الملك اگر اين جمله كه اسم وجمله ديگر كه علاوه بر اينها در كتاب روضات از حوزه اسلام خارج ساخته آيا از برای ايمان باقی مانده با اطمينان حاصل ميكردد يا اينكه اين طرز تاريخ نويسی وترجمه فرنگی اسلام را كوچك نموده يا اينكه اسلام را بزرگ نموده بزرگان پيش از نوشتن اين كتاب بازخانت بسياری اين اشخاص را برای افتخار تاريخ اسلام مخصوص انكشت شمرده اند تا اينكه اين مؤلف در تذكره وترجمه های خود داخل حوزه وملت مذهب نموده واين جمله ملت حضرات را در انظار بی كاغذ ما بعظمت جلوه داده اند مؤلف صاحب روضات بهريك از اين اشخاص را بطوری عجيب وطرزی غريب تكفير واز حوزه ملت خارج ساخته كه موجب از آن تعجب شخص در صورتی هزار دائره زهره نعوذ حكمت عرفان فقاهت تاريخ ادبيات فلسفه نحو كلام منطق نجوم سياست نظام من بوجود اين اشخاص در اسلام خصوص مذهب جعفری دور زده ديوانه خوب بعضی صاحب روضات يك نظری بدنيای خوب بكنند وعظمت

تصانیف این اشخاص واهمیت اسم این جمع را در نظر انها مشاهده میکرد که اگر ممکن بود حاضر بصرف از
برای هریک از این بزرگان میبودنها یره مصرف نمایند واورا از خصوصیات معرفی نمایند ولی
این خزانه های جواهر را مابدست تحف بقیم ویران کرده ومنت دبی حمیت فروخته ومحو اسلام
فقط بیک عده معدودی منزوی معرفی نمصه واکرام باقی مانده ها وتکفیر نشده ! قابل اهمیت باشد
باین حرکات انهام در نظر کوچک خواهند ولا تکونوا کالذین یلعن بعضهم بعضا

کتاب الاعلام باعلام بیت الله الحرام للقطب الحنفی الفه فی سنه ۹۸۵ فی شرح دخول الغرائط
فی مسجد الحرام قال وذکر ابو طاهر بسیفه مشهورا فصعد بفرسه عند البیت الشریف
فجال ورات والحجاج یطوفون حول البیت الحرام واسیوف تنوشهم الی ان قتل فی المطاف
الشریف الف وسبعمائه طائف محرم ولم یقطع طوافه علی بن بابویه وجعل یقول

قوی المجبین صرعانی دیادهم کفتیة الکمهف لا یدرون کم لبثو فضربوه بالسیف
فوقع الی الارض حرصه وقتل انتهر

مخفی نماند که اصل مطلب که شیخ طریحی در کتاب مجمع البحرین
در ماده قرامطه نقل فرموده از قول شیخ بهائی علیه الرحمه راجع بعلی بن بابویه از همین
ولی اخر معلوم نشد که این علی بن بابویه کیست معلوم نشده اخ قطعی است غیر از علی بن بابویه قمی
که از اماکن واز محدثین وفقهاء است ودر کتب اهل عرفان هم در تذکره ها این شخص را ترجمه نکرده اند

معنی لغت کلنیک Kalinike kalinike

کلینیک یعنی بسر بهت اما کلمه مکانیکه دران مرضی را عیادت میکنند وبسترهای انها را
میگذارند کلینیک میخوانند درس که معلمین در مریضخانه ها میکویند درجمیع بیانات آنها
از حالات مرضی که میبینند میکنند درس کلینیکی کویند واغلب بترتیب بالتوری
بیان میکنند وشاگردها همی نویسند وآنرا کتابی بنامیند ممکن است درجمیع دوره
طب بنویسند مثل کتاب کلنیک فی وسوTherocaوغیره وممکن است در
یک یا دو جزء فصل از طب بنویسند پس کلنیک در ایران هنوز بعنت او لم در

طبهای اطبا نوشته نشده

دجالیکه از دو حاشیون اثنی عشر لشهادت فائز شدند

کتاب شهید علم الغلبه ولقب مشهور از برای هر نفر از علمای اثنی عشر واقع کردیده یکی محمد بن مکی
صاحب لمعه و ذکری وکتب دیکر و یکی دیکر علی بن احمد شامی صاحب شرح لمعه ومسالک وکتب
دیکری ولیکن قبل از این هر نفر وبعد از این هر بزرکوار اسامی چند نفر دیکر بمرتبه شهادت فائز
شدند وجمیع از انها را از ابتداء ظهور وبروز فی اخهاد وحدت در این جاده
داشت کردم اول فخر الدین ابو المحاسن عبد الواحد بن اسمعیل بن احمد بن
محمد الطبری الرویانی شرح حال اکتاب در مجلد نوم مستدرک الوسائل مرقوم است
الثانی الشیخ الجلیل ابو علی محمد بن احمد بن علی الفتال النیشابوری الواعظ المعروف
بابن الفارسی صاحب کتاب روضة المتقین ابن داود در کتاب رجال تحف نقل فرموده
که شهاب الاسلام نیشابوری رئیس امر بقتل او نمود
الثالث الشیخ نصیر الدین ابو عبد الله الحسین بن الشیخ الامام قطب الدین
ابو الحسین الراوندی در کتب رجال اورا بشهادت وصف نموده اند
الرابع جمال الدین احمد بن الحسین بن محمد بن حمدان الحمدانی در کتب رجال
درباره او چنین وصف فرموده اند عالم ورع شهید
الخامس الشهید النقیب مجد الدین ابو عبد الله احمد بن ابی الحسین بن علی بن ابی
المعمر بن محمد بن احمد بن عبید الله الحسینی تلمیذ ابن اطرش حلی در ریاض العلماء بیان
شهادت او را فرموده السادس السید تاج الدین ابو الفضل محمد بن مجد الدین
الحسین بن زید بن الداعی عبد السید رضی الدین العلوی صدیق علی بن طاوس

مبارکی حاج سید علی

ما پاک دلانیم دکر پاک نداریم ما وحشی ازمردن ازخال نداریم
ما سرخط ازادی خود دیککنیم تن سی (باکی) دکر از شحنه (زاهد) ناپاک نداریم
هستی بره دوست چو مستان قلندر دادیم وجزاین آخرقه صدچاک نداریم
این خلق زمانه بلب نیش معکید خون دل ما راکه دکر ماک نداریم
دیشب درمیخانه بلبشیم وفتیم کز همت سلطان جهان باک نداریم
کر خطه سیر تو بهند است صفاتی خوش باش که ما میل بشراک نداریم

شرح شهادت او را سید قاضی نورالله در مجالس مرقوم فرموده و نوری در رسوم مستدرک بعوی نقل فرموده

السابع الشیخ الشهید حسن بن محمد بن ابی بکر بن ابی القاسم الهمدانی الدمشقی السکاکینی
در دمشق او را باتهام رافضی بحکم قاضی شرف الدین مالکی در سنه ۷۳۶ شهید کردند

الثامن الشیخ دین الدین محمد بن ابی جعفر بن الفقیه امیرکا الصدری در کتاب منهج
او را بوصف شهید بیان فرموده

التاسع الامیر کیکاوس بن دشمن یار بن کیکاوس بن الدیلمی الطبری الفقیه المنجم
در کتابهای مذکوره او را بوصف شهید نام برده اند

واز جمله کسانیکه بزدیک بعصر شهدین و بعد از عصر ایشان باین درجه
فائز شده اند اشخاصی است که دلها اسم برده میشود

العاشر المحقق الثانی علی بن عبد العال الکرکی شرح حال و شهادت الجناب در
روضات و ریاض مرقوم شده

الحادی عشر المولی الجلیل شهاب الدین عبد الله التستری در روضات شرح حال
و شهادت ایشان مسطور شده

الثانی عشر العالم الفقیه الامیر محمد مؤمن الاسترابادی
که شرح شهادت او را در بعض از اوراق این تذکره ثبت نموده ایم که در مسجد الحرام شهید گردید

الثالث عشر الحبر الجلیل قاضی نورالله التستری صاحب کتاب مشهور مجالس و کتاب
احقاق الحق شرح حال الجناب در روضات و کتب تذکره مرقوم است و قبر
الجناب در آگره هندوستان فوق العاده مورد توجه است زائرین بزیارت او فائز شده

الرابع عشر العالم النبیل والسید الجلیل سید نصرالله الحائری در قسطنطنیه
بنام رافضی بحکم قضات و شیخ الاسلام شهید شده شرح حال الجناب در ذکر مشایخ عظام از کتاب
مستدرک مرقوم است

الخامس عشر العالم المجتهد الزاهد الشیخ فضل الله در اوائل سلطنت شاه عباس
در مشهد مقدس رضوی در رفته او ز بکیه بشهادت رسید

السادس عشر العالم العامل خان میرزا بن الوزیر الکبیر معصوم بیک بلدیه
الشاه اسمعیل الصفوی بعد از صلح شاه طهماسب با سلطان سلیم بن سلطان مراد بیک
سلطان روم خان میرزا با پدر مخدوم بیک وزیر بقصد زیارت بیت الله حرکت کرده
در حال احرام بعضی از رومی ها بصدد اعراب بدوی بدر و پسر را شهید کردند

السابع عشر العالم الزاهد الامیر زا
ابراهیم الامیر زا غیاث الدین الاصفهانی که از جمله مشایخ اغا باقر هزار جریب است
شرح شهادت او در کتب مذکوره مرقوم است

الثامن عشر السید السند العالم العامل میرزا محمد مهدی بن میرزا هدایة الله الموسوی
الاصفهانی بدست نادر میرزا بسبط نادرشاه در سنه ۱۲۱۷ در مشهد رضوی شهید شده شرح این تاریخ
در مطلع الشمس مرقوم است

التاسع عشر الشیخ الواعظ العالم الفقیه محمد تقی البرغانی
القزوینی صاحب کتاب مجالس المتقین در قزوین بتحریک قرة العین بابیه در صبح در مسجد رحمت
بین نماز کشته شده شرح این قضیه در تواریخ بابیه نامی صبح فاجعه و غیره مرقوم است

العشرون من منهم العالم المبتهر خاتم الاصولیین مولی محمد کاظم الخراسانی پس از حکم بوجوب
سفر و طهران و انقلاب ایران عازم حرکت بسوی ایران برای اصلاح مفاسده شده بدست
داخل در همان شب که عازم بود مسموم گردید

الحادی والعشرون العالم الصالح
الزاهد الحاج میرزا حسین الحاج میرزا خلیل الطهرانی در ضمن وقایعی که
در انقلاب مشروطیت رخ داد ایشان هم در عراق مسموم شده شرح این قضیه در مجلد
جل المبین درج شده

الثانی والعشرون الشیخ الشهید فضل الله النوری
در طهران بجرم همراهی استبداد بدست یغوم اردن که الوقت رئیس نظمیه بود مصلوب گردید
و این قضیه از فجایع و فضایح مهمه بود که دانایان از مشروطه خواهان هم پشیمانی حاصل کرده
و انفکاکی بوقوع پیوست

الثالث والعشرون ثقة الاسلام التبریزی
در قضیه روسها در آذربایجان مصلوب گردید

الرابع والعشرون العالم الزاهد المتقی الشیخ محمد تقی الشیرازی الذی
انحصرت الیه ریاسة الامامیه و مرجعیة التقلید فی عصره در عراق عرب پس از
استیلای انگلیس بر بین النهرین مسموم گردید

الخامس والعشرون العالم الکامل
الخالص من الغش والروح الخالص الشیخ مهدی الخالصی بعد از استیلای
انگلیسها در عراق تبعید شده بعد از هجرت بمشهد رضوی بمضمون بریسه دشمن داخل
و مواخاهان سابقا بسر ها کم بلباس علم بعضو هیئت که از ضدیه و نوکرهای داخل
چنانچه در استنطاق کشف شده مسموم گردید و مخفی نماند که شهدا از علمای امامیه
اگر کس در کتب تواریخ کاملا سیر نموده باشد از بسیط متجاوز خواهند یافت لکن
این جمله که نگاشته در این جا تذکر داده اشخاص مشهور و کسانی هستند که هر یک
در وقت خود حق بزرگی بر جامعه داشته لذا بران تذکره حالات آنان و ذکر
بعض از مآثرین که در عالم بوجود حزانه آنها حق آنان را و عبرة لاولی البصائر
در این جا تذکرة مرقوم گردید و الله الموفق للصواب

وفی الحدیث من قلد انسانا عملا وفی رعیته من هو اولی منه فقد خان الله ورسوله وجماعة المؤمنین

سعدی کس را که باخواجه تو لست جنگ بدستش چرا میدهی چوب و سنگ
سگ آخر که باشد که خوانش نهند بغرمای تا استخوانش دهند

حکایت ان وفای سگ حارث بن صعصعه رفقائی داشت که درباره ایشان بسیار محبت میکرد روزی با بندهای خود بکاری رفت یکی از انها در منزل مانده چون خانه را خلوت دید بازوجه حارث در محبت باز کرد و طریق حیلت پیش گرفت از انجا که زن کانون شهوت ومعدن هوو هوس است تن بقضای او در داد و نامرس وحقوق شوهر شناس فراموش کرد با مرد اجنبی که حق نمک خوار اشکار و رفاقت با صعصعه را پس نزانی شهوت برستی معامله کرد پس از صرف غذا باهم در بستر هم اغوش گردیدند سگی که در خانه صعصعه مدتها بلقمه استخوانی گرو داشت به پاس حفظ حقوق قطعه استخوانی حمله به بستر برد زن و مرد بی حقوق را پاره کرد چون صعصعه وارد منزل شد و وفای سگ و بی وفائی رفیق و زن خود را مشاهده کرد این رباعی که در وصف وفاداری سگ و بی وفائی زن و مرد بر ان نمک خوار بیان نمود

وما زال یرعی ذمتی وبحوطتی ویحفظ عرسی والخلیل یخون
فیا عجبا للخل تحلیل حرمتی ویا عجبا للکلب کیف یصون

وقال بن عباس کلب امین خیر من صاحب خائن

رباعی

گمان مدار اگر ضایع تو بگذاری که ضایع نگذارد مسبب الاسباب
برای من در احسان اگر تو ببندی دری دگر بگشاید مفتح الابواب

اخر

ازار دل خلق مجوی بسبب تا بر نکند بار بی نیه شتر
بر مال وجمال خویش غره مشو کانرا ببری برند و این را بتبر

جلوگیری از بی عفتی ومنع از سرایت او وسایر زنها جز بقانون اسلام راه دیگری نخواهد داشت

هرگاه زنا در میان قوم شایع گردید چند مفسده از برای نظام عالم بشری بظهور خواهد رسید اول کم شدن نسل از جهة یکی انکه زنان فاحشه رحم های خود را برای این کار عقیم نموده و در حقیقت کارخانه بشر وادم سازی را تعطیل خواهند کرد اغلب از مردان رفته رفته از زن گرفتن اعراض نموده و وقت حاجت شهوت بعمل فحشا اکتفا کرده در حقیقت بزرگترین اساس را که خانه خواهد بود فساد کرده زوال صحت نتایجی بواسطه بروز امراض سفلیتی سوم فقر و پریشانی که لازمه امراض است چهارم خرابی افکار و عقول که رشیده مفسده از امراض که گفته شده عقل عام در مزاج سالم است پنجم زوال صنعت و هنر چه انکه با مزاج خراب و مزاج مریض و فاسد عقل ممکن نیست ششم قلت صادرات مملکتی که لازمه این امراض است هفتم سوق بوجشت بسبب کردن انقوم که لازمه شهوانیت است هشتم بروز نفاق در میان اهالی بواسطه رقابتهای ان و مرد با همجنس بهای حلال زائی و زانیه خود نهم کثرت عداوت در میان ان قوم بعلتی که گفته شده دهم زوال شرافت که از خصایص متمدن انسانی است یازدهم کم و خلل از امور مکاسب دوازدهم زیادتی مخارج برداشت کسبه سیزدهم زوال حس غیرت چهاردهم زوال عرق وطن پرستی چه انکه فاحشه برای دخل خود حاضر است با اجنبی های از مملکت دیگر بیاید و دیگر ام برای جلب نفع حاضر است هر بیگانه را در خانه خود بپذیرد و بانزدهم رفع تشریفات اشخاص که هر کس بمقدار شغل پایه و وان خود سمتی دارد شانزدهم تفرقه و زیادتی طلاق در میان سایر مردمان تجربه چه انکه زن مرد سیزی فروش هم نخواهد بسیاری فاحشه و هزار و مابه تفاوت را هم نمی تواند از برای او تهیه کند لذا اسباب تفرقه و عداوت خواهد شد هفدهم زوال علم

فادب خطیب

دو نفر ان دجلا قام خطیبا عند رسول الله فقال من یطع الله ورسوله فقد رشد ومن یعصهما فقد غوی فقال صلعم بئس الخطیب انت هلا قلت ومن یعص الله ورسوله اقال ابجاد الافکار انما اراد بذلک تعلیم الادب فی المنطق وکراهة الجمع بین اسم الله واسم غیره تحت حرف العطف لانه یتضمن نوعا من التسویه

سعدی

متکلم را ناکس عیب نگیرد سخنش صلاح نپذیرد
سرنوشتها بر حسب گفتار خویش بچنین نادان وپندار خویش

چه انکه با علی بعون زنان واحش و دیدن جوانها و پسران تازه بلوغ رسیده
بر تهوت که لازمه این سن است فکر انها را از تفکر در مطالب علمی باز داشته و لا
اقل بر شان محمد و اینه خوف باعث میشد ترقی و لا اقل بحالت وقفه مانده ان
افکار علمی است بجدهم کثرت و رشکست شدن اغلب کسبه چنانکه دهه هیچ
نوزدهم بروز اکثر ملل اروپ عصبانی در جوانها لذا این علت بیستم کوتاهی
عمر ها که لازمه خرابی مزاجها گردیده و اینه نه که گفته شد از برای ویرانی اساس
نظام عالم کفایت خواهد کرد و از برای جلوگیری هیچ راهی جز بوسیله تأمات
و مجازاتهای جسمانیه نخواهد بود و لذا در اسلام از برای این علت و جلوگیری از
این مفاسده حد سنگسار شده پس در اینصورت رجم کردن پیغمبر زن حامله
عامدیه را ظلم نیست بلکه عین صواب و رفت است از برای نظام عالم
و حفظ نفوس

در جبر سبیعهٔ غامدیه

در سال ششم هجرت سبیعه نام زنی از قبیله غامد خدمت پیغمبر اسلام امد و عرض
کرد یا رسول الله من زنا کرده ام و حد خدای بر من جاری کن و مرا از گناه پاک
کن پیغمبر فرمود ای زن برگرد و طریق توبه و انابه پیش گیر و از خدای طلب آمرزش
کن (در این مدارا اسراری بسیار خواهد بود که رأفت و مهربانی و مدارای پیغمبر را
بر جهال مدلل میدارد) گفت یا رسول الله بر گرداندن تا حد خدای جاری کنی و عقوبت
مرا در دنیا خانه دهی فرمود ای حامله هستی عرض کرد بلی یا رسول الله از زنا حامله ام
فرمود باش تا انکه بچه بگذاری و او را بدوران از انصار سپرد تا کفیل او باشد چون
بزائید با حضرت خبر داد فرمود تا باش تا انکه طفل خود را شیر دهی چه انکه
طفل شیر مادر تنا بیش بهتر خواهد بود سبیعه طفل خود را شیر داد چون
او را از شیر باز گرفت پاره نانی بدست کودک داد و او را بدوران
گرفت حضور پیغمبر آورد عرض کرد یا رسول الله طفل خود را از شیر باز

بگیرد و او را از شیر باز گرفت و بدست زن از مسلمانان بدهد تا انکه او را
تربیت کند پس ازان امر فرمود تا انکه گودالی کنند بحدیکه سبیعه چون در او بایستاده
شد لب گودال بر سینه او بود پس امر فرمود تا انکه او را سنگ باران کردند خالد
ولید از پیش روی او بیرون شده و سنگی بر سر او بزد چنانکه خون بجست بر
روی او بر گونه خالد خشمگینی شد و او را بد شنام یاد کرد پیغمبر فرمود
ای خالد این زن را نیز بتوبه یاد کن بحدای قسم که سبیعه توبه ای کرد که اگر عشر
عشار و حمفاجی چنان توبه کند خداوند جرم او را عفو خواهد فرمود انگاه حکم
فرمود تا انکه جسد سبیعه را از میان ان سنگها برادرند و نماز بر او گذاردند
و بخاک سپردند الحق حال ایا جزاء این حکم از برای جلوگیری از مفاسده
جلوگیری است ایا جز باین گونه راهی ممکن است که یک تنش فرمان نامرس کلا لکم

شیخ عطار در الهی نامه

مگر بگذرد در بازار بغداد — بغایت آتشی سوزنده افتاد
فغان برخواست از مردم بیکبار — وزان آتش قیامت شد پدیدار
بزن بر پیر زالی مبتلائی — عصا در دست می‌مالد ز جائی
یکی گفتا مگر دیوانه تو — که افتاد آتش اندر خانه تو
ز آتش گفتا تو ای دیوانه با من — که حق هرگز نسوزد خانه من
بآخر چون بسوخت عالم جهانی — نبود آن زال را آتش زیانی
بدو گفتند وهان ای زال مسکین — بگو کز چه بلا نستی تو این زان
چنین گفت انکه زال فرتوتن — که با خانه بسوزد یا دل من
چو سوخت آن غم دل دیوانه را — نخواهد سوخت آخر خانه را

محنة المرئة فى فتنة القرامطه منقول عن كتاب المرئة العربيه لعبده عيني

القرامطه حزبي من الغلاة الباطنيه لقد ظهر من هبهم فى القرن الثالث والدعاة اليه قوم من اهل فارس اراد وا ان يوهنوا العرب فى دينهم كما اوهنوهم فى قوميتهم ولهولاء القوم فى دعوتهم حذق ورفق فلم يهاجموا الاسلام طعنا وتجريحا كما كان يفعل دعاة الاديان حين يدعون المسلمون الى اديانهم بل ظهروا للناس مسلمين لا يعدلون عن الاسلام الى سواه ثم تاولوا الى كل حقيقة من حقايقه وكل شعيرة من شعايره فتاولوا الملائكه والعرش واللوح المحفوظ والبعث والجنة والنار الى معان بعيدة لا تظاهر لها حتى ذات الخالق تاولوها الى قوى الطبيعة وتاولوا لك الصلوة والصيام والحج الى ما ليس من شانها وذهبوا يتصلون بنفوس العامه اتصالا بارعا دقيقا فهم يارون السنى من غير الناحية التى يارون المعتزلى ويخاطبون المتصوف من غير هاتين الناحيتين ويبيحون للغواة صنوف اللذات وجعلوا من حق المرء ان يتزوج اخته وابنته كما يفعل المجوس وفى ذلك يقول احد دعاتهم وما العجب من شئ كالعجب من رجل يدعى العقل ثم تكون له اخت او بنت حسناء وليست له زوجة فى حسنها فيحرمها على نفسه وينكحها الاجنبى ولو عقل الجاهل لعلم انه احق باخته وابنته من الاجنبى ويرى هولاء ان الانبياء قوم اظهرتهم مواهبهم ونفاذ عقولهم وقوة تاثيرهم فى نفوس الناس وفتنتهم فى الدين الاسلامى معروفة فى التواريخ من القتل والنهب وذبح الاطفال وكان كل ذلك لتحكمهم باسم الاسلام ابتداء وزعيم هولاء احمد بن قرمط كان من صابئة حران ثم تدثم الكوفة فاجتذب اليها عامتها واحل لهم الموبقات وخاض بهم الخبائث وقطع بهم السبيل واجتمع اليه خلق كثير وخلف من بعده خلف كان اشد منه فتكا وانكى طريقة وقد حدث ابو الحسن بن زكريا القرمطى انه ربما اغار على المدينة ففتل رجالها ونساءها واطفالها وماشيتها وخرج وليس بها عين تطرف وكانوا يبيحون للمرئة ان تتزوج بالكثير من الرجال ومما حدث الطبرى عن ابى الحسن المنطيب ببغداد قال جاءتنى امرئة بعد غلبة المكتفى بالله على صاحب الشامة من دعاء القرامطه فقالت انى اريد ان اتعالج شيئا فى كتفى قلت وما هو قالت جرح قلت انا كحال وهاهنا امرئة تعالج النساء وتعالج الجراحات فانتظرى مجيئها فقعدت فراينها مكرودبة كئيبة باكيه فسالتها عن حالها وقلت ما سبب جراحتك قالت قصتى تطول قلت حدثينى بها واصدقينى وقد خلا من كان عندى فقالت كان لى ابن غاب عنى وطالت غيبته وخلف على

اخوات

اخوات له ضنعت واحجمت واشتقت اليه وكان شخص الى ناحية الرقة فخرجت الى الموصل والى الرقة فى طلبه ووقعت فى عسكر ية القرامطى فجعلت اطوف واطلبه فبينا انا كذلك اذ رايته فتعلقت به فقلت ابنى فقال امى فقلت نعم قال ما فعل اخواتى قلت بخير فشكوت ما انا لاقيه بعده من الضيق فمضى بى الى منزله وجلس بين يدى وجعل يسالنى عن اخبارنا فاخبرته ثم قال دعينى من هذا واخبرينى ما دينك فقلت يا بنى اما تعرفنى قال وكيف لا اعرفك فقلت ولم تسالنى عن دينى وانت تعرفنى وتعرف دينى فقال كل ما كنا فيه كان باطلا والدين ما نحن فيه الان فاعظمت ذلك وعجبت منه فلما راى ذلك خرج وتركنى ثم وجه الى خبز ولحم وما يصلحنى وقال اطبخيه فتركته ولم امسه ثم عاد فطبخته واصلحت امر منزله فدق الباب دان فخرج اليه فاذا برجل يساله ويقول له هذه القادمة عليك تحسن ان تصلح من امر النساء شيئا فسالنى فقلت نعم قال امضى معى فمضيت فادخلنى دارا واذا امرئة تطلق فقعدت بين يديها فجعلت اكلمها فلا تكلمنى فقال لى الرجل الذى جاء بى اليها ما عليك من كلامها اصلحى امرها ودعى كلامها فاقمت حتى ولدت غلاما واصلحت من شانها وجعلت اكلمها واتلطف بها واقول لها يا هذه لا تحتشمى فقد وجب حقى عليك اخبرينى خبرك وقصتك ومن والد هذا الصبى فقالت لست اسالينى عن ابيه لنطالبيه بشئ يهبه لك فقلت لا ولكنى احب ان اعلم خبرك فقالت انى امرئة هاشميه ورفعت راسها فرايت احسن الناس وجها وان هولاء القوم اتونا فذبحوا ابى وامى واخوتى واهلى جميعا ثم اخذونى ورئيسهم فاقمت عنده خمسة ايام ثم اخرجنى فدفعنى الى اصحابه فقال طهروها فاردت ان اقتل نفسى فبكيت وكان بين يدى رجل من قواده وقال هبها لى فقال خذها فاخذنى وكان بحضرته ثلاثة انفس فقام من اصحابه فسلوا سيوفهم وقالوا لا نسلمها اليك اما ان تدفعها الينا والا قتلناها واردنا قتلى وضجوا فدعاهم رئيسهم القرمطى وسالهم عن خبرهم وخبروه فقال لا تكون لكم اربعتكم فاخذونى فانا مقيمة معهم اربعتهم والله ما ادرى قالت فجاء بعد المساء رجل فقالت له هنيئا فهنانه بالمولود فاعطانى سبيكة فضة وجاء اخر واخر واهدى كل واحد منهم فيعطينى سبيكة فضة فلما كان فى السحر جاء جماعة مع رجل وبين يديه شمع وعليه ثياب خز تفوح منه راحة المسك فقالت له هنيئا فقمت اليه فقلت بيض الله وجهك والحمد لله الذى رزقك هذا الابن ودعوت له فاعطانى سبيكة فيها الف درهم وبات الرجل فى بيت وبت مع المرئة فى بيت فلما اصبحت قلت للمرئة يا هذه قد وجب علينا حقى فالله الله فى خلصينى قالت مم اخلصك فخبرتها خبر ابنى وقلت لها انى جئت راغبة اليه وانه قال لى كيت كيت وليس فى يدى منه شئ ولى بنات صغار خلفتهن باسوء حال فخلصينى من هاهنا لاصل الى بناتى فقالت عليك بالرجل اللذ جاء اخر القوم فسليه ذلك فانه يخلصك فاقمت يومى الى ان امسيت فلما انصرف تقدمت اليه وقبلت يده ورجله وقلت يا سيدى قد وجب حقى عليك

مبادکی
از صاحب حسنی کو رفیق گذرات
حذری کن از دکه قرب سلطان خطرات
از او تو امید میوه وصل مدارات
چون سرو روان بود درخت بی ثمرات
چون سرو روان تهی ز هر گونه برات

وقد اعتنا فی الله علی یدیک بما اعطیتنی ولی بنات صغاف
فقراء فان اذنت لی ان امضی فاجیئک ببنائی حتی
یخدمک ویکن بین یدیک فقال وتفعلین قلت نعم فدعا
قوما من علمائه فقال امضوا معها حتی تبلغوا بها موضع
کذا وکذا ثم ارکوها وارجعوا فحملونی علی دابة وامضوا
بی فالت فبینما نحن نسیر واذا انا بابنی یرکض وقد کنا
سرنا عشرة فراسخ فیما احزنی به القوم الذین معی فلحقنی
وقال یا فاعلة زعمت انک تمضین وتجیئین ببنائک وسل سیفه لیضربنی فمنعه القوم
فلحقنی طرف السیف فوقع فی کتفی وسل القوم سیوفهم فاردوه فنحی عنی وساروا
بی حتی بلغوا بی الموضع الذی سماه لهم صاحبهم فترکونی وقد مت اقول التابعین
لهذا المسلک فی زماننا هذا هم البمانیون ولکن لا یقدرون علی التظاهر بها لقلة عددهم
کما لا یخفی علی من اطلع علی اسرارهم الخفیة

دقیق را بچه چیز باید امتحان کرد واشخاصیکه به نفاق
بدور انسان برای منافع خودشان جمع میکردند وما بغ
از ازادی فکور را حتی خیال وحال هستند چه گونه انسان
از شر انها باید خود را راحت نماید که دیگر تن دیگر نباید
طریق امتحان رفیق واشخاص که بنفاق اظهار دوستی مینمایند بهمراهست وبجات از شر انها بنهایت
آسان است مکرر از برای نگارنده در اغلب از شهرها ممالک واقالیم عالم اتفاق افتاده
که اشخاص اظهار دوستی در وقت ملاقات میکنند ودر اکثر از اوقات بعنوان اخلاص مندی اوقات
شریف مرا بمصاحبت خود ضایع میساختند نه حال فکر دارند ونه مجال فکر دارند وقتی برای جواب
دادن نه فائده از برای زمان بیداری میکنند ونه نجات از انها وفراغ کید انسان بسیار
سخت بود وبصراحة جواب دادن انسان یا در برانها بستن ویا اعراض بی جهة
از طریقه اخلاق هر دو بعید لذا راه فکری که بنظرم رسید ودر هر جا از برای وحدت خود
وتهیه حالات استعداد جستم بهره کامل بردم واز شر منافق محفوظ ماندم چه عقیده دارم
در هر جا کس ماجز برای امر دینی یا اخروی طریق مصاحبت نجوید فقط برای جلب نفع
بوهمی بود که خصوصا او تصور کرده جز عدة کمی که مدت عمر خود را زیاده از ده نفر
از انها ندیده لذا برای استخلاص از انها وحصول طریقه ازادی خود هریک هریک از
انها اظهار فقر معدم واز او درهم ودینار قرض خواستم بصرف همین اظهار که حس

سکردیم

محتاج وقرض از انها همتم مرا تنها گذارده سبعد های خنده اور هر دسته در این صورت
در خیالات محض راحت واوقات شیرینم مصروف معاشرتهای بی فائده نشد وقدری
برای بخشه بر داختن از هر حیث راحت لبعدم در این رویه درسهای چند ساله امتحان
بیشه وانسان از شر بره معاشرت هر صنف محفوظ نمانده

حادثه یوم غدیر وقتال حکومت عراق با اهالی شهر کاظمین علیهما السلام
روز دوم نهضت رجبیا
از سال هزار وسیصد وچهارده شمسی که مطابق لبعد با روز عید غدیر ۱۷ ذی الحجه هزار وسیصد پنجاه وشه
هجری قمری که نگارنده در عراق عرب لبعد اهالی کاظمین را جمع بموضوع قبرستان کاظمین شورش کردند
چه انکه حکومت عراق قبرستانرا مسطح کرده وبنای ساختن عمارتی که نایب ادارات دولتی بانه
در سر داشت واین قبرستان یکسال قبل از تاریخ فوق قبور اورا با بر بلدیه مسطح وقدری از اورا جزء
خیابان جدیدیکه از جسر اعظمیه به درب صحن مطهر منتهی میشد قرار دادند در ضمن ساختن خیابان
چون مصادف بمقبره مرحوم علم الهدی سید مرتضی واقع گردید اهالی هجوم کرده برای محافظت
مرقد علم الهدی که اهالی خیال دارند جاده خیابان مستقیم باشد لذا حکومت صرف نظر از
تخریب مقبره نموده وخیابان قدری انحراف پیدا کرد این کینه بین اهالی وحکومت در قلوب
مخفی ماند تا انکه در روز مذکور حکومت در صدد ساختمان ابنیه حکومتی بر روی زمین قبرستان
بر می آید اهالی در همان روز جنازه پیرزنی آورند در همانجا دفن نمایند باین سبب که صرف نظر
از زمین قبرستان نکرده ایم وباید حالیه هم برقرار باشد وحکومت حق ساختمان ندارد ولی این
قضیه ساده بنحو دست های تحریک اجانب ارکان لبعد باین نام شورش کرده وتهاجم باداره پلیس
وتلگراف وحکومتی نمودند ودر ضمن بنای فحش بدفاتر ووکلای سیاسی اداری میگذارند حکومت از بغداد
قوای دفاعیه بی طلبید فوجی از اهالی بیش نرده پس از بغداد حرکت کرده بمحض رسیدن در آن
محل اجتماع بدون مقدمه حکم بشلیک داده معلوم است لوب نصف نیمه در چنین اجتماع کم مرکب
از زن مرد بچه غریب هر جوان تماشاچی بی تقصیر کالب جمال بی اطلاع بیباشد چه جوانها کرده
وعده بخاک هلاکت ریختند از جمعه وحشیکه توانستند فرار کنند از صدها مجروح زخمدار نمودند
وعده جمعه وحشی که بر خاک ریختند ونتوانستند فرار کنند وبعد حکومت انها را بمحفظه
برد احدی از اهالی مطلع نشده چه قدر لبعد انها هم چنین مقتولین اولیای های مقتولین که لبعد
اهالی اداره ورفی نموده بیست پنج نفر ونفوس هائی که از طرف حکومتی ضبط شد معلوم شد چهل
چه انکه این جمعیت هم از اهالی کاظمین نبوده نه بتوان معلوم کرد چون غالب عید نوروز وبیرون
لبعد جمعیت از قرای قصبات باز لبعد ام چنین جمعیت زوار ایرانی هندی افغانی که اغلب بدون

پاس بورت وتذکره بصفحه چه اگر تذکره وبابت پورت داشتند سایه سلام میدند از قراریکه
بعضی از اشخاص که از بلدی بابها تماشا میکردند نقل مینمودند مجروح وستقتل قریب هزار نفر حدس
میزدند ولی این کار از طرف حرارت عراق خطاب بزرگ بصفحه چه الخ در همین ایام تمام شیوع عرب
برهرات عراق شورش داشتند ودست اجنبی هم درین تحریک میبود وآتش فتنه را دامن
میزد ممکن بعد این جمعیت را بایک مشت اب سرد خاموش کرد

عالم ومروج ومربی علوم ریاضی ونجوم در عرب در قرن دوم طلوع اسلام
ابی جعفر منصور دوانیقی عباسی بوده

ابو جعفر منصور خلیفه دوم عباسی در ۱۳۲ هجری مصادف با ۷۵۴ مسیحی بخلافت رسید میل
مفرطی بعلم نجوم وریاضی داشت وچنانکه در مصنفات مستشرقین اروپائی دیده میشود مثل گوستاو
فلوگل وغیره اورا یکی از علمای نجوم وریاضی اسم میبرند واز همین سبب علمای این علم را جمع
نموده واهتمام به ترجمه کتب از السنه خارجه بزبان عرب نمود در طلوع دولت عباسی علوم را
به قسمت میتوان نمود علم فقه وطب ونجوم بطوریکه در السنه بود که ان العلوم ثلثة الفقه
للادیان والطب للابدان والنجوم للازمان وافتخار منصور براین است که خود را حامی علوم دینی
میدانست ودر نظر مستشرقین اروپائی منصور ازین جهة عظمت دارد تا اندازه الخ از سلاطین
وخلفای بزرگ عباسی است واستفاده های علمی خود را از یوسف بن ابراهیم معروف به ابن الدایه
متوفی در نیمه قرن هشتم دوم هجری نموده است ابن ابی اصیبعه وابن قفطی
وابو الفرج بن عبری هریک در این موضوع شرحی نوشته اند ابن واضح یعقوبی در کتاب البلدان
در وصف بغداد وشوارع آن مینویسد که منصور در سال ۱۴۹ هجری شمسی مصادف ۷۶۶ مسیحی بنا را اختیار
وقتی که نوبخت منجم وماشاءالله بن سایه نخصیصه شروع نمود وابو ریحان بیرونی در کتاب آثار
الباقیه مینویسد که ابتداء بنای بغداد روز ۳۰ تموز سال ۱۰۷۴ اسکندری بوده مصادف ۲۵ ربیع الثانی
سنه ۱۴۵ هجری که نوبخت منجم فارسی وقت شناسی برحسب احکام نجوم اختیار نموده است در
خلافت منصور ابو یحیی بن بطریق کتاب اربعه بطلیموس را که در متن احکام نجوم است
Tetrabiblos گوید (یعنی کتاب مرتب بر چهار کتاب) ومیتوان این کتاب را
مهم ترین کتب نجوم دانست ودر قرون وسطی آنرا به لاتینی Quadripartitum
نامیدند واین کتاب را ثابت بن وهب الحرانی مصری متوفی ۲۸۰ شرح نموده است در زمان منصور
کتب دیگری از زبانهای مختلفه نقل بعربی گردید مانند کتابهای دوروثیوس
وانطیقوس در پتوس از اهل صیدا است که در قرن اول مسیحی میزیسته

وغیره

ونام یونانی آن Dorotheos است انطیقوس از مجنمین حرن حرم است که نام زمانیش
antiochus در زمان منصور یکی از علماء هند که ماهر در علم حرکات کواکب وسایر
اعمال فلکیه بوده به بغداد آمد سال ۱۴۵ هجری مصادف ۷۶۲ مسیحی آن شخص بی نهایت
عالم بطریقه علماء هند خاصه بمذهب علمی کتاب براهمسپه سطسدهانت بود
منصور از وی تقاضا نمود که آن کتاب را مختصر نموده وملخص آن را ترجمه بزبان عربی نماید
واز آن ملخص امر کند تا باستخراج کتابی نمود که ماخذ عمل عرب در نجوم گردید
فزاری که یکی از مجنمین بزرگ است منصوری تالیف این کتاب شده واز آن زیجی
تالیف نمود که مدتی معمول اعتماد بوده وپس از هر قرن علمای هند در نجوم مترقی
گردید وطریقه بطلیموس در حسابات فلکیه مورد عمل واقع شد براهمسپه سطسدهانت
نام کتابی است بلغت سانسکریت در حسابات فلکیه که آنرا در سال ۹ یا هفت هجری
مصادف ۶۲۸ مسیحی منجم وریاضی دان معروف هند برهمگپت برای پادشاه فیاگهمر
ما ویاگهر مکه تالیف نموده است ابن قفطی نام پادشاه مذکور را فیغر ذکر کرده است
وابوریحان بیرونی در کتاب ماللهند اسمی از کتاب مذکور برده است ونام این کتاب را
علمای عرب مختصر نموده سدهانت و بعداً سندهند نام برده اند ومعنی آنرا دهر الداهر
گفته اند ودیگر غیر از این کتاب وتالیفات دوروثیوس وانطیقوس کتب دیگری بامر منصور
بعربی ترجمه شده مانند کتاب لوکرس بابلی والیسی رودسی که امهات از اهلوی بعربی درآورده

vettius valens Tgukios

جمال الدین عبد الرزاق اصفهانی در رنج ومحن گوید

الحذر ای غافلان زین وحشت آباد الحذر — الفرار ای عاقلان زین دیو مردم الفرار
ای عجب دلتان نه بگرفت ونه شد جانتان ملول — زین هوا بای عفن زین آبهای ناگوار
عرصه نا دلکش و نفسه ناطل پسند — قرصه ناسود مند وشربتی ناسازگار
مرگ در وی حاکم وآفات در وی پادشاه — ظلم در وی قهرمان وفتنه در وی پیشکار
امن در آن مستحیل وعدل در آن نایدید — کام در آن ناروا راحت در آن ناپایدار
ماه را ننگ محاق ومهر را نقص کسوف — خاک را عیب زلازل چرخ را رنج دوار

خطاب به افلاک (ابو نصر فارابی)

ای آنکه شما پیر وجوان دیدارید — لازرق پوشان این کهن دیوارید
طفل زمانه در بر ما محبوس است — اورا بخلاص همتی بگمارید

صادره قلم و شمشیر (مبادکی اس مع)

بدو شبنه قلمرا گفت شمشیر
که در دنیا منم شاه جهان گیر
قلم گفتا که ای کج خو مزن لاف
که در فرمان من باشد شه و میر

(مشکوی)

قلم گفتا بشمشیر برنده
که ای خونهای ناحق را خورنده
جوابش گفت شمشیر دلاور
که از حکم تو کار اینجا کشیده

(الله معلوس)

قلمرا طعنه زد شمشیر بی باک
که تو سستی و هیچ چیز نه چابک
قلم گفتا بسستی مستقیم
تو چالاکی و کج ای بر سرت خاک

(یم مسلوس)

قلم اینگونه با شمشیر میگفت
زبان من حرمنیت باکند جفت
بتندی پاسخش شمشیر گفتا
دوئیت در جهان از درس ما خفت

در اخر الزمان ده نشین بهتر از شهر نشین است

عن النبی ص اذا کان اخر الزمان واختلفت الاهواء فعلیکم بدین اهل البادیة والنساء

سؤال ابراهای میرزا باقرخان خیام در طهران راجع به بیع و شرا در مسجد

(س) قطع نظر از احترام مسجد دلیل نقل از احادیث بنوی را جع بمنع بیع و شرا در مسجد داریم یا نداریم

(ج) بلی احادیث در این باب بصور تهای مختلفه زیاد است منجمله از طرق عامه و خاصه هر دو طائفه این حدیث صحیح روایت شده از حضرت رسول صلی الله علیه و آله که آنحضرت فرمود اذا رأیتم من یبیع فی المسجد فقولوا لا ادرج الله تجارتک واذا رأیتم من ینشد فیه ضالة فقولوا لا ادا الله علیک ضالتک هرگاه دیدید کسیرا که در مسجد چیزی میخرد یا میفروشد به او بگوئید خدا تجارت و کسب ترا سود مند نگرداند و هرگاه دیدید که در مسجد کسی گمشده میگردد به او بگوئید که خدا گم شده ترا بسوی تو برنگرداند و این کلمه تأدیب بزرگی است از برای اشخاص که در مسجد بیع و شرا مینمایند و از بنی جهت است که امر میشود برای خرید از وقت عبادت وقت دیگری در رب مسجد بازار خود را باز نمی کنند و بیع شرا در مسجد نمایند

(س) پس چرا مساجد شیعه این طور است

(ج) مثل سایر کارهای شیعه

(س) عوام نمی فهمند چه را خواص نمی کنند

(ج) مثل منع نکردن آنها از بسیاری از امور دیگر

(س) امام جمعه در مسجد شاه چرا جلوگیری نمیکنند و علاوه شخصی از فروشنده ها گرانیه میگیرد

(ج) مثل سایر کارهای امام جمعه ها

(س) چرا سایر ملاها حرف نمی زنند

(ج) برای اینکه غیر ملاها حرف نمی زنند

شاه سلطان حسین صفوی در ماده تاریخ ضرایح مقدسه عتبات عالیات این اشعار را بعربیه بیلان انشاء نموده در سال هزار و صد و دوازده ضریحهای فولادی را بامر شاه سلطان حسین در اصفهان ساختند و بتوسط محمد آقا تاجر بسوی عتبات فرستاده شد و با مبلغ گزاف نصب گردید بالای درب هریک از انها این اشعار که حق شاه سلطان حسین گفته منقوش و محکوک نمودند و چون در تمام عتبات سایر ضریحها در زمان قاجاریه بضریح نقره دیگری پوشیده شده این اشعار دیده نمیشود و ضریح عسکریین علیهما السلام در سامرا که هنوز که سال هزار و سیصد و پنجاه و سه هجری است ضریح نقره نصب نشده این شعر بر ضریح فولادی میخوانده میشود و اگر اشعار این است

جاء فی تاریخه مشکوة نور نازل — بارک الله نصب فی العرش الذی

یستضیئ منه فی الاطراف عین العاقل — انه نور علی نور بخلی فی الوری

کلب باب المرتضی شبل الهزبر الصائل — اید الله لهذا عبده سلطان حسین

(کمال الدین یکی از مدرسین مدرسه چهار باغ اصفهان تتمه را براو افزود)

خلد ایامه موصولة بالاجل — زاد من هذا العرش رفعة فی ملکه

کانت فی اتمامه لیسعی بوجه کامل — عبده الراجی لفضل الله فی الدارین قد

حصلت اماله فی الاجل والعاجل — کاسمه لازال محمودا لافاعیل وقد

طلاکاری قباب مطهره در عراق غیر از قبه مطهره حضرت امیر علیه السلام که از آثار نادری است

تاریخ ضریح نقره حضرت امیر ع

ادبی تاریخ سال او صباحی زود رقم
شد هبط کنج سر ایزدی سیمین حصار

تاریخ طلای گنبد حضرت حسین ع

کلک صباحی از پی تاریخ او نوشت
در گنبد حسین علا رتب جبته در

طلای گنبد حضرات عباس و حسین و کاظمین و عسکریین علیهم السلام

نوشت از پی تاریخ سال کلک صباحی
فرود بر فلک اهسم دنهم چو فلک باز

تاریخ نصب ساعت ابی الفضل ع

۱۲۹۸

خیزد از صحن علمدار امام عاملین
روز و شب هر ساعت از ساعت صدای یا حسین

ساعت نجف اشرف

ساعت صحن نجف گوید به آواز جلی
کی وصی بعد از محمد ای قوام دین علی

منارة گلدسته صحن کربلا

فنادی ادبعا الله اکبر ع

زیارت ناصر الدین شاه بکربلا

جاء نصر الله والفتح القریب

زوال نعمت علم و علما از اصفهان و فوت حر و نفرار علمای اشتهار اصفهان

در سال هزار و سیصد و سی هجری که راقم فقیر از قصبهٔ مبارکهٔ اصفهان برای تحصیل وارد شهر اصفهان شدم و در مدرسهٔ صدر بتحصیل علوم طریقیت و ترکیب موفق شدم شبی با چند نفر از اصدقاء در حجره مدرسه که شب تعطیل بود بحساب شماره کردیم در اصفهان از علماء شهر و غیر شهر از اشخاص که از سایر شهرها در مدارس ساکن بودند و بر تبعهٔ آنجا رسیده بودند قریب چهارصد نفر مجتهد در اصفهان موجود بودند و از مدرسه چهارباغ و سلیمی آباد و مدرسه ترکها و مدرسه برزاصینی و مدرسه لب جوب با باحسن و مدرسه اسمعیلیه و مدرسه حاج شیخ محمدها و مدرسه عربان و مدرسه امامیه و مدرسه مسجد شاه و مدرسه جده کوچک و مدرسه جده بزرگ و مدرسه صدر و مدرسه سازدها و مدرسه حاجی و مدرسه درب کوشک و مدرسه نیمادرد و مدرسه باب الدشت و مدرسه نوزیه و مدرسه کاسه گران و مدرسه حاجی حسن و مدرسه احمداباد و مدرسه سید و مدرسه مسجد شاه و سایر مدارس کوچک غیر قابل ذکر غیر از سکنهٔ خود شهر از ائمه جماعت و مصلیین قریب چهار هزار نفر طلبه مشغول تحصیل بودند و الحال که سنه هزار و سیصد و پنجاه و چهار هجری است از مجتهدین دیگر کسی باقی نمانده و تا این سال مرجع تقلید اصفهان بابتما مه و یا ببعض در شخص اصفهان بود و سایر نفوذ از باقی مانده از انها که ریاست بودند مرجع تقلید از اصفهان منقطع گردید یک در ماه شوال برحمت الهی پیوست یکی در ماه ذی قعده اول مرحوم آقا سید ابوالقاسم دهکردی بود مدتی با آن مرحوم معاشرت داشتم مکاسب شیخ را با قدری از کفایه خراسانی در حوزه درس ایشان مستفیض شدم در متانت و دیانت کمتر کسی را مثل او دیدم از اول عمر تا اخر عمر که قریب نود سال از سن او گذشت هیچکس را بیک سوال طی لحظه اوضاع زمان قدیم و طلبه گیر تا اخر عمر ادا نه داشت حوادث ایام و توجهات مردم و ریاست روحانی در مزاج او تاثیر اتی نه بخشید و کمتر کسی را دیدم که چنین روح قوی داشته باشد که حوادث دهر و انقلابات و اقبال و ادبار در مزاج او تاثیر نه بخشد در جنب ایشان مرحوم سید زینب کبری بنت مرحوم حجة الاسلام حاج سید محمد باقر شفتی طاب ثراه جانب ایشان قریب چهل سال قطع نظر از مقام ریاست قوی و جماعت و مبرز قضاوت شرعیه را در امورات مردم اصفهان اشتغال داشت اوقات شبانه روزی خود را بر حوائج مردم وقف کرده بود و کمتر کسی این گونه

خدمت

مردم اصفهان از خط ظاهر ساخت تمام اوقات خود را بمشقت های سخت برای اصلاح امور مردم بسر برد در هیچ زمانی قدم برای پیش رفت مقاصد شرعی همیشه پیش قدم بود مع ذلک در این ۵۰ سال اخیر که بواسطه کبر سن در خانه نشست اصلی از مردم احوال پرسی از او نکرد همان بنگاه اصفهان و همان کسبه که مکرر دیدم آخوند را لوار کرده بود و عده جمعیت عقب سر او تا پنج هزار میرسید و او را اسباب دست خود ساخته بود نه در اخر عمر او اصلی در خانه او و برای عیادت هانگذاشت پنج ماه قبل از وفات نگارنده اصفهان بود بواسطه اشتغالی که داشتم و دیگر برای بعضی اسنادی که از ورثه مرحوم شیخ از خانه او بواسطه اشتغال

توانا بود هرکه دانا بود زدانش دل پیر برنا بود

این شعر از فردوسی میباشد و در نظر بعضی چندان اهمیت پیدا کرده که در طهران با کاشی کاری مینا بر سر در مدرسه دارالفنون (دانشکده فنی) برای ترغیب شاگردان باو بسوی تحصیل دانش نوشته شده ولی اگر از روی دقت نظر بمعنی این شعر بنگریم بقین خواهیم کرد که این معنی را از اول عالم تا الی کنون راجع بدانشوران عالم بعکس جاری ساخته و هر جا بجای توانائی که از دانش کامیاب شوند بعکس روزگار ایشان از هر جاهلی تاریک تر بسر رسیده و در این معنی اشعار دلپذیر نگارند جواب شعر فوق گفته شده و مسند عجائب که هر خواننده بی فکر تو سینه را نشانه تیر سخریه و استهزاء قرار ندهد و زمام انصاف را از کف نرهاند و بدیده بیچارگان بسیاری رسیده واضح و جلی حاصل نماید که در این عالم چه اسراری غیر مکشوف نهان است

فردوسی

توانا بود هرکه دانا بود زدانش دل پیر برنا بود

جواب

غلط گفته انکس که این شعر گفت بعالم نباشد چنین حرف مفت
بعکس این قضیه بود در جهان زدرد و بخست تا که در این زمان
دل پیر نادان همچو برنا بود هرانکس نداند توانا بود
پریشان تو داننده دانا بود زدانش بسی سالکی پیر شد
هرانکس که دانست زین گیر شد چه مرگ آیدش باز خندان بود
اگر پیر صد ساله نادان بود غلام لئیمان ان کشور است
بگیتی هرانکس که دانشور است بهر ناسزا طعن هر کس رواست
بدون دلیل این سخن ناسزاست سپس بشنو از من دلیلی بگوش
بتاریخ گیتی نظر کن بهوش بعبرت نگر حال سقراط را
بخوان شرح تاریخ سقراط را بدرگاه دونان چه پای بوس
فلاطن ارسطا و جالینوس فروغ تجلی افلاطون زماه و زمهر
سیه گشته در چشم بوزرجمهر کالیله حقوقش همه زچه ترک شد
کوشف کلب از چه دق مرگ شد دلا گوا تو نشاید کنم باز گو
بگویم زنیکو و یا از هوگو

که دلها از بن دو بسی روشن است — وان ایشان بخلی بهر دوزن است
با صل شرافت با نسانیت — بوجدان و آنراکه خود دانیت
ز اغراض شخصی بدارم معاف — بصافی تو انصاف کن در مصاف
کلامیکه بی مغز و مرغوب نیست — فقط صورت و معنیش خوب نیست
نوشتن بدرگاه دارالفنون — فسون است و با انکه نوعی جنون
بجایش (بسزد) شنزد انکه این را نوشت — که دانشوران بندخر زین خشت
بدانشکده هرکه اندر شود — چو بیرون بیاید سلندر شود
جهان باغ و خشی پر از وحشت است — سراسر پر از ظلمت و دهشت است
دو این ظلمت ابله چو گردید جمع — بسوزند دانشوران همچو شمع

(ج) کلمه لم بتشدید میم مأخوذ از لم بکسر لام و فتح میم است که در مورد سئوال از حقیقة شئ گفته میشود و در براهین هرگاه از معلولی بی بعلت برده شود اورا دلیل لم بتشدید میم گویند اما کلمه ان بتشدید نون و همزه مکسوره مأخوذ از کلمه انة بکسر همزه و تشدید نون مستوصه و ها ضمیر غائب میباشد و در براهین چون از علة بی بمعلول برده شود اورا دلیل ان بکسر همزه و تشدید نون گویند و وجه این تسمیه معلوم است چون در اولی کنایه از سئوال آثار در معلولات و استفهام از عوارضات و مجعولات است و عام اطلاق بر ذوات و علل میشود اما کلمه (هیولا) مأخوذ از هی الاولی میباشد که در فلسفه اولیه و معروض صور اشیاء است و اما کلمه (ماهیة) منحوته و ماخوذه از (ما هی) میباشد که بین حکما در مسئله اصالة الماهیه و اصالة الوجود اختلاف واقع شده

صرف نظر کردن دولت جمهوری ترک از عرب و ملیت اسلام

(کتاب العوالم) قال رسول الله صلی الله علیه و اله تارکوا الترک ما ترکوکم فان اول من یسلب امتی ملکها و ماخولها الله لبنو قنطورا ابن کرکر و هم الترک

در کتاب عوالم است که پیغمبر فرمود واگذارید ترک را در زمانیکه شما را واگذارند ترکها و صرف نظر از شما نمودند پس بدرستیکه اول کسیکه سلب مینماید ملک را و سلطنت را از امت من اولاد قنطورا پسر کرکر است و انها ترکها میباشند (وانه فیه) عن موسی بن جعفر عن ابیه عن آبائه علیهم السلام قال رسول الله صلی الله علیه و اله ظهور البواسیر و موت الفجاءة و الجذام من اقتراب الساعة و ظهور البواسیر اشاره و کنایه از سلب دیگر است که لواط دارج باشد چه انکه لازمه این عمل ابتلاء به مرض بواسیر است در سن جوانی

(کتاب نقاط الشیعة) از کتاب (البیان) از حضرت صادق از آباء و اجداد خود از حضرت امیر علیه السلام که فرمود قال رسول الله صلی الله علیه و آله اذا رأیتم قوما قد وقفوا ظهور فاتکم و قد وقفوا بطونهم فالنار فی بطونهم

اسباب زکام و نزله نرجمه از تحفة الحکمة منظوم بیرونی

(۱) لازمه یکی دگر فتنه کز نور آفتاب در جو بواسطه کثرت ابر و یا غبار در زمستان و ما بان
جمله تولید شدن زکام و نزله است پس صافی هوا و پاکی نور لازمه اش ارتفاع زکام
و نزله است و هم چنین لازمه عدم صحو و پاکی جو بروز زکام خواهد بود

(۲) در زمستان از همین جهة نزله فراوان است بواسطه ابرهای زیادی و در وسط بابستان
بواسطه زیادی غبار چه آنکه دیتامین بدن با نور شمس ملازم دارد هرگاه
نور زیاد باشد دیتامین بدن زیاد است و هر وقت کم آید کم خواهد بود و قوی دیتامین
مانع از بروز زکام و نزله است

(۳) غذاهای سرد کرده و تفت داده و نوعی غذاهای پاکیزه تولید زکام خواهد نمود
بعکس غذاهای ساده

(۴) لباس زیاد پوشیدن تولید زکام مینماید و اشخاصی که لباس کم پوشیدن بخود عادت
میدهند کم تر معرض زکام هستند بواسطه آنکه لباس زیاد قوی دیتامین بدن را بواسطه
مانع بودن از نفوذ نور در بدن کم مینماید و این ضعف موجب زکام است

(۵) پاک نبودن هوای منزل مردمانی که در تصفیه هوای منزل کمتر دقت میکنند از
جهة خارج و داخل کردن هوا و یا از جهة تنفس نور بیشتر مبتلا بزکام میگردند

(۶) در بعضی زکام زیادی ارثی خواهد بود

(۷) زیادی زکام گاهی بواسطه کوشت زیادی در بینی خواهد بود که شخص ملتفت نیست

(۸) زنها بواسطه کمی لباس در هر وقت کمتر از مردها بزکام گرفتار میشوند

نوشته گردید در چندین خبر در کتب و صحف السنیه از حضرت امیرالمومنین
علیه السلام روایت کرده که حفظ کردن باید از سردی اینی از زکام است
و مضرت بعضی از انها این است که ادامة الخف ایان مزالکسل و دیگری
ادامة الخف ایان مزالزکام و دیگری ایان مزالجوام و قسم دیگر زکام
مسری بعضی آن است که از دیگری هم بان شخص منتقل میگردد و
اگرچه میتوان گفت این قسم که بعضی تصور کرده اند زکام مسری است از جهة عمومیت هوا
زکام است چنانچه نوشته شده در اینصورت نوعی مردم بواسطه ان هوا گرفتار شده لذا بعضی
تصور کرده اند بواسطه مسری بوده

موسی بنیکه از خضر تعلیم یافت کدام موسی بوده

(س) موسی پیغمبر که در قرآن وصف او را فرموده که از خضر تعلیم یافت کدام موسی بوده

(ج) در اذهان بعضی چنین است که موسی بنیکه در قرآن از خضر تعلیم یافت در خصوص
قضیه سوراخ کردن کشتی و خراب کردن دیوار و کشتن طفل و فلسفه این کارها را برای
او بیان نمود لهذا همان موسی پیغمبر بنی اسرائیل است و حال انکه عقلا محال است چه آنکه موسی پیغمبر
اولوالعزم است و رسول و آورنده کتاب و دیانت است و خضر نبی است در اینصورت
خضر پایه از او تعلیم بگیرد چه آنکه نبی معلم رسول نمیشود و موسی بن عمران
که نبی اولوالعزم است معقول نیست شاگرد مادون خضر واقع گردد بلکه این موسی موسی دیگری است
چنانچه در کتب تواریخ معتبره نوشته شده مسعودی در مروج الذهب در اینخصوص
چنین مینویسد وذکر اهل التوریة والکتب الاولی ان (موسی) بن میشا بن
یوسف بن یعقوب نبی کان قبل موسی بن عمران وانه هو الذی طلب الخضر بن ملکان
بن فالغ بن عابور بن شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح و موسی بن عمران
بن قاهث بن لاوی بن یعقوب بمصر کان فی زمن فرعون و هو غیر النبی المتنبه
اشتباه کرده و مروج الذهب از کتب تواریخی است که در نظر تمام ملل دنیا حتی اروپائیان
در نقلیات معتبر علیه و مستند است

سید محمد بن عبدالله بن محمد بن عبدالله بن عبدالله بن عبدالله

(يقول فقير الحق محمد علي الموسوي المازندراني)

الحكمة ضالة المؤمن ولا يوجدها الا العاشقون الى مشاهدة انوار المتجلية من شمس الحقيقة الطالعة من مشرق توحيد صفات الكمال ومطلع الجمال ولذلك يطير ارواحهم بجناحي الشوق والعشق في سدرة الوصل وطوبى القرب من غصن الى غصن شوقا الى مشاهدة جماله وذلك اول مراتب الظهور ولا يعقلها الا العالمون فتأمل فيما انشدناه لك ايها السالك ولكن منهم

سالها باشد كه اى بيگو سبر ✽ من بغربت عمر خود كردم بسر
سالها بر وفق نام اى حبيب ✽ دفتر عالم بديدم بس عجيب
گرد عالم گشته ام چون آسيا ✽ از اروپا تا بلاد آسيا
سر برون آورده مچون آفتاب ✽ گه ز مشرق گه سوى مغرب بتاب
من بغربت شهرها بس ديده ام ✽ از بر گم گشته گرديده ام
هست گر گم گشته ام يك مشكلا ✽ كز فراقش مرده روح خوشدلا
در فراقش ميرند روحم نفس ✽ همچو مرغ پر شكسته در قفس
اسم او سهل است اندر هر زبان ✽ شهرتى دارد ميان مردمان
ليك چون اندر مسمى بنگرى ✽ بحر و طوفان كشتى بى لنگرى
هر كجا رفتم كزو يابم خبر ✽ بردلم زد شعله ديگر شرر
هر كجا ديدم يكا اهى دل است ✽ همچو من در جستن او مايل است
از رجال فلسفى هر جا كه بد ✽ مسئلت كردم ولى حل نشد
هم چو غواصان كه از بهر صدف ✽ غوصها كردم صدف نامد بكف
گه بدريا رانده ام معقود را ✽ زانكه يابم كوهر مفقود را
گه بكوه گه بصحراگاه دشت ✽ همچو دشتى بان كه در اميد كشت
عاقبت اندر گلستان وجه ✽ غنچه اميد من نگشوده بود

وللسالك سيران سير آفاقى وسير انفسى وهما نوعان

وللسالك سيران سير آفاقى وسير انفسى وهما نوعان

ويلزم له مشاهدة مناظر الجمال ومسؤيته بهجة مرايا الكمال ثم التوجه الى اسفار عوالم النفس والعبور عنها الى ما يحصل له الهبوط من جبال الانية واندكاكها بقدوم الاشياء وتاد الفراق

سير آفاقى چو ما را خسته كرد ✽ از قيود هستيم وارسته كرد
از بر گم گشته روحم شد جوان ✽ سير انفس ناگهان آمد ميان
در طريق دل هزاران راه بود ✽ طى نموده تا كه در اقليم نور
اندر انجا شهر با انوار بد ✽ يك بيك گشتم پى منظور خود
باز انجا اندران نور بسيط ✽ حيرتى بمحو عقلم را محيط
حيرت اندر حيرت آمد انزمان ✽ شاهد از پرده نامد در عيان

وللعشق اطوار مختلفة كلها حجاب لم يصل الى الوصول المطلوب حتى يخرقها ولا يكن منها هناك اسم ولا رسم ويعود هنا الى السؤال الاول موضحا لها بطريق الايجاز

آن سئوالم بوده از اطوار عشق ✽ مشكل مى هست از اسرار عشق
اسم او عشق است رسمش كشتى است ✽ ورسى با او مكن كو دشمن است
هست ظلمانى ولكن اين چنين ✽ مينمايد حوريش را نور مبين
وه كه اندر اين معمى باز ماند ✽ مركب فكرم بهر جائى كه راند

بالعشق قامت السموات والارض

رب عالم حضرت عشق است وبس ✽ خالق جسم وجهان عشق است وبس
قدرت عشق است كاندر كاف ونون ✽ كرده ظاهر سعى كن فيكون
قدرت عشق است كاندر جوهرى ✽ موجد روح روان عشق است وبس
در تجمع ذرها را كوه كرد ✽ در تفرق كوه را چون موى كرد
در عناصر چونكه عشق افتد بكار ✽ در كلستان لاله و در شوره خس
عالمى گويد كه دردارد وجود ✽ اين محرك در همه عشق است وبس
علت ايجاد عالم عشق بود ✽ عالمى زينت دهد از نو بهار
چونكه هر موجود اندر اوضع خود ✽ علت ايجاد عالم عشق بود
عاشق است انرا كه خواهد طبع خود ✽ عاشق است انرا كه خواهد طبع خود

العشق نور فی القلوب وکل یطلب معشوقا وهو فیها علی حسب مراتب الاستعداد والخروج عنها مما لا یطاق وکلهم یمیل الی مشاهد جمال المحبوب

من تنها عاشق دل خسته ام — اندرین صحرا یی گم گشته ام
خلق عالم زاهدان و اولیا — از کهین از مهین او صیا
مار و مور مرغ و ماهی سر بسر — در زمین و آسمان بحر و بر
جمله اندر دام عشق افتاده اند — هر کجا بین قدم بنهاده اند
اندر این میخانه هر کس یا بهاد — عاقبت در دام کوشش اوفتاد
انکه از میخانه بیرون اوفتاد — پس بعالم غیر عاشق کس نزاد
کهربای عشق اندر این فضا — بر گرفته عالم ارض و سما
از جمادی تا که انس شدن — ترک خود خواهی و نورانی شدن
از احدیت چونکه گشت منقطع — از دل هر ذره گردی مطلع
عشق سیر میکند — کرچه اندر راه اورا میکشد
یرود هر جا که — صلوات الواصلون

اسرار العشق علی العاقلون مخفیة ولا یفهمها الا

وین سبب این نکته نامعلوم ماند — درس اورا کس بمدرس برنخواند
این همه اسرار کاموخته — یا اکر آموخته لب دوخته
کر دو شمع هزوانه از چه سوخته — آتش عشق از کجا افروخته
عشق هادی یا که او باشد مضل — کو جوابی کایدم از اهل دل
عاشقان عاقل و یا جاهل بوند — عارفان سرکشته یا مائل بوند
حفته اند زیر این ابر سیاه — از کجا بینند فروغ نور ماه
هر که لا خود را رهیده واصل است — چون حجاب خفته پرستار است

للعشق مع العشاق عهود وعینهم من الوصول الی المعشوق حتی یوفون عهودهم وهی ترک الانیات واحراق النار والمحاء الاضافات وحینئذ یشرق علیهم نور الاحدیة

عشق یا عاشق هزاران عهد بست — تا که نا معشوق یکدم پا نشست

للعشق مظاهر وللعاشق مفاخر قد اشرقت الانوار منها من صبح العیان من افق عرش الرحمن علی ارض الارواح وهویات الاشباح ولها مظهر کلی ونور جلی یستضیئ به العاشقون ویقتدی الیه الواصلون وهو مقصد العشاق ومطلب المحبین ونور العالمین غواص یم الرحمانیه ومسلک ابة الرحیمیه سفینة بحر الفناء علی ساحل ارض البلاء سبیح امواج المصائب منجی السالکین من النوائب نور الله الاتم المتجلی لمعاته من مطلع الازل علی بصایر الواصلین فی الدارین ابی عبد الله الحسین علیه صلوات الله وملائکته وانبیائه ورسله

اندراین جا مالهٔ باصد خروش — از زمین کربلا آمد بگوش
کوهر مقصود اندر کربلا — درکف آمد زیر دریای بلا
کامیاب حق بدار نشاتین — ره نمای عاشقان یعنی حسین
در محیط خون چو غواص تمام — کوهر مقصود خود را در رابط
کوهر مقصود وصل یار بود — چون کلا پنهان میان خار بود
اندراین دریا بمقصد چون رسند — کشتی عشاق را لنگر کزیند
زد صلا و ماندکان را که هی — بشنوید ای سینه نالهٔ از بلای
کرده عاشقان نا امید — سوی این کشتی از این ساحل روید
لیک با بهر چه دارد واپهند — اندرین دریا هراسی با نهند
کرچه ترک جان و یاران مشکل است — چاره اینجا که اینها حایل است
اندراین ره هر که با من عازم است — پشت پائی بر هر عالم لازم است

وللسالک التوسل الی حضرته

ای حسین ای ره نمای راه دین — حال ما و ماندکان را هم ببین
ای حسین ای شمس توحید صمد — هست ما را وحشت از روز ابد
تو کل اندر کلستان وجود — ما کیاهی که بخشکی بر لبود
عاشق اندر کلستان چون بلبل است — عاشق اندر بوستان کل است
ما عیان را مقصد از بستان کل — خار خوشکیده قناد بر زمین
اندرین بستان نه آن باشم نه این — چون کیاه تیخ بهر بارش است
خار خوشکیده براین بارش است — آب را بهر علف او نادر د
ما عیان از بهر کل آب آورد — مرد کیاه تشنه ام بر جوی تو
ای حسین ای آب رحمت سوی تو

اشخاصیکه بمرض سمن مفرط کرفتار هستند این فصایح عمل نمایند

(١) تقلیل در غذاهای نشویه وتنکری وجربی
(٢) تقلیل در خوردن اب واب کوشتهای جربی دار
(٣) تقلیل در خوردن کوشت
(٤) از کمیه غذا تقلیل کردن
(٥) ماهی سه روز روزه کرفتن
(٦) پیاده در هوای ملایم راه رفتن
(٧) در ورش های شاقه
(٨) حمام زیاد در آب کرم وماش زیاد در بدن
(٩) ٢ تخم جوجه فهم دار اکر در هر روز خوردن که بیکباره انرا از جاق نکند باید
(١٠) بیدار یا دار از مرک کردن که در لاغر شدن بسیار مفید واثر غریبی دارد

از این قیافه ها میتوان خوبی و بدی هوای روز را در طرف صبح و یا نزول برف و باران استکشاف نمود

علامات و قیافه خوبی هوای روز آینده (۱) ابرهای قطعه قطعه که بآهستگی در هوا سیر نمایند (۲) غروب کردن آفتاب که در وقت مغرب در میان ابرهای زرد و سرخ باشد دلیل است بر خوبی و صفا هوای روز آینده (۳) در طرف صبح آفتاب بارنگ بسیار خوب طلوع کردن آن روز از روزهای خوب خواهد بود هر معتدل ابر و باران دیگر خواهد بود

(۴) بالا رفتن طیور در جو هر زیاده از حد اعتدال خفی دلیل است بر صاف بودن آن روز

(۵) توجه سرخهای آبی بر بیرون آب دلیل است بر خوبی و صفا و تلئلو نور در آن روز

علامات و قیافه های بادش و برف

(۱) ابرهای مخلوط از سیاهی و سفیدی که در صبح کشیده شده باشد در افق شرقی

(۲) طیران نکردن طیور و اعلای از فضا و از هر روز در طیران خفاشها پائین تر حرکت کردن آنها

(۳) بزرگ شدن هاله قمر (۴) سرخ بودن افق در وقت طلوع آفتاب و کمرابر بودن

(۵) اندکی صدا بطور خوبی و نهایت کمال بگوش رسیدن در شب و یا صبح آن روز

(۶) انعکاس رنگ جو کرنه بودن

(۷) در طرف صبح حرکت کردن ~~[illegible]~~ مرکز فتن و مه ظاهر شدن در هوا

(۸) در بیابان تلهای دود را بوضوح دیدن در طرف صبح

(۹) بر خاستن بخار از دامنه کوه ؛

(۱۰) بارهای سخت وزیدن در اعقب او قات

(۱۱) ماهی بر روی آب آمدن و گاهی سر از آب بیرون نکردن

و بعضی این امور نوعا دقیق از برای باران حدث زده بیشتر کمتر خط در او واقع میشود و هریک از آنها در جای خود حرا هر بود

علامات بد برآمدن روز نه بدی و سختی

(۱) بیرون نیامدن حشرات از مساکن خفی و رفتن حیوانات و طیور بجه در مساکن خفی

(۲) پیدا شدن ابرهای مخلوط بارنگ سیاهی و سفیدی در جو هوا مخلوط نکه از رنگ سفیدی نمایانند

(۳) غروب کردن آفتاب در میان ابرهای سیاه رنگ مخلوط نکه از رنگ سفیدی خاکستری مانند که مخلوط بازردی باشد (۴) نابیدن آفتاب از افق بر نگ کم رنگ رو و اینده خوب روزی بر نخواهد آمد (۵) بیرون نیامدن گنجشک و طیور از لانه های خفی

محفوظ بودن نژاد

جهت قرن بود که این مسئله را دنیای عرب اهمیت نمی داد و در حفظ نژاد او کوشش نداشت تا اینکه در این قرن بعین قرن بیستم این مسئله در کمتر وقت و مطالعه در آمده پس از دقت و مطالعه زیاد در این خصوص در نظر فلاسفه مکشوف گردید که حفظ نژاد و محفوظ بودن او در قوی موجب بسیاری از مفاخر و شرافت انسانی خواهد بود چه اگر نژاد که از اختلاط با اقوام غیر حتی محفوظ مانده باشد مزایا و حصایص و مکارم اخلاقی نیاکان را بطور حتم محفوظ است و بعکس هر قومی که نژاد او بواسطه اختلاط و ازدواج با غیر حتی محفوظ نمانده نیز خصایص ذاتیه انها هم بتبع اولاد بین ایشان مفقود گردیده چنانچه در محفوظ ماندن نژاد در قرون بی شمار و قدیم لازمه ذاتی او شجاعت صداقت کرامت نجابت مناعت استقامت در مسلک و امتیاز قیافه در سلسله نسلها پیوسته تن بذلت در ندادن و سایر ملکات نفسانیه خواهد بود همین طور اختلاط نژادی بکلی صفات مذکوره را از میان هر قومی مفقود خواهد ساخت و چنانچه حفظ نژاد را لازمه او محفوظ بودن مراحل عفت و عصمت قومی خواهد بود همچنین اختلاط منجر بعکس او یعنی ملاحظه نکردن مراتب امر عفت و عصمت لازمه امتزاج و اختلاط حرام بود و این جمله پس از سیر در نژادهای ممکنه ممالک دنیا کاملا مشخص و معلوم است در رفته رفته این خصیصه مفقود شده که در ازمنه قدیمه در میان هر قومی در حفظ او کوشش های خارج از طاقت داشته و امروزه پس از چندی اهمیت اولی بین رفته بطوریکه امروزه دو سر به اهمیت خود را ظاهر ساخته که فلاسفه اروپا در کشف محفوظ بودن نژاد در قومی متوسل به تجزیه خون شده و این راه خواسته کشف اتحاد نژادی را بواسطه ~~[illegible]~~ گلبول های خون کشف نمایند لذا هر فامیل در حد برآمده که از شباهت دوران و سایر اقسام آن کشف نمایند لذا هر فامیل در حد برآمده که سبب خود را بس فقدان او در زمانی چند هر ینه بدست آورده و هر یک در افشای ذات حانوادگی خود افزوده گردانند در این جا چنانچه بسیاری از مورخین و علمای فلسفه کوشیده اند که مردم دانسته ~~[illegible]~~ گوی سبقت را در میدان این مسابقه از تمام دنیا عربهای جاری خصوصی دشتها و نخلستانها هر ینه ربط داده چونکه این قوم از قدیم ایام الی کنون چنانچه جدت و اهمیت در حفظ نژاد و نگاهداری او داشته همچنین در خصوص

حیوانات اهلی خط مثل اسب و داماد در قرنهای بسیاری نژاد انها را محفوظ داشته و بتصدیق
مورخین و نویسندگان مستشرقین اروپائی سلسله نژاد اسبهای این قوم برطبق شجره نامه های
بسیار مکمل که در دست خریدار و فروش اسب و داماد باید تسلیم خریدار نمایند بطوری محفوظ مانده که اسباب
حیرت است در جزیره دیگر این اسبهای گرانبها نژاد اسبهای حضرت اسمعیل و نژاد اسبهای حضرت
رسول اکرم است مرجع و پایه حفظ نسب انها از شجره نامه ها که در بعضی خانواده ها بر پوست و در
بعضی بر پارچه نوشته با انها مخصص است پس قومی که در امانت و نجابت حفظ نژاد اسب و داماد این
گونه اهمیت داده که قیمت اسب بشجره نامه در بین انها به هزار لیره انگلیس میرسد برای
انکه در این اسب وفا بسیاست حیات قناعت بر و باری نجابت بطوری است که بنزاد او عبرت
میگیرد و شکی نیست خانه دنیای امروز، کشف مخفیه این خصایص بواسطه حفظ نژاد و عدم
امتزاج خون است ایا این قوم حفظ نژاد را در خط اهمیت نداده هر کس میزان بگوید
منکر حس و وجدان و یک امر متواتر مشهور اشتباه واضح گردیده در تمام کتب تاریخی و دنیا
می بینیم فقط اعراب هستند که در تاریخ شخص را که میخواهند موقی کنند یا شرح حال بزرگ
یا هر دو تاریخی را بنویسند چنانکه نوشته اند لا اقل داده پشت ا پشت اورا اسم
برده و ازین جهت علم انساب یکی از علومی است که بتصدیق مورخین عربی اختصاص بعرب
داشته دراین قسمت رجوع شود به کتب علم الانساب و تاریخی فاتحین عرب در صدر
اسلام و جهة انکه علی علم انساب اختصاص بعرب داشته بواسطه همان جهة حفظ سلسله
انساب ایشان است که محفوظ مانده و ازین موضوع این علم بواسطه فقدان حفظ
سلسله انساب و اختلاط و امتزاج انها با دیگران وجهی ندارد و گمان میکنم امروز هم
دکتر از هندی ایرانی اروپائی بگوید هم نسب اورا تا پنج پشت داده پشت گشف نمایند
امری بسیار مشکل است بخصوص اعقاب شرقیها خون انها مثل ایرانی مخلوط با ترک
عرب یونانی مغول و غیره و غیره خواه نخواه و لی در میان عرب بخصوص قریش ها و هاشمی ها
بطوری که در حیوانات خط حفظ سلسله انساب گردیده در سلسله نسب خط زیاده
اهتمام در رتبه و نسب خط را تا چهار هزار سال قبل پشت در پشت محفوظ داشته
و این افتخار را بر تمام دنیا از خزانه فضائل انسانیت خط همه را از دست نداده
این مقدمه برای این که نویسنده گرچه قریب چهارصد سال است از زمان شاه

طهماسب

طهماسب اول بدران هنر در آب و خاک ایران پرورش یافته و لی مع ذلک ~~[illegible]~~
~~[illegible]~~ این حقیقت را نمیدانند، این حقیقت نه قرن ماضی بلکه بیست قرن
بلکه سی قرن گذشته خط محفوظ داشته و گوهر گرانبها را بهر قیمت بقعه گذشت نداده از
زمان خلفای بنی امیه و بنی العباس با انهمه دشمنی ها که با نیاکان هنر پیکار برده شمشیر که برای
حفظ جان در بدر بیابانها گردیده و بواسطه محبت ایرانیها بالنسبه بایشان از حجاز
کرده به آب و خاک ایران متواری گشته مع ذلک بواسطه نفوذ قدرت خلفا در ایران
باز کرتا رجس قتل نهب گردیده بطوریکه در دره های کوهای ایران و صحراهای این سرزمین
قبور انهارا نشان میدهد که همه مقتول و یا از خوف جان بیمن در گوشه جان داده
و حتی بعضی از انهارا زنده دفن کرده مثل حضرت عبدالعظیم حسنی در ری با این
همه مصائب و شدائد شجره نامه های انها جزء جزء و باز بند ریز لباس انها بقعه که در وقت
غسل و دفن و غیره از انجهات کشف میشده و اولاد و خود را کاملا در حفظ نسب و نگاهداری
شجره نامه سلسله جلیه خط توصیه میکنند خانه و اراکه هنوز در این جهة بسیار مقید
و بهران هستیکه از وصایای انها همین بقعه و تاکنون خون هنر از همت بدران و نیاکان
محترم نجیب و اصیل هنر محفوظ مانده نژاد هنر با مغول افغان روم هند فرنگ مخلوط
نشده خرخیال و وصایای که در میان گذشتگان از اجداد هنر موجود بقعه الحال هم
موجود و صورت و سیرت هر یک محفوظ اگر یکی از اجداد هزار یا هزار سال گذشته
هنر زنده میشد چون اورا با خون هنر تجزیه میکردند محقق دیده میشد که تا بیست
بین این دو خون هنوز بعد از قرنها موجود خواهد بقعه مدعای این مطلب
شجره نامه هائی است که سواد و اصل شده از زمان سلف بتصدیق بزرگان هر عصر
در میان ما موجود است فامیل هنر از زمان پیش از شاه طهماسب اول متصل است
باداتی که در رده بنه نسب انها متصل است بقعه بنی طالب و از انحضرت
با برادر هم حنیف و انا بنی تا آدم ابوالبشر که عرب از نسل او هستند و این است
آن گوهر گرانبهای هنر که اگر قدر او پیش دیگران مجهول است در پیشگاه شرافت عقل حکم
از تاج سلاطین و دنیا قیمتش بیشتر خواهد بقعه چنانچه جد حکیم شیخ بهاء الدین محمد عاملی

مبنو، ایدای ہشام اگر در دست تو جواہر و گوہر گرانبہای دانستہ مانی دخلق بگویند کہ این گردکان و بیشہ است از کفہ انہا ملول نباش چو گفتن انہا گوہر گرانبہا، ہستاد و تغییر نکند و بگذار نخواہد شد و اگر گردکان زا در دست دانستہ باش و خلق بگویند این گوہر گرانبہا است ہرور مباش کہ بگفتن خلق گردکان در دست تو جواہر نخواہد شد پس در این صورت انچہ را کہ در این مرحوم حاسدان او کہ بین ما و انہا گفتگوی از بعد از وفات جدہ مزبور اکرم از شت درب خانہ علما بمان آنہ بگویند یا طعن برنند جواب انہا این است اولئک اباءی فجئنی بمثلہم و دل از گفتہ کسی خواطر افسردہ نخواہد کرد و از حضرت حق جل جلالہ خواہم کہ ما باقی ماندن آفتاب و ماہ بطول زمان این سلسلہ در زمان آیتہ طولانی گردد و بصدای رعد آسا و گردن کشیدہ ناقی رستاخیز بگوش ہمہ برسانند و ما از گفتہ خود خجل نباشیم و از گفتہ خجل نگردیم

دل شد رہم مزن سید محمد علی فرزند زاہد عالم عارف واصل ربانی

۱ سید علی بن ۲ سید محمد علی بن ۳ سید علی الطویل ۴ المقدس ۵ سید حیدر ۶ میر سید محمد بن ۷ میر عبد الباقی بن ۸ میر افضل بن ۹ میر اسمعیل بن ۱۰ میر افضل بن ۱۱ میر محمد باقر بن ۱۲ میر ابو طالب بن ۱۳ سید محمد بن ۱۴ سید فتاح بن ۱۵ سید کمال الدین بن ۱۶ سید شمس الدین بن ۱۷ سید روح الدین بن ۱۸ سید فیض اللہ بن ۱۹ سید شرف اللہ بن ۲۰ سید بخت اللہ بن ۲۱ سید قطب اللہ بن ۲۲ سید سدا اللہ بن ۲۳ سید عبد اللہ بن ۲۴ سید نور اللہ بن ۲۵ سید مرتضی بن ۲۶ سید فرشین بن ۲۷ سید حشام بن ۲۸ سید ہاشم بن ۲۹ سید رحمن بن ۳۰ سید جیم بن ۳۱ سید ربیع ابن ۳۲ سید سعید بن ۳۳ سید حمزہ بن ۳۴ الامام ۳۵ الہمام موسی الکاظم بن ۳۶ الامام جعفر بن ۳۷ الامام محمد الباقر بن ۳۸ الامام علی بن ۳۹ الامام حسین بن ۴۰ الامیر المومنین علی بن ۴۱ ابی طالب ۴۲ عبد المطلب بن ۴۳ ہاشم بن ۴۴ عبد مناف بن ۴۵ قصی بن ۴۶ کلاب بن ۴۷ مرۃ بن ۴۸ لوی بن ۴۹ غالب بن ۵۰ فہر بن ۵۱ مالک بن ۵۲ نضر بن ۵۳ کنانۃ بن ۵۴ خزیمۃ بن ۵۵ مدرکۃ بن ۵۶ الیاس بن ۵۷ مضر بن ۵۸ نزار بن ۵۹ معد بن ۶۰ عدنان بن ۶۱ آد بن ۶۲ أود بن ۶۳ الیسع بن ۶۴ الہمیسع بن ۶۵ سلامان بن ۶۶ النبث بن ۶۷ حمل بن ۶۸ قیدار بن ۶۹ اسمعیل بن ۷۰ ابراہیم الخلیل بن ۷۱ تاخور بن ۷۲ شروع بن ۷۳ اراغو بن ۷۴ قالع بن ۷۵ غابر بن ۷۶ شالخ بن ۷۷ ارفخشد بن ۷۸ سام بن نوح بن ۷۹ مالک بن ۸۰ متوشلخ بن ۸۱ ادریس بن ۸۲ البارض بن ۸۳ مہلائیل بن ۸۴ قینان بن ۸۵ انوش بن ۸۶ شیث بن ۸۷ آدم علیہم السلام

این جمیع ہمان منم کہ شرح حالات ایشان را در کتب رجال و انساب و تواریخ مشخص و معین است از حضرت موسی بن جعفر و فرزندان حضرت حمزہ بن موسی لازم بمقتضیش نیست چہ انکہ تاریخ ہای دنیا از وضع حال انحضرت تا ابراہیم خلیل و از انحضرت تا زمان نوح کہ تواتر نوشتہ شدہ منہی انکہ تاریخ دنیا از زمان طوفان گوشند اختلاف پیدا کردہ و با سلسلہ نسب اختلاف پیدا نکردہ و در ابتدای اجتہا و تاریخی از چیزہائی است کہ اعتنائی بر او نیست چہ انکہ عمدہ از اروپائی ہا مزاج بعضی سیاحات واخلہ تحقیق خواستند تاریخ دنیا را تغییر دہند و حرف تازہ ہا در بین انہا بیاورند دون تحقیق ہر مطلب تاریخی کہ انہا نشر میدہند این بی چارہ ہا ہم گمان میکنند انہا راست میگویند الی مالا رباین مطالب نداریم ما ہمین قدر تا ابراہیم خلیل کہ مسلم ہر دو برادر سلسلہ را مضبوط بدانیم برای افتخار ما کافی است و اما از حمزہ بن موسی بن جعفر الی آخر ما منتہی شعبہ سیدیم در حسب اغلب شرح حال ایشان در کتب رجال و انساب معلوم است و ہمین جا طلب

برای مزید اطلاع ذکر میکنم است که شاه جهان در صحت نسب نامه و بگره جداعلی سید محمد باقر رجوع
بعضی حالات اعراض عصر حضرت که در کتف اشراف ساکن بلده بنابراین انهام مشی سعدی اردبیلی
و شیخ حسن جبل عاملی هر یک بهانی دختری دیگر مشار الیه را با نسب نامه دکه دلالتی محکم صحت او
بر همراه نوشته است از میان سادات کاشان و بنوعی مدینه طیبه انتخاب کرده بحکم شاه بایران
می آید و بکلیه وجوهات سلطنتی برحسب شرع منقدس باو میرده میشده و او باهل و مستحق او
تقسیم میکرده تا در زمان شاه سلطان حسین که تدریس مدرسه سلطان متفوض بمیر عبد الباقی
از طرف سلطان میگردد و در آن زمان چون افغانها تسلط یافته در ضمن قتل و غارتهای که از
علمای اصفهان نموده میر عبد الباقی را نیز کشته میرسد الله بخشنده بیخ هیران او باطراف متواری شده از
میر سید محمد میرسید علی بطرف مبارکه لنجان که دران وقت تعلق به زهرا بانو مادر
شاه سلطان حسین داشته متوجه میگردد و بواسطه ارادتی که رعایای قصبه مذکوره بهمرا
او داشته بواسطه وی ارادت در رعایا الی زهرا بانو نشر نموده که میر عبد الباقی
ارادتی تمام داشته و در قصبه مذکوره میرسید محمد از ترس افغانها مدت هفت سال
درانجا پنهان میبرده در دوره نادر اشکار نموده و دیگر از شهر نشیلی اعراض کرده
در همانجا توطن اختیار نمایند و فرزند او سید میرسید علی از نادره های اولاد و اعجوبه
عصر در زهد و تقوی بوده کرامات او هنوز در آن بلوک ضرب المثل است فرزند
میرسید علی سید محمد یا الله فی الجمله از علم بهره داشته مثل پدران خود زندگانی خود را بانجام
داده و از کد یمین کفاف روزی خود و عیال و چندان بنی هاشم میرسید علی امام جمعه و جماعت
قصبه مذکوره که الی سنه ۱۳۵۳ قمری است از سن شریف او قریب نود سال میگذرد
با انکه درین مدت عمر در بلوک معظم ریاست نامه تمتع داراست بوده و الی الحال از زوال
و هیچ دلک مورد توجه هیچ دنیا هزار نفوس است که بارادتی تمام و علاقه مندی فوق العاده
باو و اهل میدارند در مفاخره و جلالتش همین بس که هرگونه لوازم تمتع و ثروت میخواهد
از برای خود فراهم نماید از همه جهت صرف نظر کرده و اغلب عمر خود را از فی الجمله رزاق
از ترازی نموده و الی الحال اگر بمیرد از خود کفن ندارد قطع نظر از مقام بزرگی در شهرها
ثروتی و عرف خود در میان رؤسای اسلام کمتر نظیر او بدیم درین مدت عمر
براحوال و اعمال او کسی نتوانست خدشه وارد آورد و من این چند کلمه را در
اینجا برای ادای حق هدی نوشتم در صدد نکه چون قطره و دریا خواهد بود باز این جمله

شرح داده شد مرا این فکر و این وسوسه در دماغ رخ داد که از این دلائلی که کمی میتوان
حقیقت امر بدست آورد و در شناسنامه انها را گذاشته کان برای مجهولیت حضرت در میان جامعه
که بهترین وسیله سعایت بعضی جعل کرده باشند و شاید هرگونه تغلبر خواهد نمود اگر تتبع
حضرت را در او تصور نماید کم کم دیدم این فکر از راه تعمق و تعقل حق نخواهد شد در سفری
که در اسفار ملایک پناه حضرت رضا علیه السلام در سفر اول باین فکر افتادم که شاید
از راه ریاضت این مسئله را بتوان حل کرد که بقول بعضی از راه اشراق باشد پس از انجه
بکوت فقر مفتخر گردیدم اربعین چند ریاضت مشغول شده در شب اخر که معصیات با
شب جمعه بعد گان خضر را بر منبری در صحن نادری زیر ایوان نقاره خانه دیدم
و تمامی صحن پر از جمعیت نشسته بهای منبر بعد از بالای منبر دیدم شخصی را که قد میانه خوش
خوانی با بین بسیاری ابرو مشکی داغ کشیده رنگ صورت گندم گون با بین بقدری لذا ایوان
طلا از قوی حرم بیرون آمد عبائی از پشم شتر بر دوش عمامه شبیه الیف رنگ همان
عبا بسر پیچیده روبمنبر آمد مردمان متوجه او شدند جز هسته نفر تا انکه از میان
جمعیت نزدیک منبر آمده بشخصی که همراه او از میان آن جمعیت ملحق شد توجه کرده
فرمود کجا است عین الدوله آن شخص در نزدیک منبر بفاصله چند ذرع اشاره
کرد که عین الدوله این جاست من از بالای منبر دیدم انجا نیز اگه بان شخص گفتند
داد چاهی است عمیق ناگاه آن شخص که قیافه او مرقوم شد نزدیک آن چاه آمد
و دست زیر عبا برده بلوله بیرون آورد آتش زده در میان آن چاه انداخت که
گفتند عین الدوله در این چاه است در این وقت دیدم آتش از میان این چاه بطوری
شعله زد که شعله آتش تا بقدر بام نقاره خانه رفت از شاهراه این منظره این آتش
مجلس برهم خورد من هم بنظور بالای منبر نشسته روی خود را بان شخص متوجه کردم
و عرض کردم وقتی دیگر از برای این کار و بنحو که مجلس مرا بهم نزنید دیدم تجسس کرده
فرمود اولا زهرا الا مورات مرهونه با و تا تها هر کاری وقت دارد از برای خضر
در این حال خضر را بحال اول دیدم و از این سیر متحیر شده از طرفی هم قطع داشتم
که الکس حضرت رضا علیه السلام بوده و مرا مژده داده و لکه داد و از زهر با بخه از برای ادعا
در صحت نسب نامه خضر و لی باز انقدر که باید دل جیب بخضر در همان حال لذا جایز نشد

برای زیارت بحرم مشرف شدم بعد از زیارت که مصادف با وقت اذان صبح بود رفتم اطاق
بیدار خانه چون با پیش صدمات بابی آبدار خانه حضرت عرش تکامل داشتم و اینهم بنده با جمعیه
بلیتونه و همان آبدار خانه میگیرد و قرار شد هم بعضی دیگر از اجزای آشپزخانه که بنده کشیک آنها
بود حاضر بشوم و صحبت از عین الدوله بکنم در اثنای قبل من یک هیجویی در نظرم
آمد دیدم حالت بهتری به حاضرین رخ داده گفتند در همان وقت جنازه عین الدوله را
در دارالخلافه دفن کردند و معلوم میشود اورا از قرب حوار بیرون برده و اعمال او
صورت برزخی حضورا نمایش داده در قیامت این قرائن از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
در نظر من است که میفرماید لیس الفتی من یقول کان ابی ان الفتی من یقول
ها انا ذا مراد نه آن است که بگوید پدر من این طور بود بلکه حرف زدن است که
از خجلت بگوید و معلوم که در اینجا نه اثبات شرافت است بلکه بیان فضیلت بود که
از خجلت بگویم که اینها پدران من هستند و من تاکنون در دنیا خودم محفوظ مانده از این
جهة معاشرت من با مردم بسیار کثیف است بواسطه آنکه صفاتی در خود نمی بینم که نزد
از او نکاوی بهره کند معاشرت اینها زبان حدان کثیف میشود که در مجلس صدم
تا در نظر من است الدهر انزلنی ثم الدهر انزلنی حتی قال الناس معاویة وعلی

معنی طلسم (س) طلسم چه لفظی است
عربی است یا غیر عربی و در صورت هر یک
معنی صحیح اولیه او چیست

(ج) در معنی طلسم سه وجه گفته شده
اول آنکه مرکب از حرف طا و لام و سم
و در ترکیب الف اسم ساقط شده از برای تخفیف
و طل بمعنی اثر است یعنی اثر اسم
و سم آنکه این لفظ یونانی است و معنی او
عقده لا ینحل است

سوم آنکه اسم مقلوب است چه آنکه در
هر جا که بخواهند کلمه ایرا برمز ادا کنند
اورا مقلوب می سازند و اصداد مستعمل است
چه بواسطه او شخص بر امور و مقاصد

(رباعی) تحمل و اغماض از دانش
خود در تربیت لازم است
در خاک طالقان بر سیدم بعالم
گفتم مرا ببیت از جهل پاک کن
گفتا برو و هر خاک تحمل کن ای فقیه
یا آنچه خوانده ای همه در زیر خاک کن

خدمت بزرگان رفتن
قال ارسطاطالیس اذا
دخلتم الی الکرام فقلیکم
بتخفیف الکلام و تقلیل الطعام
و تعجیل القیام از کلام بزرگان
داخل نشوید کم بگوئید کم بخورید
کم بنشینید

شروح نهج البلاغة تا الحال که هزار و سیصد و پنجاه سه هجری قمری است آنچه تتبع
و استقراء در شروح نهج البلاغة از کتب موجودی نسخ آن شروح و از آنچه در کتب تواریخ
و اجازات علما دیده شده از قرار ذیل است

① شرح ابن الحسن بیهقی که اول شروح است (۲) شرح امام فخر رازی ناتمام در تاریخ اعتقادات
از او دیده (۳) شرح قطب راوندی موسوم بمنهاج البراعة در چهار مجلد (۴) شرح قاضی
عبد الجبار طبرستانی عصر طوسی بعضه (۵) شرح افضل الدین حسن بن علی المهیاوی شیخ منتجب الدین
صاحب الفهرست (۶) شرح ابن الحسین محمد البیهقی الکیدری مسمی باصباح الشیعه سنه ۵۶۵ تالیف شده
(۷) شرح دیگری از قبر از رازی کیدری مسمی بالمعراج (۸) شرح ابن ابی الحدید معتزلی موجود
(۹) شرح سوم سلطان محمود بن علاء الدین طبسی (۱۰) شرح کبیر از ابن میثم بحرانی (۱۱)
شرح متوسط از ابن میثم (۱۲) شرح صغیر از ابن میثم (۱۳) شرح شیخ کمال الدین بن
عبد الرحمن العتائقی از علماء مائه ثامنه در چهار مجلد (۱۴) شرح جلال الدین حسین بن خواجه
شرف الدین عبد الحق اردبیلی (۱۵) شرح مولی فتح الله کاشانی فارسی مطبوع در طهران مسمی بتنبیه الغافلین
(۱۶) شرح علی بن الحسن الزوارة استاد طاهر بن فتح الله و تلمیذ سید غیاث الدین جمشید الروادشی
(۱۷) شرح شیخ حسین بن شهاب الدین العاملی الکرکی متوفی سنه ۹۷۶ (۱۸) شرح علی بن ناصر
مسمی باعلام نهج البلاغة (۱۹) شرح نظام الدین جیلانی مسمی بانوار الفصاحة (۲۰) شرح
سید ماجد بحرانی معاصر (۲۱) شرح سید رضی الدین علی بن طاوس (۲۲) شرح عبد الباقی
خطاط صوفی تبریزی معروف بحسن الخط (۲۳) شرح عز الدین الآملی در ریاض او در سنه ۱۰۳۰
(۲۴) شرح سید نعمة الله الجزائری (۲۵) شرح کاشانه مسمی بالبهجة الحدائق (۲۶)
شرح کبیر از کاشانه (۲۷) شرح آقا رضا ابراهیم خوئی (۲۸) شرح سید عبد الله بن سید محمد رضا
شبر الحسینی در ۳۰ هزار بیت (۲۹) شرح دیگر از سید عبد الله قریب بسی هزار بیت
(۳۰) شرح منهاج البراعة سید حبیب الله بن محمد هاشم الهاشمی العلوی از شروح بسیار مفصل است
(۳۱) شرح مولی هندی (۳۲) شرح بلاغ (المنهج) بهبة الدین (۳۳) شرح میرزا محمد باقر
نواب اللاهیجانی (۳۴) شرح سید محمد تقی بن امیر مؤمن القزوینی متوفی سنه ۱۲۷۰ (۳۵) شرح
شیخ جواد طارمی متوفی بزنجان سنه ۱۳۲۵ (۳۶) شرح سید حسین بن المطهر الجزمزوی الیمانی متوفی سنه ۱۱۱۰
(۳۷) شرح میرزا محمد رفیع بن فرج الجیلانی متوفی بطوس سنه ۱۱۶۰ (۳۸) شرح سید ذکر الحسن
اختر الهندی دهلوی (۳۹) شرح مولی محمد باقر صالح بن محمد باقر الرغینی معاصر مجلسی (۴۰)
شرح محمد بن حبیب الدین الحسینی رجال مائه نهم (۴۱) شرح موسوم بمنهاج الولایة مصنف
او غیر معلوم است بطرز توحیدی و اصول دینی و مواعظ و عبادات و اخلاقی نوشته
(۴۲) شرح لغات غریبه نهج البلاغة از امام زیدیه یحیی بن حمزة العلوی متوفی در

(۴۳) شرح مختصر جامع جمل منیده در کتابخانه حضرت رضا موجود است (۴۴) شرح بطور شرح دیگری مزجی در خزانه نجف اشرف موجود است ۴۵ شرح موسوم بمناش از بعض علمای اهل سنت ایضاً در کتاب خانه حضرت رضا موجود است و شروح بسیار دیگر برای بعض خطبه جلد شقشقیه و مکتوب نهایت اشتر و بعض خطب دیگر در زمان صفویه و قاجاریه نوشته شده که کوچک و بزرگ قریب ده شرح بر شرح ابن ابی الحدید را بواسطه اختصار جزو تعداد نمی نویسیم (۴۶) شرح شیخ محمد عبده مفتی الدیار المصریه (۴۷) شرح ممزوج بالشرح شیخ محمد عبده باضافه بعض مطالب حکیم اوحد فرزند اخوند ملا علی خراسانی حاج آقا مصطفی خمینی

(سید محمد علی میادکی)

بعوالم شهودی که بدید جز فسانه
بشنو سرودش غیبی که خوش است این ترانه

بسراب دام نا سوت [illegible]
قفس دهر شکسته بخیال خام دانه

به وصال صبح رحمن بشکن تو این قفس را
بفروغ روز تجرید بدر ای از این شبانه

طیران کنی چه عنقا بهوای باغ لاهوت
بمقام سدره گیری چه عقاب آشیانه

غم آب و خاک ملک چه حسرت و ندامت
نه ز آب و خاک رسمی نه ز مملکت نشانه

چه غم انکه راکبه هستی بنشار دوست داده
نه مکان بشهر دارد نه بکوه و دشت لانه

همه فانی است و فانی نه سزد که دل بر او داد
بشنو تو پند ما را بکلام عارفانه

چو من عاشقانه بیدل سر خود بکف نهادند
دگر احتیاج نبود بکلاه و زلف و شانه

بگذار از انکه سری بر فیق و خویش کوشی
سر خویش نگهدار بگذر از این زمانه

چه خوش است انکه رستی ز قیود خود پرستی
برسی بملک هستی بنعیم جاودانه

من و فقر و خرقه پوشی نه و تاج خسروانی
من از اویشه و جمعم نه از او گرای خانه

منه دل بر این سراجه که خیال و حباب دانی
ز صفائی زمانه مشنو جز این ترانه

مذاکره از جنگهای صلیبی با بعض محصلین ایرانی در پاریس

در ایام چند روزی که در پاریس بودم و بسیر اخلاق مردم این شهر در تفکر فرو رفته بر رحمی ها از بعض متمولین دیده میشد که در شرق اگر گفته نشود حمل بر عوض و مبالغه خواهند نمود روزی با بعض از جوانهای ایران که برای تحصیل و بعض برای فروش عتیقه و فرش در این مدت چندی توقف داشتند بسیاحت برج ایفل مشغول بودیم بعض از جوانها چنان فریفته آن اخلاق زیبا شده بودند که مردم پاریس را گمان میکرد رب النوع بشر هستند با این بنده طرف مخاطب واقع گردید معایب اخلاق آن مردم را چندانکه در قوه عجز بود براو مدلل داشتم که شرحی طولانی دارد و یقین کرد که انچه را الادنه حیوة و شرافت بشری است از عفت و عصمت و رحم و انصاف و تواضع و مکارم اخلاق بکلی در آن مردم مفقود است فقط علوم محسوسه و صنایع میکانیکیه در ترقی است انهم فعلا بتمام معنی از برای بشر زیاد روی شده در فقره اخیره صحبت نسبت بخط گرفته پس از شرح این مراتب فوق سخن را بقهقرای برگردانیده و از توحش و وحشیت اروپا در چهار پنج قرن گذشته در میان آمد و دیدم ایرانی های بیچاره ها با اینکه از قضایا و اهل اطلاع خط را خوب میدانند بکلی از تاریخ عالم بی خبر هستند اگر چه تقصیر از انها نیست تقصیر از رویه تحصیلات انهاست که محدود و فقط برای رسیدن بمقصود مادی است پس از بیان مفصلی از جنگ های سابق کاتولیک و پروتستان که این دو مذهب با انکه از یک نژاد و یک دین بودند چه وحشی گریها از خود ظاهر ساخته و چه جویهای خون در کوچه های پاریس در جریان واقع شده کمترین وحشی گری سوزاندن اطفال زن و مرد بیمار کور شل لنگ بود در محکمه دیوان عدل که فعلا خط انها این تواریخ را از ابا خط عمومی نمایند سخن به جنگ های صلیبی رسید بعض از اهل وطن های عزیز با طنز گفتار مرا که از قیافه انها معلوم بود تکذیب و باور نکرده مجبور شدم متوسل بکلمات سورخین اروپائی در این باب بشوم کتاب گوستاولبون در آن وقت که برزبان هندی ترجمه نشده بود لهذا مجبور شدم بنا شد نسخه از اصل او از کتابخانه پیدا کرده با انکه در ترجمه هندی بعد تطبیق کتب بعض کتابخانه ها در آن روز استفاده شد دیدم مثل انکه از این کتاب کتابخانه های پاریس تقریظ دارند و باید همین طور باشد چه انکه انها مردمی هستند که هیچ حاضر نشدند حتی نشنیدند و این کتاب از پاریس منصفانه رواج یافته و در ضمن جنگهای صلیبی مانوشته که آبروئی از برای مسیحی مذهب باقی نگذاشته لذا از این اصل نسخه کم یاب بود تا انکه بعضی از

شاگردهای مدرسه طب که خط او هم هندی اهل بمبئی و علاقه مندی زیاد بشرق داشت و با ما در فضای
اروپای ۱۹ عقیده لطف نسخه از کتاب مذکر ربیت آورده بدست اهم وطن های عزیز من
داده شده و ما مطالب ترجمه هندی را راجع بجنگ صلیب خوانده و انها با مهارت تمام که
در زبان فرانسه داشتند مطلبی لطف بدون کم و زیاد مطابق یافتیم تا آنکه این نهم عقیده
مرا قبول لطف و چون این جمله تاریخی عمر من لطف دارد از طرف بطلبیدن تاریخی های مهم عالم
و یاد داشت بزرگ از وحشیت اروپا در دنیای امروز و سپس از برای بشر می بایه بر خط لازم دانستم
در این جا نوشته لطف در چند فصل کوچک تا آنکه شاید بعضی که از کتب تواریخ بی اطلاع هستند
در ضمن مطالعه این اوراق اگر موفق بطبع آن بشوم اطلاعی از سابقه احوال این مردم
متمدن در دعکو بدست آنها بدهند فصل اول اغاز جنگ صلیب اول باید دانست
که این جنگ نه فقط برای مذهب با مسلمین لطف بلکه اصل عهده از عداوت عربی با بشرقی ها
که از قدیم لطف اعم از مسلم و غیره چنانکه ذکر کرده ایم گرفته و جمعی دیگر از مورخین که مشار
الیه اسم برده چنین می نویسند در آخر قرن یازدهم میلادی یعنی در اغاز جنگ صلیب
اقتدار و نفوذ سیاسی مسلمین در شرق رو بانحطاط گذارده لیکن ابهت و جلال نامشان
بحال سابق باقی بود است افریقا و اندلس تا آنوقت در تصرف انها بوده و هنوز از آن زمان
چیزی نگذشته بود که بحر متوسط (دریای مدیترانه) و قسمی از فرانسه و نیز جزیره سیسیل را
مالک بوده اند حتی از پاپ روم هم خراج میگرفتند هیبت و سطوتیکه از اسم پیغمبر اسلام در تمام اروپا
پیچیده بود از هیچ یک از قیاصره روم حتی در دوره ارتقاء و اعتلاء انها آن هیبت و سطوت
نبوده است و البته حمله بردن بملکی و موطن یک چنین قومی که تا مدت پانصد سال تمام اروپا را
بوحشت و اضطراب انداخته اقدام متهورانه بود و تا بالاخره جوش مذهبی همچنین قرن
اروپا و عقیده منصور من الله بعون بضمیمه یک ملیون قشونی که فراهم نموده بودند
انها را برای این حمله آماده و مهیا ساخت این مطلب بر همه معلوم است که ممالک
مسیحی چگونه بر طبق دعوت پیغمبر آخر الزمان توده حال باهم اتفاق نموده و یگدفعه بر شرق
حمله بردند و نیز همه معتقدند که نتیجه بکار بردن تمام این قوی غیر از کامیابی موقتی چیز
دیگری نبوده است و سرانجام حملات متواتره که مسیحیان اروپا در مدت دویست سال
بقصد تصرف بیت المقدس بر ضد اسلام نموده اند این شد که قوه مجموعی اروپا بر شرق
اسلام را نتوانست از جای خود تغییر دهد جنگ هائیکه مذهب عیسوی در مقابل

(بقیه)

اسلام نموده بنام جنگ صلیبی مشهور میباشد این جنگ ها نسبت بتمدن اروپا تاثیر نمایان
بخشیده و چون در این کتاب مجوزاهم علاوه مربیان تمدن اسلام تاثیر براکه آن بتمدن دنیا
بخشیده ذکر کرده بایم البته نمیتوان از بیان این وقایع صرف نظر نمود اینک احوالات
مشرق و مغرب را قبلا بطور اختصار و بلا از نظر خوانندگان میگذرانیم

فصل دوم در آخر قرن یازدهم میلادی یعنی در زمان جنگ اول صلیب حالت اروپا
بخصوص فرانسه بی نهایت خراب لطف است تمام مملکت در میان صاحبان اراضی و ارباب
ملک تقسیم شده و این یم وحشی ها در حالتیکه بنا نموده بودند دائما باهم مشغول نزاع
و قتال بودند و بر رعایای صاحب خط حکومت جابرانه مینمودند در رأس این حکومت
ملوک الطوایفی حکومت پاپ قرار گرفته که تا درجه مورد قبول عامه لطف است لکن
این قوه هم بیشتر صرف خوف و رعب بود که از آن در قلوب مردم جا گرفته بود والا
در معنی به آن احترام نمیگذاردند طرف مشرق حکومت یونانیان مرکز قسطنطنیه
گرچه در نهایت درجه انحطاط بوده مع ذلک تا آنوقت مرکز یک سلطنت بزرگی بشمار
میرفت جنگهای مذهبی متمم دقت پروری این سلطنت را ضعیف نموده و مردم بنای حمله سری را
گذارده هر روز از یکجا علم استقلال بلند میشد و از نفوذ و قوت امپراطور هم چیزی باقی
نمانده و (اسقف اعظم روم) (بطریق بیزانس) هر کدام دیگری را با بدعتهای
او تکفیر کرده و حوزه جداگانه تشکیل داده بودند اما مملکت شام یک قسمش در اثر ک
سلجوقی لطف باقی تحت حکومت سلاطین مصر اداره میشد از خلافت بغداد فقط اسمی باقی
مانده لطف اقتدار اعراب رو بضعف و تمدن اسلام بقوت خود باقی لطف است و این
مبارزه شدیدی که رخ داده آن تهیه میشد در واقع مبارزه ای که بین دنیای
وحشی اروپا با اهل تمدن که تاریخ آنرا تمامشان میدهد پیش آمد فصل دوم
روابط و مناسباتی که در آن عصر بین شرق و اروپای مرکزی وجود داشت از
اثر برکت راه این بیت المقدس بوده است زمان قسطنطین مخصوصا از قشنگی
بین شارلمان و خلیفه هارون الرشید روابط حسنه پیدا شد زیارت
فلسطین نصاری جاری و روزانه دامنه و رونق آن بر وسعت می افزود و از میان این
زائرین که از اروپا به بیت المقدس می آمدند گروهی مثل سیاهان با اسلحه می آمدند
در سال ۱۰۶۵ میلادی ابه ریشارد Abbé Richard نگنز کشیش منتصدی

با تحفه برداشته بقصد زیارت حرکت می‌کند و با مانوس شده بعقصد نزدیک از قبر مسیح را مجبور تحفه
و در سال ۱۰۶۴ میلادی سیژفروای Sigefroy بطریق
اعظم هایانس و چهار بطریق دیگر با هفت هزار نفر روار حرکت تحفه و در میان
انها عده‌ای از سرداران بودند که در ضمن با اعراب و بدویها جنگ میکردند در بازار
بیت المقدس رفته رفته چندان تحت شده بودند که کشیشان اورا کفاره گناه مسیحی ها
قرار داده بودند واقعا در زمان هم از بس مردم بیداری مرتکب معاصی کبیره میشدند
و بواسطه خوفی که از جهنم داشتند روز بروز بر عده زائرین بیت المقدس از اروپا افزوده
میشد و مالستان چند نفر از اعقیده اکثر زائرین بیت المقدس مردم متقلب بودند
و فاسدی بودند که فطرتا از هیچ گونه شرارت و جنایتی خودداری و روگردان نبودند
و مخصوص خوف و وحشت از جهنم این مسافت بعیده را طی می‌کردند عرض عده این زائرین
روز بروز زیاد شده و اخلاق و اطوار انها تدریجا تا این قدر صایع و فاسد گردیده بود که
ترکها تا که الوقت در زمام حکومت داشتند و حق را عراب هم احترام مینمودند لذا ایشان جلو
گیری تحفه و حکم تحت دادند که انها در یک مملکت اسلامی باید بدون اجازه برای زیارت بیایند
ترکها بجای انکه باینها اجازه دهند که مجزا با ساز و اواز و مشعل و چراغ داخل بیت المقدس
شوند چنانکه در دوره اعراب اجازه داشتند) مجبورشان ساختند که با کمال ذلت و خواری
داخل شوند و هر گونه سختی هم باینها بعمل می‌آوردند

فصل در میان

این زائرین یکنفر سیاح و جهود داشت که در نتیجه نزاع و صدائی که بازن تحفه داشت بواسطه
اتفاق سوء قرار کرده و راهب شده بود این شخص که در واتیکان دیوانه و نهایت درجه
متعصب و ماجراجو بود نام اواصلی پیر Pierre بوده و در تاریخ بلفظ ادمیت
Ermite هم براو اضافه شده است مشارالیه بواسطه رفتار ناهنجاریکه با او در فلسطین تحفه سخت
متاثر شده بحدیکه آن هجوقت از یادش نمیرفت تا انکه او تحفه را یکی از اولیاء الله تصور کرده
واین را جزء فرایض تحفه شمرد که برای نجات بیت المقدس تمام اروپا را قیام دهد او در این
خیال خود را مستغرق کرده اول به روم رفت و از پاپ اسمدا تحفه

اوربن دوم Urbain II

یا اجازه داد که برای استخلاص مقامات مقدسه تمام
نصاری اروپا را دعوت نماید پیر همان وقت طرف ایطالیا و فرانسه حرکت کرده و در
تمام این المکنه و نقاط با حالت گریه و زاری مردم را تبلیغ میکرد و بهره سرائی و لعن و سب

از کفار مردم را تحریک تحفه قیام میداد و حامیان قبر مسیح را بمثوبات اخروی امیدوار
میساخت خطابه های پرحرارت او در دل اهالی تاثیر عجیبی بخشیده تا بحدیکه او را
مبعوث من الله خیال تحفه این طبقه عوام مردم که پیر انها را دیوانه تحفه ساخته
بود تقصا کاری از انها ساخته نشد لیکن پیش آمد های چندی کمک کرده که رؤسای
وامرای مملکت هم بعد از چندی باین امر اقبال تحفه

الکسی کمنس Alexis Comnène

اهراطور شرق که مملکت وی رو بتجزیه و ملوک السلطنتی گذارده تحفه و نیز قسطنطنیه
های تختش را ترکان محاصره کرده تحفه نزد پاپ و سایر سلاطین اروپا بنای داد و فریاد را
گذارد واین داد و فریاد های او با خطابه های آتشین پیر در مسیحیان حرارت و جوش عجیبی
ایجاد تحفه پاپ هم واعظین باین آتش زده و مجلس در ایطالیا منعقد ساخت ولی از این
مجلس نتیجه اگرفته نشد تا در سال ۱۰۹۵ میلادی مجلس دیگری در

کلرمون Clermont

تحفه که پیر ادمیت هم دران شرکت داشته است در این مجلس از غیب گوئیهای
پیر و داد و فریاد حضار و مستمعین که رضای الهی همین است همین است طوری
صدور این مجلس تاثیر بخشید که اهل مجلس یکدفعه روی شانه خود علامت صلیب از
پارچه وصل تحفه و همانجا قسم خوردند که بفلسطین رفته قبر مسیح را از چنگ کفار خارج
سازند حرکت این فوج هم سال بعد دران روزی مقرر گردید که مطابق تقویم عیسویان
روز صعود حضرت مریم به آسمان بعد است و معلوم است که برای حرکت دادن چنین
فوج مهمی این قدر مدت هم لابد لازم بعد است (این بود اجمال مقدمات این جنگ تاریخی
و آنیه و حیثیت اروپا که از کتاب گوستاولبون مطابق ترجمه وطبع طهران نقل تحفه
اهال اجمال وقایع اصل جنگ را از کلمات مشارالیه و دیگران که اصل مقصد
در چند فصل دیگر نقل نمائیم

فصل اجمالی از وقایع جنگ صلیب

خیال فتوحات کشیش بفلسطین جوش عجیبی در دلها تولید کرده بعد آری علاوه بر مثوبات
اخرویه و رفتن بجنت هر کس هم خیال میکرد که بدینوسیله اموالی بدست آورده
وضع زندگانی خود را بهتر خواهد کرد زارع و فلاح که بازمین خویش و فروش شده
و در واقع خود را در چنگال زمین معبد و مسیدید برای آزادی جان میداد اصغر
اولاد خانواده با که مطابق قانون ارشدیت محروم الارث بودند امرا و اشراف که
از متروکات آبائی خود کمتر ارث برده و در زیاد کردن ثروت حریص بودند

راهبها که از خشونت و سختی زندگی خانقاهی خسته و فرسوده شده و بالاخره تمام مردم در شکست و مغلوک الحال و محروم الارث که تعداد آنها زیاد بوده است اسیر و اسیر گردید هر کس یک خیال خامی در کله اش جا گرفته زندگانی مشقتی در آتیه برای خودش تصور مینمود طرز تشکیل این فوج هم عجیب و غریب بوده است باین معنی که مالک غلام زن و بچه تمام شرکت داشته و همه برای حرکت حاضر شده بودند هر کس که مختصر مالیه داشت انرا بمصرف فروش رسانیده اسباب سفرش را مهیا کرده بود و بالاخره در اندک زمانی یک میلیون و سیصد هزار عازم سفر قسطنطنی گردیدند روزانه بر جنون انها می افزود تا نکه اول سپتامبر سال ۱۰۹۶ میلادی حاضر شده بودند منتظر شدند که با افواج نظامی حرکت کنند و در بهار سال

این جمعیت انبوه طرف رودخانه دانوب Danube حرکت نمودند و از دریای شمال تا رودخانه تیبر Tibre سلسله این جمعیت بهم متصل بوده حتی مردم بعضی قصبات تمام ما یملک خود را دوش گرفته داخل این جمعیت شده بودند و گوئی تمام اروپا طرف آسیا هجوم میبرد این جمعیت هر قدمیکه طرف مقصد برمیداشت جنون انها بیشتر میشد از دماغهای برافروخته انها یک سلسله مکاشفات و کرامات منسوب بوهم تراوش شده مختصر شعوری هم که در انها وجود داشت بالمره از میان رفته بود قائد و تاج سر این جمعیت پیتر ادمیت و یک نفر سردار مفلس گوتیه Gauthier نامی بود ابتداء در ان ممالک اروپا که سر راه انها بود از وقتیکه وارد میشدند از انها تا حدی احترام کرده پیراهن میپوشیدند و لی وقتیکه به بلغار رسیدند رعایای نیم مسیحی انجا حاضر نشدند که به پیر سوریات مجانی بدهند و این سلوک باعث غضب جمعیت شده این حامیان دین بدون هیچ تامل امر کردند که انچه لازم دارند از مردم بعنف و جبر گرفته و بالاخره شروع بقتل و غارت قری و قصبات نمودند رعایای انجا که باین گونه تعدیات عادت نکرده بودند دست دراز کرده برای گرفتن انتقام هزارها از این اشخاص را کشته و در آب غرق نمودند و باقی جز فرار چاره ندیدند و وقتیکه بقسطنطنیه که الوقت در نهایت درجه خرابی بود وارد شدند انها هم بهمین تئوتون Teutons گاسکن Gascons شده بودند گالوا Gallois پروانس Provençaux را در انجا ملاقات نمودند که قبلا وارد

لشکر صلیب ملحق به این اقوام نیم وحشی شده بعلاوه در تعقیب قتل و غارت زیاد هر تک شنایی شدند که فکر از تخریب آن شرم مینمایند اما محض اینکه از جنگ آنان خلاص کردند کشتی ها برای عبورشان از بغاز فورا حاضر نمودند قریب یکصد هزار از این جمعیت بآسیای صغیر رسیدند و انها در این صدمه نسبت باقی اعم از مسلم و عیسوی افعال و حرکات وحشیانه ایرا مرتکب شدند که در بیان آن غیر از این چیزی نمیتوان گفت که انها حقیقتا دیوانه بودند انکو مقیدیه Anne comnène دختر پادشاه قسطنطنیه نقل میکند که من جمله از تفریحات انها این بود هر طفلی که از صلب انها بیگذشت اورا با حربه دو نیم کرده در آتش میسوزانیدند اتراک هم واقعا حزب از ایشان انتقام کشیدند چه انهارا مانند جانوران درنده تعاقب کرده انقدر کشتند که از استخوانهای انها هرمان منظمی ساختند فصل فوج اول صلیبیان که از صد هزار نفوس تشکیل یافته بود بکلی نیست و نابود شدند لیکن از عقب افواج منظمی تحت فرمان یکی از سرداران نامی اروپا میامدند که حق برای مسلمین هم هیچ وقت چنین فوج منظم و مهمی فراهم نشده بود افواج مذکوره بالغ بر هفتصد هزار مردان مسلح و گزیده قسم شده بودند که یک قسمت ان تحت سرداری گودفروای دوبویون Godefroy de Bouillon

دوک دوباس لورن Duc de Basse Lorine مرکب از هشتاد هزار نفر از اهالی باواد و ساکسن Bavarois, Saxons تشکیل یافته بود صلیبیان با سپاه صغیر وارد شده نیسه Nicée را محاصره نمودند و انها قشون ترک را شکست داده و سرهای تمام محروحین را بریده بترک اسبهای خود محکم بسته بانگ اکبر و نعوش به اردو گاه خود برگشتند و از بالای حصار تمام سرها را بطرف شهری که در محاصره بود انداختند این حرکت موجب هیجان اهالی شده و به شاه نشاه قسطنطنیه پناهنده شدند و صلیبیان مجبور شده محاصره را برداشته عقب نشستند البته از این جا تمام تا شام دو لیت فرسخ باقی مانده بود و صلیبیان بجای انکه بار عایا و سکنه محل مدارا کنند بر ان جمع آوری کلیه سرسات و تاراج دراز نمودند و چیزی نگذشت که دچار قحط و غلا و ناخوشی گردیده و پیر هم مایوس شده از این میانه گریخت و فرار کرد و لی بعد اورا تعاقب کرده دست گیرش کردند

تانکرد اورا باجبر زد و درهمین اثنا مشغول نزاع و جنگ داخلی شدند و بین
تانکرد و بودوئن Baudouin - Tancrede فرمانروار جنگ تروج شده و بالاخره بودوئن با فوج مخصوص جدا شده و علیحده مشغول قتل و غارت
گردیده رشته انتظامات فوجی گسسته شده و اختلال و بی نظمی از حد تجاوز نمود
وعده جاسوسان بدرجه ای رسید که بوهمون Bohemond حکمدار
جاسوسانرا ذبح کرده گوشت انهارا طعمه سباعان قحطی زده نمایند و ازین جا
میتوان پی برد که حالت قشون تا چه درجه تاسف آور بوده است فصل
قبایح افعال و اعمال مجاهدین صلیب در تمام این قشون کشی ها حقیقة آنهارا
در ردیف درنده ترین وحشی ترین و خشمناک ترین حیوانات روی زمین قرار داده بود و سلوک
آنان با هم عهدهای خود با دشمن، رعایای بی گناه نظامیان زنان اطفال و پیر
و جوان بکلی یکسان بود و در یک ردیف قرار گرفته بود یعنی بدون امتیاز همه را غارت
کرده بقتل میرسانیدند خود مورخین نصاری آن عصر وقایعی راکه ذکر نموده اند دلیل
قاطعی است بر سفاهت و بعبث آنان مثلا روبرت Robert le moine
راهب راجع به مظالم صلیبیان در شهر مادا Maarat در یک واقعه که
شخصا حضور داشته شرحی که نوشته ما انرا ذیلا نقل میکنیم و از مطالعه آن با مطالعه
حکایات دیگری که در آتیه نقل خواهیم نمود کاملا معلوم میشود که طریقه جنگ و جدال
صلیبیان چه بوده است مشارالیه چنین مینویسد لشکر ما یعنی مجاهدین صلیب،
در معابر و میدانها و بامها متصل در کشمکش گشت و حرکت بودند و یک شبانه روز
ای که بچه اش را گم کرده باشد و یا را نبوده باشند از قتل عام لذت می بردند
اطفال را پاره پاره کرده و جوان و پیر را در یک ردیف از دم شمشیر میگذرانیدند
و هیچ متنفسی را ابقا نمی نمودند و محض تسریع در عمل و اینکه زودتر فارغ شوند چنین
نعره را بیک ریسمان بدار می آویختند من از مشاهده این احوال تعجب داشتم که این
مردم با اینکه جمعیت انها خیلی زیاد بود و اکثر مسلح هم بودند چه طور بدون هیچ دفاع
جان خودرا در کف دست گذارده بقربانگاه حاضر میشوند جمعیت ما هرچه را

که می یافتند فورا می ربودند شکم مرده ها را پاره کرده پول و جواهراتی راکه در اشکنه
بیرون می آوردند امان از حرص و طمع در کوچه های شهر نهرهای خون جاری و در چهار طرف
اجساد مقتولین روی هم ریخته و از بالای آن عبور می نمودند آه! کوران سنگین دل آخر
یکروز همه شما خواهید مرد بین تمام انها بگفتگو هم پیدا نمیشد که بدین مسیح معتقد باشد
بالاخره بوهمون تمام انهارا که در صحن قصر جمع شده بود احضار کرده زن و مرد و پیر
و مریض و ناتوان و بیطرف را تماما از دم شمشیر گذرانیده باقی که جوان و قوی بودند
فروخته با بنظاکیه فرستاد این قتل عام قریب یک روز یک شبانه روز دوازدهم و سیزدهم واقع
گردید لیکن چون تمام انهارا نمی توانستند در یکروز بقتل برسانند ناچار باقی مانده را
کسان ما یعنی مسیحیان روز دوم بقتل رسانیدند اما این مطلب که اقوام مشرقی که در
آن زمان نهایت درجه مهذب و شایسته بودند درباره یک چنین دشمن چه خیال
میکردند تصور آن چندان مشکل نیست و میتوانیم حقیقتی از آنرا بخواطر بکذرانیم
چنانکه دیده میشود که در تواریخ انها عبارات از متنفرترین که نسبت بانها اظهار نموده اند
و درباره همین مردم است که سعدی شیرازی میگوید ترک یغما که نامش نهند آدمی
وقتیکه نصاری جلو بیت المقدس رسیدند از میان قشونی که عده انها حین حرکت
از اروپا متجاوز از یک ملیون بود مجموعا بیست هزار نفر باقی مانده بودند و البته
این فوج بزرگ اگر از انسان تشکیل یافته بود دنیارا فتح و مسخر می نمودند و لی چون وحش
بودند لذا از انها چیزی باقی نماند و تقریبا همه نیست و نابود گردیدند قحط طاعون
و هرگونه بلیه و بدبختی مخصوصا نزاع و جنگ داخلی بیشتر سبب تباهی انها گردید
بیت المقدس اتفاقا از جنگ اتراک خارج شده و جزء حکومت مصر قرار گرفته
بود صلیبیان انرا در هاینزدهم ژوییه ۱۰۹۹ میلادی قبضه نمودند بالای کوه زیتون
شبه سن ژرژ در نظر انان مجسم شده محرک گردید که یکدفعه هجوم بحصار شهر
برده و موفق شدند از حصار عبور کرده داخل شهر شدند رفتار انها با اهل
این شهر بکلی مخالف آن رفتاری بود که عمر خلیفه اسلام در چند قرن پیش
با نصاری انجا نمود دیگر روزگار بشری دوره نکرده که این گونه معلوم نیست که بچه جنبه

دایمون دادی Raymond d'aujl قسیس پوی Puy
مینویسد وقتیکه جمعیت، برج وباروی شهر را گرفتند بگنظره غریب و هولناکی در
مسلمین آشکار گردید یعنی دیده میشد که جمعی سر از بدن جدا شده و این یک حادثه
بود خیلی خفیف و کوچک برخی چهره و صورت انها از زخمهای تیر سوراخ
و مشبک گردیده ناچار از بالای دیوار خود را بزمین می انداختند جمعی تا مدتی
کمابیش حرارت باقی و بعد انها را در آتش انداخته میسوزانیدند در معابر
و میدانهای بیت المقدس از سرها و دستها و پاها تلهائی تشکیل یافته و از روی
آن عبور میکردند و باید دانست که این مختصریست از فجایع صلیبیان در بیت
المقدس قسیس فوق الذکر حکایت میکند که ده هزار نفوسی که بمسجد عمر پناه
برده بودند تمام انها را طعمه شمشیر قرار دادند مشار الیه مینویسد در هیکل (معبد)
قوم سلیمان خون بقدری جاری بود که لاشهای مقتولین دران غوطه خورده حرکت
میکردند اعضای جدا شده مثل دست و پا و غیره و نیز بدنهای بدون اعضا انقدر
جمع شده در وی هم ریخته بود که هیچ نمیشد انها را از هم تشخیص و تمیز داد حتی پیاپی
که معابر حین قتل عام بودند از بخار خون زیاد فوق العاده در زحمت بودند فصل
قتل عام دیگر من هرچند صلیب باین قتل عام ابتدائی قناعت نکرده مجلس
تشکیل دادند و قرار شد که تمام نفوس بیت المقدس را اعم از یهود و مسلمان و عیسویان
و فرق دیگر که عدهٔ نفوس آنها بالغ بر شصت هزار نفر بود تمام انها را از دم شمشیر بگذرانند
بازار این قتل عام باوج حدت جریان داشت و مدت سه روز رواج داشت
زنان اطفال و تمام هیران عرض بگنظر باقی نگذاشتند صلیبیان محض تفریح و اینکه
از کسالت و خستگی زحمات چند روزهٔ قتل عام بیرون آیند یک سلسله افعال شنیعه
و اعمال نفرت آور دیگری مشغول شدند که خود انها مورخین نصاری با وجود طرفداری
از حرکات زشت و شرم آور این حامیان دین در غضب شده سخت دشنه را میگیرند
با نها بروز سید همند مثلا برنارد Bernard خوانده دار انها را دیوانه

بود

بودن بگنفر بطریق دل انها را بحیوانات تشبیه میکنند که در بول و براز خود غوطه
ور باشند فصل وحشت مسلمین دنیا از این حادثه در سقوط بیت المقدس
وحشت و اضطرابی که بعالم اسلام روی داد نظیر همان وحشت و اضطرابی بوده است که
قبلا بدنیای مسیحیت روی داده بعد نام و نشان پیروان اسلام که در طول مدت
پنج قرن سرتاسر دنیا را فراگرفته بود چنین بنظر می آمد که آن رو به تنزل و انهدام
گذارده لکن اگر مسلمانان از این حادثه لطمه بزرگ وارد شد خود آن هم سبب گردید
که انها جنگ و نزاع داخلی خود را کنار گذاشتند سلطان مصر خلیفه بغداد و رقبای
که داشت از نظر دور ساخته سفرائی بدربار هم فرستاده و برای جلوگیری
و جبران این حادثهٔ بزرگ با هم بنای مشورت و تبادل افکار را گذاشتند مردم
صلیبیان فتح بیت المقدس با دادن یکملیون تلفات که تمام انها عیسوی بودند
نصیب گردید علاوه یک قسمت اردوها هم برباد رفته بود و انتظار میرفت که چنین
فتح مهم گرانبها نیرا تا مدت معتنی بهری در قبضهٔ خود نگاه خواهند داشت ولی خلاف
آن بعمل آمد و در عرض چند سال بیت المقدس از دست انان برای همیشه خارج شده در
سایه عاطفت پیروان اسلام قرار گرفت فصل حکومت صلیبیان بعداد این
قضیه بگودفروای بهادشاهی بیت المقدس معین شده بود شکی نیست که او
از نظر شجاعت و دلاوری مستحق این مقام بود ولی مسلم است که از شجاعت تنها
مملکت اداره نمیشود مشار الیه هر قدریکه در مملکت گیری قوی و رشید بود همان قدر
در اداره کردن مملکت عاجز و ضعیف بوده است او خیلی زود وفات نمود ولی
بودوئن جانشین او هم مثل خودش نالایق بود سال 1119 میلادی بودوئن
فوت کرد از حکومت مسیحیان در فلسطین در مدت بیست سال بطلی گذشته بود و نتیجه ای
که از این حکومت حاصل شده این بود که مملکت بکلی برباد رفته و اثری از عمران
و آبادی بجا نماند طرز انتظام عصر ملوک الطوایفی اروپا را در این حامی معمول
و مجری داشته اراضی بین سردارها تقسیم شده بود اکنت ها طرابلس (عسقلان) (یافا)
هریک با دیگری همیشه با هم مشغول نزاع و جنگ بودند و بالاخره این ستم

همگان که جز اندوختن و جمع کردن ثروت منظوری نداشتند این مملکت را که در حکومت عاقلانه اعراب چقدر معمور و آباد بود با قدم سریع ویران نمود بکلی برباد دادند

ژاك دوویتری — Jacques de Vitry بطریق عکا که از جمله مورخینی است که محسوب است در تاریخ بیت المقدس خود راجع به فاتحین اولیه صلیب باین شرح مینویسد همانطوریکه در دارالشراب تقاله از رنیتون تخته از کندم رنگ از آهن پیدا میشود یک چنین نسل مبتذل و شریر و بدعمل که برخلاف تمام احکام الهیه عمل می نمود از اسلاف پاك صلیبی های اول که حقا پرست بودند بوجود آمدند در اوائل چیزی با هم در افتاده و مشغول جنگ داخلی میشدند و اغلب اتفاق میافتاد که برخلاف برادران دینی خود طرف دشمن مذهب استمداد میجستند در این ارض مقدس موعود غیر از یک امت لامذهب درزد زانی قاتل پدرشکننده قسم راهبهای مسخره و عیاش و کشیشهای کهنه پرست و دختران تارك الدنیای بی شرم و بی حیا دیگر کسی وجود نداشت گیوم صوری هم نظیر آنرا ذکر کرده چنانکه در طی بیان خود راجع بنسلهای صلیبیان چنین مینویسد : ایشان در حقیقت بچه های شیطانند با ناموس طبیعت مخالف و دین و آئین را مسخره نمود و هر نوع عبادت و معاصی منکری را مرتکب میشدند مشارالیه بعد این مینویسد که شنایع اعمال انها بدرجه تا این درجه برخلاف طبیعت است که اگر مورخی بخواهد تصویر انرا بکشد هیچوقت نمیتواند از عهده چنین کار سنگینی بیرون آید بلکه از بیان وی چنین معلوم میشود که او مشغول ساختن قصیده هجویه است نه نوشتن تاریخ زمانیکه نصاری این سرزمین را بر بلاد سیدادند مسلمین مشغول بیشرفت بوده و این مملکت از دست رفته را بتدریج دوباره فتح میکردند کما سیاتی انها در شام علی الخصوص فتح ادسی چنان رعبی در عیسویان فلسطین انداخت که انها در نهایت پریشانی و اضطراب از اروپا امداد خواستند برای همین ملک و امداد انها بود که بالاخره جنگ دوم صلیب اداره گردید

سن

Saint Bernard. سن برنار حق تاهبی نمود را تحریک بنهضت و در نتیجه لوی هفتم پادشاه فرانسه سردار قشون معین شده بطرف فلسطین روانه گردیدند کنراد Conrad III سوم پادشاه المان هم شرکت کرده داخل جنگ شد لوی هفتم با یک صد هزار قشون تا بسیای صغیر رود و دخل قشون او در اندك زمانی بکلی از هم پاشیده و برباد رفتند ناچار از راه دریا از آنجا خود را بانطاکیه رسانیدند و از انجا بعباس بکمک رائر معمولی به بیت المقدس رفت فوج کنراد سوم هم همین حال را پیدا کرد فصل هفتم جنگ دوم صلیب

در جنگ دوم هم رفتار و حرکات صلیبیان همان بود که در جنگ اول مذکور شد

آنکتیل Anquetil بگیوم تفرقیس در تاریخ خود مینویسد میان صلیبیان اشخاصیکه معصودشان خدا و دین و آئین باشد خیلی کم یافت میشد در میان معاصی منکر قبیح وزشت مثل ظلم و جور و قتل و غارت و سایر اعمال قبیحه چیزی نیست که بتوان نسبت داد لکن سن برنار علت اصلی عدم کامیابی آنان را در این جنگ بظلم و ستم و ارتکابات و شنایع اعمال انها میداند اخراج کامل مسیحیان از بیت المقدس بدست سلطان صلاح الدین صورت گرفت و فقط او این امتی را برای خود حاصل نمود مشارالیه اول مصر و حجاز و بین النهرین را بتصرف خود در اورد و بعد داخل شام شده

گوی دو لوسینان Guy de Lusignan پادشاه ضعیف بیت المقدس را اسیر نموده و بحبس فرستاد و در سال ۱۱۸۷ میلادی شهر را فتح نمود او در عوض قتل عام نصاری جزیه خفیفی معین کرد و از انها گرفته نشد و از غارت بکلی جلوگیری نمود حکومت عیسویان بعد از هشتاد و سال در بیت المقدس خاتمه پیدا نمود و از آن زمان تاکنون که هشت صد سال گذشته با وجود جد و جهد و کوششهای زیاد هنوز این شهر مقدس دست پیروان اسلام باقی است چون تاریخ نشئ جنگ صلیبی که در این جنگ ها اروپائیها نا کامیابی دوباره در صدد فتح بیت المقدس برآمده حائز از لطف است لذا ما آنرا بطور خیلی مختصر بیان مینمائیم جنگ سوم صلیب

جنگ سوم را ولیم بطریق صور بر با نموده و آن از سال ۱۱۸۹ میلادی

تا سال ۱۱۹۲ میلادی دوام داشت سه نفر از سلاطین بزرگ اروپا یعنی فیلیپ اوگوست پادشاه فرانسه و ویشال شیردل پادشاه انگلستان و فردریک باربروس پادشاه آلمان سپهسالار این جنگ بودند اما باربروس در آسیای صغیر بر اثر استحمام در آب رود نوس Cydnus وفات یافت و قسمت خیلی کم از لشکر او خود را بشام رسانیدند فیلیپ اوگوست بعد از چندی از خیال که داشت منصرف گردید و او چند روز در فلسطین توقف نمود و بعد ده هزار نفر از سپاهیان خود را به دوک دوبورگنی سپرده خودش از صور بکشتی نشسته مراجعت کرد تنها کسی که از انها باقی ماند ریشار شیردل بود که مانند صلیبیان پیش شروع بجنگ و حرکات وحشیانه نمود مثلا در یکموقع جلو لشکرگاه سلیمی سه هزار نفر اسیر که همه اسلحه خود را کنار گذاشته بودند و امان بانها داده بود بقتل رسانید گذشته از این انواع و اقسام فجایع را مرتکب گردید این افعال وحشیانه در وجود مثل صلاح الدین پادشاه بهادر و متینی چه تاثیر نمود و در روی چه خاطره ایجاد کرده که بعیسویان بیت المقدس عفو عمومی داده و برای فیلیپ اوگوست و ریشار شیردل در ایام بیماری ایشان انواع اغذیه و ادویه مقوی فرستاده بود معذلک آن هیچ یک از این حرکات آری او باین نکته کاملا پی برده بود که بین طرز فکر و عمل یک نفر انسان متهذب و تربیت شده با یک نفر جاهل و وحشی تفاوت زیادات و البته باید باین وحشیها بنحو دیگر رفتار نمود که ان نادان با سباع و درندگان صحرا بیمایه حلاصه بعد از چندی ریشار بدون اینکه به بیت المقدس برسد از فلسطین مجبور به مراجعت گردید نتیجه که از جنگ سوم صلیب بدست آمد همین قدر بود که عیسویان شهرهای ساحلی چندی را که باقی مانده بود در تصرف خود نگاه داشتند و گویا برای رسیدن بهمین مقصود کوچک و منظور غیر مهم بود که سه نفر از سلاطین بزرگ و توانای اروپا سه یک مساعی و قوای خود را بکار انداختند

جنگ چهارم صلیب جنگ چهارم تحت سرداری بودوئن کنت دوفلاندر Boudouin Comte de Flandre از سال ۱۲۰۲ میلادی تا سال ۱۲۰۴ میلادی جریان داشت صلیبیون تا الوقت از خشکی بفلسطین می آمدند ولی از این به بعد مقرر گردید که از راه دریا این مسافرت را طی نمایند این بار مستقیما از زارا Zara که بندری است در اطریش در ساحل بقسطنطنیه که جزو حکومت عیسوی بود ورود نمودند لهذا از ورود بقسطنطنیه صلیبیون چنین تصور نمودند که مملکت تمام بواسطه گذشتن از بعد مسافت بواسطه فتون کشتی و حملات متوالیه سابقه بقدری خراب و تباه شده که دیگر در انجا چیزی نمانده و امید تحصیل غنائم زیاد نیست بر عکس قسطنطنیه که در دست امپراطور خودشان است مملو از ثروت و دولت است و این خیال در ایشان بدرجه قوت گرفت که حاضر شدند شهر را کدام شهر را همان شهری که بعنوان یگانگی و همراهی در ورود بمصر بجهت غارت کشتند این سرداران با قوت و ثروت یکدفعه بنای دست درازی را گذاشته و سرتاسر این شهر را غارت نمودند انان در قسطنطنیه از ذخایر نفیسه صنعتی مخصوصا از کتب نفیسه قدیمه روم و یونان بکثرت موجود بود ولیکن این ذخیره خائر در نظر صلیبی های قرن سیزدهم همان قدر اهمیت و قیمت داشته که در نظر قوم سرخ رنگ وحشی امریکا ارزش داشت انها اشیائیکه از جنس طلا و نقره بنحو خرد کرده میان دربار ریختند مجسمه های مرمر مشهور لیزیپ و فیدیاس و پراکزیتل را بکلی

Praxitle Phidias Lysippe

شکسته و حرز نمودند و مصنفات دمستن و دیودور دپولیپ را تا به (که سه نفر اول از مجسمه سازهای معروف یونان و سه نفر اخیر از خطبا و مورخین آتن بودند) از صفحه روزگار تا به محو و نابود ساختند بودوئن و رفقای وی بواسطه غنایم فراوانی که بدست از غارت شهر بهمرسانیده بودند از خیال فتح فلسطین منصرف گردیده خود بودوئن با هراطوری منتخب گردید حتی اینوسان سوم پاپ انتخاب او را با این همه تجاوزات و افعال وحشیانه ای که مرتکب شده بود تصویب نمود و اما ذکر این مطلب که اقتدار این سلطنت جدید چند روزی بیشتر طول نکشید هنوز لازم نیست چه جنگجویان مذهبی در این عصر بدرجه ای فاسد و منقلب و وحشی بوده اند که صلاحیت این را نداشتند بتوانند حکومت ثابتی تشکیل دهند و فقط برای خرابی و ویرانی بد طولانی داشتند چنانکه در نتیجه همین چند روزه انها در قسطنطنیه تمام ذخائر صنعتی و علمی قدیم روم و یونان بباد فنا رفت

جنگهای پنجم و ششم صلیبی جنگهای پنجم و ششم صلیبی بکلی بی نتیجه ماند چه بجای حمله بیت المقدس اکثر انها بقصد غارت و تحصیل غنائم حمله بمصر برده و در انجام موفق نشده و بعد از فاجعه ناجار مراجعت کردند

فردریک دوم پسر داوی سپاه مجهزی خودرا به بیت المقدس رسانید واین پادشاه
از برکت صلحی که بین مسلمین و نصاری منعقد شده بود رخصت یافت که بطور مسالمانه
وارد بیت المقدس شد لیکن او بعداز آن مجبور شد بارو بنا مرا جعت کند و بهمین نتیجه منتهی
جنگ ششم صلیبی هم خاتمه یافت صورت این جنگ ها از حالا تغییر پیدا کرده و بعوض
افواج مهمه معظم اروپا که دران شرکت کنند فقط دسته های کوچک و محقری بقصد
چپاول و غارت حمله میبردند **فصل جنگ هفتم صلیب** با وجود اینکه بعداز
جنگ اول صلیب پنج جنگ دیگر هم نظیر آن واقع گردید معذلک بیت المقدس بلکه تقریبا
تمام فلسطین در دست مسلمین باقی ماند **سن لوئی** در سال ۱۲۴۸ میلادی مسیحیین
جنگ صلیب را تهیه دیده و با پنجاه هزار قوچ از اگمورت حرکت و بمصر رسانیدند
که از خرابه های شهر قدیم واقع در دهنه رود خانه رون بطرف مصر روانه گردید
و در دامیت Damiette از کشتی پیاده شده شهر را گرفت بعد بجانب
قاهره حمله نمود لیکن در اینجا شکست کامل خورده و اسیر گردید و بعداز دادن فدیه
خلاص شده و بشام مراجعت کرد تا مدت هر سال هم که در اینجا بود نتوانست پیش
رفت حاصل کند عاقبت بدون وصول به بیت المقدس به فرانسه مراجعت
نمود **سن لوئی** با این حال مأیوس نشده بعداز شانزده سال استعداد دیگر
جنگ صلیب را فراهم نمود و در چهارم ژوئیه ۱۲۷۰ میلادی با سی هزار پیاده و شش
هزار سواره از اگمورت بکشتی حرکت و بجانب تونس روانه شد و در این امید بود زمام
سلطنت میجی آن ناحیه را خود بدست گرفته بابنه ولی در بیست و پنجم اوت او وقات
مبارکه بمرض طاعون هم جانی از دنیا رفت و این جنگ **هشتم صلیب** بود
و چهارده قشون کشی برای همیشه خاتمه پیدا کرده و مشرق کاملا در قبضه مسلمین
باقی ماند این بود حاصل از جنگ های صلیبی که ما بر طبق کلمات مورخین اروپائی
عین ترجمه بدون کم و زیاد نوشتیم حال میخواهیم بدانیم ایا این گونه حرکات
وحشیانه و اعمال ننگین که تاریخ دنیا نظیر آنرا نشان نداده و از هیچ حیوان
بظهور نرسیده راجع بآن عصر از مسیحیها و صلیبی ها بوده و در این عصر که
عصر تمدن اروپاست از این اعمال منزه هستند و از عواطف انسانیت لبریز
عقدن امروزی اروپائی هم کم از آن اخلاق وحشیانه پیشین
انها نیست هر عاقل اگر فکر کند بلکه بدون فکر میفهمد که این تمدن که امروز
نصیب اروپا شده عین توحش است نتیجه اکتشافات آخر انها کشته شدن بیست و چهار
کرور نفوس بشر بوده آیا میشود اسم این را تمدن گذارد بلکه این جنگ بین الملل اخیر
از جنگ های صلیبی مفاسد و تلفاتش چندین مقابل زیادتر بنحی انکه مهلت پیدا کرده
بیان ترقی ها بریزند بکان بگذیر رکشیده علمیات دیگرانها هم جز بنا کننده بشر فائده
ندارد یکوقت کره به و یکوقت بتوپ و یکوقت بسیانات خون بشر را میکنند اروپا پاک
در کره ارض بهر حال بابنه بجز تنفر خفت و ذلت و بیچارگی و فنا بشر ترقی چیز دیگری
ما بین نیست و چون مقاصد عصر حاضر انها رفته رفته معلوم گردیده و در حقیقه دیگر
مفاسد اخلاق انها روز بروز منتشر و ظاهر میگردد لازم بشرح و بسط در این جا
از برای ما نیست تا ببینیم چه روزگاری آفتاب از مغرب برگردد و بالاخره خواهد
و شاید برگشتن آفتاب از مغرب در اخبار مسلمین همین معنی را
داشته بابنه چه انکه طلوع آفتاب از مغرب طلوع واقعی نخواهد بود و این کلمه در این
حدیث مجاز است از طلوع بمعنی عود و رجوع مراد است که برگشتن آفتاب یکروزی
و اما می از طرف مغرب خواهد واقع شد که تاویل او برگشتن آفتاب نجات و اقبال
و عود آفتاب علم و رحمت او از مغرب باین ترقی ها بابنه که لازمه اش تاریکی غرب
و روشنی شرق خواهد بود و این تاویلات سخیف و موافق با ذوق
و دلائل عقل خواهد بود **تعداد مقتولین مریضخانه های اروپائی** از تعداد
مقتولین جنگ های صلیبی و جنگ های بین المللی سابقه بیشتر بابنه که از برای تجربیات
طب جدید و کشف قوانین مجربات و کشف مجهولاتی که در تشریح بعمل میرود قتل واقع نشده
منتهی در ان جنگ ها جریحه بعمل و در مریضخانه ها به جریحه کسالت و جراحتهای مخالف مانع
بر صدمه مرد را کشته و میکشند بابعض از مریضخانه ها وقتگاهی از اوقات
صحبت کردم دیدم شرق در نظر انها باغ وحشی است باز در نزه و بابیشه و دره ای
باز حاضر نمایش دارد که انسان بر حسب فضای انها را لازم دانند باین طور جلوه دارد

مسافرت از اصفهان بطهران بحث مذهبی بهائی (بهائی از اول مسیحی) بهائی (یهودی)
(مسلمان) (مسیحی) (مسلمان)
(بهائی) (سنی) (شیعی) (صوفی) (تاجر)

در ۱۵ ماه رجب ۱۳۳۰ قمری هجری بعد از آنکه هر ماه بیشتر بخواهد مسافرت غرب وارد وطن مألوف خود اصفهان شده بجوم بواسطه جهاتی چند تصمیم مسافرت طهران در نظر گرفتم عصری بخانه آسیه را قبلا وارد کاراج سلطنه نمره بیست و هم داردشده بلیط های مسافرین از طرف دفتر کاراج تقسیم نمره مسافرین مهیای سوار شدن گردند و من از سابقه حال این مسافرها هیچ اطلاعی نداشتم جز آنکه اولین دفعه بود که باید با این عده مسافرت بنمایم و اتحاد شکل هم مانع از فهم روحیات روحی و عقل من از انها بود جز آنکه یکنفر در بین مسافرین مولوی بسر داشت و کمپوتال بلند که تیافه و شکل مرا فهمانند که این یکنفر درویش است و با بقیه دیگر نه کسب و نه مذهب و نه علم و جهل از انها بهره بیشتر در این بین که مسافرین شروع بسوار شدن گردیده یکنفر بطهران هر دو ریش سفید و لاغر نه زده عینک و تعلیمی هم داشت و صورتا فیلسوف و ملا معلوم بود خیال چه الکه در بین فکر بود که بهر وسیله است باید هر طور ما باشد از همراه پسر بیچاره کنفت دار سر انوبال سوار و صله زده پوتین با بالکه داکس زده تخمهای بینه دوزی که بکرر روی هم درخته بود ملا معلوم بقه کت بسیار حرکت شده بود سبیل هائی از کثرت استعمال دود و استعمال تکرون صابون بسیار زرد شده نتاب کلاه شکسته بهش آمد بود سلام کت حضرت آقا عازم کجا هستید من بطور سادگی گفتم خیال طهران دارم گفت به به بسیار خوب ما همین اتو بوسیل گفتم بلی گفت بسیار خوب اتفاقی افتاده که همه مسافرین از احباب هستند و بسیار خیلی خوش خواهد گذشت گفتم خیلی ممنون عازم کجا هستید گفت بنده عازم امریکا و الی الان تا طهران هستم از این کلمه مرموز من بفکر افتادم که این جماعه با سفر امریکا تناسبی ندارد جز آنکه چیزی در باطن باشد که فعلا من نمیدانم و موضوع شدم که باطن امر این شخص را در ضمن این مسافرت بدست بیاورم و این بود شروع بصحبت با او کردم گفتم امریکا برای تجارت لابد میخواهید بروید گفت نه خیر گفتم پس لابد برای سیاحت گفت نه خیر از احباب زیاد هستند برای ملاقات ایشان خیال دارم بروم گفتم احباب را مستطیع نیستم عرض چیست گفت شکوه ممکن است متعلق این کلمه تا بحال نشده باشد در صورتی که ما او را برگرده گفتم مشکل ترشده توضیح بدهید گفت عرض از احباب مومنین بحضرت بهاء الله هستند در این حاضر متفکر شدم که این شخص بهائی است و هر چه باید بهمم فهمیدم بلی در آن کلمه که او لا گفت این مسافرین خوش میگذرد و برای اینکه در خدمت احباب هستیم و مسافرین هم که اولا در نجیوه تا طهران خدمت انها خوش میگذرد لذا مومنین بهائی هستند و شنیده بودم که با بهائی نباید زیاد صحبت بدارد و الا در موضوعی خود را بهائی خواهد گفت من هم تا کنون غفلت داشته ام و نمیدانم چه بسا اینکه نوز رستگاری از قیافه شما حس میکنم

در این بین شاگرد شوفر صدا زد لاآبان سوار بشوید من با او تعارف کرده سوار شدم هنوز نفس بهائی جای خود با مرتب نکرده بود که من برجای خود قرار گرفتم بهائی جای خود را مستقر کرده بعد از آنکه آرام شد بدون نقاب رو برفقای مسافرین که انها را از احباب پیش من موصوف کرده بود گفت الله ابهی چون این کلمه را ادا کرد مسافرین بیکدیگر نظر تمسخری کرده بعض خنده زیر لب آورده بعض با ابرو اشاره بدیگری کرده بتکلم انها رو به بهائی کرده گفت آقا این کلمه که فرمودید ما خیال کردیم دنبالی دارد و منتظر افتتاح کلامی نمانده الحال منتظر شنیدن دیگر صحبت نورانیه بهائی گفت لاآبان می خواهید اغماض کنید من یقین میدانم شما از احباب همیشه فضلا مصلحت میدانید اظهار نشده و از یکدیگر تحلیت میکنید و بی تحلیت نکنید که مبادا مثل شما مومنین بهائیم هستم و شما هم مثل من فقط برای این یکنفر گمان میکنید داشاره بمن کرد و این یکنفر امیدواریم تا بطهران برسیم بنور حقیقت الله شود و کلمه بهم را اضافا میدهد مثل دیگران خود را از فیوضات بهره مند بسازد از این حرفها تعجب مسافرین بیشتر شد یکدیگر را نگاه کرده او سرخجه شده هریک بطوری او را مخاطب ساخته گفت آقا بنده یا کلمه من بین نه معتقد بخدا هستم نه بدین این حرفها را تا بحال نشنیده ایم هم نداریم بشنویم دگوش ما حاضر برای این مزخرفات هیچ وقت بنجه اگر او از خوبی دارید در ضمن راه قدری بخوانید و با اگر سازی دارید بنوازید گوش ما حاضر است برای شنیدن ولا از من یکنفر دست بردار و الا در سر صبحی خودکه فرود آمدم یا با اتو بوسیل دیگر مردم یا رسما به اداره شکایت خواهم کرد این حاها اتو بوسیل است راه حق کردن نه محفل است نه دام حقه بازی لازم یکنفر چشم بهم گفت که من بهیچ اعتقاد ندارم حق بخدا سابرین ام نخواهد بود دیگری گفت این آقا سابقه مالی خوبی دارد بدون نقاب جای این حرفها نخواهد بود بنده رسما بگویم مسیحی هستم از فرقه پروتستان و در فرقه بهائی هم کاملا سیر کرده ام و مزخرفات و جعلیات و دروغهای انها را کشف کرده ام و ابدا حاضر باین صحبت ها نیستم اگر مسلمان بخواهد با من گفتگو کند او را فی الجمله حاضر هستم والا بهیچ وجه تمایل بصحبت های این آقا نیستم یکی دیگر از مسافرین گفت من که خواستم حرف بزنم ولی چون دیدم این آقا بدون جهت نسبت بهائی داد و این نسبت شامل حال همه و در ضمن شامل حال من هم شده مجبور شدم برای دفاع از مذهب خود را صوفی کنم بنده بهیچ کدام نیستم و فقری بودن خود را حریده ام برای فروش او می خواهم بروم طهران و از خدا تشکر دارم که مرا بهیچ کدام خلق نکرده و بهائی نشدم و در باین لاسیکویم شما بسیار بد حرفی و بدبختی بمن داده حرف مذهب را پس بگیرید دیگری گفت الحال که این طور شده بنده هم بگویم که یکنفر مسلمان و شیعی مذهب از طرف پدر جنده و قاینات هستم بقصد زیارت قبر شیخ عبدالقادر رفته از طرف با صفهان آمده از راه طهران و مشهد

عالم بر حیف و تعیینات میباشد که وقتی پیدا شده اند را بهائی میگویند و بعد هر یک از فرقه غیر از طریقه خودشان را اهل بدعت میدانند و قائل باحکام بجز شش گانه اند لذا اهل ضلال خطاب از این جهة خودرا موفق کرده که لآیان بدانند هر تا کنون از حقیقت بهائی خبری ندارم و موسی پاک و مسلم طاهر هستم و من نواز این مرد خرفت بدون جهة این همه نسبتهای ناشایسته داده و در بین این حرفها بهائی خطاب را از تا بینداخته و همی سر را حرکت میدهد و میگوید آقا جان خواهید فهمید آقا جان خواهید فهمید میدانم بر حسب مصلحی دارید گمان میکنید این حرف نزدیک بعقل است عصبانی نشوید ولی هر بطوریکه بعض هستم امر دین مرت کم جلوگیری از عصبانی مسلمین کرده میخواستم انظار بحرف دیگری مشغول کنم که یکمرتبه دیگر از مسلمین به یک بلندی آقایان استیناف نشود که بنده اسم مرزا حسین علی اباده و با شمس این لآیه بدون شائبه نسبت بهائی گری بهیچ وجه در اباده گرفتار بعضی مدت زمانی هم جزو انها بعضی ابتداء در باغ سبزی فروشان داشتند بعد وقتی هر محرم شدم مطالبی حس کردم و از این طایفه دیدم که شرم دارم کتبی او و آورده در کتب الهیل هزار بیدا نها را نشر نداده برای اینکه این قدر هم که توشته و شرح داده بعضی تصور کردند حرفی را بعضی و این بهانه آورده عفت قلم را نگاه داشته مختصری اکتفا کرده و اگر این اقا خواهد این حرف را تکرار نمایند هر سابقه کابل این ۵ دارم شروع میکنم مطالبی که درخفا و مستور است از این ۵ را به آشکار کردن و بنده بعلت میکنم علی ولی الله هستم و خیال مشهد شهیدی دارم و بر هر چه حقه باز و دروغ گوست لعنت در این حال هر رو به هیکل مردگرده گفتم لآشما قبل از نوار شده همه ماحرین را از احباب و منتسبین بهائی موفق کردید در صورتی که فعلا من بینم یک طفل تبری و از حقه هم دفاع میکنند طفل تر کردم این ۵ با این رئیس بدروغی باین واهی بگوید شما فکر نکردید که اتومبیل امریکائیست که بروی نتوان دروغ گفت کرد معلوم میشود گرده منتسبین و احباب امریکا هم از همین قبیل احباب باشند که موفق کردید هیچ مردابدا حقرا از تا بینداخته بقیه فرای که باطنا بوری لذا انکار ولی ظاهرا باز تبسم میکند جواب را دادالا شما صبر کنید مطلب بر شما معلوم خواهد شد حقه حضرت لآ دستور نقیه داده اند و این لآیان فعلا بدستور حقه لآ دارند ایمان حقه را کتمان میکنند بگذارید تا در خفا من انها را نزد شما بیاورم را در اورد مردی که نزدیک هر بعد و تا الوقت مذهب و شغل حقرا موفق نکرده بعد این حرفها نشنید.

گفت لآیان اگر اجازه بفرمائید و الحال که کمتر با بیخبر رسیده هم حقه را موفق بیاورم بنده از هستم و در قید احکام اسلام هستم و از ال مومن بسید باب است و بعد از باب هم عقیده بصبح ازل نیز را بحق دارد که جانشین او است بعض صریح حقه سید باب و بهاء برادر میرزا یحیی بعد و نیا بحق در نفاق کرد و فعلا کار ایران نه داشته باشید که هر حقه یا باطل ولی اجازه بفرمائید هر با این مرد بهائی طرف بحث بشوم و او را مجاب بیاورم والا در بین راه هر جا خودر بیاوریم آقایان هم ما را بهائی موفق بینمایند و اگر هم ما شاه بیاوریم ضرر ندارد میگوید فعلا مصلحت میدانید در کمان و تقیه بنمایند و از نرمی و ملایمت کمتر این جناب شما کاملا مطلع نیستید این ۴۱۸۰ مردانی هستند که تا بحثی اصفهان داشت اینها را میگفت این آقایان میگفتند لا بحثی از ماست و هر کس را لا بحثی حکم بقتل میکرد این آقایان اشخاص را که بحثی تبلیغ کنند میکشتند این اشخاص را که لا بحثی میکشند برای این است که باطنا از ایمان به بهاء برگشته بعقیده و عقاید تمام علمای اسلام و ناصرالدین شاه و وزرا را لا حقه موفق میکردند الحال هم بخواهید امتحان میکنم پس از ان رو به بهائی کرده گفت اهلوی هم مسلک دارد بهائی پوز خنده زد و گفت اگر چه میدانم تصدیق نخواهید کرد ولی عرض میکنم شما معلوم خواهد شد که نه بهلوی بلکه رئیس انگلستان هم لذا احباب و از منتسبین بهائیه میباشند مباحثین شروع بخنده کرده هر کس سخن گفتند ولی کم کم میل بیدا کردند که برای گذشتن وقت شخص ازل با بهائی طرف شد تا از مباحثین رو به هر مرد از ال کرده گفت میگذارید حال قدری با هم صحبت کنیم با هم ببینیم واقعا مطلب چیست از ا چون میل مباحثین را حس کرد رو به بهائی کرده گفت حضرت آقا بفرمائید شما چه دیده اید به بهاء این اور دید بفرمائید تا ما هم ایمان بیاوریم بهائی باز خنده زده گفت آقا میدانم شما باطنا تصدیق نکرده هم دارید و شا نخواهید صورت ظاهر مطلب را بپرسید بنده هم حرف ندارم هر چه شما بپرسید حاضر جواب هستم بسیار خوب همین جواب را مرحمت بفرمائید ایمان شما به بهاء روی چه اصلی است بهائی گفت ال تمام دنیا کلمه بها را اضافه نکرده و از تسلسل همین حقیقت و کتب هم نوشته و هم گوشه بگوش در عرض هفتاد سال این صدا از ملکوت اعلا باسماع عالم رسیده بانبیاء و دنیا را بر نگرده بانبیاء بازهم شنوا هستند از ال گفت لآیان به بینید این حرفها با جواب سئوال بنده چه تناسب دارد هر میگویم مدرک ایمان شما به بهاء چیست ایا این حرفها جواب سئوال من است بگویم روی چه اصل شما تصدیق به بهاء کردید بفرمائید تا ما هم ایمان بیاوریم ایا هیچ دیده اید کتابی فوق کتب آسمانی آورده همین ایمان شما را بخواهم بدانید بهائی گفت حقیقتا چه قدر شما عاجل هستید چه قدر خونها ریخته شده و چه قدر از جان گذشته و در سبیل محبوب چه ها فانی شده و نداء حقیقت را از غیب اعظم صدره شنیده جمال قدم اصغاء نفحات غیب حبیب مرتفع و خواهید حرمان خودرا از لقاء او حس نمایید از ال خنده بلندی کرده گفت لآیان هر کس این حرفها را شنیده و تناسب او را با سئوال من بیش حقه ملتفت نشده بگوید خنده مباحثین بلند شده میگفت این حرفها که تا کنون بگوش شنیده همانین

سیاحت بیشتر دارد و مربوط بسئوال شماست از این باز هر روز که آن مدرک این ایمان شما جز
بهائی در جواب باز شروع کرد بتسلسل عرفان هائی که در هیکل کتاب بخط بیان کردن من جمله خطاب
باز کرد گفت نقطه اولی میشر لجعله مرآت لظهوره جمال قدم و نقطه قبله در هیکل بشریه
دمیده شد و آنچه باید از حکم اعلی جریان پیدا کند پیدا کرد و گردد گرد و راز رحیق اصلی گوئی
آن ماء معین نوشیده شد و کروبی حقائق تحقق از طلیعه کمس حقیقت محروم مانده عجب است که شما هم را
بسمع آن نرسیده و دمار هم دلیل نجواهند از این باز روبجیب کرد، با تعجب زائد گفت آقای این آیه
هم درخصوص هیکل اظهار عدم فهم منحصر از این روبه بهائی کرده گفت آقا باز تکرار نام دلیل حقیقت و ایمان
شما را باین مسئله سئوال می نام بهائی برانگیخت و باز در زیر لب خنده داشت گفت دیگر بعد از این شما
شما دلایل مرا تصدیق کردید لازم بتکرار نیست علاوه بر آنچه دلائلی که آوردم تمام را تصدیق فرمودید
و هیکل موقن بحقیقت گردیدند از این حرف خنده در گرفت بطوریکه نوذر برگشته از پشت رو
گفت آقای حواسی مرا بهرت نکنید یکی از حقیقت گفت آقای نوذر اگر در دائره بحث بیشتر از
همه میخندید هرگز شروع بصحبت کرده از روی تعجب که این مرد دیوانه است این مزخرفات که سروپا
و معنی ندارد و هیچ کس نمیفهمد چه مربوط بسئوال شما نامه دانکهی این هم کردن که مطلب را بهم
تصدیق کردید و حقانیت دلایل مرا فهمیدید بیش تر مورد عنایت هم اینکه هنوز علیرغم مزخرف
گس چیزی نشنیده هم جای اینکه کس تصدیق نماید در بین این گفتگو نوذر اتومبیل را نگاه داشته
گفت آقایان اینجا مورد خواراست پیاده شویم هرکس میخواهد شام بخورد بعد از صحبت تا نیم
بیرون رفته هوا نطیفی از چرخهای ماشین کرده عوکت نانم هیکل بلند شده شروع بماشین آمدن
از ماشین نمودند اینکه سر راه بحث نزدیک اتومبیل ایستاده بحث بهائی در وقت ورود نماشین
رویه آینه کرده همین اول که سوار شده بدون شتاب به گفت اهه ابهی اینه که نو عابس آنها
دیدی و از این لکات معبوری نیست گمان کرد که این هم دکری است این آدم گرفته و مثل دیوانه
که گاهی یا علی و دیگری یا اهه میگوید این هم از همین قبیل است لذا بدون خیال با بهائی متوجه شده برسم
معمول که هرکس ابتدا گرم بگیرد انهم لابد گرم میگرد اینه هم با او لگری مرحبت باز کرد و باز
بر شتاب گفت این آقایان همه از احباب واجباء هستند اینه که هیچ وقت دهنش باین حرفها
انسانیت گمان کرد که این حرفها مخصوص این شخص این است که انها میزارت بخواهند بروند گفت اتفاقا
دعا داریم از دلش بیش آمد روبه اینه کرد گفت آقا شما بهائی هستید اینه گمال برآشفته که پیدا کرد
گفت فلانفلان زن هر چه بهائی است مردیکه این چه سئوالی موردی است از من نمیشنید من
هر چیز از بهائی زن ... و شروع بفحش دادن کرده از پس گفت آقا سئوال من که مورد بحث
این گفتگو بهائی است و باین طور که با شما صحبت باز کرده ام حال کردم شما بهائی هستید و چون
اولا

اولا بشما سلام بهائی دادم این گمان در حق شما بردیم و برای اینکه بعدا چون این گفتگو با مام سنوی است دیگ
سلسله مطلب سر ربط شاید عقب سر شما بگویند از این جهة سئوال کردم اینه پس از مدتی عصبانیت بدن حال
آن داشت که او را از راه قانون که نسبت این شخص بمن داده که خلاف رعایت حرمت بحث و هتک احترام
و شرف مرا باین نسبت لحظه او را جلب نماید ولی ساعتی توسط کرده صرف نظر کرده مسافرین وارد
قهوه خانه شده هرکس بفکر شام و چای و استراحت بحث میشه دراین بین بهائی که هم حاضر نظر کرده
به بعضی متوجه شده باز میگوید اینه لازم است فصلا معلوم این بحث که این طور نمایه مسافرین خنده
دیگری قصه مشغول حالت حوصله بهائی شروع بنوشتن کاغذ شده یکی از مسافرین بعد از اتمام کاغذ
تمام شده کاغذ را از عقب سر او گرفت بخیال اتمام شروع مسافرت مسئولیه حرفهای کس که او هم اظهار
داشته نخواهد مسافرت امریکا بنماید و اگر هم این مسافر بی قانون کرد کاغذ کس را نباید بی اجازت
صاحبش کسی بخواند ولی از طرفی هم بهیچ مطلب گفته شده هم اتمام بهائی شروع مسافرت حضرات نوشته و در
ضمن نوشته که جمعی را در اتومبیل به نمس حقیقت و بکلمه هم انسان ساختم و همه را با نوار شعشعه جمال
مبارک مستنار گردانیدم و تمام کلمه ها را با خلوت جمیل از جمال قدم روح کل من فی الارض له الفداء
حق را دراغوش کشیده و جائیکه از مسافرین بعد از ختم جملات نیز معنی دار معلوم میشد خیال داشت
کاغذ را نیز لحظه در صندوق پست بیندازد از برای اجل که در اصفهان داشته گفت این کاغذ
کاملا مسافرین را عصبانی کرده اگر بین خیال بعد این کاغذ انها را بخیال انداخت در صدد بیایند
برایند بهائی خنده گویا گرده گفت آقایان امریکه همه تصدیق دارید لازم نیست این قرار در حفظ
ظاهر بگوشید و با این صدقیه لازم نیست حه انکه اجل حضرت اگر بفهمند شاید از این گمان بکنند
لطف و فضل اعلی حضرت با تمام قوی کوشش از تقویت امر الله و علی ساحتش او دارند و باز هم بحفظ
بقول عوام از تا بیندا خته بهبود و بزور بهائی را میخواهد بار کردن اجل حضرت و تمام بردوم
کرمانی که سهل است بار کردن ساکنین کرات حوصله سیاه دیده نمیاید و بهمین وجه هم عوقی از گفتگو
در دهنهای افتاده بر چینی او ظاهر میکرد در بین این گفتگو با طبیعی نه اب که خنده را از اول
بر طرف قدم داد گر در روزنامه رومیز گفت قهوه چی بحث برداشت مشغول بخواندن شد و کوش
باین حرفهای دلخک یک وقت روزنامه را گذارده فریاد زد آقا خبر تازه بشنوید این قدر گفتگو
نکنید دعوی تمام شد این حرف همه را از بهائی منصرف کرده بسوی بحث و روزنامه متوجه کرد
روزنامه را داد بدست مشهدی گفت صبر کن تا من یک حرف از این بهائی بپرسم بعد این تومان را
بگیر بخوان روبه بهائی کرد گفت آقا بگو بدانم مدرسه تربیت در طهران که گفتید و شرح فعالیت
بهائی باصورتی بان گفت ای آقا خیلی خوب بیادم آورد ی مدرسه تربیت بانیه اعلی در طهران
منتوح و در طی مرحمت اعلی حضرت بهلوی اطفال و دوشیزگان را بتعالیم قدس بهائیه مشغول
مینمایند و دیگر تفصیلی از این بالاتر تصور میکرد در این آقا شاهس بر حضرت کوشیده طبیعی خنده
تمام از اجلاب حقیقی میباشد والا کجا خبر از مدرسه تربیت داشتید طبیعی خنده کرده

گفت تا شروع کردم گفتن درس لیمن مدرسه کمی طول کشید مدرسه تربیت را من در این روزنامه خواندم و به کفش ساخت گفت تا روزنامه را بخوان روزنامه را خوانده نوشته بعد چون مدرسه تربیت برخلاف قوانین و وزارت معارف میخواست علم بیاید لذا از مقام منیع امر بتعطیل مدرسه صادر شده بهائی متبسم گردانه گفت بلا شک است از حضرت حضرت شما این طور امر شده بایستی مرحب مصلحت وقت خنده جماعت ساکت بلند شده و مطلب تمام گشت گردیده اولی پیش آمد گفت آیا این یک سطوره از خرافات مردم حقه باز یوث مملکت است که بهیچ وجه از فضایح افتضاح پیدا نکرده و دری را بگیری رسانده که از جریان قانون طبیعت در میان است بیکبار خارج است پس رو کرد به مسافرین گفت لذیذ آیا هر سه امر آل موهوم مدرسه را تعطیل کرده یا این مزخرفات که بگوش اعلا حضرت بهاوی رسیده و نشر این عقیده را لازم برای مملکت بخطر عظیم متوجه دیده لذا این جهنه امر بتعطیل مدرسه کرده و دست برد میان کیف بهائی که در جلو گذارده بود و در میان او تخم مرغ و نان تهیه کرده بود و میخواست نام خود را بیرون بیاورد و صرف نماید که باز شدن در کیف و مصادف با این حرفها و نظر اول در میان کیف و دیدن این کتاب هم باهم موزون گردیده او را بیرون آورده باز کرد اسم او مفاوضات عبد وری زده در جلدین جا لای کتاب این عبارت را تشان دادکه بهاالله و عبدالبهاگفته متی یکون حب الوطن دینا رس مزخرفات چگونه بفهمانم به این مردم جاهل که حب وطن برش مرهوم است و حب عائله را باید از دل بیرون کرد البته کمی توانای اعلا حضرت که چندین سال است ترقیات مملکت را بقوه نظام تشکیل داده و نظامی تا حب وطن پرستی در دماغ او نباشد اطمینان بفرستادن آن نظامی بکجاهای مرحومی نخواهد بود و اگر ملتی که حاضر شده جوانهای خود را بنظام و طیفه برای حفظ مملکت از تهاجم بیگانه و دشمن بنماید اگر این عقیده در دماغ ملت رسوخ پیدا کند چگونه حفظ مملکت تمکن و ترقی مملکت و امنیت از شر اجانب چگونه انتظار میشود قسمتی که حب وطن پرستی را موهوم بداند از کجا برای حفظ حاضر میشود مملکت را هر کس باید تسلیم بنماید و الگی حب عائله است که او می را کس دفاع دشمن و رفع احتیاجات و تراید نسل و حفظ سلسله نسب و تکامل و ارتقا و ادار بنماید تمام اصول حفظ حیثیات مملکت و ملت روی همین خواص از اول عالم تاکنون در تمام ملل اداره میشد اگر ملل این خواص را کوچک بشمرند همین انها در موض زوال است چه جای انکه بکلی مرهوم بداند پس اعلا حضرت ساده لوحی از جهنه جلوگیری این فساد امر بتعطیل و توقیف اندرسته فرمود و حمایت از ابراز این عقیده را فراهم آورده چه انکه دات شاهانه حس فرمود که این عقیده تحریک دشمن مملکت و ملت خواهد بود و موسس این مذهب اول دشمن مملکت و بلکه بدلیل همین حرف معرفی خود را مدلل داشته پس این جهنه اعلا حضرت از راه سیاست و بطور نزاکت قلع و قمع این عقیده را جنابخه از این روز نامه معلوم میگردد بر حق لازم دانسته و اگر شما دیگری صحبتی از این مقوله نباشید رسما از طرف این مسافرین شکایت خواهد شد بهائی بعد از شنیدن این کلمات باز تبسم کرده گفت بروی

[illegible]

صحاب با برطرف و نور شمس حقیقت انکار خواهد اعلا حضرت برای در دهن بعض جهال مثل شما را خواسته به بند دورا گم کنند والا او حضف اگر موقن بنداره بحضف مقام سلطنت نمی رسید حرف بهائی بایستی جا رسیده ا منیه در بیت ستون قهوه خانه حرفهای او را می شنیده بگیرنده دارد شه متوجه به اسنه او شده با خطا بهائی که از صورت بیان خارج است دست او را گرفته از قهوه خانه بیرون کشیده و بنوعرکت اساسیه ایشان را از بردن از اتومبیل بگذارنده باید را بورث این مزخرفات هرگز داخل نخواهد و این قاعده درکت نظر انسیه باید بهائی وقتی این مطلب را حس کرده و دیده نظریه دیگران هم اراده انسیه را تائید میکند کت قایل است بهائی مهلت بدهید چند کلمه حرف دارم و مسافرین اول برحرف شنیده بعضه او این مدت کم حاضر بگوش دادن بحضف یکدیگر انتهای کت خوب بگذارید به بینم چه میگوید چون وقت به او داده شد کت قایل مزخرفات که میگفت شما گمان میکنید من واقعا عقیده به باب و بهاء دارم کشف کی این باهم حقه بازی است مزخرف بزرگ درکت نشد هیچ راهی ندانستم بی بمقصد بهائی برده دیدم این مردم را انگلیس با پول میدهند و تحریک میکنند برای اختلاف در میان ایرانیها من هم خواستم از نفع پول با بعضی چیزهای دیگر استفاده کنم گفتم با این درداره ساختم والا بنشیده تا من خودم بگویم که بکرر با عبدالبهاء دوستی چه کرده ام و چه لذت ها برده ام و تا امروز تصور میکردم باز لذتی ندکلاهی است ولی لا بدلتی این مدرسه تابعیرا اعلا حضرت فهمیدم ارک اینها رنگ دیگری شده و مسلم است دیگرام بعداز این قضیه انگلیس با پول به این انجوانسه داده این محمل ها و خونیه القدک ها که از پول من هنیه خورد و جعفر رنگ رز ساخته شده انها هم گمرد ایران سعد احیان و پول دار هستند حضف شان پول می برند نه انکه پول بدهند پس معلوم شد این پول ها از طرف دشمنان این مملکت است برای تولید کلمه اختلاف و مهم فعلا دیدم این بابی بر جمعه لعنت بقبر هر من که اگر من بهائی باشم اگر افتراض باشد مذهب اختیار کنند کمی مذهب متقدمین اسلام ترین در دنیا میکنند بعد از کشف این مرحله اینه او را بکرده و این ها هم مشغول کشیدن رنگ شده بازی بهائی تمام شد اول مزخرف جوش و خروش داشت بگوشه نشسته خنده کرده گفت ما بی همین میکنیم که شنونده از حرف بهائی گمان داده نکند که همه اینها از همین قبیل هستند در این بوق بوق اتومبیل را زده بگی شروع بسوار شدن کرد و رفت و من هم از انکه منزه سیر و سیاحت این بی آبه هیچ حرفی کمی زنم در دنیا هر فرقه مثل من فقط بگیر و سیاحت مشغول

فصل مسافرین بگیل خفه شده بهائی هم سوز دارد بلند تحمل به بهائی نیاورده با آن جوش و خروش و جزئی که در اول برای بهائی بحضف راست قدری که انوبین براه اتحاد بهائی رو دلا قایل مسافرین کرد، گفت الحال که من حقیقت را ظاهر ساختم و بگیر بیت به این قایل که خفه باز ما صوفی میگفتند بگوید توجه فهمیده که از ما شده تو که سید باب را ندیده، من ها اگر همین عبدالبهاء را ندیده اند قرآن او را که دیده اند تو از چه میدانی باب ایمان او بوده، این را از کت من از کتاب بیان ایمان او بوده، ام بهائی در دغی جسیمه بیان از لی و او را بمکافاتی که از لی برای او درست کرده او هم از برای از لی درست کرده و مطلب فعلا مبهم شد بهائی گفت خوب تا این کتاب که شما از روی او این او بوده، ایه اساس مذهب بهائی همان کتاب شده که من تصدیق کردم همه حقه و بساط غیر بحضف حال بنز، بیشه انچیزی که از این کتاب شما فهمیده، ایه حبث از دست برده در بعضی حضف کتاب گر چگ از بعضی حضف بیرون آورده و کمبال حضف

شروع کرد بعض آیات عربی خواندن و برای خود ترجمه می‌کند تا مانند عربی فهمیم و من اهل جزیره
هستم بگمانم نمرده لزگه تحقیقت دیدن من از لاطائی با هیزی یافتم و آنچه بین لاتینگ جمع اتوبیل بحرکت شد
ساخرین پیاده شدند و روی رکابها چون هوا خوش بود و مهتاب آن حال بخط نشستند تا بهائی دروغ بازل
کاملا سرحوف را بند کرده و رشته را پایان جا رسانیده که ما لذین عربی ها که شما لذین کتاب خواندید
هیچ نمی فهمیم اهل جزیره لازم دارد در این گفتگو بفهمد که اتوبیل کوچکی لذ طرف راه طهران رسید و حسب قاعده
ای که بین شوفرها هست که اگر اتوبیلی وسط راه مانده بایستد او هم ناچار اتوبیل رسید شوفر دیگر آن دلجوئی
بنماید اگر چیزی لازم دارد باو بدهد و یا لااقل به او کمک نماید این اتوبیل رسید شوفر آن بیچاره
شده و شروع بکمک شوفر اتوبیل لخط ساخرین آن اتوبیل هم پیاده شده لذ قضا هیچ لذ عرب
اگحال دار بایستهای عربی بلغت نزدیک، نشسته بهائی دروغ روبه از کرده گفت به شاه لذ غیب
رسید، بهر عربی فهم ایرانی میخواستیم تصدیق این عربها بکنیم ولی عربها مشغول لذ قضیه لخط نزدیک
دارند اگحال تصدیق این عبارتها را رجوع باین عربها میکنیم و لی عربها مشغول لذ قضیه لخط نزدیک
لذ انها بسیلی چاق کرده میخندند در این جا هم ساخرین متوجه نشده و حرف بهائی دروغ را تصدیق
کردند لذ این هم نتوانست منکر لخط بهائی کتاب را برد و آنچه در رحوای اغلب عربهای ساخر بطوریکه انها را
متوجه مقصود ساخته شروع کرد عبارات عربی بیان را خواندن عربها ایستاد او متوجه نشده که بنا
مطلب و معنی بخواهند این عجمها لذ انها را رجوع باین عبارات بفهمند پس لذ هذری تأمل دیده سی گفت اللهم الجعل
الحلال المحجال المجلل سمی ندارد عربها شروع بخندیدن کرده منتقاوم گرد گفته صاحب کتاب مجنون الدوله
مجنون مجنون مجنون خنده ساخرین هم بلند شده یکی لذ عربها هم به انگلیسی خصوصی بغل دستی خود
مجنون دیگری میگفت معجزه معجزه لذ این بهتر آنچه حکمی شده و امر که ابدا تصور نمی کردیم آنچه در این
شاه غیب را هیچ وصله عرض نتوانست بزند کتاب را لذ دست بهائی دروغ گرفته در نهایت بوری
گفت بی جهت نیست که روسای لذ ما جاه و تبلیغ ما را منع نمایند برای این است که لوم چیز مهم جاهل
نیست و تصور میکنم اجنبی لذ حکومت لذ جا فذا او داد بیزد و بهائی دروغ خنده را استداد
کرد که دیگر ابدا حرف نزد و
داده بقیه حکایت فصل خروج اتوبیل درست شده ان عربها سوار شده روبطرف اصفهان ما هم سوار شده
روبطرف طهران و لذ این بهائی دروغ دیگر با حرف نزدند و ساخرین لذ این بهائی آنچه هنوز بعضی خنده
که یک وقت صدای قهقهه کردن مسیحی لذ این ساخرین لذ جای او بلند شده و لغه چیزی لذ ساز و نواز
او بگوش ساخرین رسید کتاب متدک را دست گرفته و مواری چراق سقف اتوبیل مشغول بخواندن
اشال سمان گردیده درین بین مسلمان که سنی بود گفت آقا اولا این کتاب مانیا خواندن او در اینجا
بعد از این ترس که از بد و خوب دراو گیر کرده ایم مانیا نداشت گفت مناسب همین بس که مسیح
ما را مرعوب کرده و بعوض دستور داده که این کتاب متدک را لذ برای مردم بخوانیم لذا
بنده بر حسب دستور مامی شروع بخواندن کتاب متدک لذ بهر حرف لخدم مانیه در متن کتاب تا گاه
این جمعیت که بخواهد داخل ملکوت خدا بشود و با پسر خدا در آسمان بنشیند بهودی که

تا الوقت هیچ صحبت نکرده بود رو بمسلمان کرده گفت مذاکره بالین مبلغ مسیحی را با مسلمان گذاریم
واز انجائیکه بهود با مسیحی ها عداوت باطنی لذ دل داشته میدانست که این مسیحی را بجهت غیبه
لذا وقت مدت آورده گفت متوجه مسیحی شده گفت لا بگوئید بدانم پیغمبر برای چه بایه بیاید
و خداوند پسر خود را از برای چه بسوی ما فرستاد مسیحی گفت لذ برای رهنمائی بندگان و پسر خود را
بسوی ما برای نجات ما و فرستاد (یهودی) ایا پسر خدا کتابی داشته (مسیحی) بلی همین انجیل است
(یهودی) ایا در انجیل احکامات و دستوراتی هم بیان کرده بلی فرموده من برای اخلاق آمده ام
و حکم همان است که جبل لذ من گفته شده چنانچه در آیه ۱۸ و ۱۹ لذ انجیل متی باین عبارت فرموده
۱۷ گمان مبرید که آمده ام توریه یا صحف انبیا را باطل سازم از بهر ابطال نی بلکه بجهه بگمیل آمده ام ۱۸ که
بر ایشه بشما میگویم تا آسمان و زمین زایل نشود همزه یا نقطه از توراتیه زایل نگردد تا همه واقع
نگردد ۱۹ پس هر که یکی از این احکام کوچک را بشکند و بمردم چنین تعلیم دهد در ملکوت آسمان
کمترین شمرده شود اما هر که بعمل آورد و تعلیم نماید او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده
خواهد شد انتهی یهودی لذ این آیات که مسیحی برای او خوانده کاملا مسدود شده ولذ شدت ذوق
لذ توانست دیگر خودداری کند و لبنداتم چه طور شد که مسیحی سایت را باخت بالخنده در گلو
(مریکائی درین خواننده بود یهودی گفت این آیات هر که هست همه لذ مذهب ما خارج هستند
و لذ این نقطه نظر اگر تصدیق و تکذیب لذ ما فرق کند مایه بی مورد نباشد مخصوص اگر مسلمان
حرف مرا تصدیق نماید مسلما و بی شک تصدیق او بنا بقاعده اعتبار دارد بقیه الخ مسلمانها لذ یهودی
دل خوش ندارند و صدمات گمراه یهود مسلمانها وارد نکرده لذ مکر علل برانها وارد شده لذ این آیات
مسلمان سئوال میکنم اگر بتصدیق حقانیت این آیات مسیحی توراتیه را بسیخ نفسخ نکرده و حکم او برقرار
نص این آیه انجیل که خوانده باید باقی است باقی باشد و احکام او را باید عمل نمایند پس
لذ این آیات سئوال میکنم که احکام توریه چه را در میان شما مسیحی ها جاری نیست اگر مسیح احکام
توریه را تغییر داده و باید معمول داشته شد جمعه توریه را برای مسیحی ها تغییر داد و دیگر در غیب تر
قرار داد احکامات نجاسات را که در توریه است مسیح که تغییر نداده پس یک تغییر دیگر احکامات
لذ توریه را در میان شما لذ چه تغییر پیدا کرده احکام حیض و نفاس لذ برای زنها که در
توریه معین شد، در میان زنهای مسیحی چرا معمول نیست احکام توبه و احکامات معینه که لذ
برای گناه کار در توریه مشی و سفر لاویان مقرر است پس چرا شما معمول نمی دارید یهودی لذ این
سخن مارا گفت و کتاب متدک را لذ دست مسیحی گرفت آن کتاب را ورق و ورق کشیده بعد
ورق زده احکامی را که مجملا لذ توریه اسم برده یک یک بتفصیل نشان داد حکم خشنه کردن
باب ۱۵ لذ سفر لاویان آیه ۱۱ تا آیه ۱۴ حکم نجاسات راجع بانواع گوشت ها باب ۱۱ لذ سفر لاویان
آیه یک تا آیه هشتم حکم نجاسات کسیکه جنابت نیز ماکول اللحم را لمس نماید سفر لاویان
باب ۱۱ آیه ۲۳ تا آیه ۲۵ احکامات راجع بزن و حکم طهارت و نجاست او

سفر لاویان باب ۱۱ آیه ۲ تا آیه ۵ حکم قربانی برای پاک شدن از گناه . سفر لاویان باب ۱۲ از
آیه ۶ تا آیه ۸ احکام مبروص باب ۱۳ از سفر لاویان که مکلف پاک شدن مبروص باب ۱۴
از سفر لاویان احکامات تکفیف جنب باب ۱۵ از سفر لاویان احکام حیض و استحاضه باب ۱۵
از سفر لاویان حکم وجوب قتل زن حائض که با مرد بخوابد آیه ۱۹ از باب ۲۰ از سفر لاویان
احکامات قربانی و ذبح باب ۱۷ از سفر لاویان آیه ۳ کیفیت آب تنزیه و از گناه پاک شدن
باب ۱۹ از سفر اعداد احکامات معاملات باب ۲۵ از سفر لاویان این احکام را بهودی
از ترجمه توریه که دست مسیحی بعد یک نواخت پس ازان رو به سایرین کرده گفت لاکن
ازین مسیحی به هر سید انجیل مسیح که احکام توریه را تغییر نداده و میگوید نیکهزه از او تغییر نخواهد
کرد و امر مینماید که بهمین احکام توریه یعنی مسیح عمل نمایند پس این احکام را در میان
مسیحیها که تغییر داده و پس چه را عمل نمایند اگر میگویند این احکام را مسیح نسخ نکرده
پس عمل کردن بانها چه را در میان مسیحیها اگر بعکس می باشد و اگر میگویند منسوخ شده
منسوخ کرده ایا مسیح نسخ کرده یا غیر مسیح اگر مسیح نسخ کرده که دروغ است چه انجیل در انجیل
بجای نسخ متعینه اورا منحصر و اگر غیر مسیح نسخ کرده پس این دین دین خدائی نیست و اگر
میگویند نسخ نشده ولی مسیحیها عمل نمی کنند پس گناهیکه عمل ندانند در نگاه بهودی معذور است
بهودی را منحصر مسیحی دست های خود را کم کرده خواست را دفراری بدهد اگنده بهتر در مضیقه
خفه را انداخته گفت جواب این اشکال با جز نیست بواسطه ائمه مسلمین از فرقه پروتستان
هستم و این تغییرات قبل از لوطر موسس مذهب پروتستان بعد بهودی خنده که کرده
گفت دیگر بهتر پس شما نگوئید مسیحی هستم بگوئید مسیحی لوطری هستم و مذهب لوطر هزار سال
بعد از مسیح اختراع شده و تمام مسیحیها اورا باطل و از بدعت میدانند پس معلوم میشود علاوه
بر سطالب فوق که مذهب مسیح را بکلی مرهون میسازد و بهم اورا بدعت جلوه میدهد
شما خود گاهی در نسطوریها و گاهی در کاتولیکهای دنیا را طرف تصدیق میکنید که تغییر این احکام از
کاتولیک باشد از طرفی هم میگوئید این مذهب پروتستان را لوطر اختراع کرد اول
اصل مذهب مسیح را که کاتولیک است تبدیل بر بدعت او میزنید که تغییر این احکام
و احکام خود را از انهاست و بعد ام خود را موفق میکنید یک مذهبی که هزار سال بعد از
مسیح در دنیا پیدا شده و صدها ملک خود را مسیحی میداند و از پیروان مسیح بشمار می آورید
خود را به که مسیح از این مذهب و از این حرفها چیز ندارد مسیحی دست و پای خود را در جواب
گم کرده گفت حالا ان که رسیدیم ممکن است بیائید اسقف جواب بدهد ساخرین

خنده

خنده کرده که این مطلب را چگونه میتوان جواب بهودی ایراد حاضر میکند میگوید انجیل
شما تصدیق میکند احکام توریه را و انها را تثبیت کرده و میگوید باید علی شخص دو دین
مسیحیها علاوه بر اینکه این احکام منسوخ و جاری نیست تمام انها هم بعکس است این احکام را
که هیچ تغییر نداده اگر غیر هیچ تغییر دلکه حق نداشته و دانگی شما مذهب انگلی را دارید بتصدیق
خفتان که هزار سال بعد از مسیح اختراع شده مربوط بمسیح نیست و خفتان ریشه مذهب
مسیح را بکلی از ته ریشه میکوئید کاتولیک ها که قبل از پروتستان و قدیمتر هم این تغییرات را
داده اند کاتولیک هم حق تغییر داشته باید هم که پیغمبر نیست که حق اصل داشته باشد
پس شما مذهب اصل مسیح را خراب کرده که تابع پاپ و این احکام پاپ هاست پس
کاتولیکها پاپی هستند نه مسیحی و صد خفتان هم تصدیق میکند که مذهب شما بعد از هزار
سال از مسیح اختراع شده اصل مذهب پاپی بکلی بند بعد که دیگر این بدعت لوطری
که دران بدعت قدیمی ظهور یافت پاپی بکلی بند باید مسیحی حق شود گفت من کاری باین
کارها ندارم و همه ماهی بیست تومان پول میگیرم و روزی یکمن نان که فقط بگویم عیسی
مسیح نجات دهنده ما بر دوم است کسی نخواهد بشود و کسی نخواهد نشود دیگر بیدا شدن
ماهی بیست تومان و روزی یکمن نان بمن بدهد تا من از بین مذهب راست بدهد و دیگر بکار
ساخرین گفت پس معلوم میشود شما دین خراج میکنید و مذهب بزایده میگذارید اگر کسی
این کار را بشما بنماید شاید بعد دیگری بیدا شد ماهی پس تومان بشما داد و روزی یکمن نان بانر
مذهب شما انجا خواهد بعد سایرین بگذرد و مسیحی شرمنده گردید بهودی هم خوشحال شده بعلاوه پیش
تراش فروشی نماید در این اثنا ماشین ایستاد سوگوز اطلاع داد که اینجا دلیجان است باید چهار ساعت
استراحت کرد ساخرین یک یک فرود آمده وارد مهمان خانه شدند و بهمان خانه جمعیت
زیاد بعد از ساخرین که قبل از ایشان وارد شده بعد فصل چون جمعیت ساخرین در مهمانخانه زیاد
و اطاق جواب بعد نبود مصر تقریبا نصف شام گذشته بعد برای ساخرین تازه وارد جای نشستن
دوری یک نیم تخت بزرگ بعد باضافه تختی که بهلوی قهوه خانچی بعد و از جمله جواب ممکن بعد بهمان
واز لوطر و مسیحی محکوم شده چون صدا شترانی ماهم پیدا کرده بعد سته نفری بهلوی یکدیگر نشستند
طبیعی پیش آمد گفت میترسم که بالاخره ساخرین محترم همه ام کمش هم باشند چه انجه تا بحال شنیدیم
از انها بهمان ازل مسیحی معلوم شد که اصلا دین نداشته و برای جلب نفع لقب و فقط منظور
شاخ مالی بعد و همین ملک هم است که اسم خود را بهیچ مذهبی موفق نکرده و فقط گردم واز
اول گفته ام هم مذهب پول است ولی این لاپان با انکه در این ملک ما هم شریک بعد انه
بدترین عملی که وجدان حکم به بد بودن او میکند مرتکب شده انه که فقط است خوب لاپان بیائید
ملکتان ما دیگر است چرا اسم مذهب بخصوص بیائید صاف مثل هم خود را بدون مذهب معرفی نمائید

که دیگر باین در دسرها بر نخورند بهودی در این جا دو بطیسی کرده گفت شما این کار را م تو انستید این بکنید
برای اینکه خط و خط نمی کشید و کسی نمیکند نان بخورید ولی اهل لاتان کسب دیگر که ندارند اگر ما
باسم این مذهب پول از صندوق بیمارستان یا کلیسا بگیرند پس چه کنند سرمایه که نیست علم هم که
نیست مثل یهودی ها اعتقادی هم که نیستند که یکسال ستان را بشنوم و چقدر رنگارنگ تمام
درآمد فهرستی برای هم جاها آورد و صرف هائی شده چون جای جواب خیلی مجبور شدیم بگوئیم هر کس
برای خط مشغول عبادتی خط شده در بین یهودی چهره تخم مرغ خرات شاگرد قهوه چی
تخم مرغ آورد و مشتری او گذارد بتری عرقی که در اتو بیل بخوابد بشود ممال شده بدست
گرفته در روی کتف قهوه خانه با انوقت جلوی خط نهاده بعد برداشته فنجان اولا خط
خورده فنجان هم به حکوم خط میچی داد بهای اول پس آمد اتهم تحقیق اظهار کرد جرعه ام او نوشید
خورده فنجان هم به حکوم خط میچی داد بهای اول پس آمد اتهم تحقیق اظهار کرد جرعه ام او نوشید
تا جرعه پیش خط صاحب کرد دید یک فنجان عرق بقدر سه شاهی قیمت دارد برای جلب نفع سه شاهی
عرق منت عینت دانست او هم یک فنجان گرفت خورده ولی تا جرعه را نمی توانم بگویم از جمله اعیاد بعد
چه اگر این اعیاد ما اتفاقا بکار تجارتی حضوص این روزها منافی میباشد فقط از جمله فوق که جلب نفع
و لو مختصر که کشته انه شراب هست هم قاضی نمیشود او این نظر به بعد فقط خوش آمد برای بعد
که آن یک شیشه دیگ سن نخورند و با یارفاقت نخفته درویش هم گفت جمال بر را عشق است
و بیالله از جیبش بیرون آورد و پیش آورده جرعه ام او گرفت و این سفر حواله بعد از انکه او حق
بلند کرده و پیش دفت بحواله قصه بخاتم دادند اندین طرف تب آب حیاتم دادند آن بیاله را
نوشیده دستی به سبیل و آب خورهای خط کشیده گفت فقیر این که بدرد صرف کرون ما هم نالیده بیاله را
پیش آورده جرعه دیگری گرفته نوشید و دعائی کرد گفت هو مولای بخیر است همه را از کوچک تر اقرار
نامه و جا بوقی بیرون آورده حاق کرد بلوکه نشسته همه زانو ها را بغل گرفته گاهی بکی و گاهی دیگر
بجا بق میزند و در سیر و سیاحت بوده و تمام خسته فرو رفته جا بق بزنام گل کرده یکوقت هوس
و حق زدگی فقیر هر چه هست حق است سر بزانو نهاده و در عوالم خود بقدر فرو رفته هوس
در سیر درویش بود م که آن هم عالم است دیگر انرا من بینم و این هم عالم است در این درویش سیر
میناید که یک وقت دیدم صدای یک مسلمان سنی یا یهودی بلند شده راج بخوردن شکر
مسلمان میگفت تو انکس هستی که مسیح را محکوم کردی با نکه در تورایه است از احکام که انها عمل میکنند
دران صورت تو خط چه را بتوسیه عمل میکنی که در تورایه حکم منع وحرمت سکرات وارد شده
یهودی شکر شده که در تورایه حکم منع نرسیده مسلمان میدانم از کجا بدست آورده بعد این نسخه
کتاب کنت المهلکات از بغل جیب بیرون آورد گفت در این کتاب احکام چندین آیات
بسیار راج بحرمت سکرات از تورایه جامع جمیع مباحث نقل کرده هستم بخواهم به بینم آنچه
گفته و یا انکه در نقل این آیات بزبان عربی و ترجمه ها صحیح مطابق خط ترجمه های یهود و مضار

افترا البته

و حرف موهوم است یهودی گفت هستم تورایه همراه ندارم که مطابقه نمایم گفت مسلمان گفت بهمان
ترجمه تورات را که تو بحرمت از مسیحی گرفتی و او را محکوم کردی میگیریم و مطابقه با کتاب مبارک
مینائیم مسیحی چون از دست یهودی دل بوری داشت هنوز نابود اظهار نکرده قدری بیش تر آمده و برای
انکه تحریک کند مسلمان را بجان یهودی و او بیزد کتاب را داده بدست مسلمان مسلمان اول
کتاب کنت المهلکات را باز کرده قدری ورق زده مطالعه فهرستی کف و کتاب مقدس تورایه را
بدست یهودی داد گفت این کتاب را بگیر هر جای او را که هستم میگویم باز کن و هر جا را که حکوم
بخوان یهودی کتاب تورایه را بدست گرفته مسلمانهم از روی نسخه کنت المهلکات مطالعه کرده
گفت سفر لاویان از اسفار تورایه باز کن یهودی آن سفر را باز کرده مسلمان گفت بهمین فصل دهم
از این سفر را بیاور فصل دهم را ورق زده حاضر کرد مسلمان گفت در این کتاب کنت المهلکات مبارک
نوشته در سفر لاویان از تورایه در فصل دهم آیه هشتم و نهم در حرمت شراب و مسکرات این طور
وارد شده و عبارت عبری هر آیه را خوانده باین نحو که خداوند خطاب بکرون هرون نمضه
چنین میزاید ویدبر ادونای الاهرون لئمود یمین وشخار ال تشت
اثاه و با بخاه ایتاخ بنواخم ال اوهل موعد ولو نا موتو حقت
علولام لدودو تحیم الحال اگر تورایه عبری ندارید مطابق همین ترجمه که دست شماست
الساعة سفر و فصل و آیه را که مبارک دروغ نوشته یهودی دید راه انکار نیست گفت
نه خیر فصل و سفر و آیه مطابق است گفت خوب مبارکه ترجمه او را برطبق همین ترجمه
که دست شما است نوشته و از خودش ترجمه نوشته هستم ترجمه را بخوانم شما مطابقه
کنید اگر غلط است بفرمائید غلط است مسیحی هم بهلوی یهودی نشست و کردن میان
کتاب کشیده معلوم بود بخواند اگر یهودی مغالطه کند مسیحی طومبگیرد و دق دل خود را
از او بستاند و او را مکافات بیندازد مسلمان گفت خوب مواظب باش در تطبیق
ترجمه که در این جا این طور نوشته خداوند هرون را متکلم شده خرمحه تو و پسرانت
بهراه هنگام آمدن بخیمه مجمع شراب و مسکر را نخورید مبادا که بمیرید و در قرنهای
شما قانون ابدی گردد انهی ایا این ترجمه مطابق است یهودی دید جای انکار نیست گفت
بلی مطابق است مسلمان گفت خوب اگر این طور است بگو بدانم احکام شراب خوری در
وقت خسته کردن و در وقت عقده وعروسی و اوقات دیگر و در وقت مردن و تغزیه
که بدست ملاهای شما جاری میگردد و این احکام از کجا است و از کجا است علاوه بر این آیه
ایات در این کتاب و سایر کتب انبیا خانچه مبارک نقل کرده بسیار است همان حرفها که
بمسیحی زدی تمام بخصوص بر میگردد و انکهی این احکام که تو از برای مسیحی حکم کردی که همه

از توراتیه است بکدام عقل تصور و تصدیق این احکام را میتوان کرد که این ها احکام خدائی است
لمس سنگ و خر برای چه نجس باشد حیوان طاهر باشد و بران چه موجب فتق بابه ایا خدا دشمن
خلق دشمن دارد هیچ عالم جاهلی اینها گونه احکام بران مجری که در جنس است مقرر نمی کند احکام
سروس و کیفیت آب تنزیه که در توراتیه مقرر است بکدام قاعده درست می آید خاکستر گوساله
گاو سوخته چگونه با آب رفع گناه میکند برحسب احکام توراتیه که اشاره شد گاه شاه
هم نجس می باشد لمس حیوانات غیر شکافته سم را که نه بر جسم و نه بر روح اثری دارد در روز
منع کرده اما خوردن شراب که تمام دنیای کنونی مشاهده او را کشت کرده و پیشتاز و است
مرض مهلک از او کشته شده او را نباید منع کند ایا این توراتیه را میتوان کتاب
آسمانی و حکم خدائی اینها اگر برای هدایت بشر آمده چگونه خلق از افعال قبیحه خودداری
کرده نه ایا تصور میشود که لوط با دختران زنا کند و داود خروسی بازی کند و پریای پیغمبر و سلیمان
مرتکب السوره راه برده و با هیزی با عاقبت ذورات خلق نان بخورد چگونه هم اینها در
کتاب توراتیه و شفیا و پریا و داود هم موجود است اگر شما که شخص بهودی هستید یک اهل رود
شرب سکرات را شمارکه نتایج قبایح این چیزها را خواهید فهمید و فعلا دوائر سکرات سلولهای
ادارکی مغز شما از کار افتاد و حسن و قبح را تشخیص نمی دهید و اکنون در بین این حرفها
صدائی از بیرون مهمان خانه که شبیه صدای طفل بچه بلند گریه میکرد یا ای بیائید بیائید بیائید
بیائید بیرون به بینید چه جنبات است اشخاصی که در مهمانخانه بودند یکدفعه هم برخواسته دویدند
بیرون مهمانخانه ولی بهودی از همه زودتر بیرون دوید و مسلمان بجای خود نشسته بچه ابدا
تأثیری از آن صدا و از حرکت جمعیت در او ظاهر نشد برجای خود به آرامی نشست بچه وقتی که
جمعیت برگشتند بهودی هم برگشت جای خود نشست مسلمان پرسید چه جنبات بچه بهودی گفت گربه
بچه بشری دیوانه بچه معلوم میشد اغلب از این حرکات مینماید مسلمان گفت حزب شما چرا
جای خود را گذاشته و بیرون دویدید برای فریاد یک طفل دیوانه بهودی گفت من نمی دانستم
احتمال دادم جنبی بابته از این جهت دویدم به بینم چه جنبات مسلمان شروع بخندیدن و بهم اظهار
تعجب از بهودی خلق بجدیکه بهودی کیرت افتاده متحیرانه بهر سبب شما خیلی تعجب از این حرکت می کنید
این اندازه برای یک امر عادی تعجبی ندارد و مسلمان گفت اگر بدانی خیلی جای تعجب است برای اینکه
از شنیدن صدای یک طفل دیوانه از جا برجاست بروی بیرون با احتمال اینکه جنبی بابته
و راضی شود که این صدا عادی و فقط در همین کوچه بلند شده و خاموش گردید از شنیدن این

صدا

طفل دیوانه احتمال دادی جنبی بابته و از جای خود حرکت کردی و تفحص برامری ولی از شنیدن صدای رعد
آسای محمد که هزار و یکصد و بیست سال است در اوقات ذکره عالم بلند شده و این همه بیا بهوی حیرت
انگیز در عالم تولید کرده و زیاد، از چهار صد ملیون نفوس بکر دین صدا مجتمع گردیده اصلا
شما بهیچ بهانا احتمال این را نداده اید که شاید در اثر این صدای جنبی بابته ایا حال خلق
تصدیق بیانات که جای خنده و تعجب از حرکت شما بهیچ پس بدانکه این خنده و تعجب نه برای این بچه
که چرا لاجای خلق برای صدائی که بیرون مهمانخانه بلند شده حرکت نمودی این تعجب برای این
بچه که گفتم که شخص که بصرف شنیدن صدای دیوانه که هیچ اثری بر او مترتب نیست از جا
بلند میشود برای تفحص میرود که شاید جنبی بابته ولی چگونه دین صدای قرآن که عالم را پر کرده
تا بحال از جای خود حرکت نکرده و باین خیال نیفتاده که شاید این همه بیا این همه هو
صدق بابته و بلوه و راه نجات یا اثری در دنیال او بابته این حرف بطوری مؤثر افتاد که نه
تنها بهیچی را متوجه کرده بلکه کر بهیچ هم که گوش سیواد شنا تر شده بهیچی استکان
بزمین زده و شروع کرد فحش بملا های بهیچ دادن که انها ما را سرگردان کردند و از بچگی
در مغز ما کرده که زیاده از پنج کلمه با مسلمان حق حرف مذهبی زدن نداریم حالت عصبانی غریبی
در بهیچی پیدا شده و بفکر فرو رفت در وقتی که بهیچی در عالم فکر بچه باز مسلمان آن کتاب را ورق
زده این آیات را در مقابل بهیچی گذارده توضیح خواست فصل اینهم آیه بیستم و در حق اسمعیل
دعا نمود (خطاب با براهیم است) شنیدم ایشمعیل او را برکت دادم و او را بارور بنهایت
زیاد خواهم نمود و دوازده سرور تولید خواهد نمود و او را امت عظیمی خواهم نمود (و جبری
این آیه چنین است ولیشمعیل شمعتخا هنی برختی او تود هفر بخد او تود
هر بختی اتود بماد بماد شنیم اسار لسنیم ام وانا یتیوالکوی کادل ومحی نانه
که کلمه ماد مادرا نصاری از ترجمه ها ساقط کرده اند و باتفاق بهیچ ماد ماد کلمه ای است
که در عبری معنی او محمد است و ترجمه فوق از ترجمه های نصاری پیدا شده و از جمله او را است
عظیم خواهم نمود در نهایت وضوح است که مراد اسمعیل نیست و انگهی با کلمه دوازده سرور تناسب
ندارد) بهیچی چنین توضیح داد که ملا ها میگویند این آیه در اخبار ظهور از اخر زمان است
که بالاخره محمدی خواهد آمد و مردم را بشریعت خود امر خواهد نمود و این محمد را میگویند کاذب بوده
مسلمان خنده کرد گفت شما صدای طفل دیوانه را احتمال دروغ فرض نکردی و احتمال صدق
تصور نمودی کیکه این صدای ضعیف را صدق فرض میکند آن صدای عالم گیر را چگونه کذب
تصور نمی نماید و انگهی ثریت موسی یعنی تصور بنمائی که بایه آن محمد شراب خوردن لوط
و خروسی بازی داود و عذره خوردن شمشیل را بنماید یا اینکه احکام حقیقی توراتیه را که
که بتوسط آن همه قتل عامها و احکام های بلد طبی جور بانقراض نسخ توراتیه بکلی مفقود

و تمالی و طبیعی های بجای او این گونه مز خرفات را بامم توریه در مغز شما فرو برد و نور حقایق وحی الهی را
انکار سازد بهمین بیطق محجوب شده و چون هیچ چاره نداشت بار فحش بلا های شخصی داد پس لذان
گفت فعلا که بر بدر هر چه بهتر است لعنت که چه گونه بیحاجت در عالم انسانیت لذ حق محروم مانده و بر
بدران ها ی متز سگم بر در لعنت مسلمان گفت فعلا تو بدیگران حق لعن نداری اگر راست میگوئی
حورت در طلب حق باش گفت خدا راست میگوید کر مز مسلمان شدم و محمد را بیقین فرستاده او میدانم
ولی در دهای دربان را هم کمتر کم اگر این مطلب نشر کنند من در میان قاتیل بالاخره مسموم و در خون
بدن مرا بی لذ مرگ خواهند گرفت و در رشته خواهند لطف و دیگران اسباب عبرت قرار خواهند
داد و لذان رو خز معالجه نوا پیر خواهند گر این حرف بخلق و تب و باف نه نزدیک تر آمد لذین
جهة مسلمان توضیح خواست گفت نیچ لذ احکامات بیهقی که ملا ها حکم داده اگر کسی را بفهمند مسلمان شده
اول او را اعدام کرده یا مسموم یا مسئول خواهند کرد و رخز او اگر فته در رشته گرده در کینه بریز
عکس موی باسم رو خز بدان و ما گزارده و برای رخم نوا پیر استعمال نمایند و اگر لذین راه موفق
نشدند او را لذ جمیع لئون بزرائی و بما محروم خواهند بیهقی بیان قساوت در وقت ادای این کلمات

فصل

از قیافه او معلوم بود که حالت حزن لذ بشره او هویدا بود و باز بلعن ملا های بیهقی زبان را بجا
ساخته بود چون کمی بالا رسید بعض بفکر بعض دیگر بهمانند برای حرکت
چونکه سوغرا علام حرکت نخط بود و کم کم صبح هم روشن گردید لوغر تعجیل داشت مسلمان و شیعه مشغول
نماز شده با برین یک مخارج جای و خرج مهمان خانه را پرداخته سوار شدند مسلمان و شیعه آخر
همه چون مشغول نماز بودند برای سواری مهیا شده وقتی شیعه دست ولد دامنین شده که مسافرین
همه جای حضرا گرفته بودند و بواسطه تغیراتی که در پیاده و سواره شدن اخ سیده قدری جای
شیعه تنگ شده بود بچه یکوقت هم لذ یکا لذ مسافرین بجای او افتاد بود وقت نشستن طفلک
بخط بعد لذانکه نشست صاحب بچه درطلب برامد شخص شیعه بچوات بچه را لذ زیر پای خط بیرون
یکمد بعبرت افتاد یکدیگر بنه گفت لعنت بر عمر شخص سنی لذ شنیدن این حرف یکدیگر بنه مستغیر دیگران هم
لذ این بحث و نزاع میان سنی و شیعه نتیجه بگیرند که تا کی مسلمانند هنوز اختلافات خط را که
حق کدام است نتوانسته ایم رفع نمائیم لذین جهة بعض شیعه را ملامت کرده لذین سنی و بعض
سنی خنده یدند این هر حالت هر چه را عصبانی کرده شیعه بچوات رفع ملامت لذ خط نمایه
ولی رفع این ملامت را در اظهار داشتن مطاعن عمر و علی کردن شنایی چند لذ خلفا نه بهت
سنی میدانست سنی هم در صدد رفع خنده و استهزا دیگران لذ خط برامد و این دفاع را
در کو چک کردن شیعه نه بهت او میدانست لذا همه غوغا ها لذ وقت سواری و این حرکت

لوقت گاه و تب گرسنه در مهمانخانه بهم خانه سید گرده بحث سنی و شیعه در میان آمد سنی میگفت شما
شیعه ها همه گاه لذ آنش گرم تری باشید اگر مصلحت در معاشرت با خلفا نخط همه را بمنبر با اینها
معاشرت و مراعات نخط و انگهی پاس احترام پیغمبر این نیست که لعن بصحابه پیغمبر هم نخط
پاس احترام آن بر در این است که باید مراعات حال ظاهر نخط و همان طور که پیغمبر هم
در صورت ظاهر با اینها کمی سلوک میبرداخت ما هم مامور هستیم که متابعت فعل پیغمبر نمائیم و عین
احترام پیغمبر همه اینها را خوب بدانیم و تشاجراتی که بین ایشان واقع شد بعد از فوت حضرت
رسول مربوط بما نیست اینها خود میدانسته ما مور بمتابعت قرآن و سنت محکمه ما هستیم در
کجای قرآن و سنت امر صریح بر لعن خلفا رسیده کدام خبر از امام های ما این مسئله صریح
در امر بلعن ایشان است ایا کتابهای شما که قبل از مجلسی نوشته شده در کدام یک لعن صریح
دارد جز اینکه این همه غوغا از بعد از صفویه و مجلسی اشاعه یافت و اینهم بساط بعضه
نه مذهب همه انکه ایرانی چون دیدند لذ فشار خلفا و عرب بستجات نخواهند یافت تجزا بهم
مذهب و مظلومیت اسم حسین بن علی را بهانه کردند و مذهب شیعه را ساختند و در باطن
غرض انها مخالفت با خلفا و اسلام بحط و در صورت ظاهر هم ننگ اسلام بسینه بزنند چه
انکه اگر غیر از این میکردند و هم اسلام را کنار میگذاردند مثل جاهای دیگر ممکن نخط باب
مقاومت با بسطه اسلام دانسته باشند صورتا گفتا ما مسلمانیم نه خلفای اموی و عباسی
بصرف این اسم نتوانند با اینها در هیچ صورت بازی نمایند و لی باطنا بضدیت اسلام با بهم
حسین بن علی مقاصد مخفی داخل در مذهب کرده و احکام زردشتی و عادات مخفی را که
هیچ مربوط با سلام نیست با بهم امام جعفر صادق محفوظ داشتند و الله که امام جعفر صادق
از این مذهب خبر ندارد و بمنزل زردشتی بلباس اسلام با بهم شیعه وارد هم میشد میگفت امام جعفر
صادق را در مدینه ملاقات کردم راجع بخبر افت عید نوروز این طور فرمود و میگفت از
قول حضرت صادق در احترام عید نوروز بیان میکرد آن بی چاره ها بی اطلاع هم که بکل
احوال و درجه هویت این ادعا را خوانده نبودند و از غیب هم که خبر نداشتند که این ادعا
زردشتی و بیجا بر رسوم ایرانی را با بهم امام جعفر صادق نسبت نمایند و با بین اسم برای ایرانیت
محفوظ ماند تا اینکه عادات و اخلاق ایرانی ها زردشتی ها با بهم مذهب جعفری صورتی بخط
گرفت و از خطر محو محفوظ ماند و با بهم حسین بن علی عرب را طام و سنگ دلی رحم میرقی
کردند این است بنیان شیعه که مقصد باطنی مخالفت با اسلام و محفوظ داشتن مراسم ایرانیت
و ملیت و برای رفع تهاجم از طرف اسلام اسم لذ اسلام بخط بعنوان حضرت صادق بخط بسته
چون سخن بینجا منتهی شد اول شیعه این بحط در آخر هم بین سنی و عثمانی آتش ضدیت
بین هر ملت و مملکت را با بهم شیعه و سنی اشتعال داده و هر اهمال شیعه را با بهم مذهب
تر زیق در مکتب ایرانی نخط در صورتی که باطنا منتهی مخالفت با عثمانی ها و سنی ها بازی
بحط و هم جزء مذهب و عقیده شیعه واقع گردید چون سخن باین جا رسید سید اگر خط
ما حالت عصبانی متوجه بسنی شد گفت صد کار با بین خوفها ندارم از تو میپرسم اگر خط

بسم الله الرحمن الرحیم کشف الشبهات راجعه بکتاب روضات الجنات

روضات الجنات تصنیف مرحوم حجة الاسلام حاجی میرزا محمد باقر چهارسوقی اصفهانی المدرس بمدرسه مبارکه

کتابیست در تاریخ بزرگان از علما و ادبا و علاوه مشتمل بر مطالب ادبی اخلاقی علمی اخباری

و چون در این آواخر این کتاب شهرتی را حائز گردیده که در میان کتب علمای اثنی عشریه کمتر

کتابی باین مرحله شهرت و قیمت رسیده این بنده در اغلب اوقات بتطبیع خصوصا

بمطالعه این کتاب مصروف داشته لذا از آنجائیکه الانسان محل النسیان و بقول عربها ان الجواد

قد یکبو لسیاری از مطالب مندرجه آن کتاب را از لحاظ تتبع و استقرا و دقت در نظر

بدقت گذرانیدم اشتباهات بزرگی در یافتم که از مثل چنین نویسنده بسیار بعید مینماید

و اگرچه مرا قابلیت این موضوع نخواهد بود که خرده بین بر چنین شخص جلیل نام و

در عالم هر چیز در جای خودش در خیز امکان است لذا صواب چنان نمود که پاره

از آن اشتباهات را در این اوراق بصورت ترقیم برآورده مضبوط نماید تا آنکه اگر

بنظر اهل بصیرت و رجال غیر متعرض بگذرد پس از تحقیق و اطلاع تمام و تتبع اگر

نویسنده طریقه خطا بنمود عفو فرمایند و از نظر پاک اغماض بگذرانند و اگر چنانچه

حقیقت امر چنان است که این بنده درک نموده در صدد اصلاح و رفع آن اشتباهات

از آن کتاب شریف برآیند چه آنکه آن اشتباهات در این گونه از کتب بس اسباب

گمراهی ملل خواهد بود چه صاحبان این گونه تصانیف مقتدایان و پیشوایان آن ملت اند

و این گونه کتب امروز در نظر دشمنان چندین ساله بین اهل صلیب و لا اقل خرده

بینان و ارباب اطلاع میگذرد و چون باین گونه مطالب برخورد نمایند بتمامی کتب

و تصانیف آن ملت لسان اعتراض متوجه سازند و یا آنکه بنظر حقارت در

دنیا برآیان بنگرند از همین روی عزم آنچه کشف کردم راجع باشتباهات آن کتاب

در این حاشیه نهادم چه آنکه شاید روزی کسی متوجه شود که از اهل این مذهب و مشرب

و از همین طایفه کسی بوده که باین نکات و دقایق برخورد و لمحه اعم از آنکه در عرض خط

در نظر بعرض رسد، انگاری داشته باشد و یا آنکه در نظر جمعی مستحسن و مرغوب طبع

واقع گردد بدون توجه باین امر کمترین خدمتی را ذلیل بنگارش درآورم

خط احترام خلفا برحسب صورت ظاهر باید محفوظ بماند و صحابه پیغمبر را باید گرامی داشت چه را عترت

پیغمبر را محترم شمرد و نه بمن بگو بدانم بقول شما سنی ها که میگویند علی خلیفه چهارم است اما میتوانید بگویید

مخالفت با خلیفه چهارم مخالفت با اولوالامریست مگر این حرف فرق میکند در این صورت و بقول

شما وقتی که علی بمقام خلافت میرسد اولی الامر مسلمین میشود معاویه با او مخالفت میکند در واقع با اولی الامر

میکنند و باز معاویه را رضی الله عنه میگویند در صورتی که بقول شما مخالف اولی الامر کافر است

و در اینجا باب اجتهاد را برای معاویه باز مینمایند و او را معذور میدارند رضی الله عنه میگویند

ولی وقتی که یزید بخلافت میرسد و پسر زهرا با او مخالفت میکند دیگر او را برای او عذری نمیبینند و او را

جسم مینویسند اگر معاویه مخالفت با حضرت امیر را از باب اجتهاد دانسته و او را رضی الله عنه

گفته حق بود بر او فرض بگیرند و اولی الامر بداند لااقل پسر پیغمبر را مثل معاویه فرض بگیرند و از او

درگذرند علی اولی الامر شخص معاویه مخالفت میکند رضی الله عنه شخص ولی یزید که اولی الامر

پسر پیغمبر مخالفت می نماید باید سر او بالای نیزه و معامله با او بکنند که بر سر این آسمان تا کی

درباره هیچ کافری مشهور نرسیده تمام جرئی و خودی شما این است که چرا شیعه ها حق را

فهمند علاوه اگر شما کوئید صحابه پیغمبر محترم اند میگوئیم محترم نیستند اما اگر کسی

پیغمبر که خدای درباره او میفرماید و انک لعلی خلق عظیم مقام عصمت او را بیان فرموده چنان

نماید و بگوید سهو محمد همانست میگوئیم چگونه دیگر احترام چنین کس را باید منظور داشت من اگر

بگویم این حرف که در صحیح بخاری از حلیفه چهارم شخص شما نوشته اید از خلیفه است و خلیفه راه

راست گوید انم پس عقیده من هم باید این باشد که پیغمبر همانست میگفته اید و در این صورت

با این عقیده من مسلمان پس ناچارم بگویم پیغمبر معصوم است و خلیفه ثانی این حرف را بر سر

زده و کسی که بمقام عصمت پیغمبر این حرف بزند چگونه قابلیت خلافت خواهد داشت و آنهائی

از تو پیرسم امام جعفر صادق چه طور و چه مباحثه اگری کوش بر خلاف پیغمبر و چه وقتی

این حرف غلط است چه آنکه باتفاق تمام کتب شما حضرت صادق را متقدس و بزرگ دانند آدم

روایت نقل نمیکنید پس مسلما حضرت صادق مطابق عمل پیغمبر وضو و نماز میگذارد و تغییری

در احکام ندادند حال در هیچ کتاب و تاریخی هم ندارید که شیعه بر خلاف حضرت صادق وضوی

خود را میسازد پس اعمال شیعه متصل است با اعمال پیغمبر حضرت صادق و از آنحضرت بحضرت

رسول پس مذهب متصل بزمان پیغمبر همان مذهب شیعه خواهد بود اما ابو حنیفه بگوئید در صورتی

تصدیق بالاینکه حضرت صادق مطابق دستور پیغمبر رفتار نمود مذهب خود را از کجا آورد

چه آنکه فقهه او بر خلاف فقهه حضرت صادق است و مخالفت او با جعفر صادق مخالفت

با پیغمبر است پس شما مجبورید اگر تصدیق حضرت صادق را بنمائید تکذیب ابو حنیفه را بنمائید

تکذیب حضرت صادقی که باجماع مسلمین کمال است تصدیق ابو حنیفه هم بهیچ وجه ممکن نیست

اول در باب الف در تاریخ اصفهان وارد شده اند و این مطلب از نسب رجال و از
صاحب قاموس بعض لغات طبی را نسبت داده در کتاب لغت نحو علمه
وکیله اهل فن بر او اعتراضات حقه وارد آورده نه چه جای آنکه تاریخ رجال نوشته
کشف و بیان وضعیت جغرافیائی بنمایند پس باب اول این کتاب بشرح جغرافیا
انساب است و با وضع رجال از این جهت وجه مناسب نخواهد بود و خروج از مقصود
و وضع شی در غیر ما وضع له خواهد بود **قوم** در ضمن تاریخ اصفهان شرح ورود
حضرت امام حسن علیه السلام را باصفهان مرقوم فرموده اند و این مسئله بکلی بی اصل
و از حرف های عوامانه است مثل آنکه در بین عوام مشهور است که امیرالمؤمنین در کجا دیگ
آمده و یا حضرت عباس در فلان مکان آمده این حرف هم از این قبیل است
سوم مرقوم فرموده در ضمن همین تاریخ که حضرت امام حسن وارد اصفهان شده
و در حمام لشیان تشریف آورده اند غرابت این مطلب از مطالب جلو زیاد تر است
و این حرف عوام است که میگویند زورخانه نظر کرده مولا مرتضی علی است برای
ائمه حضرت مولا در زمین زورخانه ورزش کرده آمدن حضرت امام حسن هم در حمام
لشیان از همین قبیل حرفهاست و این گونه مطالب را با مطالب بزرگ راجع بکمالات
علی که در آن کتاب اصل مقصود است توام کردن مقام آن اشخاص را هم کوچک کرده و انظار
مطالب راست هم تحق باین جور مطالب خواهند در نظر عقلا **چهارم** غریب تر از
جلو اینکه شرحی است که این متقولا راجع بزاینده رود مرقوم فرموده اند که رودی که از
از آب بهشت در زاینده رود چکیده میشود و عجب این است که ماخذ این حرف را
خیلی تحقیق قرار داده اند و این حرف بعین حرف هندوهاست و عقیده این راجع
برود گنگ که در ملک هند جاری است و نوشتن چنین حرفی در ضمن کتاب ابدا تناسب
ندارد و جزء اف نه خواهد بود **پنجم** آنکه در شرح حالات غزالیون از المقدم الحسن
احمد بن یوسف بن علی الکرکی المعروف بابن العشره مطلبی از اهل الامل نسخ حرر
وجه تسمیه او را بابن العشره نقل فرموده که در اهل الامل ابدا وجهی ندارد و هم چه
مطلبی هم در لؤلؤه حسه نسخ یوسف بحرین و ریاض العلماء که مطالب حضرت را از کتاب
اهل

اهل الامل نقل مینمایند وجهی ندارد و وجه این استناد معلوم نیست از روی چه نسخه بعضه
ششم مطلبی را که بکتاب اهل الامل نسبت داده اند این است و فی الاهل انه کان
کان زاهدا فاضلا فقیها وکانت امه ولدت فی بطن واحد عشره اولاد
فی غشاء واحد من جلد دقیق فعاش منهم واحد ومات الباقی فلذلک
سمی ابن العشره فیروی عن ابن فهد انتهی این مطلب را به اف نه گوها کرده
و هند شاید اعتراض بنمایند که یک زن در یک بوست نازک در یک شکم ده اولاد بزاید
چه جای آنکه این مطلب نسبت بمثل شیخ حر داده **هفتم** بیان حسن مطلب
مستلزم بی اطلاعی از علم تشریح است مخصوصا علم انعقاد جنین در رحم اگر ما گوییم
قدرت خدا بعجه جواب الکمائر اخواهد بعجه قدرت نمائی او جا دارد این حرف مثل
این است که بگویند بعضه مرغی زنبرهای مرغ کرده و نه بوجه او بقدرت خداوند
ببری بعجه **هشتم** مستلزم عدم اطلاع از امثله عرب است که این العشره اطلاق
میشود بر کسیکه خوش حرکات و خوش اخلاق باشد و عشره بفتح عین نیست بلکه
عشره بکسر عین است که دارای معنی است که عرض شد **نهم** در شرح حالات
میرزا محمد استرابادی لفظ ترئیس را بعد از نقل کلام سید مصطفی تفرشی در نقد الرجال
و ادعای سید تفرشی در عبارت میرزا محمد لفظ ترئیس
حسن بسیادت میرزا محمد فرموده در صورتیکه این
حسن برخلاف مصطلح بنام معنی است و عین عبارت این است وکان من شرفا علما وفقه
الموصوف فی کلمات بعضهم بالسیاد وکان من جهة انتسابه بالام الی موالینا
السادة کما یشیر به الیه دعاء سیدنا الامیر مصطفی التفرشی وساق ما ذکره فی النقد
وهذا دعاؤه له مد الله تعالی عمره وزاده ما به تعالی شرفا فقیه متکلم الی اخر وسوء ات
که مکرر این اهل فضل بلب اطلاق لفظ انتساب از طرف مادر را به نام موجب سیادت ندانسته
و اگر لفظ ترئیس را در دعای سید تفرشی بر سیادت انتساب بزرگ است شاید گمان کرده اند
این ترئیس هم بمعنی ترئیس مکه است و غفلت از اینکه ترئیس مکه و شرفا اختصار را از جهة مقام
والا بطون ترئیس بنا میشود نه از جهة سیادت و اگر این استفاده را از کلمه میرزا فرموده
شاید از اشتباه حاکر تر بعجه اگه میرزا مخفف امیرزاده است و کلمه امیر در سادات
بسیار استعمال شده و این جهة در سند اطلاق لفظ میرزا بر غیر سید نمی نمایند حاج میرزا
حبیب الله رشتی و میرزا قمر و میرزا محمد تقی شیرازی را علماء جلیل و علماء اعلام و محمد تقی میگویند

دهم در شرح حالات مولی محمد امین استرابادی مشهور بملا امین استرابادی صاحب فوائد مدنیه
حسن مرقوم فرموده انه الفاضل المقطوع و مناضل المجتهد والاصولی صاحب القلم العادی
والعقل المبادی ابن محمد شریف الاسترابادی محمد امین الاخباری این عبارت را بیان
فرموده و حیران در سبب وطعن ملا امین و طریقه او گوشیده که اگر در روز قیامت بغرماین
حاجی لوزی در ستدرک خداوند مجمع مجمعی بین ایشان و ملا امین فراهم اورند چه جواب
خواهند داد چه شده که اغلب رجال ناصبی وسنی را وقتی در این کتاب توصیف مینماید
سه الباقی توصیف میفرمایند که در حق کمتر کسی صادق است ولی در مورد یکمردی که تحفه را مروج
اخبار اهل بیت عصمت وطهارت میداند بهیچ الفاظ اطلاق میفرمایند که هیچ یک از علمای
بزرگ شیعه در باره هیچ زندیقی متعبر نفرموده انه وابای این رویه طریق صواب است یا خطا
این حکم را باید خداوند عالم در محکمه احرت بین ایشان و ملا امین بنماید

یازدهم جناب ایشان حدیث ترین مروی از حضرت رضا را که صدوق در عیون روایت
کرده در اخر ترجمه ملا امین ذکر فرموده انه ولی عهد به اورا ترک فرموده و ان حدیث این است
که یحیی بن ابی عباده خدمت حضرت رضا علیه السلام بعد اکه حضرت این شعر را میخواندند کلنا قائل
ملاقی الاجل والمنایا هن افاقت الامل لاتغرنك اباطیل المنی والزم
القصد ودع عنك العلل انما الدنیا کظل زائل حل فیها راکب ثم رحل پس من
عرض کردم هدایت شوم این اشعار از کیست حضرت فرمود این اشعار از مردی از شیعه است
پس من عرض کردم این اشعار را ابو العتاهیه نظم نموده حضرت فرمود سبحان الله وارضا
الشخص را بکو و ابو العتاهیه مکو شاید که بشود این کینه را و حرمت ندانسته باشد و اسم او
اسمعیل بن القاسم بن المؤید بعد پس از ان حضرت فرمود مگر نخوانده ای که در قرآن خداوند
مذمت فرموده القاب بدرا از برای کسی گفتن که میفرماید ولا تنابزوا بالالقاب صاحب رضا
بعد از این حدیث که در آخر ترجمه مذکوره مرقوم فرموده خطاب این میفرماید از این حدیث
اشاره بحسن حال این مرد میباشد و این حدیث دلالت دارد بر عدم جواز الفاسق
ولا تذکروا احدا بالسوء ولا سیما فی محضر اعاظم اهل الدین و باین فرمایش در حق
خطا فرموده اند و در باره ملا امین باین لفظ قلم را میگرداند الفاضل المقطوع
ومناضل المجتهد والاصولی که در باره شخص ناصبی اگر بگویند کاملا متانی خواهد شد
انا مرون الناس بالبر وتنسون انفسکم

دوازدهم مضمون حدیث ترین را که در خصوص ملا امین که لا اقل در زمره مجتهدین ائمه
اثنی عشر است فراموش فرموده و در باره این خلکان که در میان اهل سنت بدنام به اعمال
شنیعه لوابطه حب علی ان است و در اغلب کتاب تحفه حدیث به ائمه طاهرین تحفه
حضوصی نقل او راج بقصیده الکوراء در ضمن حالات حضرت رضا صلوات الله علیه مضمون
حدیث و فرمایش ایشان ولا تنابزوا بالالقاب را معمول داشته انه در ترجمه ابن خلکان
حسن میفرمایند الشیخ المعتمد الامام والعالم العلم العلامة قاضی القضاة ودین
الحکام شمس الدین ابو العباس احمد الخ چه شده که ابن خلکان بان شرح حالات
که دارد و با نوشتن قصیده الکور در خصوص حضرت رضا هم عالم است و هم علم علام و ملا امین
فاضل فضولی ابن خلکان زین الحکام و شمس الدین است و ملا امین مناضل مجتهدین
اگر بدای ایشان این توهین را برای ملا امین از کتاب فوائد مدنیه که رو بر
اصولیین نوشته است جایز دانسته اند اصولیین از حضرت رضا هم ترینشده
و ملا امین هم از ابن خلکان پست ترین بابه چه شده که این اقتباب دین است
و او محل گواهی چه شده که حدیث ترین در باره شیعی علی آن متروک و در حق
ناصبی مخالف معمول **سیزدهم** در باب سین در ترجمه سعد تفتازانی بعد از نقل
عبارت ابن حجر عسقلانی را که در تولد سعد گفته انه ولد سنة اثنتی عشر وسبعمائه و رضی
عنه التعظیب همین میفرماید والظاهو التعظیب الدین الرازی الامامی دون
الشیرازی العامی انتهی در این تصحیح فرموده نیز بامامی و شیعه بودن قطب الدین رازی
اما در باب قاف مراجعه کنید همین قطب الدین رازی را که در این جا امامی ترجیح
فرموده اند در انجا چه اقتضائی بر این همه داشته اند و چه نسبت های منکری را
بر او روا داشته اند **چهاردهم** در باب قاف بقطب الدین مذکور که در یکی ترجیح
بامی بودن او فرموده نسبت چنین میدهند که قطب الدین رازی با سکر و ضوء حدث
و بر فضیلت کیفیه کردن را جایز دانسته و بسم الله را از سوره در نماز ساقط میکرده
و در حاشیه التلخیص بترجمه تهانوی جایز میدانسته و بعد از نقل بحر بهمین را با و نسبت داده اند
در صورتیکه این کونه نسبت ها بکسی کرا ان بچشم به بیند اولا باید برای او محل
ترتیب دهد و بعد از ثبوت شدن حکم باین نسبت ها بهیچ وجه مورد شرعی ندارد خصوص
بعد از مردن کسی بعد از هفتصد قرن از کجا معلوم که این نسبت ها صحیح است

و بالاخره حکم بکفر و عدم ایمان قطب فرحه‌انه ایاز این قطع او برای ایشان از چه طریق حاصل شده
اگر از مکتوبات که بایشان رسیده است قطع باین امور و نسبت او را بکفر چگونه حاصل و دادا نشانه
جماعتی هم درباره او نوشته اند که شهید او را در بلاد هرات کرده و در تعاقب آن عده که نسبت
های مذکوره باو داده اند حاجی از علی شهادت بایمان او داده اند در این صورت ترجیح
قول بزعم و کفر بر قول بثبوت و شهادت ایمان درباره او از کجا پیدا شده
ایا اگر قطب الدین رازی روز قیامت بایشان بگوید در باب سخن او کتاب تحفه تصحیح کرای
او برای حسن باعامی لحسون و وزر طلب ایی گونه مرا بعداز ممات در عالم رسوا کردی و در اقرار ایمان
بستر چه جواب است **پانزدهم** در عوض نسبتهای مذکور بقطب الدین رازی نسبت های
حضرا باز درباره طاوس یمن خراسان فرحه و بالاخره در اغلب کتب فتوای منکره او نقلرات
و احادیث در ذم او رسیده و حضرا لذا ائمه طاهرین جدا ساخته و عده زیادی از بزرگان
دین شهادت بسوء اعتقاد او داده ایشان جدیث زیادی فرحه که اشرا در عداد ارباب
و علمای عالمین و مخلصین داخل نمایند و برخلاف سبک حضه که باوثق تواهی فکرا بتکفیر جریان
داده درباره او مسمول داشته اند ایجی چیست و این جا چیست **شانزدهم** در باب
عین راجع بترجمه علامه بهبهانی که در قبرستان طوقچی اصفهان مدفون است همدان مبالغه
در تکذیب او فرحه انه حضوصا در نقل حکایت خانه آخرت فرد حتی معاصر بهبهانی
و نوشته حضرات باو دادن که راجع بان نوشته او نماع غریب و حکایت عجیب برشته
تحریر در آورده اند که اگر کسی مراجعه کند باندک تامل بجای ترجمه نویسی غرض را میفهمد
در صورتی که راجع بعلامه بهبهانی کمتر کسی از بزرگان جلالت قدر او را متذکر و برشته تحریر
در نیاورده باشد **هفدهم** از جمله ترجمه مانیکه مبالغه در مدح او فرحه انه ترجمه شیخ
بهائی علیه الرحمه است ولی این قضیه را خراسوی فرحه که اگر شیخ ثقه و این قضیه
نوشته کتاب سهل را ایضا شیخ بهائی تصدیق فرحه چنانچه حضرات ایشان نقل از کتاب
کشکول شیخ فرحه انه پس اگر شیخ امین و ثقه و عدل است چه شده که در این قضیه
قول شیخ مورد اثر واقع نشده بلکه بعلاوه مورد سخریه و استهزا و طعن قرار داده شده
ایا طریقه اصلاح این گونه مناقضات از چه راه است و اگر ایشان در نظر متعدد حضرات
راه نظر گرفته در جمع بین این مناقضات بهتر آن بود که مرقوم فرمایند

هیجدهم آنکه پس از ترجمه الشیخ ابونصر الفارابی که از مشایخ قطب راوندی است
بیان فرحه انه که از مشایخ او حسین بن مرتب القمی و الشیخ هبة الله بن دعوی دار
و ابن السعادات النجری است و **حاجی** نوری باآن تبعی که در این فن دارد انه
در این مورد کاملا استغراب فرحه و نیز مانند و لم اعثر علی ما خطن کلامه و ظنی
انه اشتبه علیه السید الراوندی بالقطب الراوندی که ماضه کلام
سید ماضی معاصر را در روضات که فرحه این جمله مشایخ ابونصر السید الراوندی
میباشند در جای شافرحه و مظنون آن است که سید راوندی بقطب راوندی بر ایشان
مشتبه شده چه اگر این جمله از مشایخ مشایخ قطب راوندی میباشند نه از مشایخ
صاحب ترجمه **نوزدهم** در شرح حالات علامه کراجکی و در ضمن نقل تراجم علمارا
درباره ایشان چنین فرحه انه و للکراجکی ایضا کتاب فی الدعاء سماه
روضة العابدین ینقل عنه شیخنا الکفعمی فی کتابه الجنة الواقیة و غیره
که از براز کراجکی کتاب دیگری است مسمی بروضة العابدین که نقل فرحه از او شیخ
کفعمی در کتاب جنة الواقیة و سایر غیر آن کتاب و صدق که کتاب روضة العابدین
کراجکی در دعا نیست و مثل سایر کتب فقه است و شیخ شهید در مجموعه خطی از
او راجع بمسائل فقیه نقل فرحه من جمله خبر جواز جماعة در صلوة عید در باب
ابواب صلوة جماعت و ایشان بصرف نقل کفعمی از آن کتاب اقصور فرحه انه
که آن کتاب را فقط در دعا نوشته است

بیستم راجع به برادر عالم جلیل حضه حجة الاسلام میرزا محمد هاشم در نهایت
فرحه در صورتیکه از معاصرین ایشان است کیکه ترجمه انها را فرحه انه بر اتب در علم
و فضل کمتر از میرزا محمد هاشم نبوده اند بلکه بتصدیق ارباب فضل و دانش بعضی از معاصرین
حضرا که ایشان توصیف فرحه و بر کمتر ترجمه انها پرداخته اند جز تلامذه مرحوم میرزا
محمد هاشم هم محسوب نمی شوند و مرحوم میرزا محمد هاشم کسی است که حاجی نوری او را در مستدرک
در حد سه شام توصیف فرحه و از مشایخ کبار سلسله اجازات مقرر فرحه انه
و نیز معظم الیه بمقامات عالیات از اصفهان مشرف شده اشخاص که از مرحوم
حاج میرزا محمد حسن شیرازی و امثال او مجاز بعضه افتخار را از ایشان هم استجازه
نموده و خودرا جز تلامذه او و ایشان را در جزو سلسله مشایخ کبار فرحه دارد ساخته

ودر فضل وعلم این کتاب اصول آل الرسول که طبع شده شاهدی است چون آفتاب درخشان
وهم چنین رسائل علمیه ایشان را اگر کسی کاملا دقت نماید خواهد فهمید که ایشان متبحر شده کثیر
فقیهی فکرش بآن فروع متوجه شده وهم چنین مسئله شهرت که در جزء کتاب مبادی الاصول
طبع شده تتبع واضطراب ایشان را مدلل میدارد که کثیری از کسی از اهل فن بآن اطلاع نبهم
مع ذلک حضرت فاضل بذکر ترجمه از برای ایشان پرداخته واورا کان لم یکن فرض
نموده در صورتیکه از جهات عدیده مثل سیادت اخوت ریاست شهرت علمیه، فضیلت ایشان
بمراتب زیاده از حد بیان است ترجمه تا بعضی از نسخ های معتصب وای کاش می فهمیدم که این
اخفاء از چه راه بعمل آمده بیست ویکم آنکه در اول ترجمه سید رضی این قسم فرموده انه
یروی عنه شیخنا الطوسی وجعفر بن محمد الدوریستی الخ در صورتیکه جناب
ایشان وفات سید رضی را در سنه ۴۰۶ بیان فرموده انه ودر ترجمه شیخ طوسی چنین فرموده انه
که انه قدم العراق سنه ۴۰۸ در این صورت ورود شیخ طوسی در عراق چهار سال بعد از وفات
سید رضی بوده چگونه ممکن است که شیخ از سید در زمان حیات بعضی حق بزیارت مشهد حضرت
رضا صلوات الله علیه نرفته که در انجا ملاقات با سید نماید پس این قرائنی که شیخ از سید
نموده ماخذ او بهیچ وجه معلوم نیست ولذا محدث نوری این حرف را از جمله خرافات شمرده
بیست دوم در ترجمه سید رضی در ابتداء چندان اورا توصیف فرموده که بیزاز
مقام عصمت کلیه مقامات دیگر را از برای او باین الفاظ بیان فرموده لم یبصر بمثله
الی الان عین الزمان فی جمیع ما یطلبه انسان العین من عین الانسان
وسبحان الذی ودیعة غیر العصمة والامامة ما اراد من قبل عباده الامجاد
وجعله حجة علی قاطبة البشر فی یوم المعاد ولی در آخر ترجمه بکلی صاحب ترجمه
سید را چندان کوچک فرموده که از آن کوچک تر تصور نمی شود اگر این همه اول را
درباره او مرقوم فرموده واورا حجت خلق برای خدا از طرف خدا در روز قیامت قرار داده
پس این عبارت اخر ترجمه دیگر چیست، که اورا یک نفر شاعر بوالهوس معرفی
فرموده باین عبارات که بعد از بیانات زیادی که در طعن سید وارد ساخته انه شاعر
آن حرفها این جمله را باین عبارت ختم مرقوم میفرماید و مما یحقق لک جمیع
ما ذکرناه کثرة ما یوجد فی دیوان هذا الرجل العظیم الشأن من

من

من کثرة فضائل مدیح الخلفاء والاعیان وسؤاهد الوکون الی اهل الدنیا
مع عدم محظوظیة فی تلک المعانی وظهور المبائنة بین قوله هذا
وفعله الذی افاده فی الظاهر ان لا یقبل له باهل الدنیا ولا تعلق وکذا
من اشعاره الغزل والتشبیب وصفة الخد والعارض والعذار من الحبیب
واشعاره المفاخرة بالاصل والنسب تا آنکه بعدی ادامه سخن را در این خصوص
بکلی در باره هیچ شاعر هزل گوئی روا نیست چه انکه در مقام سید بعضی باین اهمیت
داده انه که ذکر او را بعض از فضلا اشاعه فواحش میدانند ایا چگونه میشود که
بین این دو کلام را لازمه تناقض جمع نمود و آیا این گونه تناقض را منشاء
چیست بیست سوم در این عبارت که فرموده انه مع عدم محظوظیة له فی ترک
هذا التعلق آیا عدم محظوظیت در ترک این اشعار از کجا معلوم گردیده آیا میشود که بخواهد در
یک دیوان که یک مقام مقاله اشعال نفس برای حفظ جان ومال می باشد اولاد
ابوطالب میتوانند غیر از این سلوک بنمایند اگر صاحب روضات تاریخ نقاضت
بن العباس را در آن زمان با بنی طالب مستحضر بودند این حرفها را در باره
سید رضی روا نمی داشتند واورا در تعداد متملقین مرقوم نمی فرمودند معلوم
میشود که این حدیث از الحاظ مبارک ایشان نگذشته که وقتی در مقابل منصور
دوانیقی حضرت صادق میفرماید جعلت فداک یا امیر المومنین ایا این
عبارت را الذ حضرت صادق که خطاب بمنصور نموده که قربانت گردم
ای امیر المومنین چه محملی از برای او باید قرار داد که هر محملی که برای این فرمایش
تصور میشود بعین از برای کلمات و مخاطبات سایره سید رضی بالنسبه بخلفا
باید تصور نمود ایا بغیر این طریقه سید میتوانسته حفظ خون سادات را
از اولاد زهرا که با بنی عداوت با انها سلوک میداشتند بنماید بیست چهارم
تصریح فرموده انه که بین اقوال سید رضی وافعال او وظهور مبائنت است چنانچه قبلا
نوشته شد که میفرمایند وظهور المبائنة بین قوله هذا وفعله الخ ایا مبائنت ظهور
مبائنت بین قول مذکور حضرت صادق وبین افعال الحضرت تصور نمود
بیست پنجم اطلاق لفظ تملق بتمام معنی در باره سید با ان فرمایشاتی که خلف ایشان

در اول ترجمه سید فرماید انه ابدأ مورد ندارد و از قانون ادب بیرون است در اینجا مراجعه
شود در لغت تملق و داده او ملق تا انکه مکشوف کرده که مورد استعمال این لفظ در
کجا صحیح است و حقیقت دو کجا مجاز **بیست و پنجم** ایراد متوجه سید راضی در بیان او این
اشعار را نخوانده لجوج بلکه بجای که گفته شنیده برادرم این اشعار برای حفظ داد و نوادر
واجب لجوج در انها هم کلمه کوفی نیست بلکه این ایراد وارد بر اشخاص است که بعد از محض
آن زمان و قطع دیر ظالمین آن سخنان را تازه کرده و نشر سیده همه پس این ایراد
ایشان بایه بطبقه جی و کتاب وارد سازنده **بیست و ششم** از اشتباهات
بزرگ ایشان در شرح حال و ترجمه محمد بن ابراهیم نعمانی است در نقل عبارت مجمس راجع
بتالیفات صاحب ترجمه که فرماید انه و قال سمینا العلامة المجلسی فی دیباجة
بحار الانوار و کتاب جامع الاخبار و کتاب الغیبة للشیخ الفاضل الکامل الی تقی
محمد ابن ابراهیم النعمانی ره تلمیذ الحلینی و قال فی موضع اخر منهما و کتاب نثر اللئالی
و کتاب جامع الاخبار من اجل الکتب نسبت و ان مجلس راجع به بیان امور و نسبت
کتاب جامع الاخبار را بشیخ نعمانی اشتباه شده و مجلس کتاب جامع الاخبار را بیان نسبت بنداده
مجلس راجع بجامع الاخبار این طور فرموده و کتاب جامع الاخبار واخطاء من نسبه
الی الصدوق بل روی عن الصدوق بخمسة وسائط و بعد از این عبارت مجلس
جائی را نقل فرموده که محتمل است این کتاب از تالیفات انها باشد و ابدا در میان انها نعمانی را
اسم نبرده که شاید کتاب جامع الاخبار از تالیفات او باشد بعد از ان مجلس میزماید و کتاب الغیبة
الخ و این عبارات مجلس را که بعد از کتاب جامع الاخبار فرموده از نظر انداخته و بایخ
فرموده و این نسبت را بمجلس داده انتهی **بیست و هفتم** در عبارت فوق که فرموده و قال
ای الشیخ فی موضع اخر منهما و کتاب نثر اللئالی و کتاب جامع الاخبار من اجل الکتب اهم
عبارات را از مجلس حذف فرموده و این نسبت را باو داده انتهی که انکه در موضع دیگر نگفته فرمایش
مجلس این است و کتاب غوالی اللئالی و ان کان مشهوراً و مؤلفه فی الفضل
معروفاً لکنه لم یمیز القشر من اللباب و ادخل روایات المتعصبین من المخالفین
بین روایات الاصحاب فلذا اقتصرنا منه علی نقل بعضها و مثله کتاب نثر اللئالی
که میزماید کتاب غوالی اللئالی اگرچه صاحب او در علم فضل جلیل است لکن در این کتاب اخبار ناصحیح
نقل کرده از این جهة ما تمام او را نقل نکردیم و مثل کتاب غوالی اللئالی است کتاب نثر اللئالی
در عدم اعتبار بتمام انچه در اوست صاحب روضات این همه عبارت را انداخته و واو در
کلمه و کتاب نثر اللئالی را استیناف و کتاب جامع الاخبار را عطف بر او قرار داده انه در

در صورتیکه نثر اللئالی عطف بر غوالی اللئالی است با اضافه کلمه و مثله که این عطف در نهایت
وضوح است و از کلمه و کتاب جامع الاخبار استیناف واضح است در فرمایش مجلس
که باین طور فرموده انه و کتاب جامع الاخبار و کتاب الغیبة من اجل الکتب و در این
نقل هم تحریف و هم اسقاط و هم اشتباه صحه استیناف لعطف فرموده انه
بیست و هشتم در خاتمه ترجمه شیخ مفید چنین فرموده انه ثم لیعلم ان لقب المفید
لم یعهد لاحد من علمائنا اصحابنا بعد هذا العلم الفرد المشتهر بابن المعلم ایضا
الا للفاضل الکامل المتقدم فی الفقه و الادب و الاصولین محمد بن محمد بن جهم الاسدی
الحلی الملقب عفید الدین و هو الذی قد یعبر عنه فی کتب الاجازات و غیرها بالمفید بن الجهم
و امور دیگر لقب مفید منحصر باین نیست بلکه در کتب اجازات و رجال چندین نفر را
بلقب مفید ذکر فرموده علاوه براین نفرمود مثل ابی علی الحسن بن الشیخ الطوسی که در کتب اجازات
از او بمفید تعبیر میزماید و ابی الوفاء عبد الجبار المقری الرازی که در کتب تراجم
از او بمفید تعبیر فرموده انه و الشیخ الحافظ عبد الرحمن بن الشیخ ابی بکر احمد بن الحسین عم الشیخ
ابی الفتوح المفسر الرازی ره در کتب تراجم بمفید رازی تعبیر شده و استاد شیخ عبد الجلیل
الرازی صاحب مولفات کثیره امیر کابن ابی اللجیح بن امیرة المصدری که در کتب تراجم
او را بلقب مفید موصوف فرموده انه **بیست و نهم** در تکمیل ترجمه سدید الدین محمود بن علی بن
الحسن الحمصی الرازی که از اجله و بزرگان علمای امامیه است و اجل از او تعبیر بعلامه رازی
فرموده انه چنین فرموده انه کما انه لیس بالحمصی بتشدید المیم المأخوذ من الحمص الحب المعروف
و لا بالحمصی المنسوب الی حمص الشام لانه غیر مذکور فی تواریخ العرب الاسلامیه
بل هو حمصی بتشدید المیم و الصاد لانه قال فی القاموس فی مادة حمص و محمود بن
علی الحمصی بضمتین مشددة متکلم شیخ للفخر الرازی ثم قال و هذا من جملة فوائد
ادامر مؤکده که در اخر کلام فرموده در حفظ و قبول این گونه ریکانه که از کتاب جمله
خوانده و در کتاب ایشان است تامل در این فرمایش کرده در خصوص تاریخ که میزماید
در تواریخ عرب الاسلامیه راجع بحمص نام چیزی نیست کمال غفلت و عدم احاطه بکتب
تواریخ است چه انکه راجع بحمص در تاریخ نوشته شده و در انها شرح مفصل از
حمص شام مرقوم شده اول تاریخ حمص تالیف ابی عیسی ذو مر تاریخ

عبد الصمد بن سعید که معلوم شیخ صاحب روضات ازین هر تاریخ راجح بحمص بیکا
بر اطلاع بعد ولذا لم ترجمه لانه غیر مذکور فی تواریخ العرب الاسلامیه
سی و پنجم فقهاء امامیه همدان کلام قاموس را معتبر نمی دانند ولذا کتب مخصوص در اشتباهات
صاحب قاموس نوشته شده من جمله کتاب التجاوس علی القاموس و معلوم شیخ صاحب
فاضل عالم صاحب روضات کتب راجع باشتباهات صاحب قاموس را بدیده واز او اطلاع
نداشته والی در این مقام کلام صاحب قاموس را بر کلمات علماء و فقها ترجیح می دادند
چه انکه قاموس لغت نویس عجمی بعد نه ترجمه و رجال نویس عرب سی و یکم بر وفق
قاموس گفته محمد بن علی الحمصی الصینی مسنده متکلم شیخ فخر رازی بمجرد مطابقی بعض
او با اسم پدر او پدر سدید الدین از کجا معلوم شد که همین سدید محمود بن علی فقیه شیعه باشد
چنانچه لذا همین جمله اغلب از نویسندگان تراجم رجال حال اغلب را بواسطه تطبیق در اسم جد
و پدر بهم خلط کرده اند و صاحب روضات از کجا بصرف همین مطابقه حکم بصحت کلام قاموس
فرموده انه سی و دوم در صورتی که خود صاحب روضات در ترجمه قطب رازی سیفرماید
ولم نر احداً من اهل السنة من نهایة تعصبهم فی امر المذهب یروی عن احد من علماء الشیعه
ویدل علیهم فی جریان مشایخه که هیچ یک از اهل سنة را از جمله تعصب در امر مذهب ندیدیم که از علماء
شیعه روایت نماید و اسم عالم از شیعه را در جریده اجازه خود ثبت نماید ولذا همین جمله
استدلال نمودن قطب رازی فرموده انه بواسطه انکه سید جرجانی و پدر حنفی از او روایت
کرده انه خطور نموده که در این جا بیان حرف عقیده شده بقول قاموس شده انه که
سدید الدین حمصی شیخ فخر رازی نبوده و حرف قاموس درست است پس در این جا هر حسب
عقیده خود باید بفرمایند که سدید الدین از سنی است لواسطه انکه فخر رازی از او
روایت کرده چنانچه فرموده انه قطب رازی سنی است برای اینکه سید جرجانی از او روایت کرده
و یا انکه قول صاحب قاموس را کنار بگذارند والجمع بین هر عقیده متضاد است
سی و سوم اگر این قول صاحب قاموس را اعتبار داده پس خوب بعض
در ترجمه یرجح حال فخر رازی بیان اتهامی که در ضبط مشیخه او فرموده مرقوم داشته
که یکی از شیوخ فخر رازی سدید الدین حمصی میباشد در صورتی که نه حضانی با اهتمام
زیادی که در ضبط این کوامور در این کتاب دارند و نه دیگران که کتب تراجم و رجال
نوشته تصریح حتی اشاره هم نکرده اند که از جمله شیوخ فخر رازی سدید الدین حمصی است
پس معلوم میشود که این حرف قاموسی از جمله اشتباهات اوست و مورد اعتماد نیست

واپس فهم بر تحقیق دیگر مورد اعتماد دیگر اند فرموده انه سی و چهارم اگر صاحب روضات
قدس سره عبارت فخر رازی را راجع سدید الدین دیده نفهمند و یا اطلاع از او حاصل نموده بعضی
در این جای کلام حضانی بخط بکلام قاموس اعتماد کرده نمی کردند که این مطلب را از مستدرک
کتاب حضانی از دور باهره محسوب دارند چه انکه فخر رازی در تفسیر خود در ذیل آیه
مباهله چنین میگوید المسئلة الخامسة کان فی الحی دحل یقال له محمود بن الحسن
الحمصی وکان معلم الاثنی عشریه وکان یزعم ان علیاً افضل من جمیع الانبیاء
سوی محمد صلی الله علیه وآله ثم ذکر کیفیة استدلاله بقوله نعم وانفسنا واجاب
عنه بالاجماع علی ان النبی افضل من غیره وان علیاً لم یکن نبیاً الخ و ازین عرفهای
فخر رازی واضح است که فخر رازی سدید الدین حمصی را میگوید او مجهول الهویه معرفی میکند و بطور
کوچکی در رکاکت از او تعبیر مینماید و اگر فخر رازی از او روایت میکرد او شیخ فخر رازی بعد
این گونه تعبیر از او ابدا نمیکرد علاوه بر اینکه در تمام نسخ تفسیر فخر حمصی بصاد مهمله
و همین خط تائید مینماید اشتباه صاحب قاموس را که بضاد معرفی نموده
سی و پنجم نهایت عجب است از صاحب روضات که یک مطلب را که صاحب قاموس خود در
عقیده بران تردید داشته این طور سبک گرفته و عقیده خود را در آن مطلب بر او فحکم
فرموده چه اگر خود صاحب قاموس در حمصی دو حمصی بصاد و ضاد تردد داشت چنانچه
در باب صاد در حمص حنی میگوید و حمص کورة بالشام الی ان قال وبالضم مشدداً
محمود بن علی الحمصی اخذ عنه الامام فخر الدین الرازی او هو بالضاد و تردید
صاحب قاموس در کلمه او هو بالضاد در نهایت تصریح برای تردید است و در کتاب
تاج العروس بعد از نقل و شرح این عبارت حنی فرموده او هو بالضاد والاول
بالصاد المهملة اصوب و باز در تاج العروس در باب ضاد در شرح همین کلمه حنی
میگوید وقد تقدم فی الصاد ایضاً وذکرنا هناك انه هو الصواب و در
در باب صاد اصوب بودن بصاد را نسبت بکتاب تبصیر المنتبه تحریر المشتبه
حافظ ابن حجر عسقلانی داده که در مشتبهات در اختیار فروی بر فرد مشتبه
مستندی از آن کتاب بالاتر ملاحظه نشد و در نظر اهل فن نخواهد بود پس معلوم شد
که این عبارت از عالم جلیل صاحب روضات که فرموده هذا من جملة فرائد فوائده کتابنا
درست است ولی از فرائد اشتباهات عجیبه است که جز ایشان کسی را بر این اشتباهات متفرد

سی و ششم در حالات قاضی قوام الدین عبد الله کرمانی اصفهانی که بسمارا مجلس شیخ الاسلام و قاضی اصفهان داشته و در سفر عبادت او دنیا رفت چنانچه مرقوم قرمصه الی ان استوفی ایامه و انقبض الاجل المحتوم ذمامه و ذلک بارض العراق العجم و سرحین مراجعته من سفر الحج و این مطلب اشتباه است چه آنکه قاضی قوام الدین موفق بحج نشد و قبل از حج در کرمانشاه مریض شد قدری بهبودی حاصل شد و بعد کربلا در مرتبه عود مرض و قبل از ورود نجف وفات یافت چنانکه در تاریخ حافظ ابرو که در همان عصر نوشته مرقوم است

سی و هفتم در حالات قطب الدین رازی چنان باشتباه رفته اند که ما در الجی برای نمونه چند جزی از او را نقل کرده باقی را حواله بکتاب مستدرک الرسائل نموده در شرح و ذکر مشایخ اعظام مراجعه نمود تا آنکه صدق تمام عیار بیقین ما محقق گردد چه آنکه این مرا با یک جد و جهدی تمام سنی قم دار و قرمصه چنانچه سابقا گفتیم و اشخاص او را شیعی نوشته اند از قاصرین شمرده اند و عین عبارت ایشان این است وکان من جهة ظهور هذه النسبة (ای لنسبته الی الصادق وجده باقر) فی الشیعیه و غره جاهلة من القاصرین الناظرین الی ظواهر الکلمات الا نخاص من جمله علمائنا المؤلفین الخواص و این مطلب در نهایت غرابت است چه آنکه اولا اشخاص که او را از علمای مؤالف شمرده اند شهید اول و شهید ثانی و شیخ محمد صاحب معالم و شیخ حر عاملی و شیخ یوسف بحرینی و صاحب ریاض العلماء و فاضل لوزعه سوستری میباشند کلها ایا چه شده که این بزرگان از قاصرین محسوب شده اند و صاحب روضات از علمای امامیه شمرده است و ثانیا ممکن است که این بزرگان بصرف نسبت که قطب برای بویه و یا جد صدوق دارد حکم بتشیع او نمایند و از حقیقت امر غیر مطلع باشند **سی و هشتم** شهید ثانی و صاحب معالم و دیگران در فن درایه و رجال فرزند امام را بصرف نسبت بامام حکم بعدل و ثقه بودن او نمی کنند و در اغلب از امام زاده ها که در جزء روایت احادیث واقع شده اند بصرف نسبت اکتفا نکرده اند و نفی عدالت و وثاقت از ایشان نموده ایا در این صورت ممکن است که بصرف نسبت قطب بجد صدوق حکم بتشیع او نمایند پس این افراد بزرگ است که از صاحب روضات باین بزرگان وارد شده کالدرخی) **سی و نهم** صاحب روضات اعلیه مقامه دلیل سنی بودن قطب را این قرار داده که قطب در شام بمقام قاضی القضاة از جانب اهل تسنن ورياست در نهایت درجه در میان انها نائل گردید پس این دلیل سنی بودن او است که قرمصه انهت الیه ریاسة الخ واقعا عجب حرف خنده آوری است که محترم بودن

شخص را در نظر مردم تصور قرمصه بواسطه بعض اشخاص از اخر مردم داران ملت در صورتی که این حرف هیچ تلازم ندارد علاوه بر انکه این نسبت بقطب کذب است و ظاهرا ایشان کلمات سیوطی و طبقات شافعیه را و ترجمه ابن حجر را در درر الکامنه کاملا از نظر مبارک نگذرانیده انه والا این نسبت کذب را مرقوم نمی فرمودند سیوطی راجع بسکونت قطب در شام می نویسد انه کان ساکنة فی مدرسة الظاهریه و سکونت در مدرسه ظاهریه باجماع مقام رياست که ایشان بیان فرموده اند و با منصب قاضی القضاتی کمال منافات دارد و تصریح کرده سیوطی و شعرانی عبد الوهاب که در اواخر وقت قاضی القضاة تقی الدین سبکی بمصر و بعلت که گفته اند ریاست قضا منتهی به قطب شده و دنباله این حرف گفته اند که حصل له بسبب القضا محنة شدیده که در عبارت ابن حجر است و سیوطی نقل کرده که سبکی برای اسباب توهینی قطب را فراهم کرد که ابدا قدر و منزلتی از برای قطب باقی نمانده در این صورت انچه را که صاحب روضات تصور قرمصه از محترم بودن قطب و مقام ریاست او در نهایت انها از قطب و اوراب سنی بودن قطب قرار داده صرف وهم و خیال

چهلم صاحب روضات نقل قرمصه از کتب مصنفه قطب مطلبی را که دال بر تشیع او بانه و ابیغ است نیز مطلب در نهایت غرابت است چه آنکه اگر موصوف کتب منطق او بانه مثل شرح شمسیه و شرح مطالع و محاکمات این گرنه کتب اصلا موضوع ظهور این گونه امور نیست علاوه ظاهر سنی بودن سابق ایشان کاملا در کلمات منقول از و دست نوشته موصوف شهید ثانی بخط او در اواخر جزء اول قواعد نقل این کلمه قرمصه العبد المحتاج الی الصمد محمد بن محمد الزاکی سهل الله مآربه و حصل مطالبه بمحمد و اله الطاهرین الاخیار این کلام از کدام شخص سنی در کتاب او دیده شده ایا این کلمه کاشف از تشیع او نیست و در کتاب محبوب القلوب فاضل اسکوئی این رباعی را از قطب نقل کرده که صریح در تشیع او است

رود چه طلب ساقی کوثر کش رود کوثری کثرت می وحدت در کش
لا یظمأ اصلا ابدا شاد بها مرزی است در این می ادوانی در کش پس نقل این

در این موضوع از کتب ایشان کشف از عدم اطلاع کاتب است **چهل و یکم** ایشان عد شده انه که در کتب احادیثه و فقهیه ذکری از ایشان نیست بعض از قطب نیست چنانچه میفرمایند ولا عرفت منه مقالة فی اصول هذا المذهب ولا فروعه من حقوق الخ و این مطلب از سایر مطالب اغرب است چه معلوم نیست صاحب روضات نقل قتوی او را در کتب شیعه از کجا کرده از کدام یک از طبقات سبکی و سیوطی و شعرانی

نقل
و عبارات بزرگان فقها را از آن غفلت فرموده اند اولا مرحوم مجلسی در خاتمه ماسعة عشر
من البحار للدول من اجازات البحار میفرماید فائدة فی ذکر الاجازة العلامة للمولی قطب الدین
الوادی علی ظهر القواعد للعلامة الخ پس معلوم شد که در سلسله اجازات کتب این فن اسم قطب
مقدم بزرگان و در سلسله اجازه ایشان وارد شده پس فرموده صاحب روضات که اسم
از قطب در کتب اجازات بیت بکلی بی مورد است و طرق دیگر راجع باجازه او الیضا مجلسی ذکر فرموده
و ثانیا اینکه فرموده نقل کلمات او اصولا و فروعا در کلمات اصحاب بیت حتی بعضا کاملا در این
مطلب و ترقیم این بیت استغرابی فرموده باشند چه اینکه شیخ جلیل اعظم انصاریره در کتاب مکاسب
چنین میفرماید یظهر من جماعة منهم قطب الدین والشهید الثانی فی باب بیع المواهب الخ از این
فرمایش معلوم میشود که فتاوی قطب در کتب اصحاب در عداد فتاوی ایشان مسئول است و اینکه شیخ
انصاریره در نقل فتوی قطب را با شهید متفقا نقل مینماید و در این مورد در طراز ام قرار میدهد
و الیضا در رساله السقیب در فروع مسائل اباحة الصحة بعد از نقل کلام جماعتی را فیما لو اذعی
الضامن الصغر عند الضمان وقال وحکی عن قطب الدین انه اعترض علی شیخه العلامة
فی مسئلة الضامن باصالة الصحة الخ و شیخ شهید ایضا بدین درجه در روض الجنان میفرماید
و اورد العلامة قطب الدین الوادی علی المصنف انه قوله الخ و هم چنین در کتاب
مسالک در مسئله ما یندرج فی المبیع میفرماید و قد حقق العلامة قطب الدین الوادی
رحمه الله بان المراد تناول اللفظ الخ پس نقل این بزرگان فتوی قطب را در ضمن فتاوی
از بزرگان بالاترین دلیل است بر اینکه کلمات و تحقیقات قطب در نظر علی الاطلاق امتمای بوده
و در ضمن اقوال علمای امامیه از او نقل قول فرموده اند پس معلوم گردید که کلام صاحب
روضات که فرموده در کتب اجازات و اصول و فروع فقه اسمی از او برده نشده ناشی از عدم
اطلاع و یا غفلت بوده جمل و تدبر اینکه صاحب روضات اگاه دلیل فرموده اند بر سکوت بعض
قطب باین دلیل که در کتب اهل بیت مملوات است از توصیف و تجلیل قطب و لی در کتب شیعه ابدا
اسمی از او برده نشده چه جای اینکه از او تجلیل کرده باشند و عین عبارت ایشان این است
مضافا الی ان کتب اجازات او لتلک المشیخة بین کونی محامد صفاته و بیان طرق
روایاته عنهم والطرق منهم الحدود الیه مخلاف کتب هذه الطائفة (ای الشیعه)
فانها خالیة عن ذکره فضلا عن ذکر جلالة قدره الخ در این عبارت چند تن
از صاحب روضات غفلت و فراموش و اشتباه شده که توضیح هر یک کتاب و فقره
جدا گانه لازم دارد و لی بقدری که مطلب ما مدلل گردد در این مقام بیان میکنم و ولا

اولا اینکه میفرماید کتب مخالفین از ذکر این مرد مشحون است و از توصیف و توقیر و تجلیل او
و روات او از انها و انها از او مملوات است مطلب عجیبی است چه اینکه حتی بعضی این
کتاب را الا اقل بعض از انها را نقل بفرماید اگر از یکقرن خوف داشته اند انهم در اثنای
کلام در این کتاب خائف نیستند بدلیل اینکه در اغلب از تراجم نقل حکایات مضحکه و کرامات
مجعوله و اشعار باطله کدبکه موضوع از بین رفته بیان فرموده اند حتی بعض در این جام
که فرموده اند کتابهائی با مملوات از ذکر اجازات و روات و توصیف می مدح قطب لا یقل
عن کتاب اسم به برند و خوف نداشته اند که هم چنین چیزی وجهی ندارد اگر وجهی دارد
نقل فرموده بعضه با اینکه بوصل دواکر طبقات اخباری نقل فرموده و ابدا اسمی در سلسله از
قطب نبرده و فقط چهار کتاب او را بر حسب اتفاق از علی بعض اسم برده پس کتابهای انها بعکس
فرموده ایشان خالی از روایت از او و ذکر محامد اوست
جمل و تدبر و ثانیا اینکه فرموده انه بخلاف کتب هذه الطائفة الخ کذب عجیب و اغماض
غریبی است از مثل ایشان در این مورد چه اینکه صاحب قطب در کتب طائفه اصلا ذکر نشده
بلکه در اغلب کتب و هر کتاب وده کتاب بلکه در اغلب کتب و اجازات
از او نامیه او را ذکر کرده و هر کتاب که ما مشاهده کرده ایم و یا دیده ایم و یا
کتابهائی که بعد از زمان قطب در این خصوص علی تالیف فرموده اند کتاب. اقل الاقل ممکن
فاضل محدث القلوب قطب الدین الکوری لؤلؤة شیخ یوسف کتاب سید مصطفی نوشی جامع
الرواة مولی حاج محمد منتهی المقال ابو علی در تمام این کتب متعرض ترجمه قطب باجمای ظرافت
و نزاکت شده اند و اما اجازاتی که در سلسله سند او وارد و ساخته و مدایح بسیاری
از او فرموده اند بیش از این کتب است که ذکر شد و عمده از اجازات که اسم قطب را در طی
سلسله وارد ساخته اند مجبوریم نقل نمائیم از خوف اینکه مبادا شاید کسی تصور غرض بنماید
در اجازه شهید ثانی از برای شیخ حسین بن عبد الصمد اسم قطب در طی سلسله بیان شده و در اجازه
صاحب معالم از برای سید بهاء الدین و پسران او الیضا مدح و توصیف اسم او را در طراز اجازات
وارد فرموده و سلسله بعد از او را به انتهی فرموده اند و در اجازه شهید اول
از برای ابن الخازن شیخ حسن و اجازه محقق ثانی از برای صفی الدین حلی و اجازه امیر شرف
الدین شوستری از برای مجلس اول و اجازه محقق خوانساری اغا حسین از برای تلمیذ خلف ذو القناعة
و اجازه مجلس اول از صحیفه کامله در اجازات بحار و اجازه مجلس اول از برای میرزا ابراهیم بن
کاشف الدین یزدی و اجازه او از برای مولی محمد صادق کرمانی و اجازه از برای مجلس حرم
و اجازه صاحب لؤلؤه از برای بحر العلوم و اجازه محقق ثانی از برای شیخ حسن عبد العال المیسی

این اجازات است باکتب که قطب را در بیان سلاسل اجازات و تراجم علما نقل کرده اند پس اینکه ایشان
فرموده اند کتب اجازات در روایات اسمی از او نبرده اند بکلی کذب و بی اصل است

چهل و چهارم ثالثا اینکه فرموده اند کتب این طایفه از ذکر او و حالات چه حالی الکه او را مدح
کرده بلکه این هم شئ نسبتهای بی اصل و کذب است چه الکه در اغلب کتب و اجازات بزرگان
امامیه هم او را ذکر کرده چنانچه گفته شد و هم از او توصیف فرموده اند و بطلات قدر نام او را
ذکر کرده اند و ما القاب مدایحی که از برای او علمای امامیه از بعد از او بیان فرموده اند بعضی
از انها را نقل نمائم شاهد علی هذه الدعوی قیه در اجازه نوشته اش میرزا احمد فرموده
و المولی الفاضل الکامل قطب الدین الرازی و همچنین در سند صحیفه میفرماید و الشیخ العلامة
قطب الدین محمد الرازی و در اجازه فاضل یزدی میفرماید و الشیخ الاجل العلامة مولینا قطب الدین
و در اجازه کرمانی و الشیخ العلامة الفهامة فرموده و سید بدر الدین الحسن بن علی الحسینی در کتاب
جواهر البحرین در ذکر مشایخ شهید حسنی فرموده و منهم الشیخ السعید السادة الفضلاء
و الاشراف النبلاء ثم ذکر السادة ثم قال و الشیخ العلامة سلطان المحققین قطب الملة و الدین
محمد الرازی و در اجازه محقق حویزاوی او را حسین بابی طور بیان توصیف فرموده
و الشیخ العلامة قطب المحققین و امام المدققین قطب الملة و الدین محمد بن محمد الرازی و در اجازه
مجلسی اول است از برای فرزند خود مجلسی دوم و الشیخ المحقق العلامة قطب العلماء و الفضلاء مولینا
قطب الدین الخ و در اجازه محقق کرکی از برای علی بن عبد العال المیسی است و منهم سلطان
العلماء و ملک الفضلاء الحر المحقق و حلوه قطب الدین محمد بن محمد الرازی المولی الخ و این اجازات
تمام در مجلد اجازات صاحب روضات موجود بوده و مع ذلک فقیر است که فرموده ذکری
از این مرد در کتب اجازات طایفه خاصه نیست و در محبوب القلوب اسکوئی درباره او
فرموده المولی العلامة البهی الالمعی قطب الدین محمد الرازی شمس فضله غیر مطلع شرح المطالع طالع
و محکمات حکمیه عز افق المحکمات ساطع ایا در این صورت که از تمام این توصیفات و تجلیلات
درباره چنین شخص که مفخر زینت علی و حکی و فقهای امامیه است صرف نظر نموده و او را
در نهایت طعن و دق در آورده اند چگونه میتوان باور فرمائی ایشان اطمینان
حاصل کرد **چهل و پنجم** از وجوهی که خواسته استدلال بر سنی بودن قطب فرموده
این که سنی بوده و تاثیر معاشرة قضاب دمشق الشام فی قلبه و خطرته و تبدل
منیته و سریرته کما انه غیر عزیز بالنسبة الی امثال الخ

تاثیر

تاثیر معاشرت با قضاب دمشق نیست او را تغییر داده و البته این حرف ناشی از عدم اطلاع است
که شخص از تاریخ قرن آن عصر دارد زیرا که در عصر قطب در دمشق فضلای امامیه و فقهای
اثنی عشریه یکی بعد که بدون تقیه میزیسته و فتوی بمذهب اثنی عشر میداده اند و از کی معلوم است
که خلطه و آمیزش قطب با این گروه منجر به الکه اگر معاشرت با قضاب باعث ضلالت او
معاشرت با بعضی قطعا موجب پیشکاری است و شهید اول شهادت او روی همین اصل بوده
که حوزه اثنی عشریه و فضلاء امامیه در کرداو در دمشق جمع شده بوده و عجب است که با این
همه آثار تشیع از قطب این اندازه ایشان جدیت دارند که او را از حوزه علمیه اثنی عشر
خارج نمایند در صورتی دلائل ایشان همه از این قبیل است که او با سلطه رفتن بشام و ریاضت
یافتن و حزبا انها از دین برگشته آیا این حرف و ادعا چه قدر از منطق صواب خارج است

چهل و ششم در ترجمه شیخ حر عاملی و قاضی نور الله شوشتری مطالبی مشعر بمذمت این هم
بیان فرموده اند که سبب او معلوم نیست جز در کتب خصومتشان بعضی تا الکه این عقده را الفیه در
ترجمه قطب الدین رازی از قلب خصومت و بیک اظهار تعجب و طمطراق بگلایکه از قیافه
او فریاد حرص رازی بلند است میفرمایند و اذا فلیست شهادة الشهید و المحقق الشیخ
علی بسعادة مولانا المحقق الکلبی باعجب من شهادت مولانا المجلسی بسعادة عبد الرحمن
الجامی بل العلامة الشیرازی و شهادة شیخنا الحر بشیعة ابی الفرج اموی الاصفهانی
و شهادة کثیر من الامامیة بامامیة امثال السعدی و النظامی و الشیخ العطار
و الشبستری و المولوی الرومی و شهادة صاحب المجالس بجمیعهم کثیر من العامة و اساطین
من هیهم الخ از این اشخاص که در این جا اسم برده فقط حرف ما راجع بشهادت حر است درباره
ابو الفرج اصفهانی که او شیعی است و ایشان تعرض کرده اند که چرا ایشان درباره او شهادت بشیعی
بودن داده اند در صورتی که علامه حلی درباره ابو الفرج همین شهادت را داده در کتاب خلاصه
و شهادت علامه بر شیعی بودن کسی مسلما محکم تر است مبنی او بر تبعی کردن صاحب روضات
بدون مبنی مذهب کسی را و این اکراه صاحب روضات بر این شهادت از جمله این است که
فرق بین شیعی و امامی بودن را غفلت فرموده اند چه الکه شیخ حر و علامه شهادت بر شیعی
بودن او داده اند نه شهادت بر امامی بودن او **چهل و هفتم** در سنی بودن قطب تمسک
باصل عدم شده اند باین معنی که سنی بودن او در ایام بچگی محقق فرض کرده اند و شهادت
جمعی را درباره او بعد از تحقق فرض فرموده اند باصل عدم رجوع او است از سنی بودن زمین رده اند
و این حرف را هیچ کس جز طلبه انگشت چه الکه در این مورد استصحاب است نه اصل عدم باین معنی
که قطب در قبل از ایام رفتن محقق بعد تشیع او بعد از برگشت در رجوع او است از عقیده او به
تشیع اصل عدم رجوع او است پس حالة سابقه او را بتشیع استصحاب نمائیم در این صورت

مطلب عکس آن است که این فرض نمی‌نماید **جهل هشتم** این فرضه که علی است در کتب رجال
خفه اصدی از علی امامیه را نقل کرده انه و از جمله اینهاست سیوطی که در کتاب به طبقات النساه و بغیة الوعاة
غیر از قطب کسر راز علی امامیه ترجمه کرده پس باین دلیل قطب سنی است باین عبارت فرضه انه ثم لیعلم
ان هذ الرجل من الکوفی تراجم کثیر من علی الجمهور و من الذین لا یکون کوفی ابدا احد اصن علمنا
الصدد و منهم السیوطی فی کتاب الخ ، کار بسین و شیعه بعد قطب دیگر ندارم غرض ما توضیح این جمله
که این فرضه انه که قطب در تراجم علی جمهور مذکور است در صورتی که در ان تراجم اصدی از علی امامیه
مذکور نیست و از انجمله قرار داده انه سیوطی را یعنی غیر از قطب در طبقات النحاه سیوطی کسر از علی امامیه
مذکور نشده الی حال مختصر اسم می‌بریم که کسی نرا که سیوطی از اشخاص مسلم امامیه در کتاب اسم برده
تا واضح نخفه اینکه فرضه غیر از قطب کسی دیگر از امامیه ذکر نشده کذب محض است اول ابن بن تغلب
او را بوصف جلالت و وثاقت و عظیم الشان موصوف ساخته هم سید مرتضی علم الهدی است در باب
عین که مثبت نشاده و القاب حمیده او را وصف کرده سوم در حرف میم محمد بن شاذان بن احمد بن
مازندرانی را باوصاف عالیه وصف کرده چهارم در باب عین شاذان محمد بن شاذان بن احمد استرابادی را
تمجید و توقیر نخفه پنج در حرف میم معاذ بن مسلم الهروی را بوصف اوصدیت در زهد و علم ترجمه کرده
ششم در حرف میم هبة الله بن علی معروف بابن کبری در نهایت تعظیم کرده هفتم در حرف الف
احمد بن ابراهیم معروف بابن بدیری را بتوقیر نخفه هشتم ابن بکار حسن بن احمد را در حرف حاء توصیف
کرده نهم حاجب برغش را در حرف راء فوق از صد تجلیل نخفه دهم زید موصلی را در زاء
ترجمه نخفه یازدهم سلار بن عبد العزیز ابو یعلی الدیلمی را ترجمه نخفه دوازدهم در باب یاء یحیی بن
احمد بن سعید را شرح داده و این جمله که اسم بردم بالاتفاق بتصدیق تمام صاحبان تذکره و کتب رجال
امامیه هم از فحول امامیه میباشند که سیوطی ترجمه انها را با مدایح بسیار مرقوم داشته پس فرمایش این
که منهم السیوطی فی کتابه الخ کلام بی اصل و کذب است هر ائمه مهتدی غیر از قطب این جمله اشخاص را
بیان نخفه **چهل و نهم** بایه برای صاحب روضات در رجب دلیل ایشان بر سنی بودن قطب
بعض علمای سنی از او مدح کرده انه بر سنی بودن قطب که سه جا حکم حق لذا و رد ان کرده و اهم سنی بودن ادم
سنی است اگر کسی تراجم بسیاری از بزرگان را سیر نمایند می بینند که هر یک از انها تلامذی از امامیه
داشته که به انها اجازه روایت داده انه چنانچه صاحبان در ترجمه حموی با او صاحب که بیان کرده انه
در تقریح بسنی بودن او نخفه انه میزنا بیند روایت کرده از علامه حلی در این مهوس باید علماء
هم سنی باشند ظاهرا ایشان این جمله را در ترجمه حموی نقل روایت کرده از علامه و جمعی دیگر
از علمای شیعه فراموش کرده اند

وحشی گری که در دنیا تاریخ مکرر نظیر او را نشان میدهد قصیه قتل عام
و سوزاندن مسیحی های اردوبای بحکم پاپ و کشیشها مسلمانهای اندلس را
با انکه میگویند مسیح ما را امر بمحبت کرده ایا هنوز اروپا در دنیا از این
عمل نباید سر شرمندگی بزیر بیندازد ما مختصری از این واقعه سبعیت را
از کتب نویسندگان اروپا در این جا برای شاهد بودن اعمال کشیشها یاد آور
میشویم (دکتر گوستاولبون) مورخ مشهور نوزدهم میلادی چنین مینویسد پس از علل
زیادی که بعد از هشت صد سال سلطنت اسلامی در امارات اندلس خاتمه یافت (فردیناند)
که به کمک پاپها و کشیش ها پادشاه این مملکت شد اولا مسلمین معاهداتی بست که از
جمله هو آزادی مذهب و زبان اینان بود لکن از سال ۱۴۹۹ میلادی بنای تعدی
و جور و اعتساف را گذارده مالاخره در طول یکقرن با خراج مسلمین از مملکت مبهی گردید
در ابتدا انهارا به جبر و عنف مسیحی نمودند بعد به بهانه اینکه این مسیحی هستند همه را
بدیوان عدالت مذهبی سپرده و محکم مزبوره تا حدیکه ممکن بود اینرا در آتش
انداخته سوزانیدند (و دیوان مزبور محکمه تفتیش مذهبی بود که برای مجازات اشخاص بی عقیده
در مذهب مسیح که در نظر کاتولیکها دریکی از مسائل مذهبی تردید میکردند تشکیل یافته بود
این اشخاص را بحکم کنیسه خارجی میدانستند و هر گونه ظلم و جور را درباره انها روا میدانستند
و در آخر سزای این بدبختها سوزاندن در آتش مقرر شده بود ابتدا، این دیوان در اندلس
در قطبیه سنه ۱۴۹۰ تشکیل یافته بود لکن در سنه ۱۴۸۰ (فردیناند) و (ایزابل) ملکه او
هر باره انرا برپا کردند و در سنه ۱۴۸۱ تقریبا سه هزار نفر طعمه حریق شده و سیزده هزار نفر
بمجازات های دیگر رسیدند) بالجمله چون این عمل بکندی پیش میرفت و صدها هزار اشخاص را
سوزاندن کاری بس مشکل بود لذا شش دیگری را که اخراج مسلمین از مملکت بایه در نظر
گرفتند الکف اعظم (طلیطله) که رئیس اعظم محکمه مقدس فوق الذکر بود رای داد که تمام
اعراب و مسلمانهای غیر مسیحی را بازن و بچه از دم شمشیر بگذرانند یکی دیگر از راهبها
که خود را عیسی گذشته و پاک دل میدانست و نام او بلدا بود الکف را تکفیر داده
و از روی این اصل که تفتیش چون یقینی نیست این اعراب غیر مسیحی از روی حقیقت
مذهب اختیار کرده باشند و حق خود را آخرت دوزخی و بهشتی را از هم تمیز
حق داده لذا رای داد که تمام اعراب را بلا استثنا مسیحی و مسلمان بقتل رسانند
اگرچه جمعی از کشیش ها این رای را پسندیده و تائید نمودند لکن حکومت با جود

اندیشید که شاید با این ظلم تروند لذا در سال ۱۶۱۰ میلادی اعلان انتشار
داد که تمام انها از مملکت خارج شوند بلدا راهب فوق الذکر با نهایت مسرت و خوشحالی بیان
میکند که سه قسمت این جمعیت در اثنای راه بقتل رسیدند و مخصوصا دریا لذا این مهاجرتها
که دران یکصد و چهل هزار نفر مسلمان بطرف افریقا میرفتند یک صد هزار نفر مقتول شدند
در ظرف چند ماهی زیاده از یک ملیون مسلمان از اندلس خارج گردیدند و مطابق تخمینی که
دراین باب از سه نیمت و اکثر سرتر حیثی بعمل آمده از ابتدای فتح فردیناند تا زمان
اخراج مسلمین از اندلس سه ملیون از عده رعایای مملکت کاسته شده است والبته ببداد
یک چنین قتل عام واقعه (سن بارثلمی) را یکی از واقعات عادی و کوچک باید بشمار
آورد (سن بارثلمی یکی از مشاهیر اولیاء روم کاتولیک میباشد در سال ۱۵۷۲ میلادی حب
الامر شارل نهم پادشاه فرانسه تمام پروتستانهای مملکت را بحکم پیر فوق الذکر قتل عام نمود
که تنها در پاریس پانصد نفر از خواص و ده هزار نفر از عوام از دم شمشیر گذرانیدند)
بالجمله شاید تاکنون هیچیک از ادیان رحم تر و وحشی ترین مملکت گیران عالم دامن خود را آلوده
بلکه چنین قتل عام بمثل قتل عام مسلمین را در اندلس نکرده باشد
برای اندلس بس جای تاسف است سه ملیون نفوس که در حقیقت روح ترقیات علمی و صنعتی
مملکت بودند از مملکت اخراج شدند و محکمه مذهبی از یکطرف انهارا محکوم به بعید نمود
و از طرف دیگر مسیحیانی که در طریق تمدن و تربیت سری بلند کرده بودند همه را این و نابود
کرد چنانکه این سفاکی و قتل خاتمه یافت نتایج آن مخوف ارگردید و این نتایج صریح در اشکار
هم بعضی است همان اندلس که در یکدوره بدرجه ارتقا و اعتلا رسیده بود دفعه باآخرین
درجه مذلت و خواری سقوط نمود و بیشتر از امور راحت حرفت تجارت علم و ادب
احصائیه نفوس بکلی لازم متلاشی گردید چنانکه از ان زمان تاکنون که چندین قرن گذشته
با وجود کوشش زیاد هنوز اندلس نتوانسته سر بلند کند عده نفوس شهر طلیطله که در دوره مسلمین
بالغ بر دویست هزار نفر بود اکنون تمام ان بالغ از هفده هزار نفر نمیشود و در قرطبه
که یک ملیون نفوس بود فعلا بچهل هزار نفر نمیرسد من جمله از یکصد و پنجاه مساجد شهری که
در قسمت سالامانک آباد بوده گمان نمی کنم زیاده از سیزده شهر باقی مانده باشد
در دنیا هیچ شکی از برای قوم غالب و حشی و بیع طینت و قوم مظلوم مقهوری چون مسلمین

اندلس

اندلس بهتر یافت نمی شود اندلس قبل از اسلام فاقد تمدن بود و در دوره اسلام
باعلا درجه تمدن رسید و بعد از رفتن مسلمین دوباره رو به تنزل شد بدیهی گذاشت پس چه شاهد
از این کاملتر میباشد انتهی این مختصر شرحی که ما از قول تاریخ نویسندگان فرانسوی در این
برای تذکر این دو حکمرانی بی نظیر در دنیا مرقوم داشتیم

ممکن نیست چه انکه با جماع مذهب او بر خلاف حضرت صادق است و انهمی از شما پرسیده که صادق
آل محمد که زائید شده در خانواده رسول است او را مصدق امور مذهبی دانست و ابو حنیفه که جداد
او کابل و ادوار دور از مقام وحی و تنزیل است او را مصدق و مکذب و مصحح احکام دانست
پس مطلب که کنتی کنتی میخواهد بعد چون خلفا از خوف سطوت حق بواسطه عظمت حضرت
صادق که مسلم تواریخ است خواستند در مقابل انحضرت در نظر عوام فرعنی توکسیه نمایند و فتق
انکار را بسازند ابو حنیفه را در مقام اظهار مخالفت با انحضرت و دار انحضرت چون صورتا دلیلی که بانحضرت
صادق بتواند مخالفت نماید نداشتند و هیچ وصله سازی برای انحضرت علی حسبه از طرف هم ان
فنوز نمیدید سیکر دستوری مملکت را بر خلفای عباس این بعد که بهترین وسیله برای نفع و اولاد است
ابو حنیفه بعد در مقابل انحضرت و از طرف هم گبرها بهجوم ها بحق دیدند اسلام بواسطه می سن
که از اخلاق حمیده بعام نشان میدهد مثل قوه برق عالم فرو گرفت لذا برای بدنام احکام اسلام
ابو حنیفه را ساختند که بفتوی او احکام اسلام در انظار عقلا بدنام گردد ملحق کردن طفل را
بعد از هشت سال که پدرش بسفر رفته و مادر او بعد از هشت سال این بچه را پیدا کرده و در این مدت
هشت سال شوهر خود را ندیده علی بان بود چه صورت داده مردی بسفر برود و بعد از هشت سال که هنوز
در سفر است زن او بزاید باز بگویند این بچه از همان پدر است این حکم تخت پاک بعضی من
که تمام امراض ارثی و دیگر و بهای متاریتی در او مکنوف بود این چه ایراد این احکام جز مسخره کردن
اسلام چیزی دیگر نیست پس ابو حنیفه بلباس اسلام در آمد برای تولید نفاق و شک نسبت بحضرت
صادق بر حسب ظاهر و در باطن هم احکام اسلام را بصورت مسخره و استهزاء در آورد امروز که روز
روشن علم و دنیا است فقه شیعه که فقه حضرت صادق است با فقه ابو حنیفه بر بیم در آکادمی های
عالم نشان میدهم که بر حسب معلومات و اکتشافات عصری در هر فرد تعمق نمایند به بینند و دیانت
باین را احکام فقهی چه حکمی خواهد کرد ابدا و دنیای علم جز نظر استهزاء و مسخره نظری دیگر بفقه ابو حنیفه
دارد که نمونه او را گفتم و اما فقه شیعه در کف عصری حضرت عصر که حقی است به راج نیز مباشات حضرت
صادق نظری جز حیرت علمای که دنیا را ملو ساخته جا نمیدهد چنان که شاگردی از حضرت
صادق بیش نیست علمیت او دنیای عرب را راج بشیر متقلب ساخته و بخود متوجه ساخته چه حالت
استاد او که بالاتفاق حضرت صادق است به شاگرد خلاصه دانست بطریق اولا تر از او جواهر بعد
پس معلوم شد که شیعه دین خواب کن بعضه احکام او که بحضرت اول بوسط حضرت صادق متصل است

انها دین را خراب کردند که هر فتوی و حدیث جعلی در آوردند و جزء احکام قرار دادند ایا حضرت صادق
از خصوصیات قرآن و دین اطلاع او بیش تر است که در خانه دین بزرگ بکه یا بیگنج قابل زاده و حضر
استدعای کنم که شما حرفهای بیخود را باز بگیرید که دین ساز معلوم است و داخل کردن موهومات
و احکام بیجا را در دین مایه استهزا لائکی و از کجا نشر کرده

فصل دوصل

لاحرفهای بیخود شیعه
نه سنی را بهیچ وجه گرفت بلکه سایرین هم را بهیچ واجح شدند و ولی من از این آیه آخیر با بطبع خوشم
نیامد با اینکه این کلمات متین محکم عقلا و نقلا از شیعه نیامد امروز که برای اینکه این حرفها برای
دا خلات و نشر او بوده خارج بر اصل اسلام مضر است لذا این جهته در صدد برآمدم که بین سنی و شیعی
التیام حاصل گردد و بکلی ورت از هم جدا نشوند چه انکه که ورت سنی برای شیعه‌ها سرصه در بیخ
خطرناک است و از اول این مسافرت هم تا الوقت حرف بیجا نزده و فقط بسیاحت
و سیر مشغول بودم ولی در این جا بی مناسبت ندانستم قدری صحبت نمایم و کلا از دوستان عزیزی که دست لطف
دیدم ورود بقم نزدیک است بهتر این است که پس از استراحت در حق این مطلب را که در نظر دارم شروع
در صحبت او بنایم ولی بعد با تحفظ گفتم شاید موقع از دست برود و شیعه مذهب در قم توقف نماید و فعال
لذت بروز و اقتضا ندارد لاکن چون خرج التوصیل خراب نکند پیاده شدیم دیدیم چیزی بقم نمانده
بگمدان لذا شاه جمال کنار شده ایم و بقدر نیم فرسخی بیشتر بقم داریم من برفقا گفتم بهتر این است که
برای رفع خستگی قدم زده خوش خوش برویم و اتومبیل از عقب میرسد از نوخ کاراجی را که عموما
وارد شهر بر سیده نشان داد و با یارفقا شروع بقدم زدن کردیم رو بطرف قم و نیاله رود خانه
ولی من انهارا از راه میان بر عبور دادم چه انکه بواسطه سیلاب سال گذشته این رود خانه درهم برهم
شده علمه جات هم برای سده بستن کار میکردند پل چوبی هم بر روی محفر ابی که جریان داشت بسته
بودند در حین حرف زدن از روی پل چوبی از راه باغستانها رو بطرف خیابان صدیه سلیم
صورت حرفهای من از قبیل بعد ولی بطور مختصر و مفید اول بسنی و شیعه رو کردم گفتم مقاله بهای را
که لازم برای رد حائرین بهعد اسلام و مسیح انتشار داد و در سال قبل شنیده و به گفته مطلع هستم
گفتم اولا این حرف را نباید گفت چون باب گفته و ما ملزم این حرف را نباید گوش داد بلکه
باید بروز باین حضرت اسیر و انظروا الی ما قال ولا تنظروا الی من قال را همه در نظر گرفته
و روح سخن او را تصور نمائیم هر چه تصدیق نمودند و بیان مقاله باب را درخواست کردند گفتم
مقاله باب متضمن او این است که بروحانیون مذهب موسی و مسیح و اسلام توهین کرده و گوید
بعد جنگ بین ملت موسی و عیسی و با اسلام بعد ولی این سه فرقه در اصل عقیده که وجود
صانع و خدا است هم شریک هستند اگر کسی با موسی تنها حرف دارد باید با همه دفاع از آن و اگر کسی
با مسیح حرف دارد با همه جهات که دفاع نماید و اگر کسی با اسلام حرف دارد و طبیعه مسلمانها

دفاع

نماید ولی اگر کسی با اصل کلم خدا حرفی دارد و با اسم خدا جنگ دارد در اینجا وظیفه کیست دفاع نماید
و هم از شما حضار تقوی هر سه ایا وظیفه کدام یک از این سه ملت است دفاع از این جنگ با اسم خدا
بنماید هر چه گفتند وظیفه هر سه ملت است که هر سه خدا را قائلند گفتم بسیار خوب باب در کتاب
ایقان میبیه صحف مذاهب ثلاثه را اعلان می نماید که امروز بهمه مسیحی مسلمان باید تراکم که در داخل
دارند کنار بگذارند و متفقا از کلمه ضد خدا بیت دفاع نمایند که اصل مشترک هر سه
مذهب را بخطر انداخته که او مسئله وجود خدا است در این صورت من بشما هم نوعی
دستیه عرض میکنم با کمال هر چه بعهده گرفته ایا الساعة هر دو خدا و قرآن پیغمبر و کعبه را
و کلمه لا اله الا الله و محمد رسول الله را معتقد هستید یا نیستید هر دو گفتند البته معتقد هستیم
گفتم بسیار خوب امروز روز نزاع سنی و شیعه نیست برای اینکه اصل شجره اسلام که توحید و محمد رسول الله
با قرآن در خطر است ایا میدانید صلیبی ها چه نقشه در اضمحلال اسلام و قرآن در نظر دارند
و الحال چند قرن است نقشه ها کشیده اند که وحدت اسلام را در ممالک شرق لازم پاره نمایند
چنانچه شما ها هم نمایید الحال نقشه انها محو مسلمین و اسلام است چنانچه ابرده کاملا در نظر عقلا بیرون
صورت این نقشه بیرون آمده و رفته رفته عملی میشود و در جریان سی و اند سال بواسطه ایجاد عداوت از عرب
در قلوب سایر مسلمین خارج لا خطه مملکت عرب صورت های مختلفه و لازمه عداوت با عرب نفرت
از آثار عرب است و لازمه این نفرت تنفر از زبان عرب و لازمه این تنفر هجری از قرآن
و سنت و احادیث خواهد شد و لازمه این هجری از قرآن محو امور مذهب و فساد اخلاق
خواهد شد و در این فساد اخلاق زوال هستی مسلمین است که منافع هم بالاخره برای غربی ها
نتیجه خواهد داشت و تمام این مفاسد را جز بتفاق میان ممالک اسلام نتوانند حاصل نمود
بعد از جنگ های عمومی صلیبی یکروز در اسلام بسنی و شیعی بیان آمد و در ممالک اسلامی که شیعه
وجود ندارد جنگ شافعی و حنفی در گرفته در مملکتی که شیعه تنها بعهد نزاع حیدری و نعمتی در
خرمن مذهب انها شعله زد این نزاع ها چون کهنه گردید نزاع مهدویت و ظهور مهدی
طلوع نمود در هر مملکت امام و پیغمبر تازه عرض اندام نمود همه انها بدسیسه اهل صلیب بعد
چون داعیها قدری بازار شد و این مسائل کهنه شد قضیه تشکیک ممالک اسلام
بعنوان حب وطن پرستی و نژاد و غیرها از سر گرفت باین ها باز اکتفا نکرده هر یک
در هر مملکت وحدت ملی و وطنی و نژادی انها برنگی دیگر لازم تبلیغ خواهد کرد
کتاب دکتر گوستاولبون فرانسوی بخوانید کاملا مطلع خواهید شد که چه اشخاص
از غربی ها بلباس روحانی داخل ممالک اسلامی گردیده و چه اختلافات مذهبی ایجاد کردند
بنده سفرنامه دیدیم از سفیر انگلیس بدربار شاه عباس کبیر که در آن سفرنامه
مینویسد شرحی از عظمت شاه عباس و شرح بسطوتی از هیبت سلطان عثمانی و در

وقت حضور مجلس شاه عدل اظهار میدارد که من در حضور اسلامبول بحضور که شیخ الاسلامها فتوی
چنین میدادند که هرکس هشت نفر شیعه ایرانی را بکشد بهشت بر او واجب خواهد شد و ورثه
ایران با این عقیده که از طرف شیخ الاسلامهای عثمانی در دماغ ملت رسوخ مینماید چگونه
از شر انها ایمن خواهید بود و دلسوزی برای ایران ها میتواند سفرنامه بابا از همان سفیر
در ترکیه نسخه او را نزد شما از چرستان محو دیدم که برای سلطان عثمانی همان سفیر شرح سفر
محو را بایران در حضور سلطان ترک میدهد و در ضمن شرح میدهد که دولت ایران و علمای ان
متفقا حکم داده بودند که باید صورت خلیفه را در هر روز نهم ربیع بطور مجسمه بسازند و بیاورند
خلیفه بسوزانند این مطلب را وقتی میگوید که شیخ الاسلامها حاضر بودند کتابهای این
الخلیس در میان هر ملت همسایه دولت اسلامبول این طور بود اثرات اوهام که ظاهر شده
و هنوز هم ظاهر است لدی شرح حال بوهابیکه در ایران مصرف عید نهم ربیع میرسید
منشاء او از قوشلگری ها بود دستورات اوهام از همانجا بیرون میامد نه فقط در امر مذهب
این گونه فسادها از انها بروز کرد در امر ملی و معارف انهام مطلب است در بهره که عزت
قرب کشف خواهد شد چه انها که عربها با تمام معنی نیستند و زوال شرقی ها جزء مرام انهاست
این معنی که اگر شرق روزی هم بحقوق محو به برد و وحدتی در انها ایجاد گردد ولذ علوم و معارف
بن نیاز گردند ولذ صنایع دست گدائی از در خانه غربی ها کوتاه کنند غرب باید بمیرد لذین جهت
بتمام قوی هم انها مصروف خواهی افکار شرق و تخریب علوم و اغفال انها از صنایع و حرف
در رفع ما یحتاج خودشان میباشد و فساد اخلاق را بهر صورت گرانی که ممکن است در میان
ملت شرق ایجاد مینمایند چه اگر فساد اخلاق حرری لذ هر جزالت و خرد ما بزن
در گرداب احتیاج شما اگر رعیتی یا نوکری داشته باشید که باو محتاج باشید مادام ان نوکر
استقلال امر شما را با آن رعیت محل زراعت برای شما میگردد دکه جاهل و فقیر باشد اگر عالم و بی
نیاز شد برای شما زراعت و نوکری نخواهد کرد از این روی اگر شرق عالم و بی نیاز شد
رفع احتیاجات غربی ها از کبا بشد اسیا، لوکس و ابسیه از پارچه های حضرا کی مصرف
برداشتند بس همه این اختلافات بین شرقی ها با سم مذهب و غیره یکمرتبه اهل غلیبات
برای مقصدی که گفتیم نادر شاه بن باین نکته برد در صدد اتحاد ملل برامد در همان
کشته شد چه انکه در اطراف او از عربها بابای شرقی بودند بعد از ان قضیه امال انها
بدست قاجار علی شد فقط کس را که خداوند تبارک و تعالی این قدرت و توانائی بخشید
که

بتهران حیرت انگیز در مقابل افکار انها بعد از هر تهاجم نتوانست عرض اندام نماید سلطان
مقتدر و شکوهمند عثمانی بنظر اعتنا حضرت اعلی حضرت همایونی خلد الله ملکه بلکه بر پایه آه مظلومین در این چند
قرن مؤثر و خداوند این پادشاه را برای دفع خواهی بجلوه ظهور آورد که جنبش مذبوحانه
مفاسد چندین قرن را دوا و آتش روشن شده چهل سال را خاموش کرد پس امروز
روزی است که در زیر سایه آن پادشاه ما باید استفاده نمائیم و نفاق ها کنار بگذاریم
بوحدت ملی و دینی و حفظ قرآن و دیانت کوشش نمائیم و باین اختلافات زیادتر لذ
این حرفها اهی تر حیرا باعث بر رنجش او نشویم و فرصت چندین ساله را لذ دست
دشمنان در نتیجه رخنات سیاسی منتشر نخواهیم برائیم اکنون وصیت عمر بسیار و خاتمه
عرض عمر این است که بهترین راه و مهمین ترین تکلیف فرق مسلمین امروز این است
که شرح تاریخ و زندگانی خلفای اربع بقول شما اهل سنت و تاریخ سلوک خلیفه اول امیر المومنین
علی را بقول شما شیعه با با خلفای ثلاث بقول شما شیعه ها در مقابل چشم بگذاریم و با هم امروز
برای حفظ اسلام و کلمه دین و قرآن و نام مقدس محمدی همان طور با هم برادر وار سلوک
نمائیم و چشم محمد را باز کرد یک نظر بگذشته و نظری به آینده هر خنه نشود این اختلافات
و نتیجه این افکار را در اینده خواهیم دید در اثر این گفتگو ها این هر نفر سنی و شیعه محبتی با هم
بظهور رسانیدند و این محبت او برای عمر مسیحی کاملا سخت و ناگوار شده بطوریکه از خانه
او آشکارا بود که اگر فرصت داشت هیچوقت بهر قیمتی که باشد تولید نفاق و فساد بین
این هر نفر بطوری واضح کرده که بمانجا منجر بقتل شخص در بین این حرفها نزدیک صحن مطهر قم
رسیدیم عمر برای زیارت وارد صحن شده بعد از انجام وظیفه کلیدی را چاخ رخنه نوکر خود را
در قم می ماندم عمر برگشت و لدی مدرسه فیضیه شدم این مدرسه لذ خانه بنای فتحعلیشاه قاجار است
و با طن بنا لذ مادگاری های صفویه است طلاب علوم دینیه در این مدرسه سکنا می باشند
عده لذ ایشان بدون عمر بواسطه سابقه که داشتم بحجره آمدند لب را بدرس حضرت آیت الله
حاج شیخ عبد الکریم حائری که امروز در ایران رئیس بر تمام علمای امامیه است حاضر شدم
بعد از درس نهایت به بنده بذل مرحمت فرمودند که از ده سال قبل از این عمر در حجره و تلامذه
حجره او لیه ایشان در قم بحضور و سفرهای دیگر هم بعد اقم آمده لیها بشغل تبلیغ اشتغال داشتم
لذا توجه ایشان بعمر بی سبب نبود بخصوص در حق عوالیکه در حضرت ایشان داشتم این بود که سئوال
کردم علت اینکه حضرت آیت الله بر تربیت مبلغ عمر بپردازند در صورتی که امروز حوزه های
ایران باین مرحله احتیاج تمام دارد جواب ایاد متابعین شبهات اهل ضلال با نواع مختلفه که در
دماغ مسلمین خصوصا اطفال تزریق میشود کتابه و کتاب در رد و مکاتب میتوانند عرض

عوض انجام نماید البته علوم فقه و اصول در نهایت لازم است ولی حضرت آیة میتوانند بعد بخوانند لذا این قسمت باید صرف نظر نمود و بالاخره برای اسلام محتاج بیست و نهصد تومان مبلغ امروز بقدر لزوم هست عرض کردم البته نظر بایت حضرت آیة هم صحیح است ولی امروز که دنیا باهم رابطه پیدا کرده اگر ما اطراف عالم اشتی نمائیم با بشهای متوجه نشوند ان مبلغی که بتواند در مقابل پیزابهای مختلفه و از طریقه علوم مستعده در رفع جواب برآید کیست در جواب این عرض فرمودند انشاالله امیدواریم درست شود این انشاالله مرا خوش بین نمود و این امیدواری مرا امیدوار ساخت بقاء دولت ابد مدت و طول عمر ذات اقدس شاهنشاهی را از خدای تعالی درخواست نمودم اذن مرخص حاصل نمودم بنا را در سه حجره لایزا محمد آقا طهرانی برحسب دعوت بصبح نهضت بعد از حرم مشرف شدن کاراج آنه نوخر هم با رفقا مهیا بعد بنوار شدیم چون راه بین بواسطه تغییر مسدود بود لذا بالادت ماشین را رانده وسط ریعه خانه هم میدان ماشین نگذشت و ساعتی معطل شدیم تا عوض کرده حرکت برای طهران حرکت نمودیم بگیدانی که از قم خارج شدیم نمیدانم سابقه از قم هم بوده که در دو پس که از حرکت از اصفهان تا قم همیشه بسیار وسایحت دیگران مشغول بود در این جا سر حوضها به تاجریکه هیچ متوجه حرف و صحبت نبود ولذا آن حوضها از پس در حیاط نبود و چیزی نفهمیده بود متوجه ساخته میگفت تمام فساد اخلاق رئیس سر شما تاجرها است برای اینکه برای نفع تجارت هر چیزیکه برای شما نفع دانست وارد مملکت نموده دست رنج ایران را بلوتکا داده در عوض تک لاستیکی کارت پوستالهائی که عکس حوران عاشق و معشوق بر او نیف وارد ساخته که بر ان نقاشی اخلاق دخترها و پسرها باد بین انچنین کارت پوستالها از هر قبیلی برای فساد اخلاق هزار مقابل انرا تش بیش تر نیف شما تاجرها برای نفع تجارت خفه الت رجولیت لاستیکی که گفتی او بزم دارد از خارج وارد کردید در معاملات خفه نه ملاحظه خدا و دین کردید نه ملاحظه شرافت و انسانیت از زیا مخزون چه خانه ها خراب کردید در تعلیب حبس چه نفوس رائلف نمودید با هر دز راه زن رفیق نمودید در حوزه حبس از رعیت بی چاره ها هر قدر لو انستید بار ان خوندید ملاحظه در بدری انهارا نکردید زمانیکه مقدس اعتبار کارتخانه های شما نیف کنی اخونه زنیر جامه سفید کشادهای دراز ریش حنا بسته بلند سر تراشیده تسبیح و سواک و سجاده و قرآن و نماز جماعت و ادای کلمات از مخرج جزو سرمایه تجارت شما نبود الحال که آن اساس بر چیده شد صورت ها و هیکل ها را بطوری بخود گرفته اند که بمصداق مثل کاسه از آش گرم تر هیچ اروپائی نمیتواند امروز دروغ ظاهر ساخته و اتحاد شکل را بدنام کردید هی الوقت دروغ میگفتید هی امروز دروغ میگوئید خدا قدرت بهلوی را کوتاه نکند دارین زیاد تر نماید تا دنکه درباره افعال شما قهوه مانید برای مناخ نهضت پرستی تاجرزاده های شما از بس با صد تومان دکمتر و زیاد تر از معرف

بقول

حضرات حرف نمیزنند اما در مورد گوسفند اگر کسی صد دینار از شما بگیرد ۱۰۰ هزار بیموه ساری دارید که تجارت و کسب می کنید و هی ضرر های جمع برابش میشمارید یکمرتبه شما بعنوان قاتل باقی دخترهای مردم را در خانه خراب کردید روز اخرهم مزد انهارا ندادید در حضر قاتل باقی فاحشه باقی ترتیب دادید یکمرتبه از شما فاحشه بس صدتومان پول دادن مطلب زنهای بیچاره فقیره را هم فاحشه کرد یکمرتبه از شما پسران مردم را باهم منشی گری خراب نمودید املاک حضرات و مغازه ها را برای هر عمل اجاره دادید خانه برای فاحشه خانه اجاره دادید مغازه برای شراب خانه اجاره دادید اسباب احتیاج ملت را در مقابل فرنگها شما فراهم کردید خانه های حضرات را از اسباب لوکس کردید راه دزدی و تقلب را شما باز کردید با این همه یک فنجان چای در قهوه خانه نمیخورید بفکر این نیستید پول او را ندهید و یک چای تنخ را جز آدمیت دیگ شاهی نیز کنید بیچاره تاجر منافع و غنیمت محسوب میدانید نه اهرامی بر پیتم کردید نه بفکر آن نوشیدید نه بفکر آن نوشیدید بلکه نه یک کلمه هم چاپ کردید بروید بپرسید هر حق نظر مرتضی شاکی شد که زمام تجارت را از دست حضرات بگیرد و جان کسبه و بی چاره ها از دست شما خلاص شد بله اگر اسم خمس و زکوه در میان آمد شما هر اخیز دسیسه را مفت خور بزبان جاری ساخته و هر چه خواسته کنید بگیرد سر دسته سینه زن شدید امروز هیئت قدم ورود مسکرات از خارجه بگیرد شتر قربان تربیت بکند امروز برای تجارت تربیت خوک پس شما تاجر نیستید بلکه نصفه تاجر (جر) و جو هر فنای وحضیض بین وخبیث نوری مرتبه عمر را از شما بردارم همانکه خیر و برکت را از شما برداشت شخص تاجر این حرفها عصبانی شده و نه گفت و رئیس حاصل کرده فقط در جواب درویش رو به یکران کرده گفت کاش چوپان شیشه وبعد هم رو بدرویش کرده گفت اگر بیزی نیازی نیست نزاع درویش که حرفهای او همان بی مزه بنفه و جواب تاجر خنده تولید کرده من چند دانه انار از قم همراه داشتم دیدم موقع است که انهارا برفقا تقسیم کنم یک یک انهارا برفقا دادم مشغول خوردن انار شدند حرفها قطع شد با انار ها خورده شد حسن ابدال رسیدیم الو تبیل هم خلوت شد و بسرعت سیر کرده ساعت ۴ فرود آمدیم چون در این جا باید مفتشین تفتیش نمایند برای سکوی قهوه خانه نشستیم مفتش مشغول تفتیش شد قدری تریاک تا چای کشف شد معلوم شد از مال کشف تاجرات کشف تاجر را مفتشین باعانت امنیه جلب نفوس نمودند معلوم شد این شخص قاچاقچی بعضی حضرات با هم تاجر معروفی نمضه اس سیاه اورا از ماشین باز کرده و با اورا با امنیه سپرده تا الله تکلیف و مجازات او معلوم شود در این حال وقت دست درویش افتاد و حق آن شخص را امنیه میبرد درویش جلو رفته دست بهیشان نهاد و هم با علم مددی برای تاجر بانی گفت که از صد هزار فحش بدتر است و پس از

یا علی مدد گفت برو که مولا تو را اجازت کرد نفس درویش چون کشیده را دیدی حق بحق این اتفاق
براهیت درویش افزود و برای تحقیق آن قرار دلخواه با لب سکوت نشست چاوش چاق کرد گفت
حال که مولا این موذی را اجازت کرد یک چاق دو تکه سیری بزنیم خلاص از منظره وحشی آمد
که درویش بر کیف نخورد در این اثنا اتومبیل از طرف طهران رسید ما دین او هم پیاده شدیم
درجوار انها روضه خوانی بود که من با او سابقه از سفر کربلا داشتم حسین بن افتاد نزدیک
آمد سلام کرده از او احوال پرسی کردم و پرسیدم از او اراده کجا را دارید گفتند از بعض تحف
بیرون آوردن داخل راست یا دروغ گفت برحسب این دعوتی که شده میخواهم بروم کرمانشاه
حجة الاسلام آقای حاج شیخ هادی کرمانشاهی برای ماه مبارک رمضان دعوت کرده از طهران بروم
کرمانشاه و من گفتم و خواندم و این روضه از معارف اهل منبر طهران بود سابقه
من با او در کربلا از این جهت واقع شده بود که روزی همین روضه خوانرا که بود استماع بود
در حرم مطهر حضرت سید الشهداء علیه السلام دیدم بالای سر آنحضرت نماز خوانده بود و مشغول
از کسبه و تجار طهران که مرید های او هم با او بودند بعد از نماز از روی کتاب مفتاح الجنان
شروع بخواندن زیارت نمود و چنانچه قاعده است در میان این صحن بلند بلند شروع
بخواندن نمود که مریدهای او هم با او بخواندند من یکوقت دیدم پهلوی ستون که رو بطرف
نزدیک عقب سر آنحضرت و بالای سر واقع است مشغول تعقیب نماز بعضی دیدم این روضه
خوان پشت بضریح مطهر رو بطرف مغرب و دست راست که نماز خوانده ایستاده
کتاب مفتاح الجنان را در دست گرفته جمعی هم عقب سر او بمثل نماز او پشت بضریح
رو بسمت طرف یمین قبله انها هم ایستاده روضه خوان شروع کرد بصوت بلند بزیارت
خواندن گفت زیارت می کنیم از راه حرم بنهج مذکور در این مکان شریف بشما
برادران مادران برادران خواهران همپالکان استادان معلمان اعمام اخوالتان
و مکاسبکاران علی الخصوص ایران خاک قریه الی الله تعالی من باجمعی دیگر بلند شده
نزدیک رفته گفتم آقا اشتباه کرده باید رو بطرف چپ قبله که رو بقبر مطهر است
بایستی همچاره گفت این رسم این جا تازه در اداره من تا بحال هر وقت در ولایت
خودم نماز میخواندم و بعد زیارت میخواندم همین طوریکه می بینید طرف راست قبله
رو بمغرب زیارت میخواندم مریدها هم گفته آن شیطان لعنت این بدعت را
اینجا می کنیم چند سال در طهران هر وقت زیارت خواندم بعد از نماز رو بطرف
راست می ایستادیم من دیدم اینجا جای کعبه باید گفت شما درست میگوئید و محور را

عقب

عقب کشیدیم و بعضی مساجت کرده اصرار بر فهمیدن انها داشتند که بابا جان شما در طهران بعد از
هر نماز در روضه که زیارت میخوانید درست بعضه بواسطه انکه انجا رو بیکر بلا باید با بستند و در
انجا رو بطرف مغرب و دست راست قبله طرف کربلاست ولی در این شما بالای سر حضرت
نماز خوانده اید باید برگردید رو بطرف مشرق و طرف چپ قبله که قبر حضرت رو برو
باشد بالاخره بعضی فهمیدند و بعضی نفهمیدند پس از فراغ زیارت من آن روضه خوانرا
تنها ملاقات کرده که مقابل مریدها بمنبر نرود با و بر حوزه نکند و مطلب را کاملا
باو نفهماند این شخص را الذکر آنکه نقل میکرد سال قبل وقت رفتن بکربلا کرمانشاه
منبر رفته و حجة الاسلام آقای حاج شیخ هادی منبر او را پسندیده برای این سال از او
دعوت نموده والله العالم اگر چه از بعض جهات بعید نیست ولی حرف راست در دنیا کم است
در این هنگام صدای بوق اتومبیل بلند شد انجا برای حرکت نمود همگی سوار شدیم جز
همان یکنفر قاچاقچی که هر سه تا جور بخصوص گرفته بود و دیگر حرف و صحبتی نیست هر کس
بخیال است که ورود طهران مزدنگ است کجا پیاده بشود و کدام محل منزل بگیرد
رسیدیم گاریچی این حامل است که در زمان ناصرالدین شاه این اطراف کارخانه قند احداث
کرد و لی چون روحیات آنوقت دیدند برضرر تجارت انهاست بتوسط رشوه بعضی از علماء
طهران را وادار کردند حکم بخرابی قند کارخانه بنمایند کارخانه شکست خورد و حالیه در ظل
مراحم اعلیحضرت شاهنشاه پهلوی کارخانه مجلل او مفتوح شده مدت بزرگی طول نکشید حضرت عبد العظیم رسیده من فکر کردم که خوب است همین جا پیاده شوم و درک
یک زیارتی بنمایم لذا حساب کاذر را داده خانه داده پیاده شدم چمدان هم بازگردانده بحمال
داده کوشه دهلیز باغ سراج الملک نهاد بسردم بدست قهوه چی و رفتم بزیارت نزدیک
بازار حضرت عبد العظیم هنوز نرسیده بودم که یک نفر جوان طهرانی با هم صحبت میکرد
و رو بطرف بازار و صحن برگشت من عقب سر انها واقع شدم و بمجادی انها میرفتم
بطوریکه حرفهای انها را میشنیدم یکدفعه انها رو بدیگری فضایل حضرت عبد العظیم را میگفت
که حضرت عبد العظیم معلم حضرت سید الشهداء بوده و مدت ده سال حضرت سید الشهداء
خدمت حضرت عبد العظیم درس خوانده لذا این جهة حضرت سید الشهداء در محضر هر کس
حضرت عبد العظیم را زیارت نماید مثل این است که سر او در کربلا زیارت نموده من هم را
رو در تر برداشته همدوش انها گردیدم سلام کرده بطوریکه ملاحظه کنند آقا جان جلو

اشتباه کرده اید حضرت عبدالعظیم در عصر امام نهم و دهم بلکه عقاید محققرا حضرت امام محقق عرضه داشت در حق او دعای خیر نمحقق و قریب صد و پنجاه سال بعد از حضرت سیدالشهداء در دنیا میزیسته و انکهی حضرت سیدالشهداء علیه السلام امام است و امام علم اولین و کسبی نیست امام اگر علم داشته باشد با سایر مردم فرقی ندارد با این جا حرف عرب رسید دیدم قیافه هر دو بطوری برهم برگشت که صد نداشت یکی از انها رو بدیگری کرده گفت این را بابی که بخواهد نیز حرف آ شیخ ابراهیم بچه محله ما برند آندیگری گفت بیاریم کوچی نده ای بهرچه بابی است لغت و تند و تیز هر دو تهارا برداشته من خیلی متحیر شدم و خیلی خیالات بمن رخ قضیه کربلا سال قبل و روضه خوان و انجمانت در نظرم قدری مجسم شد این قضیه اهم پیش آمد نهایت متحیر شدم که یعنی چه مرکز طهران و این قضایا و نهایت خیالاتم مشکل شد راجع باین قضیه ها و وضع طهران وارد شدم و سیر اخلاق تمام کنم تمام مشکلات و مزاج باین امورات حل شد و فهمیدم نقصه تقصیر ندارند آن روضه خوان هم از طفولیت روضه خواندن کسب او بعضه میال تحصیل برای شخصه بهر جهته وارد شده ریزیک مختصر خوانده برگشته جایه دان را گرفته سوار اتوبوس شهری شده کار ماشینی پیاده شدم لوازمات گرفته در شکه نشستم روبطرف خیابان ناصری راه افتادم وارد شدم از انجا خیابان کمرک تا بالای ساعت منیر السلطنه سه ساعت از شب گذشته وارد شدم برو است همی سابق محض که علاوه بر تعب زحمی از طرف هوا رطوبت سابقه با او داشت آن هوا شب و دو شب حسن آقای میرزا باقر خان حکیم اصفهانی نوجوانی است که علاوه بر بحر بیان چند ساله که در مرکز با معارف بار جال بزرگ ذوق فطری و فکری که سرشار عرفان و طبع شعر نقادی و حس و ذکاوت خطری در معقولات از طرف حق موهوبی به او داشته شده از این نقطه نظریات براو وارد شده و مقصد حسن از این مسافرت گرفتن اجازه و رقه عبور از سرحد و بدیهی تذکره بعد پس از ورود هر روزی نگذشته که تبلا بمرض قی شدم فصل پر حب شروت و پستی تازه برای استعلاج مراجعه بطبیب قنات آبادی دکتر حاج میرزا باقر خان شفائی محضم این طبیب معالج صفائی فوق العاده از مکارم اخلاق دارد و برای مرحله صفات نوع پرستی و همدردی نفس او همین بس که ساعت چهار از نصف گذشته در دو اطاقه با برای تصفیه حساب قرار دادی با هر اجرتی باز رود و اطاق جلوت مخصوص هم برای معاینه کردن خانم ها در جلوت ندارد از این هر هفته صفات او را میتوان قیاس کرد بعد از چندی معالج میشود و مرض شده برحسب دعوی که از بعض بکار شد چند بار در مسجد جامع طهران میرفتم نزدیک ماه مبارک رسید جمعی متوقر کرده بعضه که در هر مسجد یکشب دیگر روز میرویم و ببینیم ملاحظه میرفتم اول برای اینکه فشار زیاد مزاج بعد از کسالت

کسالت صلاح بعض دیگر اینکه دیدم جامعه طهران را مخصوص بازاری ها که استعداد بعضی حرفها را شنیدن در انها نیست اگرچه در طهران مردمان دانشمند بتمام معنی بسیارند ولی تمام انها بجهاتی حقرا از میان توده بیرون برده و در زوایای عزلت از هر مشغول تماس مردم میباشند و با منبر و مسجد کاری ندارند یعنی برای انها منبر بای معمولی طهران بتضیع وقت است اگر بخواهند برای استماع حاضر گردند و نماز جماعت اهم چون آشنا بخصوصیات و روحیات ائمه جماعت خصوص باشند حضور در انجماعات برای انها محذور شرعی دارد لذا در گوشه و کنار مشغول حال حقند میباشند از نیز جهته مجامع مذهبی بتمام معنی از نام او در دست جهال است با انکه حالیه بواسطه قدرت پادشاه اسلام پناه اسلام است بالنسبه بزمان سابق اصلاحات کلا شده ولی باز اهم اصلاحات لازم است که آن اصلاحات برده نه مراجع تقلید و رئیسی مذهبی است که مقام هر کس را تشخیص دهد که صدور امور را معین کند و این امر هم بقبول عوام مهمات است در حاشیه که روضه خوان او در کربلا انظور زیارت میخواند و عوام مذهبی او عقیده دارد حضرت عبدالعظیم معلم سیدالشهداء است مثل من چگونه میتوانند برای انها با حال مرض عصبانی حمایتی مذهبی بگویند در ماه مبارک فقط بمزاج حقد برداختم و لذا هر گوشه شب و روز صدای بلند بعضه که بگوش میرسید روزی برای سیاحت مسجد شاه رفتم منظره مسجد را بازار مکاره و یا حیوان فروش و یا باغ وحش دیدم بساط انواع اقسام اجناس فروش عروسک فروش حوائج فروشی کارت پوستالها عکس برهنه زنهای وحشی فرنگ امه در مسجد فروش میرفت فتال موکه گیر درویش کش و نیاد هریک گوشه موکه گرفته بکار مشغول بودند این وضع مسجد اسلام و ماه مبارک نیست در شبستان و اعظی بالای منبر جمعی زیاد هر را بعضه انجا رفتم گوش دادم بیاعث حرف او در این بعد که فلسفی سنی است برای انکه تشدد نکند یک سنی است برای انکه تلخ است کشش شیعه مرتضی علی است برای انکه شیرین است هر چیز بدی سنی و هر چیز خوبی شیعه است این بی چاره این قدر نمیدانست که تلخی حنظل نیا برای رفع مرض از هر شیرینی برای پر قیض مفید بهتر است و شکر برای صفت مسده از هر بدی برای ادخال ترا [illegible] بس حقوق شیعه در مزاج اثر شیعه داشته باشد و شیعه در مزاج اثر سنی مردم هم از شیرین آن حرفها بطوری کیف برده متصل صلوات میفرستادند مخصوصا وقتی گفت هر تلخ و تند سنی است برای اینکه جول ولایت نکرده یکمرتبه داد میزد بر منکر علی لعنت در بعضی گوشه تغیر قرار گفته شنیده البته بسیار این جهت خوب است که توان انکار کرد و لی بعضی مجالس بدست همان جهلا بعضه که قرآن را هم نمیدانست بخواند تعریف بکند که یکی از اشخاص دانشمند و با اطلاع طهران و مشبع در بسیاری از علوم اسلامی از دانم چه گفته بعضه که صدای الکز الکز و تیرهای تگیز از شش جهته بسوی او هر تاب میشد ماه مبارک اگر بتوانم

ما مبادک گردشت ها بطوری که مجالس موعظه و تذکیر خانقاه پیدا کرده مجالس تریاک و شیره کشی و قمار بازی و رقص ام
که دوره های خواص و اعیان خانقاه پیدا کرده جامعه بازاری طراز لباس حرفهای مختلفه و رنگ های گوناگون
پوشیده و دیه را کاملا کیج کرده و تکالیف خود را نمی فهمند شخص میگفت این سئل درباره مردم ایتجا
که اگر بخواهید در حوضخانه حمام بگویند بوی سوختگی لباسی می آید همگی از آب بیرون آمده لنگ
های خود را می بینند که مبادا بوی سوختگی لنگ او باشد دیگری میگفت شتاب سوختن لنگ را در آب
می کنند هر سه روزی که ماه مبارک گذشته بود که در روز نامه اطلاعات فوت مرحوم حاج آقا نورالله
لای آسیه ابوالقاسم دهکردی اصفهانی منتشر کردید از طرف لای ناسیه گاه بهبهانی که از معروف رئیس
حوزه علمیه طهران بشمار میرفت مجلس ترحیمی در مدرسه خان مروی منعقد گردید ولی از اجتماعات
اصفهانها در این خانه هیچ کس حاضر نشد شاید باین ملاحظه بعضی که بمناسبت مخارج خانه
که وظیفه انها بعضه مراسم تعلق میگیرد بعد از چند روزی با اهل و اثاثی که در طویله و کنار
طهران بوجود انها رنیت دارد مسافرت های نقطه ذاهر خویش خوزستان دارم تا خدا چه خواهد

سفر عراق و بیان اختلاف در معنی کلمه ذوداه

از انجائیکه تقدیر و پیش آمد برکس معلوم نیست و انچه در قوه خیال نقش او جلوه کند بمصداق عوف ایسه
بنسخ العزائم اغلب مقصود بر خلاف تدبیر بوقوع پیوسته خواهد شد در طهران خیال مسافرت
طرف خوزستان را در قوه خیال گذرانیدم ولی برحسب امریه از طرف حضرت آیة الله
حاج شیخ عبدالکریم حایری قم صدور یافته نشد خیال مرا تغییر داده و برحسب امر معظم الیه
حرکت برای طرف مصر برای کسب اطلاعات تبلیغی پیش آمد لذا از طهران بقم و بعد از ملاقات
حرکت بطرف مقصود از طریق عراق لمخدم ۱۸ شهر ذی قعده ۱۳۵۳ وارد عراق شده
شب در حانقین مهمانخانه بزرگ اعلا افتاد ماندم این شخص از کرد بیت که صورت خیاطش
نمایش دارد ولی در معنی در تمام مسافرتهای خیلی کمتر کسی را دیدم که مثل او از روی حقیقت وقت
بر همراهی نوع و بکام حوائج مسافرین بپردازد و قیام بوظائف مذهبی نماید صبح او را خدا حافظی
کرده بتوسط ریل بعداد از طهران حرکت نمود شب بعداد رسیده آب وصله بطوری طغیان کرده بود که
عبور بعضه مردم بعداد از خوف حراب نرفته بعضی بیانات علمی و کوشش های عربی خطر رفع
گردید هر سه روزی کاظمین توقف نمود شب یکشنبه ۲۳ شهر ذی قعده با قطار عزیزخان که از
رجال برجسته و از جمله مسافرین ایرانی بود بعداد میرسد و از حسن تا اصفهانی که از جمله برجسته
های مهم صنعت مستظرفه قمرزن است و دارای اخلاق نیکوئی قابل حترم و رفاقت است بضیافت
لای حاج میرزا ابوالحسن بنک داری اصفهانی مقیم طهران که از اشخاص معروف و مشهور الخیر عصر است
از انکاظمین بعداد حرکت نمود بعداد از عبور در مسافرخانه مخصوص که از بنادر عزیزخان
دارد

نقل از مجلة الحكمة المطبعة ببيروت

تجديد الشباب وطول الحياة وتاثير مجالسة العذراء والحسناء في النفس والروح

الانسان ميال بطبيعته الى حب البقاء ولذلك تراه جادا في مكافحة الامراض التي تهدد حياته والتحري عن الوسائل التي تدفع عنه شبح الموت ولم يزل حتى الان مغلوبا على امره لم يستطع الى مقاومة سنن الكون سبيلا ولو تصفحنا التاريخ لوجدناه حافلا بكثير من العلماء حاولوا جهدهم وطاقتهم البحث عما يطيل الحيوة ويرجع للشيخ صباه ولا يزال هذا الموضوع قيد التمحيص والتدقيق حتى عصرنا هذا ولا مرية ان جهود الاقدمين وان لم تصل الى ما يصبو اليه فانها لولت لنا السبيل وهدتنا الى ما هو اقرب للحقيقة وسنقوم نحن بدورنا بما توجبه علينا الانسانية في هذا الشأن لنمهد السبيل امام احفادنا والابدان تتكل المساعي بالتوفيق عاجلا او آجلا الى الحقيقة

بحث النفس

وقد حدا بي الى هذه المقدمة ما قرأته في بعض المجلات الطبية الاخيرة في موضوع رجوع الشيخ الى الشباب فاحببت تلخيصه معربا للقراء الكرام ليقفوا على الاراء الحديثة في هذا الامر

قالت المجلة ان كثيرا من الاطباء يوصون النحفاء والصغار بان يحالسوا ويصاحبوا وسيما كنوا شبانا اقوياء اصحاء حيث تبين لهم ان ما ينبعث من هؤلاء يدكو الشباب من القوى النفسية والروحية مما تشفى المريض من الامه وضعفه ومما يذكر في هذا الشأن عن الكتب المقدسة ان الملك داود لما بلغ من العمر عتيا وصل لدرجة لم يدفأ له فيها عضو فاشاروا عليه الحاشية بلزوم مساكنة بلوم فتاة حسناء باكرة فما كاد يفعل داود ذلك حتى دهب عنه البرد ولا يخفى ان الناس اعرف بالفتاة الغضة من المفعول الحسن على صحة الشيوخ وقد كتب احد العلماء سنة ١٧٣٢ مسيحية كتابا بحث فيه عن مفعول نفس الحسناء على الشيوخ وملخصه انه يطيل العمر وحياتهم وقد اجريت تجارب عديدة فتبين ان الشيوخ الذين يتزوجون من الحسناء الفتية تزداد اعمارهم (وقال احدهم ان نفس الفتاة مما يطيل الحيوة شرط ان تكون الشيخوخة سالمة من العلل وقد تسائل الحكماء عن سر تاثير نفس الفتاة في اعمار الشيوخ . قال احدهم ان نفس العذارى والفتيات عبارة عن هواء منبعث من اقاصي الجسم فهو والحالة هذه يحمل ذرات صغيرة من اعضاء الجسم وبعبارة اخرى فانه مشوب بذرات دقيقة

منبعثة من البدن فيختلط بالهواء فيرده مزيجا لم تكن فيه وينتج مما ذكر انه اذا اجتمع اشخاص عديدون في غرفة واحدة فان هواء هذه الغرفة يتشبع بانفاس المقيمين فيها فاذا كان شيخ جالسا في غرفة ملاى بالحسان او الشبان طيلة نهاره فيتنفس ثم من الهواء المملو بالذرات الدقيقة المنتشرة من انفاس الشبان فينتعش جسمه وتنشط قواه ومما يؤكد مفعول الانفاس انتشار الامراض في الاماكن المكتظة بالناس وهذا ما يدل على ان الامراض تنتشر بواسطة الانفاس والنسمات او المرجوم انه يخطر استنشاق نفس المحتضر في ساعته الاخيرة فاذا كان نفس الانسان المريض ضارا وعفنا سما وقت المرض فلا يكون لنفسه مفعول قوي اذا كان سليما وقوي البنية وحسن الطلعة وربما كان هذا الفكر مستغربا في عصرنا هذا الان نفس على اطلاقه ضار ومما يزيل الاستغراب ان هذا المقال وهذا الاستغراب كتب قبل ان يخلق الاقوازيه) الذي عرف مفعول الحامض الفاربوني في جسم الانسان ومهما يكن من الامر فالنفس قد يكون نافعا وقد يكون ضارا كما ان الشيوخ ينتفعون من انفاس الحسان فالحسان ينتفعن ايضا من انفاس الشبان ولا غرابة من انبساط النفس وانشراح الصدر ونشاط الجسم عند مساكنة الحسناء والنظر الحسن والنظر الى الجمال مما يذهب عن النفس الحزن ولذا قد حث الاقدمون من مضاجعة العجائز لانها تبعث في النفس اشمئزازا وضعفا

(ودر شهای قدیمی بهتر است) بر ازاین معدوده که ثابت کرده که هوای خارج از جسم جوان صحیح البنیه استنشاق او تقویت جسم بنماید بواسطه ذراتی که جزء آن هوا از بدن جوان خارج شده وان ذرات وارد بدن آنکس که استنشاق نماید آن هوا گردیده جزء بدن او خواهد شد روی این اصل در خانه های قدیم برای تقویت جسم بهتر از وضع جدید خواهد بود در صورت ورزش با اشخاص صحیح البنیه جوان یا بنه ودر میان بهوا ان قدیمی وطبل قدیم ایرانی این حرف معمول است که برای اشخاص ضعیف البنیه صرف هوای دور خانه را که محوط بانس جوانها صحی المزاج است مفید داده واین مطلب از کثرت تجربه در نظر ایشان از مسلمیات محسوب میگردد و چنانچه کریم در ورزش های قدیمی که هوای ان محوط وحمل از هوای خارج از جسم قوی البنیه بهتر جسم قوی شده تا ورزش های جدید که در هوای آزاد است واین مطلب هم محسوس و برتر دیده است

ضبعثة

نسب نامهٔ سادات خدمهٔ عتبات عالیات بکدام یک از ائمه
متصل میشود و آیا این خدمه سید هستند یا سیادت انها مصنوعی است

جواب این سؤال را اگر باید بدهد که عالم بعلم غیب باشد و یا آنکه در ظهور حقیقت حقه
بوجود امام زمان محقق و معلوم گردد ولی آنچه را که مجموع شده برحسب ظاهر این است که
مروض و مرقوم میگردد اولا آنکه برحسب ظاهر سیره براین جاری شده در میان
شیعه مذهب که هر کس عمامه سیاه یا سبز داشته باشد حکم بسیادت او مینمایند باین معنی
که این شخص از خانه دان پیغمبر و امام است اگرچه در باطن از آل امیه و خاندان معاویه باشد
و بعضی از فقها در اعطای وجوهی همان صورت ظاهر را ملاک دانسته اند و علی الظاهر هم
مایه همین طور باشد و فی نسب امری است مشکل چنانکه گذشت که ذکرش لزوم ندارد و اما در خصوص
سادات خدمه عتبات عالیات حرای آنهم برحسب ظاهر محکوم بسیادت میباشند ولی
آنچه را که بنده تحقیق از حال انها و نسب ایشان استفار نموده ام گرچه تمامی آن را
نمی توانم اظهار بدارم ولی شرح اجمالی آن این است که این سادات سه دسته هستند
یکدسته سادات خدمه سایره هستند انهایم هر دو دسته اند یک دسته از بنی قبیله کر
و اولاد خلفای بنی العباس از قبیل متوکل و معتصم وغیره میباشند و یک دسته از اولاد
حضرت هادی ولی هر دو دسته بمذهب اهل تسنن معتقد میباشند ولی در صورت ظاهر
گاهی از اوقات برای خوش آمدن زوار سهوا گذارده نماز میگذارند باد ستعباز
ولعن بر خلفا مینمایند ولی نماز را باز در خفیه اعاده مینمایند ولعن ایم که میکنند
تحت زوار میکنند مثلا سه نوع زوار اگر از شط وارد شوند یک قبله دیگری
کرتاه قد و یکی میان قد یا بخصوصیات دیگری که با شنه این سادات هر یک از
انها را پیش تحت اسم یکی از خلفا را برا و میگذارند و بهم دیگر میبرده که مثلا قد کوتاه را
اسم عمر و ریش دار را ابوبکر و ریش تر اشیده عثمان اسم گذارده ایم و در وقتی که
در مت بین زوار شیعه که لعن بر خلفا مینمایند عوضش در باطن همان زوارهائی
که در پیش تحت ابسر اسمها را برا و گذارده اند و در حقیقت لعن بر زوار مینمایند و اگر
بتوانند همه چیز زوار را مباح میدانند و سیادت تحت را هم چیزه و خروش مینمایند
اما سادات کاظمین نه نسب انها معین است و نه مذهب انچنانه از اوضاع انها
نه قرائن شیعه و حرکات انها به طبیعی مذهبها نزدیک تر است ولی در عقیده

مباح دانستن مال و ناموس و عرض زوار را با سادات سایره یک دو مذهب هستند
و اما سادات [illegible] و خدمه استان حسینی که این هم از آثار مغلوبیت صاحبان قبر است
یکدسته انها از اهل برصی و اجداد انها کرد لبنه اند که در زمان متوکل انها را موکل آن قبر
مطهر ساخته اند که منع زائرین از زیارت باشد مصائب بنمایند ولی در دوره های زمانه که شیعه
قوت گرفت انها هم از وضعیت استفاده نخصه تحف را سید نمایش دادند ولذا هیچ گونه خصوصیت
تحف داری ندارند و تحف انها مخصوصا طائفه کلید دار هنوز معترف اند که اجداد انها
مصادوی هستند حکایات انها را جع به بن ناموس و هر گونه عمل راجع بزوار در میان انها گویا
مسروف است و هر قدر دست غیبی ولایت انها را تنبیه نماید متصدای وقت قلوبهم
کجاده کلی را داری اند قسوه میباشد یکی از انها زوار ایرانی در خانه برده لبخه که در انها
دختری لبخه که هدر و مادر انچنانه لبخه اند این شخص سید هدر و مادر دختر را
رنیت برای زیارت بحرم مطهر می برد دم کنی داری انها را با گرد در زیارت نامه خوان
و دختر را تحم با بم اینکه حرم جمعیت است و دختر صدمه نخورد از همراهی هدر و مادر منع مینمایند
دخترهم با دختر همان خادم در اطاق بجواب رو نه خادم برگشته وارد اطاق شده در بار
بعلامات التنگو که دختر زوار در دست داشته براو می آویزد و او هم دادی زنه فائده کند
پس فراغ علی می بینند دختر تحف این عمل کرده و در وقتی که این خادم هدر و مادر دختر را
بحرم برد دختر تحف از دختر زوار تمنی میکند که این التنگوهای تحف را با بده در دست خودش
فی دختر زوار هم التنگوی تحف را با داده که فردا صبح باز بگیرد و دختر خادم التنگو را در دست
کرده و بام در اطاق بجواب می رود هدرش وقتی از نیمه راه برای مقصد و انجام مهمات با دختر
زوار بر میگردد و اطاق شده چراغ را روشن نکرده بعلامات التنگو مشغول علی شده غافل از اینکه التنگو
در دست دخترش رفته پس از کشف از طرف آن خادم فرار کرده که تا کنون هم لبخه از چندین سال
ابری از او نیست و نه اینکه از خجلت فرار کرده بلکه با برخی از دیدنها اگر متضمن کشف تحف فضائح
انها را نخواهند فهمید او را تهدید کرده و تهدید لذا فرار کرده اگر کسی بخواهد خبایث را کشف کند
مدت چندماه با انها اظهار عقیده نماید کاملا کشف خواهد نمود [illegible] سادات
هستند هنوز که زمان غیر سیادت انها را دیده اند با طائفه شیخ فخری و اولاد حاج
محسن از یک سلسله هستند عمل شیخ فخری از برای تحف حیرت انگیز میکرد که با کوتنه های کف سر عمو
همتیم ولی انها رفتند کف و سید شدند و هنوز تا سیده نشده ایم نایب کلید دار حرم از اهل
اسمعیل ها را که از هند امده لبخه دشمن اما هستند پول گرفت و شبانه او را در سرداب
قبر برد چندی طول نکشید که یک اولاد بیشتر از نه عمر ندانست که در حسن و صورت در عراق نظیر
نداشت این جوان نفقه نکرد که در اثر او مرد و حسرت لو لهای شش اما را بگور فرستاد
همنوز هم با ان قدرت ثروت ایران عرض و ناموس ایرانی از چنگال انها در سرض خطرات ان

تفسیر جمالی آیه شریفه خلق السموات والارض بالحق وصورکم فاحسن صورکم

(خلق السموات والارض بالحق) ای بالحکمة البالغة المتضمنة للمصالح الدینویه والدینیة و بما یقوم بها النظام الکلی (و صورکم فاحسن صورکم) الفاء للتفسیر ای صورکم احسن التصویر و خلقکم فی احسن تقویم واودع فیکم من القوی والمشاعر الظاهرة والباطنة ما تنبط بها جمیع الکمالات البارزة والکامنة وزینکم بصفوة صفات مصنوعاته وخصکم بخلاصة خصائص مبدعاته وجعلکم مرآتا لاسمه المخترع والصانع المبدع کما ینبئ الانوار هذه الصفات من المخترعین فی کل عصر من الاعصار فلکم جمال الصورة واحسن الاشکال ولذا لا یتمنی الانسان ان یکون صورته علی خلاف ما هو علیه لکون صورته احسن الصور التی عارضت علی الموجودات الجسمانیه ومن حسن صور الانسان امتداد قامته وانتصاب خلقته واعتدال وجوده ولا یقدح کون بعض الصور قبیحا بالنسبة الی بعض لان الحسن وهو الجمال فی الخلق والخلق علی مراتب کما قالت الحکماء الشیئان لاغایة لهما الجمال والبیان ولکم ایضا جمال المعنی وکمال الخصال ونعم ما قیل بالفارسیة فی هذا المعنی

بدرون توتست مصری که توئی شکرستانش ✕ توجه یوسفی ولیکن سوی خود نظر نداری
شه غلام صورت بمثال بت پرستان ✕ تو چه عشرتی اگر بزیرون مدد شکر نداری
بکدا جمال خودرا چو در اینه به بینی ✕ بت خویش هم تو باشی بکسی گذر نداری

والمعتد به هو الحسن المعنوی لان الله خلق ادم علی صورته ای علی الصورة الالهیة التی هی عبارة عن صفاته العلیا واسمائه الحسنی والا فالحسن الصوری لو جد فی الکافر

ره راست باید نه بالای راست ✕ که کافر هم از روی صورت چو مائست

والجمع فی قوله فاحسن صورکم باعتبار الانواع لان صورة الرومی غیر الهندی وصورة الهندی لیست کصورة المغربی والافرنجی وکم من صورة قبیحة تکون حسنا بحسن الاخلاق وحسنة بین زینة الکمال والجمال کما قیل فی هذا المعنی

چه غم زنقصت صورت اهل معنی را ✕ چو جان زروم بود گو تن از حبش می باش

ولذا قال فی الحدیث ان الله لا ینظر الی صورکم بل ینظر الی قلوبکم وبحسن السیرة یسیر العبد الی ربه ویرتقی الی الکمال والوصول الیه ولذا قال بعد قوله فاحسن صورکم والیه المصیر اشارة الی ان المصیر الیه بحسن صورة المعنی

از جمله امام زاده های معظم در عراق حضرت سید محمد بن علی الهادی است که در گیسر کنی شهر بلد علی نه فرسخی سامرا مدفون است اعراب بادیه چندانکه با سم آن امام زاده واجب التعظیم و لبرقة مطهرا و اهمیت میدهند با بر امامه ائمه جنین وقتی میگذارند قسم اعراب بادیه و حاضر نشین و دهاتی های عراق فقط با سم سید محمد است برحسب عقیده که در قلوب انها میباشد چندان کرامات باهرات مشاهده شده که وران سر زبان هر کس از مالیه که دارد محافظت او را نماید و امرال خود را در بیابان صحرا گذارد و از بی کار خود میرود و فقط حضرت سید محمد را حافظ میداند حتی حق مکرر در بیابان اطراف برقه سید محمد ظروفات و اساس البیت بدون صاحب مشاهده شده ام دلالت قطاع الطریق عرب که ضرب المثل میباشد محفوظ بوده تا انکه صاحبش آمده اساسیه خود را برمیدارد ظروفات و اساسیه که وقف بقعه سید محمد است هیچ در سد محافظت او بسته باین صداطمینان هست که اگر کسی سرقت نماید رسوا و بجزای حق خود خواهد رسید واتفاقا اشخاصی که در دزدی در ایام محرم الحرام تعقیب نماید حق رسوا و مجازات شده شخص سکری از اهل بصره دیگ مس مملوک که اسم صاحب را براو کنده بود برای حضرت سید محمد آورده بود عربی او را سرقت کرده بجیال حق برده بود بصره بفروش که دوردست باشد دکس ملتفت نشود اتفاقا برده بود درب دکان سکری که سازنده دیگ بود قضیه کشف شده بود حکومت حکم داده بود که دیگ را برسر عرب بگذارند و از بصره تا شهر بلد آبقعه سید محمد پیاده در قری و حصات او را بگردانند باین حالت او را بدیگ که روی سر او بود به بقعه سید محمد آورده از این گونه وقایع بسیار اتفاق افتاده از این جهات که میتوان گفت دیانت بالاترین قوه منتظمه مملکت است اگر حرارت عراق بانهار قسمتی از این قطعه از ملک صاحب را امنیت حاصل نمیشد بلا شبهه باین حد نمی شد که بسبب بعقیده بسید محمد تأمین حاصل میشد و حضرت سید محمد فرزند امام دهم بلا فاصله برادر حضرت عسکری علیه السلام است در وصف جلالت قدر او در کتب سیر و رجال و تواریخ چنین گفته انه السید الجلیل ابو جعفر محمد بن الامام ابی الحسن علی الهادی علیه السلام عظیم الشان جلیل القدر کانت الشیعه تزعم انه الامام بعد ابیه فلما توفی ابوه نص علی اخیه ابی محمد الزکی خلفه ابوه فی المدینة طفلا وقال له احدث الله سبحانه فیک امرا والله یفعل ما یشاء ویحکم ما یرید وقدم علیه فی سامرا وقال له الرجوع الی الحجاز وقال له قد احدث فیک امرا ویا بلغ بلل علی نسمة فراسخ مرض وتوفی

خلفه ابوه فی المدینة طفلا وقدم علیه فی سامرا مشتملا ویفعل

الی الرجوع الی الحجاز وطابع بلد علی تسعة فواسخ مرض وتوفی
ومشهده هناك ولما توفی شق اخوه ابو محمد ثوبه وقال فی جواب من
عابه علیه شق موسی علی اخیه هرون وکانت وفاته فی حدود اثنین
وخمسین بعد المائتین این عبارت برضریح برنجی مملوک شده یا عبارتی که در کتب
رجال است اندک تغیر و مقدم و مؤخر کلمات است ولی معنی متحد است وترجمه او
این است که ابو جعفر محمد بن علی الهادی عظیم الشان جلیل القدر است چندان بمکارم
اخلاق آراسته بود که شیعه گمان میکردند امام بعد از حضرت هادی او خواهد بود
ولی چون حضرت اورا [illegible] وفات در رسید ولایت و امامت را در باره برادر او
حضرت ابی محمد عسکری تنصیص فرمود و [illegible]
ان امر را اصدار فرمود
خدای سبحانه برادر خود ابی محمد [illegible] در زمانی که حضرت ابو محمد الحسن عسکری
در سامرا بود نه البته ابو جعفر محمد [illegible] در سامرا حضور داشت
حضرت او را امر برجوع بحجاز فرمود حسب الطاعت امر امام از سامرا حرکت
فرمود در بلد علانه فرستی سامرا بر او نمی شد و در انجا وفات یافت و مدفون
گردید چون خبر وفات او بحضرت عسکری برادرش رسید جامه برتن پاره کرد
بعضی حضرت را از این امر ملامت کردند حضرت فرمود موسی بن عمران در مرگ
برادر نیز چنین فرمود و این مطلب دلالت بر محبوبیت و مقام و منزلت او در نزد امام
دارد و وفات او در صدود سال حرست و پنجاه و دو از هجرت بود الیوم
که صدو هزار و سیصد و پنجاه هجری است امورات بقعه از توجهات حضرت حجة الاسلام
لاید زاد مجده این که از علمای اثنی عشریه است در سامرا متوطن میباشند منظم است
معظم الیه در صدد و بهساد از مراحل عمر زندگانی زاطی نموده از علمای ممتاز و دارای مصنفات
مهمه میباشند

مقبرهٔ حاجی آقا نورالله اصفهانی در نجف وبنی وفات ورثهٔ او وبنی اعتبار دنیا

مرحوم حاجی آقا نورالله اصفهانی از جملهٔ اولادهای مرحوم حاج شیخ محمد باقر بن مرحوم شیخ محمد تقی
صاحب کتاب هدایة المسترشدین حاشیه بر معالم است مرحوم شیخ محمد تقی اصلا از اهوان کمی
ری بوده بعد از تحکیل علوم در نجف اشرف دختر شیخ کاشف الغطا شیخ جعفر را بزوجیت نجف با برخی
شیخ اختیار نجف در وقتی که ریاست مرجعیت تقلید مذهب شیعه منحصر بوجود شیخ بود شیخ
محمد تقی باصفهان آمده مرکز درس خود را در مسجد شاه اصفهان قرار داده و در فتحعلی شاه قاجار
قریب شاه آباد را برای امر معیشت شیخ محمد تقی جزء طویل او قرار داد پس از فوت مرحوم شیخ محمد تقی
شیخ محمد باقر حجة الاسلام اصفهانی گردید اولاد مرحوم شیخ محمد باقر حاج شیخ محمد علی و حاج شیخ محمد تقی
و حاج آقا نورالله و حاج شیخ جمال و حاج شیخ اسمعیل میباشند و هریک بنوبه غیر از شیخ اسمعیل
بریاست مهمه نائل شده نه خصوص شیخ محمد تقی مشهور به آقا نجفی اصفهانی که از رجال مهم دنیا در عصر
نجف بشمار میرفت و آیة الله مطلق در اصفهان گفته میشد حاج آقا نورالله رتبه و مقام ریاست را واجد گردید
و بواسطه مشروطه طلبی در نظر احرار مقام اولیت را دارا بود روزی او را دیدم که هفتاد هزار
نفر مشروطه خواه در حالت مشق نظام برادر سلام میدادند بعضی او را شاه نوزده سی گفتند
بعد از اتمام مشروطه نتیجه مبکی گشته در سال هزار سیصد و چهل و پنج هجری تمام رؤسا و مأمورین ایرانی را برحلاف
دولت ایران بهلوی نهضت دلخواه و تمامی را در رقم مجتمع ساخت و بعد از تقضای آسمانی در همان تقینه
دار فانی را وداع نمود و شایعه بعضی عقیده مند بودند در باطن او را مسموم کردند اگر این در
این تقینه فوت نشده بود یقینا سلطنت ایران در خطر بود و فات در رقم هانزده سال بعد از
برادر بزرگ خود آقا نجفی بود و حاج شیخ محمد علی اول همه انها فوت شد فعلا حاج شیخ جمال الدین
و حاج شیخ اسمعیل لذا انها باقی هستند حاج جمال در اصفهان بواسطه منصوبی بعضی در نظر دولت
مزدوی است و حاج شیخ اسمعیل در کربلا می و را سی لذا حاج آقا نورالله مزدوی زیاد باقی مانده سالها اگر موانعی
نشود و ملیون بود حاج آقا نورالله اولادهای زیاد دارد ملاحظه بود ثروت نجف بعد از فوت نجف
وقف و مصادف برای او سیین نجف من جمله روشنائی لذ برای مقبره نجف که در مقبره جدا می اعلای
نجف شیخ جعفر در نجف است سیین نجف در ایام که هیات سال بعد از فوت او میباشد در نجف در مقبره
او رفتم همچنان خانچه دیدم و تفتیش کردند بعد شیخ تا کنون در آن مقبره روشن نشده سایر
مصارفی که از برای مالیه نجف سیین نجف انها هم [illegible] معلوم است چگونه عمل شده جنازه او هنوز
دفن نشده و در زیر خاک مدفون نشده بود که قضیت کارهای ورثهٔ او در عالم آشکار و هویدا شد و تمام آن
ثروت که در خاک ایران و عراق از او بود یکلا نابود و صرف محاکم عدلیه را بواسطه نزاع ورثا
بالاخره وراث هم بدبخت انهی علم بعضه فقط چیزی که از آثار حاجی آقا نورالله باقی مانده ضرب المثل شدن
مالیه امور وصیت او ثروت و ورثه در استر مردم عراق و ایران و عجب این است که این
حرا در مرحوم آقا نجفی و مرحوم حاج آقا نورالله بایستی ثروت زیاد که از نجف باقی گذارده و بسبب جمع شدن این مالیه
ام معلوم نجعل ذلک جان بردند حضرت حضرت اسوقی نجفه که مردم اصفهان در وقت انها قصه بزرگ زده تنه
و سرهای نجف را بتاخ نگاشته که این حرکت بجز برای حضرت سید الشهداء تاریخ نشان نمی دهد

در سفر هم که ترتیب حیرتی بجمع اصناف زیاد از آبا و اطراف میبر گرد آمد اخوندی که در
تاشی به هنر اکرم فقط در آن بجون تاس جشنه بیانی حاضر گذارد بعد از آن حوزه از
هذیان خط از عقب در خانه تا طرز زهر افزایش نکرده و حقوق بدان خط را همیشه
در نظر گرفته هر جا ذی حق را در شرع بگفتی دید نقشه قدیمی بدان خط را بکار می بست و بنا
بمقتضای زمانه نقشه بعکس ایاد سلف از این خلف نقش می بست روزی برای تفریح در ماه
جمادی ثانی ۱۳۰۵ با جمعی از رفقای خوش منزل در باغی روز تاریخی بسر بردیم با لکه هزل و هجو
در عالم در نظر عقلا ممنوع و در آئین جمعی مرغوب و دنیا هم اخلاقا جز به بیان هزل
و هجو در نظر بعضی برای تنبیه و تذکر و تذکر اخلاقا راهی نیست این اشعار در موضوع فوق
برای تذکر بصورت هجو گفتم و برای تذکره صاحبان ذوق و خوش منزلان زنده دل
و تنبه بعضی از اهل صنف بیادگار نوشتم و هر کس بمذاق تلخ آمد اعتراض نکند چه انکه در کشتان
عالم خلقت دست طبیعت برای مصالحی چند حنظل ایجاد حنظل را لازم دانسته و اگر
در کام کس تلخ ماند تلخی او در کام انکس طبیعت بر حسب مذاق کس ساط و حنظل را
از عالم و هجو بر نچیند چه همان حنظل از برای سهلیت در کام اغلب صاحبان استعداد
معده شیرین صحت ایجاد حزاز مخصوص هر چه بمذاق گوارا آمد از عاقبت او اندیشه لازم
که السم فی الدسم و شیرینی قند را تلخی مرض مزمن دیابیطس دنبال است پس در هر
امری نظر به طرفانه کن که در عالم از ماهیات و جواهر است و اعراض هر چیزی بجای
خود هنری است و عارفانرا مسلک در طریقت جز این نیست

حزینت ارث باشد یا خدانخش — که دارد هر هنر را آن شیخ بد نقش

همولایش چو دیدم بس عجب بود — چو دیدم مدتی دل در تعب بود

بگیتی هیچ کس این را نشنیده — زنی بنشسته واز پیش رمیده

بجز انزن که این اخوند زاشید — چو دیوی بود کین عفریت نگاشید

چو گویم من از این شکل و شمایل — که هر رخ سوی او گردیده مایل

زهیشانش بماند بقر بود — ولی غیرت از سر کله حضر بود

زگوشش آدم و لیکن حرف نشنو — بجز بانگ هوش و فریاد هو هو

چو جشمانش چو دیدم گفتم آوه — که بنشسته مگس بر صفوه گه

چو ابرویش بمانند دم موش — چو کردم واژگون در حالت جوش

اگر خواهی که برج رمل بینی — سخن گویم ازاو در وصف بینی

نفس از او شمال باد خیزک — رنگ و بو سبیش تره تیزک

محاسن دور رویش عنبرین بود — چو سان بیگ قصنه گو زین کمرین بود

فراخی دهن مانند گالیه — چو لب فرج کنیز شصت ساله

ز دندان گو نیا هیزه گرازان — دراز و تیز و هم رنگ براز ان

زگردن در خزاری چون شتر بود — قیافه عینهو لوس و لو نور بود

زهر در تنده بودش قیافه — چو ها کو تاه دستش چون زرافه

سخن اندر دهانش هوق وق بود — چو اشعاری که میخواند مؤتق

بگفتش دایما میکر دلق لق — بمانند صدای حاج محقق

به پهنا شانه او تا بشانه — ز فال الموءمنین بودش نشانه

پری سینه از پستان و سینه — چو خاله زینب و عمه سکینه

شکم در گندگی چون کوه الوند — کپل اندر قفا همچون دماوند

ببازو خرس در کف عنتری بود — برای سینما خوش منظری بود

میان پا فکنده یک خراهیل — بجان مادرش چون رسته بیل

بپرس از من دگر از زانو و ساق — که من در حیرتم از هر قور مساق

بره رفتن شمال بره آهو — ولی در بازدن چون رستم یا بو

مثال کرگدن پوستش کلفت بود — همیشه در کمین مال منت بود

بسر عامه لیکن هاره هاره — چو آسیابانه زلق لق بر شاره

براو افکنده طرحی از دو صد چین — چنین شکلی نه در هندنه در چین

یکا گفت الحذر اندر بن گوش — چو ثعبانی که از سرما بر د هوش

میان او کلاهی از قلمکار — سیاف اندر لبش پیچ چون حلقه مار

شکم را بسته از بیگ سال بوده
که گوی سبقت از روده ربوده
زخلق او مگو دیگر چه بوده
که صورت کشف سیرتها نموده
ملک زین نسل آدم گر خبر داشت
یقین از سجده کردن او حذر داشت
ولی شیطان یقین میدانست لوده
ترا سهاضا دانسته بوده
که او مرا چنین فرزند باید
بدینسا با هزاران ننگ و آید
بهیش خود زدانش بسنجید
سپس حق را بگفت از او چو بشنید
زلعنت تا ابد گر خوار و زارم
مرا بهتر که بر او سجده آرم
دراین جا حق نباشد بهر شیطان
بگو بیدای خدای حق سبحان
تو خود انصاف ده عاری ندارم
که بر احدی جز حق کس سجده آرم

معنی (تبغ) وتاریخ ظهور او

تبغ در عربی همان چیغ را گویند که مویک قسم از انواع
دخانیات است ودر عراق عرب بیش گویند این نوع
از استعمال دود ابتدا از آمریکا شروع شده ودر سال
۱۵۸۵ میلادی لذا انجا برده ودر اروپا نشر نموده وبعد از ان
در سال ۱۵۹۰ در بلاد عربیه رسیده بتبغ نامی پیدا کرده
چنانچه یکی از شعرای عرب میگوید

سألونی عن الدخان وقالوا
هل له فی کتابنا ایماء
قلت ما فرط الکتاب بشیء
ثم ارخت یوم تأتی السماء

که مطابق با سال تنصد ونود ونه هجری است
وبعد از رخ کشیدن واستعمال او بتوسط کاغذ که
سیگارت باشد لیکن از اروپا نشر بسایر جاهای دیگر نحو
ولی علیان تاریخ اولی زمانهای قدیم است وکشیدن بآبکو
از ایرانیان است ودر زمان هرون الرشید بیرون
آوردن دود از میان آب نخوده پس در
واقع دخانیات دو تاریخ دارد یکی علیان است
که از شرقی با نشریات دیگر چیغ وسیگارت
که از آمریکا واروپا نشر نحف

الطعام وبالاشغال العقلیه ولزوم اکل اللحم لهم (منقول)

(عن المقتطف) الطعام اهم ضروریات الحیاة واصلحه ما کان مغذیا
ای ما ساعد علی بناء الانسجه سواء کان للنمو او للتعویض عما یتلف من
خلایاها وقد انقسم الناس من قدیم الزمان من حیث نظرهم الی اصلح
الاطعمه وافیدها للجسم فقال البعض ان الاطعمه النباتیه اصلح الاطعمه
وقصروا طعامهم علیها والبعض یتساهل قلیلا فیضیف

الی الاطعمة النباتیه اللبن وما یصنع منه والبیض والبعض الاخر یاکل اللحم ویقول
بوجوب اکله لتغذیة الجسم تغذیة کافیه وقد قام فی الاونة الاخیرة عالمان المانیان
الدکتور نیبنغ والاستاذ کستنر فذهبا الی ان الفلاحین والذین یعملون
اعمالا یدویة فقط یکتفون بالقطانی وغیرها من الاطعمة النباتیه واما الذین یتعاطون
الاشغال العقلیة فیجب ان یاکلوا مقدارا من اللحم وحجتهم فی ذلک ان الشغل العقلی یلازمه
زیادة فی مقدار الحامض الفسفوریک الذی فی الدم وانه یجب ان یضاف الی الجسم ما یزید
هذه الحموضة وهاک ما یقولان ان الذین یتعاطون الاعمال الجسدیة یحتاجون الی
مقادیر کبیرة من المواد النشائیة للمحافظة علی قوتهم ونشاطهم اما الذین یتعاطون
الاشغال العقلیة فتزداد الحموضة فی دمهم لان الشغل العقلی یستلزم اخلال
جانب من الفسفور الذی فی الدماغ فیتحول الی حامض فسفوریک واضداد
هذ الحامض کبیرة لذلک یجب ان تقاومها والسبیل الوحید الی مقاومتها هو ان
یزداد ادرار العصیر المعدی فیجب علی الذین یتعاطون الاشغال العقلیة ان
یاکلوا طعاما ینبه هذ الادرار واللحم یفعل ذلک اکثر من سائر المواد الغذائیة
المعروفة ویضیف الاستاذ کستنر الی القول السابق ما یأتی

کل من الاحیاء یحتاج الی الطعام مقدار من الطعام یختلف باختلاف عمله لانه
کلما ازداد العمل ازداد ما ینفقه من الحرارة وهذ المقدار من الحرارة یمکن الحصول
علیه من الاطعمة النباتیة علی ان هنالک حدا ادنی لما یحتاج الیه کل اصدر من المواد
الزلالیة سواء کان العمل کثیرا او قلیلا وهذ المقدار الادنی یبلغ نحو ۱۰۰ غرام
فی الیوم فالذین یتعاطون الاعمال الجسدیة یاکلون مقادیر کبیرة من الطعام ولذلک
یقدرون علی ان یحصلوا علی المقدار اللازم من المواد الزلالیة من الخبز الذی
یأکلونه وغیره من الاطعمة النباتیة اما الذین یتعاطون الاشغال العقلیة
وغیرها من اللتی یقل فیها عمل العضلات فیاکلون قلیلا ولذلک لا یقدرون
ان یحصلوا علی المقدار المطلوب من المادة الزلالیة ان لم یاکلوا اللحما
فتنفع اللحم اذا للذین یشتغلون اشغالا عقلیة نفع مزدوج اولا یقاوم الحموضة
اللتی تزداد فی الدم من ازدیاد الشغل العقلی وثانیا یسهل لهم الحصول علی ما یحتاجون
من المواد الزلالیة انتهی

خرافات وموهومات در مصر ایامی که در قاهره اقامت داشتم وبسیاحت آن سرزمین تاریخی اشتغال داشتم روزی برای سیاحت هرمان تصمیم گرفته بعدم بین راه با بعض از فلاحین رفاقت جستم واز بعض خصوصیات عقائد بدون انکه انها مقصد مرا بفهمند استفسار میکردم شخصی از زارعین چند شتر مرغ در جلو خود انداخته بصحرا میبرد چون من بنظر تعجب برانها نظر کردم یکی از انها پرسید که در ولایت عجم شتر مرغ هست گفتم نیست وبنابراین مطلب شروع کرد از اوصاف شتر مرغ بیان کردن تا باین جا رسید که تب وقتی بچه ها میخوابند روح از بدن انها بیرون میرود ودر حین شتر مرغ حلول می نماید وصدای طفل از ان مرغ بظهور میرسد وازین جهة این مرغ محترم است بطوری دیدم این عقیده در دماغ این زارعین نفوذ دارد که من وقتی خودرا بانها خلاف این عقیده را بفهمانم که از طایفه انها برحذر محاطره حس کنم در صورتی که قبل از سیاحت مصر چندان از تمدن مصریین ورخ بهومات شنیده بعدم که عمده توجه من برای سیاحت مرکز علوم وتمدن غرب واسلام مرا متوجه بمصر ساخت ولی بطور کلی بغیر مشهور تمام جهات راحس کنم بعد از مراجعت روزی در جامعه ازهر با شیخ مطاوی رئیس بعقیده زارعین در خصوص شتر مرغ صحبت داشتم ایشان ترجیحی در خصوص این عقیده نکرده بلکه تصدیق نمودند که چون شتر مرغ از برای زراعت در اطراف نیل نهایت سودمند است بواسطه انکه حشراتی در زراعتهای نواحی نیل وجود پیدا میکنند که اگر شتر مرغ در ان اراضی وارد نگردند آن حشرات زراعتها را بکلی فاسد مینمایند ولی شتر مرغ همه انها را جراو صید نموده وچون از راه علمی وفوائد این مرغ بر زراعت نمی توان زارعین وعوام وحشی را از کشتن او برای خوردن منع نمود لذا بواسطه این گونه خرافات اینرا مرغ را در نظر انها محترم داشته اند چنانچه بهیچ وجه اورا نمی کشند واگر این مرغ نباشد زراعتهای مصر همه فاسد است چنانچه بعض نقاط را که جدیدا معمور ساخته اند تا وقتی که این مرغ را در میان زراعتهای جدید رها کنند تمام را حشرات موذیه فاسد میسازد بعد از این بیان کنم پس بنابرین حضرت شیخ در تفسیر خود بی جهة این قدر داد وفریاد از موهومات راسخه در میان مسلمین ننموده روزی همین قاعده که در خصوص توده عوام را از شر ارزش هیچ چیزی بمثل موهومات مانع نخواهد شد پس موهومات در دماغ عوام انتفاع الث از برای نظام بشری از حقایقی که در مخزن خواص میباشد شیخ تصدیق کرده از این حرف نهایت تحسین نمود

نمونه از ضد عدلت عصر حاضر بر ممالک عالم

دکتر راب از علمای علم اقتصاد المان بیان رواج ثروت المان در قبل از جنگ وخارت بعد از جنگ ونقصان ثروت او بعد از جنگ بیان نموده که ذیلا درج میشود

ثروة المانیا قبل از جنگ سنه ۱۹۱۳		ثروت المانیا بعد از جنگ وخارتهای جنگ و سنه ۱۹۲۰ (ایره انگلیس)	
ابنیه ومنقولات	۱۰۰۰۰ ملیون جینه	مخارج جنگ	۱۷۵۰ ملیون لیره
مملکات از حیث عایدات یومیه	۰۲۵۰۰ "	قروض بسایر دول	۰۴۵۰ " "
زمین های زراعتی	۰۲۵۰۰ " "	امرالیکه در خارج از او منعقود شده	۰۵۵۰ " "
ثروتهای مناجم خصوصی	۰۰۲۵۰ " "	تنزل قیمت اشیاء المانی	۱۹۰۰ " "
املاک عمومی	۰۰۷۵۰ " "	مخارج صلح ومصاهات	۱۸۵۰ " "
از طریقه خط آهن	۰۱۲۵۰ " "	حسارة نقض مواد معاهدات	۱۷۵۰ " "
امرال در خارج از مملکة	۰۱۲۵۰ " "	تنزل قیمت نقود طلا وغیره	۰۲۵۰ " "
ممتلکات مختلفه	۰۰۳۰۰ " "	مجموع	۸۵۰۰ " "
والمجموع	۱۸۸۰۰		

مدخول سکنه از طریق زراعت	۱۸۵۰ ملیون لیره
مدخول از حیث صادرات	۰۱۵۰ " "
مجموع	۲۰۰۰ " "

این است خسارت یک مملکت کوچک دنیا یعنی المان از برای جنگ حال باید این خسارت را

نظامی داجع بجسودان خود گوید

گر هنری سر زمیان برزند — بهنری دست برآن در زند — کار هنرمند بجان آورند
تا هنرش را بزبان آورند — چشم هنربین نه کسی را در است — جز خلل و عیب ندانند جست
عیب جز این دو هنر ناموس گر — بی هنر و بر هنر افسوس گر — دو دشمنند ار به هم آیند راست
با دشمنند ار به هم آیند راست — بر سخن تازه تر از باغ روح — منکر دیرینه چو اصحاب نوح
ای علم خضر غزا بکن — وی نفس نوح دعا بکن

در این معنی گوید

هر نامروی که او جهان داشت — بدنام کنی رهمزبان داشت
یوسف که زماه عقد می بست — از حقد برادران نمی رست
عیسی که دمش نداشت دودی — میرد جفای هر جهودی

حل معمای عجیب

گوستاولوبون مورخ فرانسوی در کتاب خود در ضمن تعریف و هوش و ذکاء مسلمین و ترقیات انها چنین مینویسد ازجمله حکایات غریبه که در تواریخ لاتینی نسبت بمسلمین نقل شده است که ما انرا ذیلا مینگاریم از مطالعه آن معلوم شود که عقیده مسیحیان آنعصر نسبت بدشمنان مذهب خصوصیه بوده است موذنی چنین مینویسد

(روبرت ویسکارت) Robert Vviscard

(از سلاطین نرمانه سیسیل فرنج)

در زمان قسطنطین کنت خط مجسمه ای که در بالای شهری از سنگ سر مرمر نصب بود بدست آورد که بالای آن حلقه ای از مغز بود و کلمات دیل

در او منقوش بود

(اول ماه (مه) وقت طلوع آفتاب تاجی از طلا بر سر من خواهد بود) احدی نتوانست معنی این جمله را بفهمد و این معمی را حل نماید یکی از مسلمین سیسیل که درحبس بود و مثل تمام اولاد هاجر از علوم سحر و طلسمات

واقف بود بدیوف اظهار داشت که من معنی انرا میدانم چنانچه مرا از حبس خلاص نمائی این معمی را حل خواهم کرد ربرت برای او اطمینان داد که در سبیل او را آزاد نمایند او شروع بحل معمی مزبور نمود گفت در اول ماه مه وقت طلوع آفتاب سایه این مجسمه بالا بهر نقطه ای که منتهی میشود زمین انجا را بکنند و همینکه این کار را کردند و فینه زیادی بیرون آمد نصیب دیوف شد انتهی

حدیث فی حسن الخلق

الناس

فی لئالی الاخبار عن امیرالمؤمنین علیه السلام انه قال حسن مع جمیع خلقك حتی اذا غبت عنهم حنوا الیك واذا مت بکوا علیك و قالوا انا لله وانا الیه راجعون ولا تکن من الذین یقال عند موته الحمد لله رب العالمین

وقال الصادق علیه السلام صانع المنافق بلسانك واخلص ودك للمؤمن وان جالسك یهودی فاحسن مجالسته

مرد در دنیا دیده نمیشود — میرزا تقی خان امیرکبیر که شرح حال خدمات او بسلطنت قاجار در تاریخ ایران مرقوم است و در قرنهای چندی مملکت ایران چنین مردی کمتر در عهد تخت تربیت کرده جزای خدمات او را السلطنه قاجار این گونه جزا داد که منصوب نظر و رای هوا و هوس ناصرالدین شاه واقع گردید چنانچه در فین کاشان حبس نظر بعد بالاخره امر باعدام او داده شد و وقتی که میخواستند در حمام فین او را مسموم ساخته بتوسط گرفتن خون او از دو رید بازو جان جعفر را تسلیم کرد در وقتی که خون از رگ دستش میریخت این شعر را با انگشت خط با خون بر سنگ حمام نوشت چو گاد صفت گردد جهان گرد دیدم نامردم اگر مرد در عالم ندیدم

قائم مقام

قائم مقام در شناسائی نه تنها از نوابغ عصر خود بلکه در زمین در روزگار بسیار کمیاب است او در نظر ادبای ایران اهمیتی دارد اشعار و دیوان و رسائل و انشاءات او موضوع اهل صناعت اورا در نظر محمد شاه قاجار متهم ساخته بحبس نظر محکوم بس امر باعدام او شد وقتی که میخواستند در حمام بهارستان خواست مأموریت جعفر را انجام دهد این شعر را قائم مقام با ناخن سخت بر دیوار یکی نوشت محمد شاه از شنیدن این شعر نهایت متألم شد (روزگار است اگر گوهر دهد گه خوار دارد چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد) نه فقط در عهد قاجار روزگار مردپرور نبوده بلکه در ادوار قبل و بعد ازان هم چون ایام تاتار لبعه ها نظور که امیرکبیر گفته

سؤال از طرف مولوی احمد علی لاهوری متوسط بوت فرستاده شده مضمون او لی از شرح مختصر بسیاری سؤل فرمعه بعداز مراسم چه میفرمائید در این مسئله که بعض اورا جزء معتمد دانسته که علی امیر المؤمنین علیه السلام خلیفه چهارم و امام حق است خلیفه چهارم بودن مذهب سنت و جماعت است و امام حق بودن بروفق هیچ یک از مذاهب اسلام نیست پس عرض از این حرف چه خواهد بود اهی جواب معروض اگه مراد از خلیفه چهارم بودن حضرت امیر علیه السلام نه این است که بروفق مذهب سنی باشد بلکه عقیده جمیع شیعه ام باید همین باشد چه انکه در قرآن خداوند سه خلیفه معین فرموده اول حضرت آدم چنانچه در آیه شریفه انی جاعل فی الارض خلیفة تصریح شده دوم حضرت داود نبی علیه السلام چنانچه در آیه شریفه یا داود انا جعلناک خلیفة فی الارض فاحکم بین الناس بالحق اشاره فرموده شده سوم حضرت هرون بنص آیه شریفه وقال موسی لاخیه هرون اخلفنی فی قومی ولا تتبع سبیل المفسدین پس در این صورت حضرت امیر المؤمنین خلیفه چهارم در زمین میباشد بنص پس در این صورت حضرت رسول صلی الله علیه وآله وحده ثی هم همین مضمون از حضرت رسول فرمان شده که در عیون اخبار الرضا نقل شده که اکحضرت با امیر المؤمنین فرموده صحه وارد شده یا علی انت رابع الخلفا پس مراد از خلیفه بودن چهارمی نه آن است که بعد از ابی بکر و عمر و عثمان باشد بلکه مراد خلیفه چهارم بودن برحسب آیات قرآنیه بطوریکه گفتیم مسئله واما معنی انکه علی امام حق است مراد این است که امام علی اول از جمله انبیاء بنی اسرائیل صبا شد پس اکحضرت امام علی حق است چه انکه بعداز امام علی که در انبیاء بنی اسرائیل ظهور یافت و در بنی اسرائیل بفرموده خداوند امام بعض اسرائیل دیگر امامی بعداز او چه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام امام دیگر بنص فرموده خداوند پس اکحضرت امام علی دوم حق است و علی در هر دو هم بکسر عین

و هم بفتح عین خوانده شده و لی در عبرانی اغلب بکسر عین خوانده میشود و لی در هر صورت بفتح و کسر عین در عبرانی و عربی یک معنی دارد که بمعنی عالی و بلند مرتبه باشد و اما شرح حال امام علی در بنی اسرائیل که از جمله انبیاء بوده بر سبیل اجمال این است که علی از اولاد حضرت هرون برادر حضرت موسی علیهما السلام است و در سلسله اقامت داشت و از طرف خداوند تعالی وحی بر او وارد میشد و زمام امور بنی اسرائیل را در دست داشت و امامت بنی اسرائیل بر او منوط گردید در وقت عبادت پیشوای انها بوده و جمیع اصلاح امور بنی اسرائیل میفرموده که تمام بنی اسرائیل در کمال آسایش بوده از این جهة ملقب بامام علی گردید بهمان معنی که امام در عربی میباشد و لیکن امام علی را پسر بید کرد یکا حفنی (بفتح فا و حطی و سکون فا و نون و یاء) و دیگری فینحاس (بکسر فا و حطی و یاء ساکن کنانی و نون ساکن و حا و حطی و الف و سین مهمله) چون این دو پسر زاده بزرگ رسیدند با هم اغاز نافرمانی در اوامر او اظهار کردند و در میان بنی اسرائیل بنای اعمال و افعال شنیعه گذاردند و از اموال ایشان بقهر و زور سهمی گرفتند و از قربانیها سر دیگ رفته با سیم سهم لام گوشت بیرون کشیده میبردند کم کم کار به انجا رسانیدند که در وقت رفتن زنان بنی اسرائیل بمعبد پسران امام علی می آمدند بر در معبد و هر زنی که دارای جمال و حسن بود بزور از برای عمل زنا میبردند مردم از دست انها در نزد امام علی بشکایت آمدند امام علی انها را طلبید انچه موعظه کرد فائده نه بخشید تا انکه در حق ان دو پسر در وقت عبادت باتمام قوم لب به نفرین گشودند و از این جهة امام علی بسیار غضبناک گردید و بهمی بر انها نفرین میکرد تا انکه اهل فلسطین بر بنی اسرائیل ظفر یافتند و صندوق عهدنامه که از خصایص بنی اسرائیل و طوماری از انبیاء سلف دارا بود به بردند و پسران امام علی در ان معرکه کشته شدند و چون خبر این واقعه به امام علی رسید از کرسی بر زمین افتاده در حال بمرد چنانچه قصه و تاریخ این داستان را بهمه در تاریخ سموئیل نبی شرح داده اند و عمر امام علی در وقت تصدی امارت هشتاد سال بود و مدت سال او در بنی اسرائیل امامت فرموده این بود این جمله مختصر از حال امام علی اول انتهی

عرض حال شیطان بعدالنیه از دست خدا

(صادقی)

زدست حضرت حق حی سبحان
بداده عرض حال ملا شیطان
بعدلیه که ای قیوم صانع
زنجه حق مرا کردی تو ضایع
من اندر در گهت بیگ بنده بودم
برای طاعتت جان کنده بودم
ندانستم که بی مهر و وفائی
جزایم داده جور و جفائی
مرا راندی برای مشت خاکی
جزای طاعت اراین شد چه باکی
که از طاعت خلایق سر به پیچند
برای بندگی برپا نه خیزند
ازین سرمشق تو اولاد آدم
چه اسم بندگی آید کند رم
اگر فرمان وطاعت بوده یکسان
توفیخ بیش نبود زان نادان
که ما هم خواهر خود را بگاییند
هزاران بچه از فحش و بزاییند
مکن باور خدا و ند غفاری
زکار که در عدلتیه با کس را نداری
بیکار خود نخستین گشته راضی
که تنها رفته بود کاهش قاضی

طریقه ساختن آب ویشی

آب ویش آب معدنی مخصوص است که از برای بسیاری از امراض معدی معمول مصرف میشود که برای سهولت خود اورا گرفته در باکت مخصوص از فرنگستان آورده ودر آب حل نموده استعمال مینمایند و باین طریق که گفته میشود ممکن است ساخته شود از او همان خواص را استفاده کرد

بیکربونات دسوده	۵	گرم
نمک طعام	۲۰	سانتی گرم
سولفات دسوده	۵۰	"
سولفات دمنیزی	۱۵	"
سولفات دکلسیم	۱	"
جوهر لیمون	۳	گرم
آب صاف	۶۲۵	گرم

اب را در بطری ریخته وادویه نمک صفرا را در او بریزد و بعد شش قسم سولفات را در او بریزند و پس از حل کربونات دسوده و بعد از او جوهر لیمو و پس از حل در ب بطری محکم و بچلبه بسته بندند و قدری حرکت دهند بعد از انکه املاح و جوهر با آب شده استعمال نمایند در خوراک واجزاء با آب ویش تکان داده و باید بیتر قدری از آب گاز مایه و تمام پر نباشد

کاهنه بربر

کاهنه زنی بود که در اوائل اسلام در زمان لشکرکشی عرب بشمال افریقا سلطنت میکرد این بربری ها غیر از بربرهای سر صد ترقی و شمالی ایران هستند کلیه سکنه افریقای شمالی که به پنج امالیت تقسیم میگردد بنا بر تقسیم رومیان قبل از اسلام اول امالیت (سیرناتیک) یعنی قسمت غربی هرم امالیت افریقا یعنی (طرابلس و تونس) سوم امالیت (نومیدی) چهارم (موریتانی سزارین) که قسمت از الجزایر میباشد پنجم (موری تانی تنژیتان) یعنی مراکش سکنه این پنج امالیت را اقوام بربر میگویند و در اصل ولیه انها از حیث نژاد در میان نویسندگان مورخ اختلاف است بهر جهه این کشور را کاهنه در زمان عصر اول اسلام سلطنت میکرد از عجایب فتوحات عرب و نوادر جنگهای دنیا فتح این کشور و جنگ عرب با کاهنه است جنه رئیه این زن لشکرکشنده و سپاه عرب را که در اوقت جوهر جنگ جوئی و نهایت رشادت نگاه داشته شکست داده بالاخره اعراب با سپاه زیادی که عده انها بالغ بر شصت هزار آصه هزار جنگجوی شجاع بود در مقابل کاهنه استقامت ورزیده کاهنه را شکست دادند کاهنه چون شکست خورد اشتاه کرد روی بفرار گذارد و مملکت خود را بهر دهی و شهری که رسید خراب کرده و امرای و فغوس را اتش زده که بدست اعراب نیفتد از طرابلس تا نهر طنجه انچه اباری و شهر بود همه را خراب کرد و اگر کشته شده بود بیم نداشت که تمام مغرب را سرتاسر خراب کند و قبل از این حادثه کاهنه یونانیان را از قدرت خود بر عبر عجیب و ترس غریب وارد ساخته بود

خلقت من التراب

خلقت من التراب فصرت شخصا
فصیرا بالسؤال وبالجواب
وعدت الی التراب فصرت فیه
کانی ما بوجد من التراب

وقت عزیز است

جنس با جنس

بجنس خود کند هر جنس آمیزش
ندارد هیچ کس از جنس خود ننگ
بجنس خویش دارد میل هر جنس
فرشته با فرشته انس با انس

وقت عزیز است

اما چه از این قصه که کاوامد و خرفت
این وقت عزیز است از این عربده بازای دباجی

بلوی بیگرد از هوای خویش بر خیز تا نفس از نام تو نفس بگیرد خوی

عرض حال شیطان بعدالیه از دست خدا

(صادقی)

زدست حضرت حق حی سبحان
بداده عرض حال ملا شیطان
بعدلیه که ای قیوم صانع
زنعمه حق مرا کردی تو ضایع
من اندر درگهت یک بنده بودم
برای طاعتت جان کنده بودم
ندانستم که بی مهر و وفائی
جزایم داده جور و جفائی
مرا راندی برای مشت خاکی
جزای طاعت اراین شد چه باکی
که از طاعت خلایق سر به پیچند
برای بندگی برپا نه خیزند
ازین سرمشق تو اولاد آدم
چه اسم بندگی آید کنندرم
اگر فرمان و طاعت بوده یکسان
توضیح بیش نبود زانسان
که نام طاعت خواهر خود را بگایند
هزاران بچه از فحش و بزایند
مکن با در خدا و ند غفاری
که در عدلیه با کس را نداری
فیغار خود نخستین گشته راضی
که تنها رفته بودی پیش قاضی

طریقه ساختن آب ویشی

آب ویش آب معدنی مخصوص است
که از برای بسیاری از امراض معدی معمول
مصرف میشود که برای سهولت حمل
اورا گرفته در باکت مخصوص اداره تلگرافخانه
ودر آب حل قطعه استعمال مینمایند و باین طریق
که گفته میشود ممکن است ساخته شود واز
او همان خواص را استفاده کرد

بیکربونات دسود	۵	گرم
نمک طعام	۲۰	سانتی گرم
سولفات دسود	۵۰	"
سولفات دمنزی	۱۵	"
سولفات دکلسیم	۱	"
جوهر لیمون	۳	گرم
آب صاف	۶۲۵	گرم

اب را در بری ریخته واول نمک
صفرا را در او بریزد و بعد سه قسم
سولفات را در او بریزند
وپس از آن بیکربونات دسود و بعد از
او جوهر لیمو و پس از آن در ب تر را
محکم و بعجله به بندند و قدری حرکت
دهند بعد از انکه املاح و جوهرها
آب سنه استعمال نمایند در خواص
واجزاء با آب ویش یکی است
ویاید بیشتر قدری از آب ساده باشد
وتمام پر نباشد

کاهنه بربریه

کاهنه زنی بود که در اول اسلام در زمان لشکرکشی عرب بشمال
افریقا سلطنت میکرد این بربری ها غیر از بربرهای سرحد شرقی وشمالی ایران هستند
کلیه نژاد افریقای شمالی که به پنج امالیت تقسیم میگردد بنا بر تقسیم رومیان قبل از اسلام
اول امالیت (سیرناتیک) یعنی قسمت غربی حدود امالیت افریقا یعنی (طرابلس و تونس)
سوم امالیت (نومیدی) چهارم (موریتانی سزارین) که قسمتی از الجزایر میباشد
پنجم (موری تانی تنژیتان) یعنی مراکش سکنه این پنج امالیت را اقوام بربر میگویند در
اصل ولیه انها از حیث نژاد در میان نویسندگان مورد اختلاف است بهرحال این
کشور را کاهنه در زمان عصر اول اسلام سلطنت میکرد از عجایب فتوحات عرب
ونوادر جنگهای دنیا فتح این کشور وجنگ عرب با کاهنه است چند مرتبه این
زن لشکر شکننده سپاه عرب را که در اوقات جوهر جنگ جوئی ونهایت رشادت
نگاه داشته شکست داده بالاخره اعراب با سپاه زیادی که عده انها بالغ بر شصت
هزار است هزار جنگجوی شجاع بعد در مقابل کاهنه استقامت ورزیده کاهنه را شکست
داده کاهنه چون شکست خورد با شاه کرد روی بفرار گذارد و مملکت خود را
بهر وسیله که رسید خراب کرده واموال و نفوس را اتش زده که بدست اعراب
نیفتد از طرابلس تا نهر طبنه انچه اباد و نهر بعد انها را خراب کرده و اگر گذشته شده بعد
بیم ان بود که تمام مغرب را سرتاسر خراب کند و قبل از این حادثه کاهنه یونانیان را
از قدرت خود برعبر عجیب دیگر عرب وارد ساخته بعد

خلقت من التراب

خلقت من التراب فصرت شخصا
بصیرا بالسئوال وبالجواب
وعدت الی التراب فصرت فیه
کاحد ما بحث من التراب

جنس با جنس

بجنس خود کند هر جنس آرامش
ندارد هیچ کس از جنس خود ننگ
بجنس خویش دارد میل هر جنس
فرشته با فرشته انس با انس

وقت عزیز است

حاذا چه از این قصه که کاوامد و خرفت
این وقت عزیز است از این عربده بازای

حکایت خواب دیدن حاجی میرزا آقاسی صدر اعظم محمد شاه قاجار در نجف اشرف در حجره مدرسه صدر

حاجی میرزا آقاسی که اصلا ترک و در بدو عمر در نجف مشغول تحصیل علوم دینیه و بلباس روحانیت داخل بود و در مدرسه صدر نجف مشغول تحصیل علم فقه و اصول بوده متجاوز شاه قاجار از برای داخل حرم محمد نگردید آخوند ایمن مدین برای بیان مساعی شرعیه از علمای نجف طلبیده علمای نجف بمناسبت اینکه میرزا آقای ترک طلبه فاضل و فقیر و متدین بوده او را معین نموده بطهران میفرستند در حرم شاه از حسن اعمال او محمد شاه که از طفولیت و عنفوان جوانی با او انس داشته او را در زمان ولایت عهد نجف نیز برده چون برای سلطنت بعد از فتحعلی شاه بطهران آمده حاج میرزا آقاسی را همراه آورد و رفته رفته توانسته بوسائل استعدادی که در ذات او بوده بوزارت ایران و بعد اهم مقام صدارت نائل شده مقام اولیه او را باشتغال کرد و ریاست فتق و رتق کلیه کشور ایران سپرد و او باز مملکت پس از محمد شاه ابدای ناصر الدین شاه از تصرفات در امور دولتی ممنوع و از هر منصبی معزول شده گوشه نشینی اختیار کرده چون از مرحمت ناصر الدین شاه از استدعای رفتن عتبات و نجف اشرف را داشته چون استدعای او را اجابت نموده و برای نجف حرکت نموده چون بکربلا رسیده قبلا نوکر خود را بنجف فرستاده و دستور داده که در مدرسه صدر رفته اطاقی را که در زمان کسبی در او ساکن بوده از برای او تخلیه کنند و اکرام کسی او طلب در او سکونت دارد بتوسط پول او را راضی کرده که او در دی رضایت او را جزء تخلیه نماید نوکر پس از ورود بنجف اشرف مأموریت خود را انجام داده جزء تکیه بحاج میرزا آقای رسیده او هم حرکت کرده وارد مدرسه شده در همان اطاق اولیه خود که روزها و شب ها بسیار بگریه سر برده سکونت کرده وارد پس اطاق شده برای اینکه قدری استراحت کرده بعد حرم مشرف شود در این وقت خبر ورود او بعلما رسیده جمعی برای دیدن او وارد اطاق مدرسه شده در صورتیکه او هم در پس اطاق بجواب بعضی علما و فضلا مانند نشسته تا آنکه حاجی میرزا آقا از پس اطاق از خواب برخواسته وارد مجلس شده در صورتیکه هم چشمهای خود را مالش داده و آثار تعجب از قیافه خود بوارد دین نمایش میدهد بعضی از وارد دین از تعجب او استفسار نموده میگویند الحمد که رفته بودم خواب غریبی دیدم که در ایران رفته در حرم شاه بودم و با محمد شاه مرحوم عهد نبرزیده رفته رفته بعداً رفته رفته صدر اعظم و دوبرابر شده و همه صدمات دیده و همین الان از خواب بیدار شده می بینم در همان حجره و همان مدرسه هستم و هم اینها حواس بوده

المعنی الحقیقی للعبادة

قال رسول الله صلی الله علیه وآله لا یکونن احدکم کالعبد السوء ان خاف عمل ولا کالاجیر السوء ان لم یعط لم یعمل) وحقیقة العباد ترک ما سوی الله والفنا فی محبته وترک الانیة وتقدیم الوجود الامکانیة عند وجود الواجب ونعم ما قیل فی هذا المعنی بالفارسیة

شب حلاج را دیدند در خواب
بریده سر بکف بر بام جلاب
بدو گفتند چونی سر بریده
بگو ناچیست این جام گزیده
چنین گفت او که سلطان نکونام
بدست سر بریده میدهد جام
کسی این جام معنی میکند نوش
که کرد اول سر خود را فراموش

وقال المنصور الحلاج لابراهیم بن حنین سأله عن حاله واجابه بقوله اذا وردت الصحاری واطوف فی البراری بحیث لا ماء ولا شجر ولا ارض ولا مطر اهل حالی حال التوکل اولا فقال اذا افنیت عمرک فی عمران باطنک فابن الفنا فی التوحید

سعدی در قناعت
آنکو لذت در دیر سد که قناعتی دارد
هر که را خیمه بصحرای قناعت زده اند
گر جهان لرزه بگیرد غم دیرانی نیست

نظم ما قیل فی المسافرة

سافر تجد عوضا عمن تفارقه
وانصب فان اکتساب المجد فی النصب
فالاسد لولا فراق الخیس ما افترست
والسهم لولا فراق القوس لم یصب

در خشنودی خداوندی گنه شده
یکی مجو هر آنچه تو جنت و حور
یکی جوا هر که از هر رنج شود دور
ولیکن ما نخواهیم این و آن جنت
مراد ما همین خوشنودی تست
چو تو خوشنود گردی در هر عالم
همین مقصود بس والله اعلم

دعوت کردن مسلمانی کبریا باسلام (صوفی)

(از اواخر دفتر پنجم)

بود گبری در زمان بایزید
گفت او را یک مسلمان سعید
که همه بایزید گر تو اسلام آوری
تا بیابی صد نجات و سروری
گفت این ایمان اگر هست ای مرید
آنکه دارد شیخ عالم بایزید
من ندارم طاقت ان تاب آن
کان فزون آمد ز کوشش های جان
گر همه در ایمان و دین نامومنم
لیک در ایمان او بس مؤمنم
مؤمن ایمان اویم در نهان
گرچه مهرم هست محکم بر دهان
باز ایمان گر خود ایمان شماست
من بدان میلستم و من اشتهاست
آنکه صد میش سوی ایمان بجست
چون شما را دید آن باطن نخست
زانکه نامی بیند معنیش من
چون بیابان را مسمی کفت من

البرد الجوز سرما پیره زن در اواخر سال ۱۳۵۲ قمری هجری در عربستان بجسم سرمای سیاهی رخ داد و چنانچه در میان عرب و عجم مشهور است این چند روز آخر سال را که قدری هوا سرد شده و بعضی از سالهای مثل سال مذکور بشدت هوا سرد میشود عربها برد الجوز میگویند و عجمها سرما پیره زن لذا روزی در همین ایام بعضی از اهل فضل و غیره همین و تفقد حال این بنده آمده صحبت از وجه تسمیه این ایام به برد الجوز در میان آمد چند وجه بنظر بنده رسید سودمند دانستم مطبوع طبع واقع گردید اول آنکه عجوز صفت برد است که از فعول بابنیه بمعنی آنکه این سرما مثل سرمای اول زمستان نیست که اول او بابنیه و قوی و جوان بابنیه و امتداد داشته باشد بلکه این سرما عاجز است لذا از آنکه نتواند فاعلی کند یا خصوص را ادامه دهد و پیره زن ام لذا همین جهة عجوزه میگویند که در تمام امور خصوص ولواظهار حیوتی بکند بالاخره عاجز از قدرت و ادامه حیوة خصوص و تاثیرات اعمال خصوص در امور حیوانیه خواهد بود لذا این چند روزه سرما که آخر زمستان و آخر عمر برودت است و کره زمین بسرش روز بروز برخلاف بعد بسش رو بقرب و گرمی هوا است از این روی او را البرد الجوز گویند کنایه از عجز و آخری این سرما خواهد بود و سرما پیره زن در عجم لاغرها بهمین معنی سرایت کرده دوم آنکه چنانچه در اف با برنشته شده چنانچه در کتاب روضة الاخبار گفته که چون لذا بجهة آنکه پیره زن با بعضی براب تامین دارد و بهوت سوء خواهر او در اغلب از حکایات و افسانه ها ضرب المثل واقع شده پیره زنی بعد از هشتاد سال که هفت پسر بزرگ داشت بشوهر در آخر عمر او را بصدمه آورد و لذا فرزندان خصم همیشه خواهش شوهری میکرد و از طرفی هم آن اولاد را عار داشتند که مادر خصم را در زیر عزی به بینند بنای حیله گذارده که مادر را منصرف از این سن بنمایند لذا مادر شرط کرده که هفت لذا اول شب برهنه شده تا صبح در هوای سرد زیر آسمان توقف نماید این پیرزن لذا شدت تهوت خواهر هر شب در میان هوای سرد تا صبح ایستاده در شبانه هفتم بالاخره مرد و اولاد ها لذا شر این مادر بهوت که ام البهوات بود آسوده گشته لذا این مسئله در میان عرب بهرت کرده این ایام را برد الجوز گفتند چونکه این کار مصادف با این ایام واقع شده و در عرب است در ایام و هر بیوی که امر غریبی رخ میداد آن روز و یا آن ایام را بهمان قضیه اسم میگذارند سوم آنکه این کلمه برد الجوز نیست و صحیح برد الجوز است و عجز منتهی هر چیزی را گویند در این صورت برد الجوز یعنی اخر سرمای زمستان هم الخ بعد از این چند روز گرمه زمینی در منطقه اعتدال ربیعی واقع گردیده و سرمای سیئه بهمین چند روز خاتمه پیدا خواهد نمود چنانچه در کلمات ادبا برد الجوز علی الصدر که اغلب شعرا در صدر شعر بعد در اوزان یکی از اصطلاحات

چهارم آنکه این کلمه ماخوذ از قصه عاد است که در قرآن وارد شده و خداوند آنها را به باد هلاک گرفته چنانچه در آیه سوره فاما عاد فاهلکوا بریح صرصر عاتیة سخرها سبع لیال و ثمانیة ایام حسوما بیان شده و در تفسیر این آیه و بیان این قصه گفته اند که پیره زنی از قوم عاد در سرداب رفته که خود را در سرما و باد محفوظ دارد بالاخره چندان باد شدت کرده که آن سرداب و زیر زمین را بر سر آن پیره زن و از گون ساخت لذا چون سرما به این ایام باد و زمین باد های شدید بارد است و عرب گویند هلاک قوم عاد در همین ایام بصر و چون شدت باد و سرما از همین آن پیره زن خیزش انگیز شد و قوت باد در حوالی آن زیر زمین و کشتن پیره زن از خصوص را ظاهر گردانیدن جهة این ایام بسر ما پیره زن و برد الجوز تمسک نموده اند و گردیده اند الخ چون نوعا این سرما در آخر زمستان واقع و اغلب پیره زنها قوی تنان بکلی از کار افتاده و در این چند روزه اغلب از اشتداد این سرما گرفتار امراض مهلکه شده و مرگ هر فرقی هم با بانگ هیزم جزئی است لذا این جهة پیره زن مشهور شده کنایه از اینکه این سرما چندان قوی نیست که در مزاج مردها و زنهای جوان تاثیرات خصوص را ظاهر سازد بلکه این سرما پیره زن کش است و در لغت عرب از برای هر روز از این هفت اسم مخصوص است چنانچه در کتاب قاموس گفته الصِّنّ بالکسر اول ایام العجوز و الصنبر و هو الریح الباردة الثانی من ایام برد العجوز و الوبر و هو الثالث و المعلل کمحدث و هو الیوم الرابع و مطفئ الجمر و هو خامس ایام برد العجوز و قیل مکفی الظعن ای ممیلها و هو جمع ظعینة و هو الهودج فیه امرأة ام لا و السادس منها الأمر و السابع المؤتمر و قال الشاعر فی الابعر

کسع الشتاء بسبعة غبر ... ایام شهلتنا من الشهر
فاذا انقضت ایام شهلتنا ... بالصن و الصنبر و الوبر
و بأمر و اخیه مؤتمر ... و معلل و بمطفئ الجمر
ذهب الشتاء مولیا هربا ... و اتاك من موقلة من الحمر

و در بعض از کتب عرب بجای لفظ برد لفظ ایام است یعنی الأیام العجوز اشاره برآنکه در این ایام قوم عاد از باد و سردی عاجز شده نه که نتوانند وسیله فرار و یا اسباب گذاشتن از برای خصوص را هم سازند و یا اینکه معنی عام دارد که وجه اعم است باین معنی که چون سردی شدت هر دم را فرو گرفته بود و همیشه انتظار ایام بهاری و زمان خوشی را بخود وعده میدهند در این ایام لوا سطه الخ این سرما غیر مترقب است از این جهة همه را بتعجب در آورد و فریاد کل مندی از این ایام و طول سردی هوا نش بار است کرده از این جهة ایام العجوز مشهور گردیده اینست آنچه در نظر رسید بعد هر مشهوری بر اصل خود اهل تحقیق

وامطرنا علیهم مطرا فانظر کیف کان عاقبة المجرمین در این ایه اشاره است براینکه لواط از هر معصیت در نظر انبیا و بزرگان خدا بدتر است چه انکه ایشان ایه را درباره قوم لوط و وصف نزول عذاب بر انها است و از لفظ مطرا نوع مطری مقصود است که در نهایت شدت و عذاب باشد که باران او دانه های سنگ بوده چنانچه در آیات دیگر و در تفسیر یاد شده شده و در مورد هیچ معصیتی از سایر معاصی لذا زنا و ربا و خمر چنین کیفری و این گونه عذاب نازل نشده و از این جهة لواط معلوم میشود که اقبح فواحش است و در حیوانات فقط این صفت درخوک است و به دلیل وجدان وحس در هر قوم این عمل بطور رسیده موجب قلت بلکه قطع نسل خواهد شد و در فاعل این عمل ناحوه موجب سکته و در حیوانی موجب تصلب شرائینی خواهد بود و مفاسدی که در این عمل است در زنا نیست و باجمع فرق اسلام از کبائر شمرده میشود و فتوای اهل سنت و جماعت هم قریب باین است ویجب الاحتراز عن النظر فی وجه الامرد عن الملامسة والقبلة معها لانها تؤدی الی ماهو اقبح الفواحش و بعضی از مردان عرفان مسلک بنام تمثال کردن صنع حق نظر بر صورت امرد را جزء اسباب متوجه بمبدء دانسته و این یکی از عقاید کثیفه است چه انکه صنع خدا در هر بشر و هر حیوانی بجلوه ظهور است چنانکه شیخ سعدی در این معنی گوید

خرابت کند شاهد خانه کن — برو خانه اباد و گردان بزن
نشاید هوس باختن با گلی — که هر با مدادش بود بلبلی
مکن بد بغرند مردم نگاه — که فرزند خویشند بر ایله تباه
چو طفل بکودکه هوشت ببرد — که در صنع دیدن چه بالغ چه خرد
محقق همی بیند اندر ابل — که در خوبرویان چین و چگل

و در کتاب ملتقط نامی از کتب عامه مینویسد الغلام اذا بلغ مبلغ الرجال ولم یکن صبیحا فحکمه حکم الرجال وان کان صبیحا فحکمه حکم النساء وهو عورة من قرنه الی قدمه یعنی لا یحل النظر الیه عن شهوة فاما السلام والنظر لا عن شهوة فلا بأس به ولذا لم یؤمر بالحجاب و در بعض فتوی چنانچه در روح البیان نقل کرده وارد شده که والامرد اذا کان صبیحا فاراد ان یخرج فی طلب العلم فلا ینبغی ان یمنعه

بلکه اگر طلب العلم از برای اجانب تعلق و رفع جهل و فتنه است و این نحو مایه هلاک نفوس و ایجاد شر و فتنه خواهد بود لذا بعض از ائمه دین گفته اند ان مع کل امرد شیطانین ومع کل امرد ثمانیة عشر شیطانا و زیرک زاده در حاشیه کتاب الاشباه گفته که در بحث عمل لواط محذوری ندارد چه انکه مفاسدی که در دنیا بر این عمل مترتب است در هیچ عالم منتفی است ولی از این فتوی اهم معلوم میشود زیرک نحو چه انکه این فتوی لدی اهل دوق موهن او است ولذا زیرک هم راست و هم چنین اجماع مسلمین است در مجامعت با بهائم و حیوانات که در کتب فقهیه احکامات هر یک معین است در کتاب نزهة فتوحات بلکه مینویسد که یکی از مرتاضین و در اویش که میخواست مراعات مرتکب نشدن گناه کبیره را همیشه منظور داشته باشد الا حتی گرفته بود در خانه نگاه داشته روزی یکی از دوستان بر وی وارد شد پرسید شما که با این حیوان هیچ کاری ندارید نه بیرون میروید که محتاج بسوار باشید و نه حمل و نقل دارید که از بار کشیدن لازم داشته باشید گفت راست است ولی مرا با این حیوان نحو از زنا کردن محفوظ میدارد فهم درست خندید گفت مگر تا بحال نشنیده که در شرح اسلام این عمل را یکی از گناهان کبیره شمرده بر صدمه منفعل گردیده با توبه و انابه باز گردد این است نمونه ریاضات جاهلانه که در اغلب بنظر این گونه تصرفات بکمال حظ در ریاضات و معاشرات و تجارات دارند بالجمله این گونه بهوت رانی ها است که بشر بخیالات فاسده او را مرتکب شده و باعث که لذت ساعتی ندامت عمری است و در امور شهوانی هر نوع که بطریق غیر ماذون شرعی از راه قانون مذهب هر یک از ادیان فساد نوعی و شخصی دارد موجود است در میان اغلب ملل از دیاد حکم لواط مثل الکلیه هتک است و حتی در این زمان امروز از راه طب جدید کشف شده که چه امراض گوناگون از این عمل بظهور میرسد نوعی از جنون و مالیخولیا و اغلب امراض عصبانی که هر یک سبب امراض دیگر نیز از دستمنا تولید میگردد در این باب اطبای امروز کتابهای مخصوص در مضار این عمل نوشته اند مراجعه شود پس جائیکه در یک دستمنا این همه امراض موجب خواهد شد و در نظر طب قدیم مخفی نبوده ایا در لواط چه امراض مخفی است که بعد از این مکشوف خواهد شد و در مذهب جعفری کسی فتوی بحلال بودن استمنا نداده و در میان اهل سنت فتوی بکلیت حرمت نیز بعض داده اند و از اینجا معلوم میگردد که حقانیت مذهب امامیه و مبانی او با دنیای کنونی محکم تر است از سایر مذاهب اربعه و دنیا چه انکه از سیر قهقری فتواهای مخالف عقل و فلسفه در فتوای ما ایشان زیاد است راجع بموضوع استمنا

بفتوای ابوحنیفه چنانکه در کتب بسیاری از فرق اهل سنت آمده حنفی نقل نمایند والذین هم لفروجهم حافظون
قال البغوی فی الایة دلیل علی ان الاستمناء بالید حرام وقال ابن جریج سئلت عطاء
عنه فقال سمعت ان قوما یحشرون وایدیهم حبالی واظنهم هؤلاء وعند بعض الحنفیه
والحنابله لا بأس بهما ولاجل تسکین الشهوة جائز؟ وقال ابن الملقن غیره الاستمناء
بالید حرام بالکتاب والسنة نعم یباح عند ابی حنیفة واحمد اذا خاف علی نفسه الفتنة
وفی الثانی خانیه وهی رسائل فی الفقه لبعض العامة قال یباح عند ابی حنیفة لتسکین
الشهوة وقال ابن الرفیعه وحسبه ان یجوز اسابواس ونقله فی الزاد المسافر لمفتی
حلب الشهباء اینست جمله عبارات ایشان که قائل بجواز بودن او شده اند لذا برای
تسکین شهوت و غافل از انکه فتوای اینان امر عادت اورا است واگر این باب ممنوع شود تولید
عادت کرده همان فساد بارا هم تولید خواهد نمود دیگر انکه نمیدانم این حدیث را مگر
ابوحنیفه نظرش رفته که در تمام کتب صحاح ستة اهل سنت روایت کرده که پیغمبر برای دفع
شهوت و رفع خوف از انکه در فتنه واقع نشود از شهوت ریاضی در پیش روزه گرفتن میدهد
که آنکس که استطاعت تزویج بهم نداشته باید روزه بگیرد و برای دفع شهوت و همین عبارت بتواتر
چنانکه در کتب تفاسیر است این است ومن لم یستطع فعلیه بالصوم پس وجوب بعد
اگر برای کسیکه استطاعت مزاوجت ندارند و شهوت در انها غالب است پیغمبر تجویز استمنا نمایند
شریعت سهله کجا و تکلیف آسان تر از صوم را بیان نمود پس معلوم میگردد که این قول
برخلاف نص صریح و دستور پیغمبر اکرم است و شیعه در این مسئله تمام قائل بحرمت
و ادله بر ان فاعل تعزیر معتقدند و ابن سعید بن جبیر چنین روایت نقل نمایند
که عذب الله قوما یعبثون بمذاکیرهم و کدام عذاب از نیز امراض مهلکه بالاتر
که بعد از سن بلوغ تا بلکه بیست و پنج سالگی بر انسان در اثر استمناء عارض گردد
که هم موجب امراض باطن روحی و خسران عقبی خواهد شد و در بسیاری از احادیث
شیعه وارد شده بمضامین مختلفه که تارک کبیره از نیز عمل را مطلقا نمایند حتی عرق را
که در حال استمنا از فاعل آن لابد بیرون می آید حتی آن عرق را نجس دانسته
و اجتناب از او را مثل عرق سایر جنب از حرامها لازم دانسته و غسل او را بعض
در آب سرد لازم دانسته اند انتهی

سالک را قدم زیاده از دم لازم است
قدم باید اندر طریقت نه دم — که اصل ندارد دم بی قدم حکایت ابراهیم بن ادهم گوید شبی در ایام
قدم برای دم در زیر صخره بیت المقدس بیتوته کردم در عالم تجلی دیدم که ملک فرود آمد ندیگ
از آن بگیرید رسید گفت در این جا آن دیگری در جواب گفت ابراهیم بن ادهم پس او باز برد
چنین گفت این است همان کس که در جرائد اوراد دفتر مخ سالکین و مقربین محو ساختند
آن دیگری باز پرسید از برای چه گناهی در جواب گفت بواسطه انکه در بصره از خرمافروشی
برای سد جوع خرمائی چیدند یکدانه خرما از خرمافروش بر خرمائیکه چیده بود افتاد متحمل نشد
آن خرما را بصاحبش رد نکرد و دانه خرمای اورا در جزو خرمائی که چیده بود تناول کرد و چون
این مکاشفه رخ داد از بیت المقدس باز بسوی بصره آمدم و خرمائی از همان خرمافروش
خریدم پس از فرو دانه خرمائی بر خرمای افکنده و بسوی بیت المقدس روانه شدم شبانگاه در
زیر همان صخره بیتوته نمودم ناگاه بمثال همان شب هر ملک را دیدم نازل شده باز یکی
از انها بدیگری گفت کیست در اینجا دیگری در جواب گفت همان است که خرمای خرمافروش
بصاحبش رد کرد و در مرتبه مقام خود را باز یافت فهذا هو التقوی علی وجه الحقیقه
ومراعات الحقوق علی الوجه اللائق ولا یتیسر ذلک الا بالتوسل الی الرسول
واصیائه صلوات الله علیهم اجمعین فان غیب الحقائق لا ینکشف الا بالتوالیهم ولا یشرق
هذا النور الا من شموس طلعتهم وبدور مطلعهم والی ذلک الاشارة بقوله تعالی
وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء فامنوا بالله
ورسله وان تؤمنوا وتتقوا فلکم اجر عظیم
وقیل فی هذا المعنی بالفارسیه
حقا که بی متابعت سید رسل
هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت
از هیچ او بهیچ دری ره نمی برند
انرا که ره نمود بمنزل خدا نیافت

در توحید گفته شده
بذکرش هر چه بینی در خروش است — دگر دانند در این معنی گوش است
نه بلبل بر گلش تسبیح خوانیست — که هر خاری بوحیدش زبانیست

گویند جزای عمل اسعد
بیشوا ام که بعقبا بگذاشت — وان زان که بخرابات الی الله شتافت
جزای ام این خادی که خرمائی خرید — خرد و هم خرمائی فرو داد و هم دید

فردوسی در ذکر اعمال گوید
درختی که تلخ است بیخش بآب — ور از باغ رضوان بر آیدش خواب
سرانجام گوهر بکار آورد — همان میوه تلخ بار آورد
وگر زانکه شیرین نهادش برش — زباغ اندر آرند و بالله سرش
بباغ بباغ آن و در آتش این — تو خواهی چنان باش خواهی چنین

تفسیر و تاویل قوله تع یوم یفر المرء من اخیه روزیکه بگریزد مرد من اخیه از برادر خود
با وجود انکه در میان او و برادر سوانت و مهربانی بعضه و امه و ابیه و از مادر خود با آن کثرت حقوق
که او را از برای فرزند هست و میان هر علاقه که فرزند مادر دارد و از پدر خود با وجود شفقت و مهربانی که از
او شاهد فرزنده و آن تربیت یا که از نخ هر بفرزند رسیده و صاحبته و بنیه و از زن خود
و فرزندان خود با انکه آن زن مونس روزگار او بعضه و فرزندان که مایه علاقه و محبت قلبی او بعضه ای
یعرض الانسان عنهم و لا یصاحبهم و لا یسأل عن حالهم کما فی الدنیا لاشتغاله بحال نفسه
و لعلمه بانهم لا یغنون عنه شیئا تاویل و فی الایة اشارة الی فرار المرء القلب عن اخیه السر
و امه النفس و ابیه الروح و صاحبته القوی البشریه و بنیه الاعمال و الاحوال لان فی ذلک
الیوم لا یتخلص احد بعمله بل بفضل الله تع و طوله کما قال رسول الله ص لن یدخل الجنة احدکم
بعمله قالوا و لا انت یا رسول الله قال و لا انا الا ان یتغمدنی الله بفضله لکل امرئ منهم یومئذ
شأن یغنیه فی هذه الایة استئناف وارد لسبب النزول و الشأن لا یقال الا فیما یعظم
من الاحوال و الاهوال و ای لکل واحد من اهل القیامة فی یوم الحشر شغل شاغل و خطب هایل یکفیه
فی الاهتمام به فی الجزاء عایشة قالت یا رسول الله ص کیف یحشر الناس قال حفاة عراة قالت
و کیف یحشر النساء قال ص حفاة عراة قالت عایشة واسوأتاه النساء مع الرجال حفاة
عراة فقرأ رسول الله ص لکل امرئ منهم یومئذ شأن یغنیه و بهتر مثل در معنی این ایه که
حکونه شخص کس بکس متوجه نشود و کاینات خلق و زمان خویش مشغول بانه حکایت منظومه شیخ عطار است

حکایت کشتی آورد در دریا شکست — کشته زان جمله بر بالا نشست

گربه و موش در ان کشته بماند — کارشان بایکدگر کشته بماند

نه ز گربه موش را روی گریز — نه ز موش آن گربه را هنگام تیز

هر دو جان از هول دریای عجب — در کنار کشتی آورده شکیب

در قیامت نیز هم این خو بود — یعنی الجان تو دانی ما بعد

ثاویل در این عالم باید نمونه از آن عالم بعد و چنانچه قرآن جامع معنیین است معنی این
از او در این عالم باید از او دیده شد و آن معنی در عصر ما که قرن بیستم و چهاردهم است
از این ایات ظاهر شده مصداق یوم یفر المرء من اخیه ای ظاهر چنان روزگار اقتضا دارد
هر کس را بتکار انداخته که هر کس بخود مشغول و هیچ کس بفکر کسی در تمام دنیا نیست

فی ان السما لفظ عام و لها معان بحسب اقتضاء المقام شرحناها لصدیقنا
الشیخ صاحب القادیانی اللاهوری الهندی در این مقام چنین معروض میدارم که لفظ سما را
معنی حقیقی همان جهة علوات اعم از اینکه راجع بکونیات مطلقه استعمال آن واقع گردد و یا انکه
در جهة هر شئ که در مقام علوات از جسمانیات و روحیات و معانی و الفاظ و مرایب و شؤنات
پس معنی این کلمه موضوع له واحده نیست که همان سما معهود در اذهان مردمان ساده نباشد
بلکه موضوع له او معنی عام جهة العلوات در تمام مرایب کلیه مفاهیم و معانی از جسمانیات و روحانیات
مثلا مقام سلطنت سما مقام وزارت است و مقام درایت سما مقام ماهرین تادیه اوتی لذ
مناصب هر یک هر کدام که ماهرین مرتبه دیگر است مرتبه مافوق سما آن خواهد بعد در صورتیکه تمام
مراتبی که با شخاص تعلق دارد اشخاص در مرتبه واحده و در یک عالم تحکم و در یک بلد بالسویه
در عوالم صوری هستند و در عوالم معنوی هر مقام جهة علو از برای مقام ماهرین دارد و همچنین
در مرایب الفاظ هر لفظی که از جهة معنی و متعلقات خود از تمام فصاحت و بلاغت و معانی
در مرتبه علیا واقع شده بالنسبة بماهرین در مقام سما واقع است و هم چنین افکار عالیه در سما
افکار ناقصه در عقول تامه در سما عقول مشوبه واقع است و مقام روحانیات سما عالم جسمانیات
خواهد بعد و اولیا در مقام سما سعدین و اوصیا در مقام سما اولیا و ابنا در مقام سما اوصیا
خواهند بعد پس انبیا در مقام سما تمام بشر واقع باشند بمنزله سلطان در مرایب مناصب و مقامات
ظاهریه و معنویه و مرایب افکار انبیا که سما افکار ماهرین است در تحت سما عقول واقع هستند
و عقول در تحت سما عقل فعال و عقل کل واقع شده و عقل کل را سما ذات اقدس حق است
که بر تمام سموات کلیه محیط خواهد بعد پس در نزول وحی که از آسمان به جنان است تمام سما
رتب و بعد مکانی باینه جهة الحق جلت عظمته در همین عالم ذات او موجود در همین عالم فوق
تمام سموات و محیط به حسانیه و روحیه است چنانچه نزول احکام ظاهر از سلطنت بر رعیت که از
مقام علو است بر مرایب ادنی لازم ص بمقام علو مکانی نخواهد بعد در عین انکه در یک عالم مکانی باشند
و جهة دانه احکام اولا مقام سما علو سلطنت نازل بر مقام سفلی رعیت است گرانکه شخص نبی ص
در عین انکه در همین عالم است از مرتبه سما ربوبی که در عین حال در هر مکان موجود است احکام
نازل و بر ارض قلب بنوته مستقر گردیده پس در وحی از سما بر نبی این معنی نیست که از بعد
این فضا نازل بالمقام ارض نازل گردد بلکه انچه این بعد را از مرکز وحی سما فوق ارض الی عالم
بالنسبة باین عالم تصور شخص بعد سما ذات ربوبی تا مرتبه عقول انبیا مرایب در عین انکه اتصال
بهم دارد بیش نخواهد بعد و این معنی نافی ما سبقه سوق نخواهد بعد بلکه موضح آن است

هو العلیم

سنریهم ایاتنا فی الافاق وفی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق

پس مدتی که بسیر کتب وعلوم نقلیه وعقلیه اشتغال داشتم هوای سیر آفاقی در نظر آمد وعشق زیارت مناظر جمال مصنوعات الهیه در آفاق ارض در دماغ تولید کرد در سنه هزار وسیصد هجری بیست سیر ابتدا از شهر اصفهان بطرف ارض ری شروع گردید والحال که هزار وسیصد وپنجاه وسه قمری است هرارده سال که در سیر آفاقی در اقطار عالم مشغول بوده وعلاوه در هر شهر ودیاری با بزرگان هر مملکت از ملوک ووزرا وسایر طبقات مادون سر مصاحبت باز کردم واز اخلاق ورویه هر طبقه از هر کشور ودقایق تاریخی وغرایب وعجایب عالم بقدر ظرفیت واستعداد وقابلیت خود ثمره وفائده بردم ولذ هر گلستان وبوستانی گلها چیدم ودر اوراق این کتاب بیادگار نوشتم الحال که سنه هزار وسیصد سیزده شمسی وهزار وسیصد پنجاه وسه قمری هجری است در ماه شعبان در همین از اوکه روز جمعه است وبیست پنج ۲۵ از سال ۱۳ از اشعین دست بقلم مهمان نواز اهل اسفار در کلکان ری شهر طهران مغتنمین برنه در منزل صدیق دانشمند [redacted] میرزا باقر خان خاتم بازلک بنده ودراین سفر منظره این شهر را دیدم بغیر از بنای طهران مید هر که ای منصف اندکی این ما یقع الزود آ قال الله وحجته اعلم میدانی که زود او در کجا واقع میشود گفتم خدا وحجته او بهتر میداند فرمود هیچ وقت در ری رفته گفتم بلی فرمود که سیاه را دران نزدیکی دیده گفتم بلی فرمود بازار حیوان فروشی را دیده عرض کردم بلی ونمیدانم طرفی که سوق الدواب است ونزدیکی آن کوه ودراخر زمان شهری بلا برپا خواهد شد که قصرهای او چون قصرهای بهشت وزنان او چون حوران وا ، رد وچون غلمان بهشتی خواهند بود دران شهر زنها بلباس مرد ومردها بلباس زن خواهد درامد ویکنفی الرجال بالرجال والنساء بالنساء زن ومرد درعین تهوای هریک بمثل حق اکتفا کنند کلمه عدل ازانها بلند خواهد شد هزاران هزاران کله کشته خواهند شد

خالفهم شیخ طبری یصلب ویقتل شیخ طبرستان مخالفت بنماید بدار کشیده مشهد کشته خواهد شد ای منصل دران شهر توطن مکن فان من بات فیها بلیلة یذهب الشیطان ثلث ایمانه یعنی هرکس دران شهر یک شبانه شیطان ثلث ایمان اورا خواهد برد نوشته را در جعبه اخیزه در اطهر عقیده کمال تحیر است واز طرفی منسوب بسوی امام است جز انکه در اصل طریق شده خدشه از راه علم درایه واقع گردد بالجمله درحین روزی نقشه مسافرتهای خود را ترسیم نمودم تا بعد ها دست قضا وقدر مارا کجا خواهد کشید وما ندری تفس باای ارض تموت وماذا تکسب غدا"

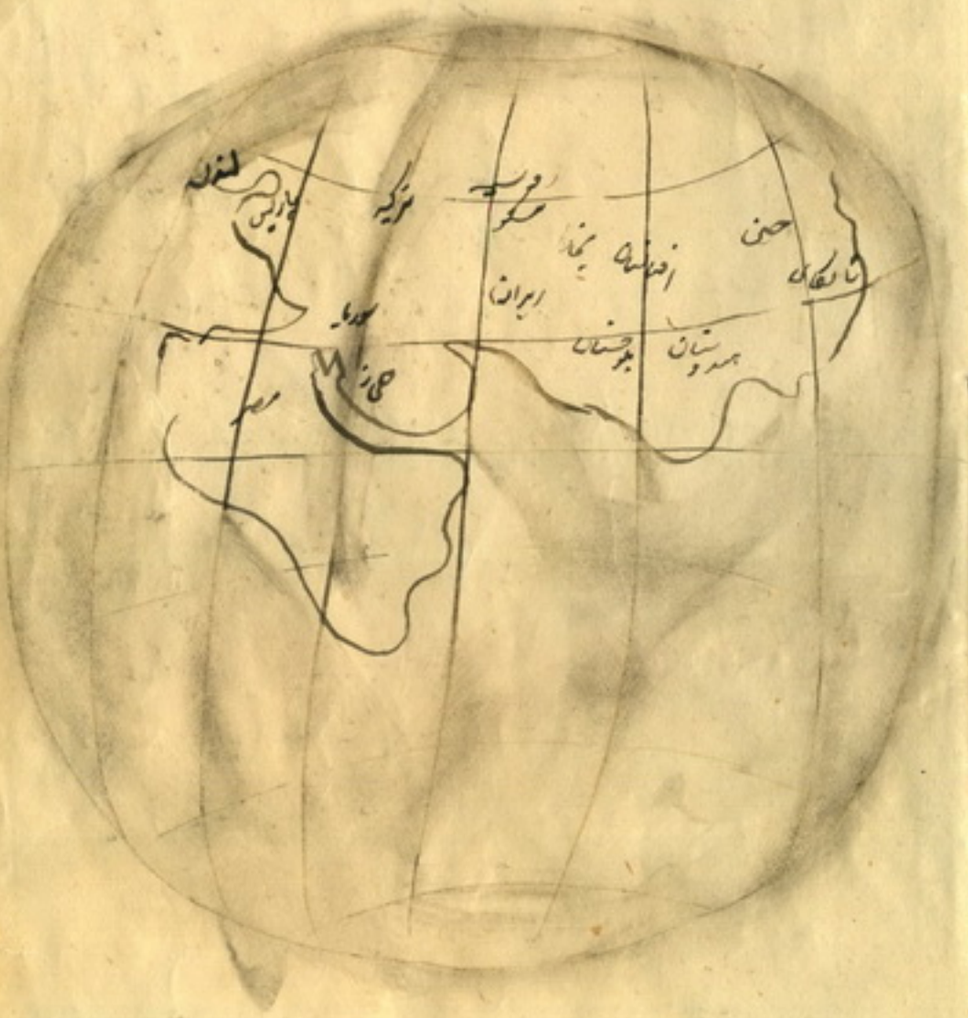

میان دو خر بهر چه جنگ شد — لگد زد یکی دیگری لنگ شد

برداشت از خشم کتاب هی — تبتاً بو خر نمیشی آدمی

شنید که خر خرافت زانکه خر — میازار دو انباد حمد چون شبر